



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



سید محمد یحییٰ حکیم

جامعہ انسانی

از دیدگاه

قرآن کریم

إِنَّ فِي جَمَاعَةٍ لَذِكْرًا لَكُمْ
لِتَتَّقُوا وَرَبُّكُمْ عَالِمٌ

ترجمہ
موسسہ اسلامیہ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم

نویسنده:

محمد باقر حکیم

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۸	جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم
۱۸	مشخصات کتاب
۱۸	اشاره
۲۰	فهرست مندرجات
۳۱	پیشگفتار مترجم
۳۱	اشاره
۳۲	شهید سید محمد باقر حکیم
۳۷	مقدمه ناشر (متن عربی)
۳۹	پیش درآمد
۳۹	اشاره
۳۹	۱ - شیوه پژوهش
۳۹	اشاره
۴۰	الف - تفسیر ترتیبی
۴۰	اشاره
۴۰	عامل پذیرش شیوه ترتیبی
۴۱	ب - تفسیر موضوعی
۴۱	اشاره
۴۴	نیاز عصر حاضر به تفسیر موضوعی
۴۵	۲ - موضوع پژوهش و اهمیت آن
۴۵	اشاره
۴۷	انسان محور زندگی
۴۸	خلافت در زمین
۵۲	برتری و گرامیداشت انسان

۵۳	بر دوش گرفتن امانت
۵۳	رام کردن موجودات برای انسان
۵۴	انسان محور دگرگونیها در جهان
۵۶	۳ - فصلهای جُستار
۶۰	باب اول: جانشینی انسان
۶۰	اشاره
۶۲	پیش درآمد
۶۸	فصل اول: معنای جانشینی و دلایل آن
۶۸	فصل بندی جستار
۶۸	اشاره
۶۸	۱ - تعیین دیدگاه کلی
۷۰	۲ - دیدگاه قرآن و برخی مفاهیم این بخش
۷۰	اشاره
۷۱	مفاهیم بخش قرآنی
۷۳	۳ - پی بردن فرشتگان به فساد جانشین
۷۳	اشاره
۸۳	حقیقت نام ها
۸۹	۴ - نظریه جانشینی
۸۹	اشاره
۸۹	دو تصویر از این نظریه
۸۹	اشاره
۸۹	دیدگاه شیخ محمد عبده
۹۲	دیدگاه علامه طباطبایی
۹۳	مقایسه دو تصویر
۹۷	تصویر سوم
۱۰۸	معنای واقعیت جانشینی

۱۱۲	فصل دوم: روند جانشینی از آفرینش تا هبوط
۱۱۲	فصل بندی جُستار
۱۱۲	شناسایی مفاهیم
۱۱۲	۱ - سجده کردن در برابر آدم
۱۱۵	۲ - ماهیت ابلیس
۱۱۸	۳ - آفرینش آدم برای زمین
۱۲۱	۴ - خطای آدم
۱۲۹	باب دوم: جامعه انسانی و پیدایش آن
۱۲۹	اشاره
۱۳۱	فصل بندی پژوهش
۱۳۱	اشاره
۱۳۱	تعریف جامعه
۱۳۵	شعب و قبیله
۱۴۱	تفاوت میان واژه های امت و قوم
۱۴۱	واژه ترجیحی
۱۴۲	فصل اول: عناصر جامعه انسانی
۱۵۰	فصل دوم: وحدت فطری و اختلاف ابتدایی
۱۵۰	اول: وحدت فطری
۱۵۰	اشاره
۱۵۱	دیدگاههای مطرح در تفسیر مرحله یکپارچگی
۱۵۱	اشاره
۱۵۱	۱ - دیدگاه شیخ محمد عبده
۱۵۳	۲ - دیدگاه علامه طباطبائی
۱۵۴	۳ - نظریه شهید صدر
۱۵۹	مسئولیت، رابطه ای است که دو مرز دارد
۱۵۹	اسلام و دموکراسی

۱۶۲	دوم: اختلاف ابتدایی
۱۶۲	اشاره
۱۶۴	۱ - نظریه علامه طباطبایی
۱۶۴	اشاره
۱۶۷	انتقادهایی بر اندیشه علامه
۱۶۸	۲ - نظریه شهید صدر
۱۶۸	نظریه های وحدت و اختلاف
۱۷۰	وجود دین در دو سطح
۱۷۰	اشاره
۱۷۰	۱ - همراهی دین با عوامل فطرت در حرکت انسان
۱۷۰	۲ - همراهی دین با حرکت انسان در دوران اختلاف
۱۷۲	نتیجه
۱۸۰	تعادل و رحمت الهی
۱۸۱	هوس عامل اصلی اختلاف
۱۸۳	باب سوم: اثر گذاری هوس و دین بر جامعه
۱۸۳	اشاره
۱۸۵	فصل اول: هوس و تأثیر آن بر پیدایش اختلاف
۱۸۵	اشاره
۱۸۶	اثر گذاری هوس بر عناصر وحدت
۱۸۸	اثر گذاری هوس بر عناصر وحدت
۱۸۸	اشاره
۱۸۸	اولاً: اثر گذاری هوس بر عنصر توحید
۱۸۸	اشاره
۱۸۹	۱ - خواستنیها و تمایلیها
۱۹۰	۲ - اثر پذیری انسان از نیروهای مادی جهان هستی و اجتماعی
۱۹۰	اشاره

- ۲۰۰ دخالت وحی الهی برای درمان حالت شرک
- ۲۰۲ ثانیاً: هوس و اثرگذاری آن بر روابط اجتماعی
- ۲۰۲ اشاره
- ۲۰۳ پدیده های شرک اجتماعی
- ۲۰۳ اشاره
- ۲۰۳ ۱ - فرمانبرداری از ستمگران و اشراف و سرکردگان
- ۲۰۷ ۲ - اطاعت از شهوت ها و خواسته های نفسانی
- ۲۱۶ ۳ - تعدد ولایتها
- ۲۲۴ ثالثاً: تأثیرگذاری هوس بر عنصر برابری
- ۲۲۴ اشاره
- ۲۲۹ ۱ - فزونی ثروت و فرزند
- ۲۳۳ ۲ - نیرو
- ۲۳۶ ۳ - برتری جویی در زمین
- ۲۳۸ چهارم: اثر گذاری هوس بر عنصر احساس مسؤولیت
- ۲۳۸ اشاره
- ۲۳۹ نمادهای بی مسؤولیتی
- ۲۳۹ اشاره
- ۲۴۳ ۱ - نگاه به زندگی دنیا
- ۲۴۸ ۲ - در هم آمیختن حق و باطل
- ۲۵۹ ۳ - ستم و تجاوز
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۶۲ تصویر قرآنی از ابعاد ستمگری
- ۲۶۴ ۴ - تسلیم شدن در برابر ستم
- ۲۶۷ ۵ - پسندیدن ستم
- ۲۶۸ پنجم: اثرگذاری هوس بر احساس وحدت منافع و سرنوشت و هدف
- ۲۶۸ اشاره

۲۶۸	نظریه علامه طباطبایی
۲۷۰	نظریه شهید صدر
۲۷۴	فصل دوم: درمان اختلاف از طریق دین و شریعت
۲۷۴	پیش درآمد
۲۷۴	اشاره
۲۷۴	۱ - پیشرفت اختلاف
۲۷۵	۲ - دین در سطح شریعت
۲۷۵	اشاره
۲۷۵	الف - پدیده شریعت
۲۷۷	ب - پدیده رهبری
۲۷۹	جستار نخست: رشد اختلاف اجتماع
۲۷۹	اشاره
۲۷۹	اول: تقسیم شدن جامعه به چند گروه
۲۸۸	دوم: ضرورت انقلاب
۲۹۴	مقایسه میان دو پایه اول و دوم
۲۹۵	جستار دوم: شریعت و رهبری
۲۹۵	رسالت و رسول
۲۹۷	ضرورت عصمت
۲۹۸	عوامل انقلاب دینی
۳۰۰	چکیده ارکان انقلاب دینی
۳۰۳	باب چهارم: نظریه قرآن درباره حرکت تاریخ
۳۰۳	اشاره
۳۰۵	فصل اول: عوامل اثر گذار در حرکت تاریخ
۳۰۵	پیش درآمد
۳۰۵	عوامل اثر گذار در تاریخ
۳۰۶	آینده عامل حرکت در تاریخ

- ۳۰۷ محتوای درونی انسان: اندیشه و اراده
- ۳۰۸ محتوای درونی انسان و اثرگذاری آن بر روبنا
- ۳۱۰ جدایی ناپذیری محتوای درونی و برونی از یکدیگر
- ۳۱۴ آغاز از محتوای درونی
- ۳۱۴ اشاره
- ۳۱۵ اولاً: نظریات تک عاملی
- ۳۱۵ اشاره
- ۳۱۶ الف - نظریه مارکسیستی
- ۳۱۶ ب - نظریه فروید
- ۳۱۷ ج - نظریه نژاد گرایی
- ۳۱۷ د - نظریه عامل جغرافیایی
- ۳۱۸ ثانیاً: نظریه قرآنی «آرمان»
- ۳۱۹ خدا و آرمان
- ۳۲۲ فصل دوم: انواع آرمان
- ۳۲۳ اشاره
- ۳۲۳ نوع اول: آرمان تکراری
- ۳۲۳ اشاره
- ۳۲۴ عوامل وجود آرمان تکراری
- ۳۳۰ سلطه شهوت، عاملی دیگر
- ۳۳۱ آرمان تکراری عامل چند دستگی
- ۳۳۴ اقدامهای تاریخ درباره جامعه پراکنده
- ۳۳۷ نوع دوم: آرمان محدود
- ۳۳۷ اشاره
- ۳۳۹ خطا در گزینش آرمان محدود
- ۳۳۹ خطای گسترش افقی
- ۳۴۰ خطای گسترش عمودی

۳۴۳	رابطه آرمان تکراری و محدود
۳۴۴	مراحل تحوّل یافتن آرمان محدود به تکراری
۳۴۹	نوع سوم: آرمان نامحدود
۳۴۹	اشاره
۳۵۴	عصمت و پایداری پیامبران
۳۵۷	اصول پنجگانه دین
۳۶۰	باب پنجم: دین و روابط اجتماعی
۳۶۰	اشاره
۳۶۲	سرآغاز
۳۶۳	فصل اول: دین و رابطه انسان با طبیعت
۳۷۴	فصل دوم: دین و رابطه انسان با انسان
۳۷۴	مشکل کشمکش میان توانمند و ناتوان
۳۷۴	اشاره
۳۷۵	۱ - زمینه های ناسازگاری میان منافع توانمند و ناتوان
۳۷۵	اشاره
۳۷۵	زمینه توزیع ثروت طبیعی
۳۷۵	زمینه روابط جنسی و خانوادگی
۳۷۸	زمینه اقتدار و جایگاه اجتماعی
۳۷۹	۲ - شکلهای درگیری
۳۷۹	اشاره
۳۷۹	اول: شکل فردی
۳۷۹	ثانیا: شکل گروهی
۳۸۰	ثالثا: شکل ملی
۳۸۰	حلّ مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان
۳۸۲	راه حلهای مادی و بشری برای درگیری توانمند و ناتوان
۳۸۲	اشاره

۳۸۳	۱ - راه حلّ مارکسیستی
۳۸۳	اشاره
۳۸۵	نقد راه حل مارکسیستی
۳۹۱	۲ - راه حل سرمایه داری دموکراسی
۳۹۱	اشاره
۳۹۱	نقد راه حل سرمایه داری
۳۹۴	فصل سوم: دین و روابط متقابل اجتماعی
۳۹۴	تأثیر متقابل انسان با انسان و انسان با طبیعت
۳۹۸	تفسیر غیبی و تفسیر ارادی رابطه متقابل
۴۰۰	نشانه های چند دستگی در جامعه فرعونى
۴۰۰	اشاره
۴۰۲	دسته نخست: فرعون و طبقه فرمانروا
۴۰۳	دسته دوم: پیروان
۴۰۳	دسته سوم: یاران و اطرافیان
۴۰۴	دسته چهارم: توده مردم
۴۰۵	دسته پنجم: مستضعفان فرمانبر
۴۰۶	دسته ششم: گوشه نشینان
۴۰۸	دسته هفتم: مستضعفان ستیزگر با ستم
۴۰۹	چکیده
۴۱۱	باب ششم: وحدت نهایی دینی
۴۱۱	اشاره
۴۱۳	پیش درآمد: مراحل تاریخ جامعه انسانی
۴۱۸	فصل اول: پایه های وحدت الهی
۴۱۸	اشاره
۴۱۸	عنصر نخست: باور توحیدی
۴۲۳	عنصر دوم: اصول و ارزشهای توحیدی

- ۴۲۳ اشاره
- ۴۲۹ وحدت و اصل حق و عدالت
- ۴۲۹ حق
- ۴۳۱ قسط و عدالت
- ۴۳۳ ضمانتهای اجرایی
- ۴۳۶ عنصر سوم: شریعت یگانه الهی
- ۴۳۶ اشاره
- ۴۳۷ امتیازات شریعت اسلامی
- ۴۴۰ عنصر چهارم: امت و جامعه یگانه
- ۴۴۰ اشاره
- ۴۴۴ وحدت امت و جامعه
- ۴۴۸ منظره هایی از وحدت امت
- ۴۵۲ عنصر پنجم: امامت و حکومت
- ۴۵۲ اشاره
- ۴۵۲ مسؤولیتهای نبوت و امامت
- ۴۵۴ تفاوت میان نبوت و امامت
- ۴۶۳ فصل دوم: حکومت اسلامی
- ۴۶۳ فصل بندی جُستار
- ۴۶۳ اشاره
- ۴۶۳ جستار نخست: ساختار کلی حکومت اسلامی و خصوصیات فرمانروا
- ۴۶۳ اشاره
- ۴۶۵ رکن نخست: درونمایه حکومت اسلامی
- ۴۶۵ اشاره
- ۴۶۵ مقام قانونگذاری
- ۴۶۶ احکام حکومتی
- ۴۶۹ مکانیسم قانونگذاری

- ۴۷۰ ضمانت‌های اجرایی
- ۴۷۱ مقام اجرایی
- ۴۷۴ مقام قضایی
- ۴۷۵ رکن دوم: ویژگی‌های فرمانروای اسلامی
- ۴۷۵ انتخاب فرمانروا
- ۴۷۷ فرمانروایی یا امامت
- ۴۷۸ سختگیری در ویژگی‌های رهبری
- ۴۷۹ ویژگی‌های فرمانروا
- ۴۷۹ اشاره
- ۴۷۹ ۱ - آگاهی به دین و شریعت
- ۴۸۳ ۲ - عدالت
- ۴۸۶ ۳ - لیاقت و آگاهی سیاسی
- ۴۹۰ ۴ - کمال شخصیت انسانی
- ۴۹۰ ۵ - مشورت
- ۴۹۱ رکن سوم: نقش امت در حکومت
- ۴۹۵ جستار دوم: نقش حکومت اسلامی در جامعه انسانی
- ۴۹۵ انسان محور فرایند تغییر
- ۴۹۸ نقش حکومت اثر گذاری است نه اثر پذیری
- ۵۰۰ مسؤلیت حکومت در برابر تکامل انسانی
- ۵۰۲ تجربه و نقش حکومت در تغییر اجتماعی
- ۵۰۳ پیامد دادن نقش سترگ به حکومت
- ۵۰۵ جستار سوم: ویژگی‌های حکومت اسلامی
- ۵۰۵ اشاره
- ۵۰۵ ۱ - آرمانها و ارزشهای والا
- ۵۰۵ اشاره
- ۵۰۶ الف - یگانه پرستی در حکومت

- ب - تلاش برای تحقق یافتن کمالات الهی ۵۰۶
- ج - ارزش قایل شدن برای دنیا به اندازه خودش ۵۰۷
- د - اراده آزاد انسانی ۵۰۸
- ه - دانش و خرد ۵۱۰
- و - عهد و پیمان ۵۱۳
- ز - عدل و داد ۵۱۳
- ح - روح فداکاری ۵۱۴
- ۲ - آیین الهی ۵۱۶
- اشاره ۵۱۶
- نیاز به آیین الهی ۵۱۷
- تأکید قرآن بر شریعت ۵۱۹
- ۳ - اهداف و مسؤولیتهای ۵۲۰
- اشاره ۵۲۰
- ۱ - رساندن پیام الهی ۵۲۱
- ۲ - پرورش و پاکسازی ۵۲۲
- ۳ - آموزش مردم ۵۲۳
- ۴ - بر پایی عدل و دادگری ۵۲۴
- اشاره ۵۲۴
- مصادقهای اجرای شریعت ۵۲۶
- فصل سوم: شیوه تحقق بخشیدن وحدت جامعه ۵۲۸
- اشاره ۵۲۸
- پایه های تحقق بخشیدن وحدت ۵۲۹
- ابزار تحقق یافتن وحدت ۵۳۰
- اشاره ۵۳۰
- نخست: دعوت با حکمت و اندرز نیکو ۵۳۰
- دوم: سازش و کوششهای پسندیده ۵۳۳

۵۳۴	سوم: نقش یقین در حلّ رویدادها
۵۴۱	چهارم: تعامل بر اساس ظاهر اسلام
۵۴۸	پنجم: عفو و گذشت
۵۵۰	ششم: امر به معروف و نهی از منکر
۵۵۳	هفتم: همکاری در نیکوکاری و تقوا
۵۵۵	هشتم: ایستادن در برابر تجاوز
۵۶۳	فصل چهارم: دستاوردها و آثار
۵۶۳	اشاره
۵۶۳	اول: اوضاع اجتماعی دوران جاهلی
۵۶۶	دوم: دستاورد و آثار آخرین دین
۵۶۶	اشاره
۵۶۶	روابط اجتماعی
۵۷۵	یگانگی خدا و پرستش او
۵۷۸	شناخت و حقیقت
۵۸۴	ارزشها و روح معنوی
۵۸۶	نظام و قانون
۵۸۶	اشاره
۵۸۸	حکومت اسلامی و حفظ نظام
۵۹۰	نظارت امت و حفظ نظام
۵۹۵	فهرست منابع
۶۰۰	درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه: حکیم، محمدباقر، ۱۹۳۹ - ۲۰۰۳ م.

عنوان قراردادی: المجتمع الانسانی فی القرآن الکریم . فارسی

عنوان و نام پدیدآور: جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم / محمدباقر حکیم؛ ترجمه موسی دانش.

مشخصات نشر: مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، ۱۳۸۷.

مشخصات ظاهری: ۴۹۲ ص.

شابک: ۴۹۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۹۷۱-۱۱۲-۶

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه: ص. [۴۸۹] - ۴۹۲؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: قرآن و اجتماع

موضوع: اسلام و مسائل اجتماعی

شناسه افزوده: دانش، موسی، ۱۳۳۷ - ، مترجم

شناسه افزوده: بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره: BP۱۰۳/۴ ح ۸/۴۱ ۱۳۸۷

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۱۵۹

شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۳۴۵۴۰

ص: ۱

اشاره

فهرست مندرجات

پیشگفتار مترجم ۹۰۰۰

شهید سید محمد باقر حکیم ۱۰۰۰۰

مقدمه ناشر (متن عربی) ۱۵۰۰۰

پیش درآمد ۱۷۰۰۰

باب اول: جانشینی انسان

پیش درآمد ۳۷۰۰۰

فصل اول: معنای جانشینی و دلایل آن ۴۲۰۰۰

فصل دوم: روند جانشینی از آفرینش تا هبوط ۷۵۰۰۰

باب دوم: جامعه انسانی و پیدایش آن

فصل بندی پژوهش ۹۳۰۰۰

تعریف جامعه ۹۳۰۰۰

شعب و قبیله ۹۶۰۰۰

تفاوت میان واژه های امت و قوم ۱۰۱۰۰۰

واژه ترجیحی ۱۰۱۰۰۰

فصل اول: عناصر جامعه انسانی ۱۰۲۰۰۰

فصل دوم: وحدت فطری و اختلاف ابتدایی ۱۰۹۰۰۰

دیدگاههای مطرح در تفسیر مرحله یکپارچگی ۱۱۰۰۰

مسئولیت، رابطه ای است که دو مرز دارد: ۱۱۷۰۰۰

اسلام و دموکراسی ۱۱۷۰۰۰

انتقادهایی بر اندیشه علامه ... ۱۲۴

نظریه های وحدت و اختلاف ... ۱۲۵

وجود دین در دو سطح ... ۱۲۷

نتیجه ... ۱۲۸

تعادل و رحمت الهی ... ۱۳۴

هوس عامل اصلی اختلاف ... ۱۳۵

باب سوم: اثر گذاری هوس و دین بر جامعه

فصل اول: هوس و تأثیر آن بر پیدایش اختلاف ... ۱۳۹

اثر گذاری هوس بر عناصر وحدت ... ۱۴۰

اثر گذاری هوس بر عناصر وحدت ... ۱۴۲

دخالت وحی الهی برای درمان حالت شرک ... ۱۵۱

پدیده های شرک اجتماعی ... ۱۵۳

نمادهای بی مسؤولیتی ... ۱۸۲

تصویر قرآنی از ابعاد ستمگری ... ۱۹۸

نظریه شهید صدر ... ۲۰۶

فصل دوم: درمان اختلاف از طریق دین و شریعت ... ۲۱۰

پیش درآمد ... ۲۱۰

جستار نخست: رشد اختلاف اجتماعی ... ۲۱۴

ضرورت انقلاب ... ۲۲۲

مقایسه میان دو پایه اول و دوم ... ۲۲۸

جستار دوم: شریعت و رهبری ... ۲۲۹

رسالت و رسول ... ۲۲۹

ضرورت عصمت ... ۲۳۱

عوامل انقلاب دینی ... ۲۳۲

چکیده ارکان انقلاب دینی ... ۲۳۴

باب چهارم: نظریه قرآن درباره حرکت تاریخ

فصل اول: عوامل اثر گذار در حرکت تاریخ ... ۲۳۹

پیش درآمد ... ۲۳۹

ص: ۴

عوامل اثرگذار در تاریخ ... ۲۳۹

آینده عامل حرکت در تاریخ ... ۲۴۰

محتوای درونی انسان: اندیشه و اراده ... ۲۴۱

محتوای درونی انسان و اثرگذاری آن بر روبنا ... ۲۴۲

جدایی ناپذیری محتوای درونی و برونی از یکدیگر ... ۲۴۴

آغاز از محتوای درونی ... ۲۴۸

خدا و آرمان ... ۲۵۲

فصل دوم: انواع آرمان ... ۲۵۵

نوع اول: آرمان تکراری ... ۲۵۵

سلطه شهوت، عاملی دیگر ... ۲۶۱

آرمان تکراری عامل چند دستگی ... ۲۶۲

اقدامهای تاریخ درباره جامعه پراکنده ... ۲۶۵

نوع دوم: آرمان محدود ... ۲۶۸

خطا در گزینش آرمان محدود ... ۲۷۰

خطای گسترش افقی ... ۲۷۰

خطای گسترش عمودی ... ۲۷۱

رابطه آرمان تکراری و محدود ... ۲۷۴

مراحل تحوّل یافتن آرمان محدود به تکراری ... ۲۷۵

نوع سوم: آرمان نامحدود ... ۲۸۰

عصمت و پایداری پیامبران ... ۲۸۵

اصول پنجگانه دین ۲۸۸ ...

باب پنجم: دین و روابط اجتماعی

سرآغاز ۲۹۳ ...

فصل اول: دین و رابطه انسان با طبیعت ۲۹۴ ...

فصل دوم: دین و رابطه انسان با انسان ۳۰۲ ...

مشکل کشمکش میان توانمند و ناتوان ۳۰۲ ...

زمینه روابط جنسی و خانوادگی ۳۰۳ ...

زمینه اقتدار و جایگاه اجتماعی ۳۰۵ ...

حلّ مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان ۳۰۷ ...

ص: ۵

راه حل‌های مادی و بشری برای درگیری توانمند و ناتوان ... ۳۱۰

نقد راه حل مارکسیستی ... ۳۱۱

نقد راه حل سرمایه داری ... ۳۱۶

فصل سوم: دین و روابط متقابل اجتماعی ... ۳۱۹

تأثیر متقابل انسان با انسان و انسان با طبیعت ... ۳۱۹

تفسیر غیبی و تفسیر ارادی رابطه متقابل ... ۳۲۳

نشانه های چند دستگی در جامعه فرعونى ... ۳۲۵

چکیده ... ۳۳۳

باب ششم: وحدت نهایی دینی

پیش درآمد ... ۳۳۷

مراحل تاریخ جامعه انسانی ... ۳۳۷

فصل اول: پایه های وحدت الهی ... ۳۴۲

وحدت و اصل حق و عدالت ... ۳۵۱

حق ... ۳۵۱

قسط و عدالت ... ۳۵۳

ضمانتهای اجرایی ... ۳۵۴

امتیازات شریعت اسلامی ... ۳۵۷

وحدت امت و جامعه ... ۳۶۲

منظره هایی از وحدت امت ... ۳۶۵

مسئولیت‌های نبوت و امامت ... ۳۶۹

تفاوت میان نبوت و امامت ... ۳۷۰

فصل دوم: حکومت اسلامی ... ۳۷۶

فصل بندی جُستار ... ۳۷۶

جستار نخست ... ۳۷۶

رکن نخست: درونمایه حکومت اسلامی ... ۳۷۸

مقام قانونگذاری ... ۳۷۸

احکام حکومتی ... ۳۷۹

مکانیسم قانونگذاری ... ۳۸۱

ضمانتهای اجرایی ... ۳۸۲

ص: ۶

مقام اجرایی ... ۳۸۳

مقام قضایی ... ۳۸۵

رکن دوم: ویژگیهای فرمانروای اسلامی ... ۳۸۶

فرمانروایی یا امامت ... ۳۸۸

سختگیری در ویژگیهای رهبری ... ۳۸۹

ویژگیهای فرمانروا ... ۳۹۰

رکن سوم: نقش امت در حکومت ... ۴۰۰

جستار دوم: نقش حکومت اسلامی در جامعه انسانی ... ۴۰۴

نقش حکومت اثر گذاری است نه اثر پذیری ... ۴۰۷

مسئولیت حکومت در برابر تکامل انسانی ... ۴۰۹

تجربه و نقش حکومت در تغییر اجتماعی ... ۴۱۰

پیامد دادن نقش سترگ به حکومت ... ۴۱۱

جستار سوم: ویژگیهای حکومت اسلامی ... ۴۱۳

نیاز به آیین الهی ... ۴۲۴

تأکید قرآن بر شریعت ... ۴۲۶

مصادقهای اجرای شریعت ... ۴۳۲

فصل سوم: شیوه تحقق بخشیدن وحدت جامعه ... ۴۳۴

پایه های تحقق بخشیدن وحدت ... ۴۳۵

ابزار تحقق یافتن وحدت ... ۴۳۶

فصل چهارم: دستاوردها و آثار ... ۴۶۳

روابط اجتماعی ... ۴۶۶

یگانگی خدا و پرستش او ... ۴۷۳

شناخت و حقیقت ... ۴۷۶

ارزشها و روح معنوی ... ۴۸۰

نظام و قانون ... ۴۸۲

حکومت اسلامی و حفظ نظام ... ۴۸۳

نظارت امت و حفظ نظام ... ۴۸۵

فهرست منابع ... ۴۸۹

ص: ۷

از شمار دو چشم یک تن کم

وز شمار خرد هزاران بیش

تاریخ بشر همواره صحنه نبرد حق بر باطل و ستیز رهروان خط سرخ هابیل با پیروان قابیل بوده و بدین سبب، در برابر هر ابراهیم، نمرودی و در برابر هر موسی، فرعونی قرار داشته است. در این میان، تنها پیامبران، امامان اهل بیت علیهم السلام و وارثان آنان یعنی عالمان دینی بودند که همواره از آیین الهی و ارزشهای آن دفاع می کردند و با ستمگران به

ستیز بر می خاستند و در این راه، حتی از نثار جان و مال دریغ نمی ورزیدند.

خط عالمان حقیقی و برجسته شیعه، خط سرخ شهادت است که همان خط آل محمد و علی است و تاریخ پرافتخار تشیع گواه بر این ادعاست. چرا که عالمان سترگی را می بینیم که با آرامش، افتخار، و ایمان استوار در پهنه دفاع از مکتب تشیع و ارزشهای

دینی و انسانیت، گام نهادند و قلم و جان را یکسره بر سر آن سودا کردند. از جمله این

عالمان بزرگ، می توان از شهید اول، شهید ثانی، شهید ثالث و در سالهای اخیر از شهید

مرتضی مطهری و شهید بهشتی در ایران و شهید سید محمد باقر صدر و شهید سید محمد باقر حکیم در عراق نام برد و در یک سخن: اینان اندیشمندان و نویسندگان نام آوری بودند که با قلم و اهدای خون خود به یاری دین خدا برخاستند و در این جا وقتی که مُرگب صاحب قلم با خون او درهم می آمیزد، آن چنان موجی در جامعه ایجاد

می کند که مردم را از خواب غفلت بیدار می کند و طومار زندگی ستمگران را درهم می پیچد.

شهید سید محمد باقر حکیم:

آیه الله سید محمد باقر حکیم فرزند مرحوم آیه الله العظمی سید محسن طباطبایی حکیم، مرجع عالیقدر شیعه است. او در ۲۵ جمادی الاولی، سال ۱۳۵۸ ه. ق دیده به جهان گشود و در سایه حمایت پدر بزرگوار و برادران فاضل خود پرورش یافت و در بیت علم و تقوا نشو و نما کرد. (۱) خلاصه سخن این که وی عضو برجسته «آل حکیم» است و آل حکیم با شایستگیها، مبارزه ها و فداکاریهایی که از خود نشان داده و شهیدانی که در

راه خدا تقدیم کرده، به نام آل علم و فضیلت، خاندان ستیزه گر با ستمگران و قبیله عشق

و شهادت معروف شده است. وی در سن دوازده سالگی وارد حوزه علمیه نجف اشرف شد و پس از اتمام دوره سطوح عالی، به مرحله درس خارج گام نهاد و در نزد پدر بزرگوارش و نیز آیه العظمی خویی و آیه الله العظمی شهید صدر تلمذ کرد.

آن گاه به تدریس در حوزه علمیه پرداخت و پس از مدتی از وی دعوت شد که در دانشکده اصول دین در بغداد تدریس کند. وی این دعوت را پذیرفت و یازده سال تا هنگامی که این دانشکده به دست دژخیمان بعثی برچیده شد، به تدریس در رشته های علوم قرآنی و فقه مقارن پرداخت.

آیه الله شهید سید محمد باقر حکیم، افزون بر این که فقیه و استاد دانشگاه بود، سیاستمداری برجسته و مجاهدی نستوه شمرده می شد و از همین رو فعالیتهای چشمگیر اجتماعی و سیاسی داشت. پس از رحلت پدر بزرگوارش، به منظور ادامه فعالیتهای سیاسی و با هدف گسترش روح اسلام خواهی و فداکاری در میان مردم و ستیز با دستگاه ستمگر و فاسد حاکم در بغداد به استاد خود، آیه الله العظمی شهید سید محمد باقر صدر پیوست. وی بارها در عراق دستگیر، زندانی و شکنجه شد. پس از شهادت شهید صدر، برخی از مراجع تقلید و علما به وی پیشنهاد کردند که به منظور

حفظ جان خویش عراق را ترک کند. از این رو پس از گذشت دو ماه از شهادت شهید صدر، عراق را ترک کرد و عازم سوریه شد و پس از سه ماه اقامت در سوریه، به کشور جمهوری اسلامی ایران آمد.

ص: ۱۰

آیه الله حکیم در ایران رسماً علیه رژیم خودکامه و فاسد حاکم عراق، اعلان جهاد کرد و به نبرد سیاسی و نظامی ضد این رژیم پرداخت. او پس از تشکیل مجلس اعلای عراق به عنوان سخنگوی این مجلس برگزیده شد پس از مدتی ریاست آن را برعهده گرفت و همچنین، برای نخستین بار گروه نظامی «سپاه بدر» را سامان داد که هزاران تن از

مجاهدان عراقی را در خود جای می داد و این سپاه ضربات سختی بر پیکر پوسیده رژیم بعثی وارد کرد.

آیه الله مجاهد سید محمد باقر حکیم پس از فروپاشی رژیم بعثی و اشغال عراق از سوی آمریکا و انگلیس، در میان استقبال گرم مردم عراق به کشورش بازگشت و در آن روزهای سخت و نبود امنیت، امامت نماز جمعه شهر مقدس نجف اشرف را بر عهده گرفت. او در یکی از جمعه ها پس از آن که خطبه های نماز جمعه را گزارد و نماز را با

دهان روزه به جای آورد از حرم علوی بیرون می آمد که ناگهان صدای انفجار وحشتناکی در فضا پیچید و نجف را تکان داد و آیه الله سید محمد باقر حکیم به شهادت رسید. منبع

انفجار، هفتصد کیلوگرم مواد منفجره ای بود که به منظور کشتن آیه الله حکیم در دو ماشین جاسازی شده بود.

کتابی که فرا روی شماست از مهمترین عوامل جاودانگی آن شخصیت بزرگ، اندیشه ها و آثار علمی اوست. علامه شهید سید محمد باقر حکیم که جانفش را در راه خدا داد، اگر چه با شهادت خویش چونان دیگر شهیدان مانایی و جاودانگی یافت، لیک این نیز گفتنی است که آثار علمی بر جای مانده، از این متفکر اسلامی شخصیتی پایاتر و

ماندگارتر می سازد. او از شاگردان شهید صدر بود و در حوزه های درس او، همچون درس تفسیر ایشان شرکت می کرد و چه شاگرد شایسته ای که هم درسهای نظری قرآن را از استادش آموخت و مفسر و استاد علوم قرآنی شد و هم درسهای عملی را از وی فرا گرفت و همانند استاد سترگ خویش شربت شهادت در کام کشید.

آیه الله حکیم آثار قرآنی فراوانی از خود بر جای نهاده که کتاب: «المجتمع الانسانی فی القرآن الکریم» و برگردان آن به فارسی با عنوان: «جامعه انسانی از دیدگاه قرآن کریم» که هم اینک فراوی شماست از آن جمله است. نویسنده این کتاب که روش تفسیر موضوعی را فرapیش گرفته است، یکی از مهمترین گزاره های قرآنی، یعنی «جامعه انسانی» را

پژوهیده است و درباره ابعاد گونه گون عقیدتی، اجتماعی، تاریخی و اخلاقی این جامعه همچون آغاز پیدایش انسان، آغاز تشکیل جامعه انسانی، روند تکامل آن، اندیشه ای که جامعه صالح باید از آن پیروی کند، سرانجام این جامعه و عواملی که این جامعه را به سوی کمال سوق می دهد، سخن می گوید. همچنین، مسأله امامت و رهبری، تشکیل حکومت اسلامی، ایجاد وحدت در میان امت اسلامی و دستاوردهای این حکومت، از مطالبی است که نویسنده روانشاد بدان پرداخته و با تسلطی که بر تفسیر آیات قرآنی دارد، دیدگاه قرآن درباره هر کدام از این مسائل را بیان می دارد.

این کمترین، گذشته از آن که در شمار طلاب حوزه علمیه نجف اشرف بودم و سالها افتخار اقامت در جوار پاک مولای پرهیزکاران امام علی علیه السلام را داشتم و آیه الله سید محمد باقر حکیم را بارها از نزدیک زیارت کرده و به ایشان ارادت داشتم، به دو دلیل برگردان این کتاب به زبان فارسی را برگزیدم:

اول: پس از مطالعه کتاب «المجتمع الانسانی فی القرآن الکریم» دریافتم که کتابی است علمی و در نوع خود بی نظیر که یکی از موضوعات مهم امروز، یعنی «جامعه انسانی» را به خوبی کاویده و دیدگاه قرآن درباره آن را استنباط کرده و در دسترس قرار داده است.

دوم: مرحوم شهید حکیم از معدود عالمانی است که به آنچه آموخت و نوشت، عمل کرد، چه، وی برای پابندی به احکام قرآن کریم، پاسداری از مکتب تشیع، ستیز با ستمگران و دفاع از ستم دیدگان، جانش را نثار کرد و فرشته شهادت را در آغوش کشید.

پس چه زیبا و شایسته است که ما هم در برابر خون این شهیدان بزرگ و اندیشمند احساس مسؤولیت کنیم و آثار ارزنده آنان را زنده نگهداریم و دست به دست و سینه به سینه به یکدیگر منتقل سازیم. این کمترین نیز بر اساس احساس همین مسؤولیت، وظیفه خود دیدم که این کتاب را به فارسی برگردانم تا پیروان فارسی زبان قرآن کریم نیز همانند تازی زبانان بتوانند از این اثر ارزشمند قرآنی سود ستانند.

جای بسی خوشوقتی است که امروز بحمدالله، سیاست آستان قدس رضوی و اهتمام ویژه بنیاد پژوهشهای

اسلامی بر آن است که این گونه آثار قرآنی و اسلامی را احیا

و منتشر کنند و در دسترس عموم مشتاقان آموزه های قرآنی قرار دهند. از این رو، پس از

آن که ترجمه کتاب یاد شده را پیشنهاد کردیم، هیئت مدیره محترم بنیاد پژوهشهای اسلامی آن را تصویب نمودند و این جانب ترجمه کتاب را برعهده گرفتم.

این جانب تردید ندارم که هیئت مدیره محترم بنیاد در پیشگاه خداوند مأجور خواهند بود و امیدوارم که حقیر هم مشمول این پاداش و رحمت الهی قرار گیرم.

در این جا شایسته است ماجرای خوابی را که دیده ام تعریف کنم. (۱)

موسی دانش - مشهد مقدس، بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ص: ۱۳

۱- پس از آن که قرارداد ترجمه کتاب «المجتمع الانسانی فی القرآن الکریم» با واحد نشر بنیاد پژوهشهای اسلامی را امضا و کار ترجمه را آغاز کردم، شبی در خواب دیدم که در شهری قرار دارم، زیبا، ساکت، آرام، بسیار کم جمعیت و دارای خیابانهای وسیع و ساختمانهای دیدنی. از کنار خیابانی عبور کردم و به خانه ای رسیدم. ناگهان نگاهم به مرحوم شهید آیه الله سید محمد باقر حکیم افتاد که جامه روحانیت بر تن داشت و در برابر آن خانه ایستاده بود. پیش رفتم و به آقا سلام کردم. ایشان با لهجه عراقی به من گفتند: «اَشْلُوْنَكَ» یعنی حالت چطور است؟ آن گاه افزود می دانی چرا با زبان عربی با تو سخن گفتم؟ برای این که تو با زبان ما آشنایی. گفتم: بله، آقا من سرگرم ترجمه کتاب شما هستم. شهید حکیم گفت: بی آن که تو بگویی، ما از این کار شما آگاهی داریم. ما اینترنتی در اختیار داریم که از طریق آن به کارهای شما آگاهی پیدا می کنیم. در این هنگام، جوانی که در آن جا پشت میز نشسته بود و یک دستگاه کامپیوتر روی میز او قرار داشت، به من گفت: بیا قرارداد ترجمه کتاب را نگاه کن. من نزد آن جوان رفتم و تصویر قرارداد ترجمه را که میان آیه الله حکیم و بنیاد پژوهشهای اسلامی بسته شده بود، بر روی صفحه کامپیوتر مشاهده کردم. در همان عالم رؤیا کسی به من گفت: خوابت را با مدیر عامل بنیاد پژوهشهای اسلامی مطرح کن. من هم جریان خواب را برای حجه الاسلام الهی خراسانی نقل کردم. ایشان به من تبریک گفتند و من نیز متقابلاً به ایشان تبریک عرض کردم. در پایان از همکاران گروه ترجمه عربی و سایر همکارانی که در به سامان رساندن این اثر علمی و سترگ قرآنی نقشی داشته اند، سپاسگزاری می کنم و اطمینان دارم که پاداش همگان در پیشگاه ایزد منان محفوظ است.

ستایش از آن خداوند است و درود و سلام بر پیامبر او محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش.

گردهم آوردن پژوهش علمی و بیان، کاری است بی نهایت زیبا. اگر انسان هدفدار و مکتبی در رسیدن به هدف خویش توفیق یابد، به نعمتی الهی دست یافته و این، همان چیزی است که خواننده دور اندیش آن را در پژوهشی که فرا ریش قرار دارد به روشنی در می یابد، پژوهشی که نویسنده این کتاب، در راه آن تلاش و کوشش در خور انجام داده است.

ویژگی پژوهشهای قرآنی، از دیدگاه بزرگان مکتب تشیع آن است که در پرتو رهنمودهای اهل بیت علیهم السلام برای دستیابی به حقیقت قرآنی، دقت و کوشش فراوان به عمل آید. لیک حذف دیدگاه های اسلامی از صحنه عمل موجب شده است، «تفسیر موضوعی» به صورت تفسیری آرمانی در آید که انسان با هدف و مکتبی، از طریق آن بتواند مهم ترین دیدگاههای کلیدی اسلام در دوران معاصر را عرضه کند.

اگر کسی در آیات قرآن حکیم درنگ کند، خواهد دید که موضوع این کتاب، یعنی جامعه انسانی از بیشتر موضوع های مطرح شده در قرآن فراگیرتر و پرمایه تر است. چنانچه این سخن نیز افزوده باید که نویسنده محترم قدس سرّه در بیشتر فصلهایی که درباره نظریه اسلامی آورده، دیدگاههای دو شخصیت بلند آوازه و برجسته مکتب تشیع: علامه شهید سید محمد باقر صدر و علامه سید محمد حسین طباطبایی و نیز دیدگاه

شخصیت برجسته برادران اهل سنت، علامه شیخ محمد عبده، را بر رسیده است. این

پژوهش با دیدگاه‌های نوین نویسنده، وزین و پربارتر شده و خواهیم دید که خواننده گرامی، هنگام مطالعه کتاب، بیش از ما به ستایش این دیدگاه‌های نو خواهد پرداخت.

مرکز اسلامی معاصر بیروت، تابستان ۲۰۰۳م

ص: ۱۶

در آغاز، خوب است اندکی در شیوه کلی این پژوهش که شیوه «تفسیر موضوعی» است و نیاز بدان و نیز پیرامون موضوع پژوهش یعنی «جامعه انسانی» و اهمیت این موضوع، تأمل کنیم.

۱ - شیوه پژوهش

اشاره

پژوهشهای تفسیری قرآن کریم با یکدیگر تفاوت دارند و شیوه و محتوای آن‌ها با توجه به موضوعات مورد نظر و مکتبی که مفسر از آن پیروی می‌کند گونه‌گون است. چه، می‌بینیم که برخی از مفسران تنها به موضوع لغوی و لفظی در متن قرآنی روی می‌آورند، برخی دیگر به موضوع حقوقی و فقهی می‌پردازند و دسته سوم به موضوع عقیدتی و کلامی توجه می‌کنند...

برخی از مفسران به شیوه حدیث پای بندی نشان می‌دهند و قرآن را با حدیث تفسیر می‌کنند. در حالی که دیگر مفسران شیوه جمع میان معقول و منقول، یا شیوه اندیشه و تحلیل، یا شیوه تفسیر قرآن به قرآن و... را بر می‌گزینند.

به رغم این اختلاف در شیوه‌های تفسیر و فزونی مکاتب تفسیری و تمایز هدفها در تفسیر قرآن کریم، دو شیوه اصلی وجود دارد که عبارتند از: شیوه تفسیر ترتیبی و شیوه تفسیر موضوعی.

اشاره

تفسیر ترتیبی، شیوه ای است که از آغاز پیدایش تفسیر و حتی در عصر حاضر، مفسران بدان عادت کرده اند و قرآن را به صورت بخش بخش و همان گونه که در مصحف شریف تدوین شده است تفسیر می کنند و لذا مفسر از سوره حمد آغاز می کند و به سوره ناس پایان می دهد.

مفسر در چهارچوب این تفسیر، از ظهور کلام در معنای مورد نظر و نیز قراین برگرفته از خود قرآن کریم، یاری می جوید و این کار را از طریق رجوع به دیگر آیات یا آیه ای انجام می دهد که با مقطع مورد بحث در بیان اصطلاح یا مفهوم و یا اندیشه مشترک است. یا این که مفسر از قراین حالیه ای کمک می گیرد که معمولاً از طریق مراجعه به شرایط

نزول قرآن به دست می آید از قبیل اسباب نزول و امثال آن همچون امور مسلم تاریخی یا

امور مسلمی که از خود قرآن کریم استنباط می شود.

همان گونه که مفسر از برخی امور مسلم عقیدتی یا دینی که قرآن به آن ها اشاره می کند و با آیه مورد تفسیر ارتباط دارد، یا از عواملی که عقل سلیم بدان پی می برد، یاری می جوید.

روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام نقل شده، به طور کلی منبع دیگری است برای قراین ناپوسته [= منفصله] در فرایند تفسیر. هر چند که نقش اساسی روایات - بر حسب آنچه در بحث علوم قرآن بیان کردیم - توضیح دادن، شرح کردن و به کار بستن است. (۱)

عامل پذیرش شیوه ترتیبی

عوامل فراوانی برای انتخاب و پذیرش تفسیر ترتیبی از سوی مفسران بیان می شود. (۲)

شاید مهمترین عامل، نگاه تقدس آمیزی باشد که مفسران به مسأله ترتیب قرآن کریم و مصحف شریف دارند. چرا که قرآن کریم از صدر اسلام تا روزگار کنونی با همین ترتیب بوده است که از سوره حمد آغاز می شود و به سوره ناس پایان می یابد. از این رو، مفسران این ترتیب را رعایت کرده و در تفسیرشان بر طبق آن حرکت کرده اند.

ص: ۱۸

۱- علوم القرآن، ص ۳۴۳.

۲- المدرسه القرآنیه، ص ۲۰.

به همین سبب، سنت نبوی با قرآن کریم تفاوت پیدا می کند، زیرا سنت با این شیوه مقدس تدوین نشده، بلکه بر اساس موضوعات فقهی و عقیدتی تدوین شده است. از این رو، شیوه کلی در دوره دوم تدوین سنت، شیوه موضوعی بوده است.

ب - تفسیر موضوعی

اشاره

در دامان شیوه ترتیبی در تفسیر، شیوه دیگری به نام «شیوه موضوعی» زاده شد. چه، از روزهای آغازین پیدایش دانش تفسیر، این شیوه در دامان شیوه ترتیبی پیدا شد؛ هر چند که در آن زمان شیوه ای فراگیر برای تفسیر کل قرآن کریم وجود نداشت و تنها مفسران، در اثنای تفسیر ترتیبی خود، گهگاه در یکی از موضوعات قرآنی همچون «الوهیت»، «تقوا» و یا «شفاعت» درنگ می کردند و پیرامون آن موضوع تحقیق مستقلی انجام می دادند و می کوشیدند از طریق کنکاش و تفسیر تمامی آیاتی که در جاهای مختلف به این موضوع اشاره کرده اند، دیدگاه قرآن درباره آن را به دست آورند.

این شیوه در عصر حاضر، به دلیل نیازی که بدان وجود دارد، به اندازه ای توسعه یافته که به صورت شیوه ای مستقل در تفسیر پژوهی و تفسیرنگاری در آمده و تمامی قرآن را در بر گرفته است.

قرآن کریم تمامی موضوعات دینی را مورد بررسی قرار داده و حتی در برخی از روایات آمده که قرآن به هر چیزی در جهان هستی پرداخته است. (۱) این موضوع از این

سخن خداوند نیز به دست می آید:

«وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ» (۲)؛ «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم.»

وقتی این موضوع را بدانیم، می توانیم حجم بزرگی از موضوعات را تصور کنیم که

ص: ۱۹

۱- در روایت صحیح از ابو عبدالله امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود: «خداوند تبارک و تعالی در قرآن بیان هر چیزی را فرو فرستاده است و - به خدا سوگند - هیچ چیزی را که انسان ها بدان نیاز داشته باشند رها نکرده است. حتی کسی نمی تواند بگوید: ای کاش، این چیز در قرآن نازل می شد، زیرا خدا آن را در قرآن نازل کرده است.» در حدیث معتبر دیگری از امام صادق علیه السلام راوی می گوید: از آن حضرت شنیدم که می گفت: «هیچ چیزی نیست، مگر این که درباره آن آیه قرآن یا روایتی آمده است.» الکافی، ج ۱، ص ۵۹، ح ۱ و ۴

۲- نحل/ ۸۹.

می شود از طریق شیوه تفسیر موضوعی بدان پرداخت.

مقصود از موضوعیت در شیوه تفسیر موضوعی چیست؟

ممکن است در ذهن خطور کند، مقصود از «موضوعیت» در شیوه تفسیر موضوعی آن است که پژوهش در این روش، بر حقایق علمی بیرونی تکیه داشته باشد، در برابر پژوهشی که بر حدس و گمان یا ذوق و استحسان استوار است به گونه ای که پژوهش جانبدارانه باشد و انسان در این پژوهش، اندیشه های از پیش تعیین شده ای را بپذیرد و

آن را بر قرآن کریم تحمیل کند.

لیکن حقیقت آن است که این ویژگی نمی تواند امتیازی را برای شیوه موضوعی در برابر شیوه ترتیبی شکل دهد بلکه این ویژگی، یک خصوصیت ضروری و مطلوب در هر دو شیوه به شمار می رود. چه، تفسیر قرآن باید بر دیگر آیات قرآنی که به فهم قرآن کمک

می کند تکیه داشته باشد و همچنین بر ابزاری علمی استوار باشد که قرآن و اسلام در اثبات معانی و مفاهیم مورد نظر از الفاظ، بر این ابزار تکیه می کنند. (۱)

تکیه کردن بر اوهام و گمانها و جانبداری در تفسیر و نیز پذیرش اندیشه های از پیش تعیین شده، «تفسیر به رأی» است که در سنت نبوی به شدت از آن نهی شده است و حتی در برخی از روایات از این تفسیر به ورود در آتش و دروغ بستن به خدا یاد شده است:

«کسی که درباره قرآن بدون برخورداری از دانش سخن بگوید، باید نشیمنگاه او پر از آتش شود.» (۲)

«کسی که درباره آیات خدا به جدال برخیزد، کافر شده است و کسی که قرآن را با رأی خویش تفسیر کند، بر خدا دروغ بسته است...» (۳)

ص: ۲۰

۱- این بحث در بحثهای دلیل شرعی یا عقلی در اصول فقه انجام می شود. ر.ک: دروس فی علم الاصول، الحلقه الاولی، صص ۱۷۷، ۲۹۹ و ۲۳۱.

۲- التوحید، ص ۹۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۹؛ ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح ۳۵.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ۱/۲۵۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۰، ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح ۳۷.

درست آن است که «موضوعیت» در شیوه تفسیر موضوعی به یکی از دو معنا باشد:

۱- پی بردن به موضوعات مهم و مختلف بیرونی که انسان در این عصر با آن سر و کار دارد و بررسی این موضوعات در پرتو قرآن کریم، تا دیدگاه قرآن درباره آن مشخص شود.

به عنوان نمونه، موضوع «انتخاب فرمانروا» از سوی جامعه را بر می گیریم و از نگاه قرآن کریم آن را مورد بررسی و مطالعه قرار می دهیم تا ببینیم، آیا از نظر نگاه قرآن این

انتخاب درست است یا باطل؟ یا این که اصل اندیشه این انتخاب درست است، لیک نیاز به اصلاح دارد؟ و نسبت به هر پدیده و موضوعی که در زندگی با آن رو به رو می شویم، ماجرا از همین قبیل است.

شاید این معنا برای «موضوعیت»، مراد برخی روایاتی باشد که از اهل بیت علیهم السلام به ما رسیده است، زیرا در این روایات آمده است: قرآن را در هر عصر و زمانی تأویلی است که جز راسخان در علم از آن آگاهی ندارند.

صَفَّار در «بصائر الدَّرَجَات» به طریق معتبر از امام باقر علیه السلام روایت کرده است: من از ابوجعفر علیه السلام درباره این روایت پرسیدم: «در قرآن آیه ای نیست، مگر این که برای آن ظهری است و بطنی». آن حضرت فرمود: «مقصود از ظهر و بطن، تأویل آن است. برخی از تأویلهای در گذشته انجام شده و برخی هنوز رخ نداده است. تأویل همچون خورشید و ماه همواره در حرکت است. هر زمان که تأویل چیزی [= آیه ای] فرارسد، همان گونه که این تأویل برای گذشتگان بوده برای آیندگان نیز خواهد بود. خداوند فرموده است:

«وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» (۱)؛ «تأویلهای را جز خدا و راسخان در علم کسی نمی داند» ما آن را می دانیم». (۲)

بنابراین، بطن قرآن، تأویل آن است و تأویل قرآن یعنی به کار زدن این کتاب در رویدادها و موضوعاتی که در عصر نزول قرآن نبوده است. از این رو، قرآن از لحاظ کاربرد در زندگی اجتماعی همچون خورشید و ماه است که در زندگی جهان هستی به کار

ص: ۲۱

۱- آل عمران/۷.

۲- بصائر الدَّرَجَات، ص ۱۹۶، ح ۷؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ح ۱۹۶، ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح ۴۹.

گرفته می شود. بر این اساس، هر زمان که پدیده اجتماعی نوینی یافت شود، می توان قرآن را درباره آن به کار برد و تأویل کرد. چه، قرآن همان گونه که در مورد پیشینیان به کار گرفته می شد، هم اکنون در مورد مردمان امروز نیز به کار گرفته می شود.

این روایت آنچه را که صفار به طریق معتبر از اسحاق بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده نیز تایید می کند: «قرآن را تاویلی است که برخی از آن سپری شده و برخی هنوز نیامده است. پس هر گاه تأویل در زمان یکی از امامان صورت گیرد، امام آن زمان از این تأویل آگاهی یافته است» (۱).

این روش تفسیری، یعنی تطبیق آیات بر مصداقها و نمادهای مهم بیرونی، یکی از ویژگیهای تفسیر نقلی از امامان اهل بیت علیهم السلام را تشکیل می دهد (۲).

۲- برگزیدن موضوعات قرآنی و رده بندی آن ها هنگام پژوهش و تحقیق، سپس آوردن تمامی آیاتی که به آن موضوع پرداخته است، تا دیدگاه قرآنی درباره آن به دست آید.

این کار، در حقیقت روند به دست آوردن یک تصویر از طریق پیوند دادن برخی اجزای آن به برخی دیگر است تا دیدگاه کامل قرآنی درباره ابعاد موضوع مورد پژوهش آشکار گردد. بنابراین، تفسیر موضوعی در این جا، تنها به معنای گرد آوری آیات قرآنی

پیرامون موضوعی واحد و تفسیر آن نیست بلکه به معنای به دست آوردن نظریه قرآنی پیرامون این موضوع از طریق این گرد آوری و تفسیر است.

با این بیان، معنای دوم تفسیر موضوعی کامل کننده معنای نخست آن است.

نیاز عصر حاضر به تفسیر موضوعی

روشها و آیینهای اجتماعی اسلام در صدر اسلام از طریق کاربردی شناخته شد، زیرا شیوه رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله این چنین نبود که در آغاز بعد اجتماعی اسلام را همچون دیدگاههای کلی مطرح کند و سپس مقررات و قوانین را بسان طبقه فوقانی این دیدگاهها بیاورد تا تمامی ابعاد زندگی را در بر گیرد، بلکه پیامبر صلی الله علیه و آله این بعد اجتماعی را از طریق

به

ص: ۲۲

۱- بصائر الدرجات، ص ۱۹۵، ح ۵؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۶، ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح ۴۷.

۲- رک، علوم القرآن، ص ۳۰۷.

کار بستن قوانین اسلام در عمل بر حسب نیازها و مقتضیات زندگی جدید مطرح کرد. چرا که آن حضرت قوانین و مقررات لازم را بیان می کرد و احکام گونه گون درباره مسائل

ریز جامعه را مشخص می نمود. از این رو، انسان مسلمان نیاز نداشت که به دیدگاهی خاص باور پیدا کند، زیرا با اسلام و روح و آثار آن، در عمل زندگی می کرد.

لیک وقتی که اسلام در جامعه اسلامی از صحنه عمل کنار رفت و با دیدگاههای مذهبی، اجتماعی و عقیدتی گوناگون رو به رو گردید، نیاز مبرم به پژوهش موضوعی قرآنی در زمینه های مختلف پیدا شد، زیرا اسلام نیاز پیدا کرد تا بسان نظریه ای مذهبی

که پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق وحی الهی آن را آورده است عرضه شود، تا صلاحیت این نظریه در موارد زیر روشن گردد:

اولاً: اندیشه اسلامی برای حل مشکلات زندگی معاصر و درک و فراگرفتن این زندگی توسط انسان مسلمان، چه مقدار شایستگی دارد؟

ثانیاً: صلاحیت اسلام در رویارویی دیدگاههای مذهبی با یکدیگر و مقایسه آن ها با دیدگاه قرآنی و شناخت نقطه های اختلاف و اشتراک میان آن ها و شناخت دلیل برتری دیدگاه قرآنی بر این دیدگاهها.

ثالثاً: شایستگی اسلام در کم کردن و محدود ساختن جنگ آرای مذهبی یا اختلافات فقهی که یکی از عوامل این اختلاف، غرق شدن در تفصیل و تمرکز کردن بر جزئیات

مسائل فقهی است.

بر اساس این نیاز به تفسیر موضوعی، در این پژوهش، شیوه تفسیر موضوعی را برگزیدیم و یکی از موضوعات مهم و کلیدی را که قرآن بدان پرداخته است انتخاب کردیم و کوشیدیم از طریق آیاتی که ابعاد متعدّد موضوع مورد نظر را بر رسیده و نیز از

راه قرآینی که با آن ارتباط دارد، دیدگاه قرآن در خصوص این موضوع را به دست آوریم.

۲- موضوع پژوهش و اهمیت آن

اشاره

پیشتر اشاره کردیم که قرآن کریم شمار بسیاری از موضوعات اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، تاریخی و دیگر امور و زمینه های مختلف را مورد کاوش قرار داده است. شاید موضوع «جامعه انسانی» که ما آن را عنوان این پژوهش خود قرار دادیم از

مهمترین

موضوعاتی باشد که قرآن کریم به دلایل زیر به سراغ آن رفته است:

۱ - این موضوع ابعاد گوناگون عقیدتی، اجتماعی، تاریخی و اخلاقی دارد نظیر آغاز وجود انسان، آغاز تشکیل جامعه انسانی، عناصر بنیادینی که این جامعه را تشکیل می دهد، سنتهای حاکم بر حرکت جامعه و تاریخ، مراحل همگانی که جامعه انسانی آن ها را پشت سر نهاده، سیر تکامل در این جامعه، اندیشه همگانی که جامعه صالح انسانی آن را باور کند، فرجامی که باید بدان برسد و عوامل روحی و اجتماعی که این جامعه را به سوی کمال و تحقق بخشیدن اهدافی که خداوند پیش روی او قرار داده است سوق دهد.

۲ - قرآن کریم در یک دایره وسیع این موضوع را مورد بررسی و جستار قرار داده است، زیرا که هدف قرآن کریم هدایت، سعادت، تکامل و بیرون آوردن انسان از تاریکیها به روشنایی است و ساختن جامعه صالح انسانی از کلیدی ترین عوامل این هدایت و تکامل به شمار می رود و به همین سبب، انسان در قرآن کریم، موضوع و هدف اصلی است.

۳ - پژوهش در موضوع «جامعه انسانی» از مهمترین پژوهشهایی به شمار می رود که انسان در این عصر بدان توجه ویژه دارد. پس این، موضوع، مادام که انسان بر روی این

زمین زندگی کند، یک موضوع زنده است و از این بابت، میان جهان اسلامی ما و دیگر نقاط زمین هیچ تفاوتی وجود ندارد. بنابراین، پس از انتشار چندین دیدگاه در جهان کنونی که با توجه به اندیشه های گوناگون این موضوع را مورد کاوش قرار داده، باید پژوهشهای اسلامی نیز از دیدگاه قرآن کریم پیرامون آن صورت پذیرد تا دیدگاه قرآنی و اندیشه اسلامی درباره موضوع یاد شده، شناخته شود و این اندیشه متابه یک اندیشه کامل، در برابر دیگر اندیشه ها و دیدگاههای مادی، به جامعه انسانی ارایه گردد.

انسان محور زندگی

آنچه اهمیت موضوع جامعه انسانی را می رساند آن است که می بینیم قرآن کریم انسان را محور اساسی زندگی، جهان هستی و جامعه می داند و برتری دیدگاه قرآنی بر دیگر دیدگاهها به همین سبب است.

محور بودن انسان را می توانیم از طریق امور و ابعاد زیر به روشنی ببینیم:

خلافت در زمین

بعد نخست: این بعد را قرآن کریم بیان کرده است و آن این است که خداوند انسان را جانشین خود بر زمین قرار داده و بدین سبب، انسان را بر سایر آفریدگان برتری داده است. خداوند فرموده است:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...» (۱)؛ «و چون پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت...»

هنگامی که فرشتگان از خداوند پرسیدند: چرا انسان را به جانشینی خویش گماشته است؛ در حالی که این انسان فساد می کند و خونها می ریزد، اما آنان چنین نمی کنند و

خدای را تسبیح می گویند و تقدیس می کنند؟

«قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...» (۲)؛

«گفتند: آیا در آن کسی را بر می گماری که در آن فساد کند و خونها بریزد؟ و حال آن که ما با ستایش تو را تسبیح می گوئیم و به تقدیس می پردازیم» خداوند در پاسخ آنان فرمود: او چیزی را می داند که آنان نمی دانند.

«قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۳)؛ «فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید».

آن گاه خدای سبحان با توجیه عملی، به فرشتگان نشان داد که آدم علیه السلام برای جانشینی شایستگی دارد، نه آنان، زیرا امتیاز «دانش» را به او داد و این کار را با آموختن تمامی

نام ها به وی انجام داد. سپس این نام ها را بر فرشتگان عرضه داشت و از آنان خواست که

از نام های آن ها به او خبر دهند و چون آنان ناتوان گشتند، از آدم خواست که این نام ها را به فرشتگان خبر دهد. آن گاه خدای سبحان تأکید می کند که او از آنچه در دلهای آنان است آگاهی دارد. خداوند فرمود:

«وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَلْبِسْنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ

ص: ۲۵

بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَتَاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ» (۱)؛ «او همه نام‌ها را به آدم آموخت. سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می‌گویید، از اسامی اینها به من خبر دهید. گفتند: منزهی

تو! ما را جز آنچه به ما آموخته‌ای هیچ دانشی نیست. تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم،

ایشان را از اسامی آنان خبر ده. و چون آدم ایشان را از اسامی آنان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را

پنهان می‌داشتید می‌دانم»

در این جا ممکن است برداشت ما چنین باشد که مقصود از این جانشینی، تشریحی و در اموری همچون اداره امور زمین و دخل و تصرف در آن، اداره خود انسان و اداره جهان

پیرامون اوست. این برداشت از برخی آیاتی به دست می‌آید که از داوری و مسؤولیت

انسان درباره رفتار و عملکردی که در این امور دارد، سخن می‌گوید. خداوند فرموده است:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاصْحَبْ حُكْمَ بَيْنَ النَّاسِ بِإِصْحَابِ لُحْيٍ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...» (۲)؛ «ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زینهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا بیرون کند»

همچنین است این سخن خداوند:

«وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونََ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَهُمْ رُسُلُهُمْ بِأَصْحَابِ لُبِّيَّاتٍ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ * ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (۳)؛ «و قطعاً نسلهای پیش از شما را هنگامی که ستم کردند به هلاکت رساندیم و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند [ولی] بر آن نبودند که ایمان بیاورند. این گونه مردم بزهکار را کیفر می‌دهیم. آن‌گاه شما را پس از آنان در زمین،

جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می‌کنید.»

همچنین ممکن است برداشت کنیم که مراد از این جانشینی، تکوینی است و مسؤولیت آباد کردن زمین و اداره امور آن و حرکت و رفتار در آن، بر عهده انسان

١- بقره/٣١ - ٣٣.

٢- ص/٢٦.

٣- يونس/١٣ و ١٤.

می باشد:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَاصْ مُشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ»^(۱)؛ «اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی او بخورید و رستاخیز به سوی اوست.»

برتری و گرامیداشت انسان

بعد دوم: بعد برتری دادن انسان بر بسیاری از آفریدگان و گرامی داشتن اوست و این چیزی است که از فرمان خداوند به فرشتگان که آدم علیه السلام را سجده کنند به دست می آید،

فرمانی که بیانگر تسلیم و اعتراف به این حقیقت الهی و موقعیت ممتاز برای جانشینی خداوند در زمین است. خداوند فرمود: «وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ فَسَجَدُوْا اِلَّا اِبٰلِیْسَ اَبٰی وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكٰفِرِيْنَ»^(۲) «و چون فرشتگان را فرمودیم: برای آدم سجده کنید، پس به جز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد، [همه] به سجده

افتادند.»

همچنین، آنچه از سخنان خداوند درباره برتری و گرامیداشت انسان نسبت به سایر آفریدگان به ما رسیده است، نشان می دهد که او بر دیگر موجودات پیرامونش در زمین و حتی بر تمامی جهان هستی برتری دارد: «وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيْرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيْلًا»^(۳) «و براستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] برنشانندیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن ها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم.»

قرآن هیچگاه وصف «كَرَّمَهُ» و «كَرَّمْنَا» یعنی گرامی داشتن را به جز انسان برای هیچ آفریده ای با ساختار صفت تفضیلی

ص: ۲۷

۱- الملک/ ۱۵.

۲- بقره/ ۳۴.

۳- اِسْرَاءُ/ ۷۰.

به کار نبرده است و حتی فرشتگانی را که به طاعت و عبادت و این که آنان «بندگان ارجمند هستند»^(۱) توصیف کرده، آنان را با صفت تفضیلی توصیف نکرده است.

بر دوش گرفتن امانت

بعد سوم: سومین بعدی که خداوند انسان را بدان اختصاص داده، آن است که تنها او امانت الهی را بر دوش دارد، نه دیگر آفریدگان. خداوند فرموده است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^(۲). «ما امانت [الهی و بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه

کردیم، پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند. [ولی] انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود».

خداوند در این جا، از میان موجودات، تنها از کوهها یاد کرده است، زیرا انسان عظمت، نیرومندی، استواری و قدرتی را در آن می بیند که موجب ثبات و استواری زمین شده است. اما با تمام این ویژگیها، نتوانست این امانت الهی را بر دوش گیرد و انسان

شایستگی داشت که این بار را بر دوش گیرد، نه آسمانها و زمین و کوهها.

به زودی در بحث آینده به معنای «امانت» و این که انسان، ستمگری نادان است و نیز آنچه در این جا مورد نظر ماست یعنی منحصر شدن این بعد به انسان، اشاره خواهیم کرد.

رام کردن موجودات برای انسان

بعد چهارم: آن است که خداوند سایر موجودات را برای انسان رام کرده است و انسان را به گونه ای آفریده که می تواند در این موجودات تصرف کند. خداوند فرموده است:

«اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ * وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ»^(۳)؛ «خدا همان کسی است که دریا را برای شما رام گردانید تا کشتیها در آن به فرمانش روان شوند و تا از فزون بخشی او طلب نمایید و باشد که سپاس دارید. و آنچه را

ص: ۲۸

۱- این سخن اشاره است به آیه: وَ قَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ بَلْ عِبَادٌ مُكْرَمُونَ. انبیاء / ۲۶

۲- احزاب/ ۷۲.

۳- جاثیه/ ۱۲ - ۱۳.

در آسمانها و آنچه در زمین است به سود شما را کرد؛ همه از اوست. قطعاً در این، برای مردمی که می اندیشند نشانه هایی است».

همچنین خداوند فرموده است:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ

رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلُوكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الَّيَّامَ وَاللَّيَالِيَ وَالنَّهَارَ» (۱)؛ «خداست که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه ها برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برایتان رام گردانید تا به فرمان او دریا روان شود و رودها را به تسخیر شما درآورد. و خورشید و ماه را که پیوسته روانند، برای شما رام گردانید و شب و روز را نیز مسخر شما

ساخت.»

می توان این تسخیر و توانایی بر آن را یکی از شاخه های جانشینی و بعد دیگری از آن دانست و معنایش این خواهد بود که خداوند به انسان امکانات و تواناییهایی داده است که می تواند بر زمین و جهان پیرامون خود، سلطه پیدا کند، تا بیانگر خلافت تکوینی او بر زمین باشد، خلافتی که توانایی انسان بر رام کردن موجودات در زمین از آن ناشی می شود و نیز نشان دهنده اندکی از کشف قدرت الهی است که انسان می تواند با اراده، اختیار، عقل و عنایت پروردگارش در زمین و جهان هستی تصرف کند.

بنابراین، انسان به خاطر عقلی که خداوند به وی بخشیده، می تواند از طریق در هم آمیختن جزئیات هستی، درباره آینده اشیا بیندیشد و با بهره گیری از اراده خویش، برای

تحقق یافتن این اندیشه در آینده، بکوشد.

انسان محور دگرگونیها در جهان

بعد پنجم: آن است که خدای سبحان، تحولات و دگرگونیهای کلیدی در این جهان را به دگرگونیهای پیوند داده است که در انسان و اندرون او یعنی در اندیشه او رخ می دهد و این، ویژگی و خصوصیتی است که انسان را از سایر موجودات متمایز می سازد، به گونه ای که او محور این موجودات شده است.

ص: ۲۹

این بعد، نتیجه و بیانگر امتیازاتی است که پیشتر گفته شد، زیرا می بینیم که دگرگونیهای اجتماعی در زندگی انسانی با دگرگونیهای روحی و دگرگونیهای جهان با

دگرگونیهای کلی اجتماعی رابطه دارد. خداوند فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ -لَا- يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (۱)؛ «خداوند حال قومی را دگرگون نمی کند تا آنان حال خود را دگرگون کنند.»

همچنین خداوند فرموده است:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۲)؛ «اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، به طور قطع برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند، پس آنان را به کیفر کردار زشت شان رساندیم.»

این آیه دگرگونی و تحولاتی از قبیل فرود آمدن برکات و خیرات را، که در آسمان و زمین حاصل می شود، به جامعه ای مرتبط می سازد که تقوا و ایمان بر آن حاکم باشد و بر

عکس این، هر گاه جامعه انسانی را کفر، تباهی و گناه در بر گیرد، انسان در معرض مجازات الهی و نابودی قرار می گیرد، همان گونه که آیه شریفه یاد شده به این مطلب اشاره کرد و چنان که این سخن خداوند نشانگر آن است:

«ظَهَرَ الْفُسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۳)؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] برخی آنچه را کرده اند به آنان بچشانند، باشد که بازگردند.»

خلاصه آنچه از ابعاد پیش گفته انسان که قرآن کریم آن ها را یاد کرده است استفاده می شود آن است که انسان محور اصلی در این جهان هستی است، یعنی محور آسمانها، زمین، آفریدگان، فرشتگان، جنیان، حیوانات و گیاهان.

عامل بنیادینی که سبب شد انسان این امتیاز را به دست آورد و محور این زندگی قرار گیرد، چیزی است که قرآن کریم در آغاز آفرینش انسان بدان اشاره کرده است و آن این است که خداوند از روح خویش در او دمید. چه، این نفخه الهی در ذات خود، مقداری از

ص: ۳۰

۱- رعد/۱۱.

۲- اعراف/۹۶.

۳- روم/۴۱.

صفات الهی را دارد. خداوند فرموده است:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِّنْ صَلٰصَالٍ مِّنْ حَمَآءٍ مَّسْنُونٍ * فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (۱)؛
«هنگامی که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من بشری را از گلی خشک، از گلی سیاه و بدبو خواهم آفرید. پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.» شاید دلیل فرمان خداوند به

فرشتگان که آدم را سجده کند، همین دمیدن روح الهی در او باشد.

۳ - فصلهای جستار

در طی بررسی ابعاد متعدد انسان روشن شد که سخن گفتن درباره او بسیار مهم خواهد بود، زیرا این سخن شاه کلید فهم دیدگاه قرآنی درباره جامعه انسانی است. ما به

زودی در این سخن، به کاوش آغاز آفرینش انسان و جانشینی او در زمین خواهیم پرداخت تا این امور را بشناسیم:

اولاً: معنای جانشینی و دلایل آن، که برتری و محور بودن انسان را روشن خواهد کرد.

ثانیاً: روند این جانشینی، یعنی از پیدایش و آفرینش انسان گرفته تا برپایی جانشینی او در زمین که با برپایی این جانشینی، تشکیل جامعه انسانی بر زمین آغاز می شود.

در نظر داشتیم که این دو موضوع، «نخستین باب» این جستار را تشکیل دهد و این باب در دو فصل باشد.

اما باب دوم جستار، به کاوش درباره «جامعه انسانی و رشد آن» می پردازد. چه، در این باب - به خواست خداوند - به بررسی عناصر بنیادینی می پردازیم که جامعه انسانی از

آن تشکیل می شود و نیز وحدت فطری که این جامعه بر آن استوار بوده است و پیدا شدن اختلاف در آن پس از وحدت را، مورد پژوهش قرار خواهیم داد.

در باب سوم، از وجود اختلاف در جامعه بشری و تأثیر هوسهای نفسانی بر عناصر

وحدت فطری و علاج این اختلاف از راه شریعت و رهبری و نیز از طریق اصول انسانی یا مکتبی که تحوّل جامعه انسانی بر آن استوار است، سخن خواهیم گفت.

ص: ۳۱

در باب چهارم، دیدگاه قرآنی درباره حرکت تاریخ، نقش باور دینی در ارائه الگوی عالی برای انسان و تأثیر این باور دینی بر روابط اجتماعی را بر می‌رسیم و میان نظریه

اسلام و دیگر نظریه‌ها در این زمینه مقایسه خواهیم کرد.

در باب پنجم، موضوع دین و روابط اجتماعی را جستجو می‌کنیم و بدین سبب، رابطه دین با عناصر بنیادین جامعه انسانی را در سه فصل مورد پژوهش قرار می‌دهیم:

۱ - رابطه دین با طبیعت.

۲ - رابطه انسان با انسان.

۳ - رابطه متقابل میان انسان و انسان از یکسو و انسان و طبیعت از سوی دیگر.

در باب ششم که از همه بابها گسترده‌تر است، به کاوش این مطالب می‌پردازیم: پایه‌های پنجگانه وحدت الهی، شکل و ارکان حکومت اسلامی، نقش حکومت در جامعه انسانی، ویژگیهای حکومت اسلامی و شیوه تحقق یافتن وحدت و ابزارهای آن. آن‌گاه پژوهش را با فصل چهارم به پایان می‌رسانیم. در این فصل از دستاوردها و آثار آخرین رسالت الهی سخن گفته خواهد شد، رسالتی که، با خواست خداوند، به زودی به برپایی وحدت کامل در جامعه عدل فراگیر منجر خواهد شد، یعنی آن‌گاه که امام زمان علیه السلام ظهور کند. این جانب از تلاشهای شاگرد فاضلم، شیخ مهندس ابو حیدر شوکی در آماده سازی این کتاب، یعنی تلخیص سخنرانیها و بررسی متن و ابراز نکات فنی و توضیحی که اثر مفید در سامان دادن این کتاب به این صورت داشته، سپاسگزارم. همچنین از کوششهای فرزند فاضل و عزیزم سید محمد صادق حکیم تشکر می‌کنم که تنظیم و تصحیح کتاب را انجام داده و برخی منابع آن را استخراج کرده و نکات سودمندی را بیان داشته است.

از خداوند برای این دو پاداش و توفیق مسألت دارم و نیز از او می‌خواهم که این کتاب را در پیشگاه خود و مردم، برایم سودبخش قرار دهد و در روزی که او را دیدار کنم، پس اندازی برای من باشد و خطاها و اشتباهات مرا ببخشد و در روز واپسین از من، پدر

و مادرم و همه مؤمنان، در گذرد و عالمان در گذشته ما را، بویژه استاد شهید صدر و پدر

بزرگوارم، امام حکیم، [رحمه الله علیهما] که از آنان بهره‌ها گرفتیم، قرین رحمت گسترده خویش گردانند.

همه این تلاشها در خانه جمهوری اسلامی ایران انجام شد، که از بزرگترین نعمت های الهی بر ما بود. خداوند بنیانگذار این جمهوری یعنی امام خمینی را مورد رحمت و خشنودی خویش قرار دهد. سپاس و ستایش از آن خداوند، پروردگار جهانیان است. درود و سلام بر سرور ما محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاک او.

۲۹ صفر ۱۴۲۴

سید محمد باقر حکیم

ص: ۳۳

باب اول: جانشینی انسان

اشاره

پیش درآمد

فصل اول: جانشینی و دلایل آن

فصل دوم: روند جانشینی، از آفرینش تا زمین

ص: ۳۵

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَاعْلَمِ اَدَمَ

الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلِكَةِ فَقَالَ أَلْبُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ * قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ * قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ * وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ * وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَازْلَمَهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ * فَتَلَقَى آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ * قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنْي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱)؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت. گفتند: آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد کند و خونها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، تسبیح می گوئیم و به تقدیست می پردازیم. فرمود: من چیزی می دانم که شما نمی دانید و همه نام ها را به آدم آموخت، سپس آن ها

را به فرشتگان عرضه کرد و فرمود: اگر راست می گوئید، از اسامی اینها به من خبر دهید گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه

به ما آموخته ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم فرمود: ای آدم، آنان را از نام هایشان

خبر ده. و چون از نام هایشان خبر داد، فرمود: آیا به شما نگفتم که من نهفته آسمانها و زمین را می دانم و آنچه را آشکار می کنید و آنچه را پنهان می داشتید می دانم. و به فرشتگان فرمودیم: آدم را سجده کنید. پس بجز ابلیس که سر باز زد و برتری می جست و از کافران شد همه سجده کردند و گفتیم: ای آدم، خود و همسرت در بهشت جای گیرید و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود. پس شیطان آن دو را از آن بلغزاند و از آنچه در آن بودند ایشان را بدر آورد

و فرمودیم: فرود آیید و شما دشمن همدیگرید و قرارگاه و جای برخوردارای شما تا روز قیامت در زمین باشد. سپس آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد. پس خدا توبه او را پذیرفت، زیرا توبه پذیر و مهربان است. فرمودیم: جملگی از آن فرود آیید. پس اگر از

جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. و کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را تکذیب کردند، خود اهل آتشند و در آن جاویدان خواهند بود.»

این آیات دهگانه داستانی را حکایت می کند که خداوند آدم را به مثابه جانشین خود در زمین بر می گمارد و مقصود، جانشینی نوع انسان است [نه، تنها آدم] چنان که به زودی از این موضوع آگاه خواهیم شد. داستان جانشینی آدم، دو بُعد، یا دو فصل را بردارد:

فصل اول: به بیان معنای جانشینی، حکمت و دلایل و توجیه آن می پردازد و قرآن کریم در چند مورد به این بُعد از داستان آدم علیه السلام اشاره کرده است. امّا مفصل ترین و روشن ترین این موارد، آیات چهار گانه نخست از این مقطع است، زیرا هر چند تمامی آیات جانشینی از این موضوع سخن می گوید، لیک این آیات درباره جانشینی انسان به طور عموم سخن می گوید نظیر این سخنان خداوند:

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيُبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ إِنَّ رَبَّكَ سَرِيعُ الْعِقَابِ وَإِنَّهُ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱)؛ «و اوست کسی که شما را در زمین

جانشین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. آری، پروردگار تو زود کیفر است و او بس آمرزنده

ص: ۳۸

«هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ فَمَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ كُفْرُهُمْ إِلَّا حَسَارًا» (۱)؛ «اوست کسی که شما را در این سرزمین جانشین گردانید. پس هر کس کفر ورزد کفرش به زیان اوست و کافران را کفرشان جز دشمنی نزد پروردگارشان نمی افزاید و کافران را کفرشان غیر از زیان نمی افزاید.»

«وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِبَصَائِرٍ وَأَنْبَاءٍ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ * ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (۲)؛ «و به یقین نسلهای پیش از شما را هنگامی که ستم کردند، به هلاکت رساندیم. و پیامبرانشان دلایل آشکار برایشان آوردند و بر آن نبودند که ایمان بیاورند.»

این گونه مردم بزهکار را جزا می دهیم. آن گاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار

دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می کنید.»

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (۳)؛ «ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس، از برداشتن آن سر باز زدند و از آن هراسناک شدند. و [لی] انسان آن را

برداشت. راستی او ستمگری نادان بود.»

به زودی ملاحظه خواهیم کرد که این آیات، تصویر فهم معنای این جانشینی و دلایل آن را کامل می کند، همان جانشینی که تنها به آدم علیه السلام اختصاص ندارد.

فصل دوم: روند جانشینی از آفرینش انسان تا فرود آمدن او به زمین و روند اجرایی

شدن این مقام را بررسی می کند. قرآن کریم در چند مورد درباره این بُعد سخن می گوید و از آن جمله در بخش پیشین سوره بقره، از آیه ۳۰ تا ۳۹. و از آن جمله در سوره اعراف

چنین آمده است:

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ * وَلَقَدْ خَلَقْنَاكُمْ ثُمَّ صَوَّرْنَاكُمْ ثُمَّ قُلْنَا لِلْمَلَكِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ لَمْ يَكُنْ مِنَ السَّاجِدِينَ * قَالَ مَا

٢- يونس / ١٣ - ١٤.

٣- احزاب / ٧٢.

مَنْعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ * قَالَ فَاصْ هِطْ

مِنْهَا فَمَا يَكُونُ لَكَ أَنْ تَتَكَبَّرَ فِيهَا فَاصْ خُرجِ إِنَّكَ مِنَ الصَّاغِرِينَ * قَالَ أَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ * قَالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنظَرِينَ * قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا يَتَّبِعُهُمْ مِنَ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ * قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْذُومًا مَدْحُورًا لَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمَلَنَ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ * يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ فَكُلَا مِنْ حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * فَوَسَّسَ لَهُمَا الشَّيْطَانُ لِيُبْدِيَ لَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوْآتِهِمَا وَقَالَ مَا نَهَاكُمَا رَبُّكُمَا عَنْ هَذِهِ الشَّجَرَةِ إِلَّا أَنْ تَكُونَا مَلَكَتَيْنِ أَوْ تَكُونَا مِنَ الْخَالِدِينَ * وَقَاسَمَهُمَا إِنِّي لَكُمَا لَمِنَ النَّاصِحِينَ * فَدَلِيهُمَا بِعُرُورٍ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادِيَهُمَا

رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنهَكُمَا عَنْ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقُلْ لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عَدُوٌّ مُبِينٌ * قَالَا

رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ * قَالَ اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ * قَالَ فِيهَا تَحْيَوْنَ وَفِيهَا تَمُوتُونَ وَمِنْهَا تُخْرَجُونَ * يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ * يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ يَنْزِعُ عَنْهُمَا لِبَاسَهُمَا لِيُرِيَهُمَا سَوْآتِهِمَا إِنَّهُ يَرِيكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (۱)؛ (و به یقین شما را در زمین قدرت عمل دادیم و برای شما در آن وسایل معیشت نهادیم. [اما] چه کم سپاسگزاری می کنید. و در حقیقت شما را خلق کردیم. سپس به صورت گری شما پرداختیم. آن گاه به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده

کنید. پس همه سجده کردند، جز ابلیس که از سجده کنندگان نبود. فرمود: چون تو را به سجده امر کردم، چه چیز تو را بازداشت از این که سجده کنی؟ گفت: من از او بهترم. مرا

از آتش آفریدی و او را از گل. فرمود: از آن فرو شو، تو را نسزد که در آن تکبر کنی. پس بیرون شو که تو از خوار شدگانی. گفت: مرا تا روزی که [مردم] برانگیخته خواهند شد مهلت ده. * فرمود: تو از مهلت یافتگانی. گفت: پس به سبب آن که مرا به بیراهه افکندی،

من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست. آن گاه از پیش رو و از پشت سرشان و از طرف راست و از طرف چپشان بر آن ها می تازم و بیشترشان را

ص: ۴۰

شکرگزار نخواهی یافت.* فرمود: نکوهیده و رانده از آن بیرون شو که به یقین هر که از آنان از تو پیروی کند، جهنم را از همه شما پر خواهم کرد. و ای آدم! تو با همسر خویش

در بهشت سکونت گیر و از هر چه که خواهید بخورید و به این درخت نزدیک شوید که از ستمکاران خواهید شد.

«پس شیطان آن دو را وسوسه کرد تا آنچه را از عورت‌هایشان برایشان پوشیده مانده بود، برای آنان نمایان گرداند و گفت: پروردگارتان شما را از این درخت منع نکرد، جز [برای] آن که دو فرشته گردید یا از جاودانان شوید. و برای آن دو سوگند یاد کرد که: من به طور حتم از خیرخواهان شما هستم. پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید، پس چون آن دو از آن درخت چشیدند، برهنگی‌هایشان بر آنان آشکار شد و به چسپانیدن برگ [های درختان] بر خود آغاز کردند و پروردگارش بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمنی آشکار است.

«گفتند: پروردگارا، ما بر خویشتن ستم کردیم و اگر بر ما نبخشایی و به ما رحم نکنی مسلماً از زیانکاران خواهیم بود. فرمود: فرود آید که بعضی از شما دشمن بعضی دیگرید. و برای شما در زمین تا روز قیامت، قرارگاه و برخورداری است. فرمود: در آن زندگی می کنید و در آن می میرید و از آن برانگیخته خواهید شد. ای فرزندان آدم، در حقیقت ما برای شما لباسی فرو فرستادیم که عورت‌های شما را پوشیده می دارد و زینتی است و [لی] بهترین لباس، تقواست. این از نشانه های خداست. باشد که متذکر شوند. ای فرزندان آدم، زنهار تا شیطان شما را به فتنه نیندازد؛ چنان که پدر و مادر شما را از بهشت

بیرون راند و لباس شان را از ایشان برگرداند تا عورت‌هایشان را بر آنان نمایان کند. در حقیقت

او و قبيله اش شما را از آن جا که آن ها را نمی بینید، می بینند. ما شیاطین را دوستان کسانی قرار دادیم که ایمان نمی آورند.»

آنچه در سوره طه، آیه ۱۱۵ - ۱۲۳ و دیگر آیات آمده، نیز همین گونه است و باید به

طور کلی مورد بررسی قرار گیرد تا روند جانشینی انسان و ماجرای به خلافت گماردن او بر زمین برای ما روشن شود.

اشاره

آنچه بررسی آن در این فصل مورد نظر ماست، چهار آیه نخست (۳۰ - ۳۴) از این قسمت از سوره بقره و آیات مشابه دیگری است که پیش از این آمده اند.

پژوهش درباره این آیات و آموزه ها و مفاهیم آن ها دارای چند جنبه است:

۱ - تعیین دیدگاه کلی در مورد بررسی این آیات از این قسمت از سوره بقره و به تصویر کشیدن آنچه قرآن از آیات یاد شده در نظر دارد.

۲ - تعیین دیدگاه قرآنی و اسلامی درباره برخی از مفاهیمی که در این قسمت آمده است، به گونه ای که با آشکاره های قرآنی و ظهور لفظی این قسمت، همخوانی داشته باشد. این دو جنبه به دلیلی که بیان کردیم به همین قسمت [از سوره بقره] اختصاص دارد.

۳ - بیان تصویر کامل از مسأله جانشینی که می توان آن را از مجموع آیات همانند قرآنی که پیشتر بدان اشاره شد، به دست آورد.

۱ - تعیین دیدگاه کلی

درباره جنبه نخست جستار [=تعیین دیدگاه کلی] شیخ محمد عبده به پیروی از برخی

پژوهشگران پیشین، دو دیدگاه را بیان می‌کند که در ظاهر با یکدیگر متفاوت و در نهایت - بر حسب گفته او - یک نظریه اند.

دیدگاه نخست: این همان دیدگاهی است که پیشینیان بر آن بودند و شیخ محمد عبده، خود نیز آن را برگزیده است، زیرا می‌گوید: «گفتگویی که در قالب این آیات صورت گرفته، یکی از شئون خداوند با فرشتگان است که در این قسمتهای قرآن آن را از طریق گفتگو و پرسش و پاسخ برای ما به تصویر کشیده است. این در حالی است که ما حقیقت این گفتگو را نمی‌دانیم، اما می‌دانیم که همانند گفتگویی که ما انجام می‌دهیم

نیست بلکه مفاهیم و پیامهایی وجود داشته و هدف، رساندن آن مفاهیم از طریق این عبارات بوده است. رساندن آن مفاهیم، از شئون خداوند پیش از آفریدن آدم است که جهان هستی را برای آفرینش او آماده می‌کرد. نیز خداوند را شأنی است با فرشتگان که به آفرینش نوع انسان مربوط می‌شود و شآن دیگر خداوند، بیان کرامت این نوع و برتری اوست» (۱).

دیدگاه دوم: دیدگاهی که پژوهشگران پسین و عالمان اسلام آن را برگزیده اند، عالمانی که در بررسی قرآن، شناخت اهداف آن و تأویل این کتاب بر اساس خردگرایی تلاش کرده اند. بر اساس این دیدگاه چنانچه عقل نسبت به چیزی یقین پیدا کند، ولی روایتی بر خلاف آن وارد شود، حکم عقل یقینی دلیل بر آن است که ظاهر این روایت مراد نیست. این عالمان بر این باورند که داستان جانشینی آدم با مواضع مختلفی که در آن

به چشم می‌خورد، تنها به صورت تمثیل و برای نزدیک کردن مسأله آفرینش انسان و ارزش و برتری او [به اذهان] آمده است و فهمیدن حقیقت معانی و اهداف مورد نظر هیچ کدام از مواضع و مفاهیمی که در این داستان آمده امکان پذیر نیست، بلکه خداوند این داستان را به این سبب برای ما آورده است که معانی را به اندیشه‌ها و اذهان ما نزدیک

کند. (۲)

دیدگاه نخست و دوم - هر چند در این حقیقت که خداوند و جهان غیب در جایگاهها و موقعیتهای مختلفی که [در این آیات بدان اشاره شده] از همانندی با موجودات مادی و محسوس پاک و منزه است - با یکدیگر مشترکند و نیز در اهداف و مقاصد کلی مورد نظر

ص: ۴۳

۱- المنار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲- المنار، ج ۱، ص ۲۲۶.

از این بخش قرآنی با هم متحدند، لیکن از این جهت که آیا تعریف برخی مفاهیمی که در آن آمده امکانپذیر است یا نه، اختلاف دارند و این موضوع به زودی هنگامی که این بخش را از بعد دیگر بررسی می‌کنیم، روشن خواهد شد.

۲ - دیدگاه قرآن و برخی مفاهیم این بخش

اشاره

درباره جنبه دوم جستار، می‌بینیم که پیشینیان، هماهنگ با موضع خود در جنبه نخست، در برابر کاوش و بررسی این بخش قرآنی موضع منفی فرا پیش می‌گیرند و تنها به بیان فواید دینی که بر آوردن این بخش در قرآن مترتب است بسنده می‌کنند، بخشی که «متشابه» است و فهمیدن حقیقت معانی آن امکانپذیر نیست.

شیخ محمد عبده به برخی از این فواید (۱) اشاره کرده است و ما به بیان دو فایده بسنده می‌کنیم:

اول: خداوند با وجود عظمت و شکوهی که دارد به بندگانش رخصت می‌دهد پیرامون راز آفرینش و دیگر اسرار خلقت، که بر آنان پوشیده است، از او پرسند. (۲)

دوم: خداوند به بندگانش مهربان و دلسوز است و با مهربانی و دلسوزی به حل مشکل آنان می‌پردازد. به عنوان نمونه، خداوند فرشتگان را، که دچار سرگشتگی شده‌اند، راهنمایی می‌کند و آن‌گاه که از او دلیل و حجت درخواست می‌کنند، به خواسته

آنان پاسخ می‌دهد و ایشان را به تکلیف شان که فروتنی و تسلیم شدن است ارشاد می‌کند:

«...إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ * وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ...» (۳)؛ «من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید. و خداوند همه نام‌ها را به آدم آموخت؛ سپس آن‌ها را

بر فرشتگان عرضه کرد.»

اما مفسران جدید کوشیده‌اند، مفاهیمی را که در این بخش قرآنی آمده توضیح دهند،

ص: ۴۴

۱- المنار، ج ۱، ص ۲۲۵.

۲- این سخن بدان معناست که انسان باید درباره آفرینش انسان و جهان بیندیشد و پژوهش کند.

۳- بقره ۳۰ - ۳۱.

تا از این طریق معنای این که خداوند آدم را به جانشینی برگمارید، روشن گردد.

مفاهیم بخش قرآنی

بر اساس شیوه مفسران جدید، می بینیم که برای سخن گفتن درباره ماجرای جانشینی، چند موضوع به چشم می خورد و خوب است که بدان اشاره کنیم و آن ها را مورد بررسی قرار دهیم و سپس درباره معنای کلی این بخش قرآنی سخن بگوییم.

۱ - خلیفه: واژه خلیفه بر حسب لغت، به کسی گفته می شود که جانشین و قائم مقام فردی شود که پیش از او بوده است و جایش را بگیرد و به معنای «نیابت» نیز به کار می رود. (۱) در این راستا هست که این پرسش مطرح می شود: چرا آدم را «خلیفه» نامیدند؟ و معنای قرآنی این واژه چیست؟

در این جا چند نظریه به چشم می خورد:

اول: آدم را بدین سبب «خلیفه» نامیدند که جانشین آفریدگان خدا در زمین است و این آفریدگان یا فرشتگانند، یا جنّیانی که در زمین فساد می کردند و خونها را می ریختند،

همان گونه که از ابن عباس نقل شده است و یا انسان های دیگری هستند که پیش از این آدم می زیستند. (۲)

دوم: آدم را به این دلیل «خلیفه» نامیدند که او و فرزندانش، برخی جانشین برخی دیگر می شوند، زیرا آنان موجوداتی هستند که زاد و ولد می کنند و برخی از آنان جانشین

برخی دیگر می شوند. این نظریه را به حسن بصری نسبت داده اند. (۳)

سوم: آدم را خلیفه نامیدند، زیرا جانشین خدای سبحان در زمین است.

۲ - خلافت: درباره تفسیر این خلافت و جانشینی خدا و ارتباط آن با معنای لغوی، دیدگاههای بسیار و گوناگون مطرح شده که مهمترین آن ها از این قرارند:

الف - انسان جانشین خداوند است در حکمیت و داوری میان مردم. چه، خداوند حق قضاوت و حلّ اختلافات را به او داده است. این تفسیر از ابن مسعود روایت شده است. (۴)

ص: ۴۵

۱- مفردات راغب، ص ۱۵۶ و ۱۵۷، ماده «خَلَفَ».

۲- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۳- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱.

ب - انسان جانشین خداست در آباد کردن زمین و بهره گیری از آن، یعنی در کاشتن گیاهان، به دست آوردن میوه ها، کشیدن نهرها و کارهایی از این دست. (۱)

ج - جانشین خداوند در آگاهی از نام ها. علامه طباطبایی همین نظریه را برگزیده است. (۲)

د - جانشین خداوند در زمین، در این جهت که خداوند از روحش در انسان دمیده و به وی نیروی نامحدود بخشیده است، خواه در شایستگیها، خواه در شهوترانیها و خواه در دانشها. شیخ محمد عبده این نظریه را انتخاب کرده است. (۳)

شاید دیدگاه سوم از این دیدگاههای چهارگانه درست باشد، زیرا متن قرآنی در آن ظهور دارد و نیز به دلیل برخی از روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در این باره به ما رسیده است. (۴) آنچه در دیدگاههای اول و دوم آمده، از آثار و پیامدهای این جانشینی است.

همچنین، ممکن است که گفته شیخ محمد عبده در دیدگاه چهارم، تنها بیان رمز و حکمت دادنِ خلافت به انسان باشد، چرا که استعدادها، نیروها و شایستگیهایی که

انسان دارد، او را بر دیگر موجودات برتری داده است و این گفته او نظریه مستقلی را در برابر دیگر نظریه ها در مورد تفسیر معنای خلافت تشکیل نمی دهد بلکه تنها بیان رمز و

دلیل این خلافت است. با این بیان می توان میان دیدگاههای یاد شده، گرد آورد.

۳ - پی بردن فرشتگان به فساد جانشین

اشاره

قرآن می گوید: وقتی خداوند به فرشتگان خبر داد که می خواهد آدم علیه السلام را به عنوان

جانشین خود در زمین بگمارد، پاسخ آنان این بود که از خداوند پرسیدند: چرا این آفریده

را برگزیده است، در حالی که او در زمین فساد می کند و خونها می ریزد؟ پرسشی در این جا مطرح می شود که چگونه فرشتگان از وجود این ویژگی در این جانشین آگاه شدند؟

ص: ۴۶

۱- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۱.

۲- المیزان، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳- المنار، ج ۱، ص ۲۶۰.

۴- جابر بن یزید جعفی از امام باقر علیه السلام، او از پدرانش، از امیر المؤمنین علیه السلام روایت کرده است: «چون خداوند تبارک و تعالی خواست، آفریده ای با دست قدرت خویش بیافریند، فرمود: «من در زمین جانشینی خواهم گماشت» که حجت من در زمین بر آفریدگانم باشد...». تفسیر قمی، ج ۱، ص ۶۶؛ علل الشرائع، ج ۱، ۱۲۹/۱؛ نور الثقلین، ج ۱، ۵۱/۸۰.

در این جا چند نظریه وجود دارد:

اول: خدای سبحان فرشتگان را از این موضوع آگاه کرد، زیرا که برای آنان امکان نداشت، این سخن را بدون آگاهی و بر اساس حدس و گمان بگویند. (۱) پس باید از آن آگاه می بودند و منبع این آگاهی خداوند بود. هر چند این آگاهی دادن آشکارا در آیات بیان نشده بلکه با شیوه ای خاص بیان شده و گویی خداوند فرموده است: من در زمین جانشینی بر می گمارم که برخی از فرزندان او در زمین فساد می کنند و خونها می ریزند.

دوم: فرشتگان، این جانشین را با آدمیان یا جنّیان مقایسه کردند که پیش از وی بوده اند و اکنون او می خواهد جانشین آن ها شود. برخی از تفاسیر و روایات به این نظریه

اشاره می کند و در این راستا از ابن عباس و ابن مسعود و قتاده نقل شده است: «فرشتگان

از روی گمان و توهم این موضوع [یعنی فساد آدم در زمین] را خبر دادند، زیرا جنّیان را پیش از آدمیان دیده بودند که در زمین فساد کردند و خونها ریختند. از این رو گمان کردند

که اگر موجود دیگری جانشین جنّیان شود، همانند آن ها خواهد بود.» (۲)

برخی از روایات دیگر نیز به این مطلب اشاره می کند نظیر آنچه عیاشی از امام

صادق علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «اگر فرشتگان کسانی را که در زمین فساد می کردند و خون می ریختند نمی دیدند، به این سخن خود آگاهی پیدا نمی کردند: «آیا در آن کسی را می گماری که فساد کند و خون بریزد؟» (۳)

سوم: بر اساس دیدگاه نخست درباره معنای واژه «خلافت»، ماهیت خلافت نشانگر فساد و خونریزی است، زیرا قضاوت و داوری، وجود اختلاف و درگیری را ناگزیر می سازد و لازمه آن فساد و خونریزی در زمین است.

چهارم: ماهیت «خلیفه» خود، فساد و خونریزی را ایجاب می کند و در این جا دو نظریه مطرح است:

الف - سرشت مادی و روحی این آفریده که خدا می خواهد او را به جانشینی گمارد و اساس اجتماعی روابط بشری که در آینده میان فرزندان این آفریدگان برقرار می شود، موجب شد که فرشتگان به فساد و خونریزی این جانشین پی ببرند. علامه طباطبایی

ص: ۴۷

۱- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۲- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۲.

۳- تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۱۳ و ۱۰۸. بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۱۱۷ و ۴۷.

می گوید:

«از آن جا که موجود زمینی، موجودی است مادی و ترکیب یافته از قوای غضبی و شهوانی و نیز خانه زمین، خانه تراحم و برخورد است، جهات این خانه محدود، مزاحمتهايش فراوان، عناصرش در معرض نابودی و سامانها و اصلاحاتش در انتظار تباهی و از میان رفتن است، زندگی در آن، تنها از طریق زندگی نوعی و اجتماعی فراهم می شود و ماندن در آن، تنها از طریق گرد هم آیی و همیاری به کمال می رسد. پس این گونه زندگی نمی تواند از فساد و خونریزی خالی باشد.»^(۱)

ب - از آن جا که به اراده انسانی، حق انتخاب داده شده است و عقل با اطلاعات ناقصی که دارد این انتخاب را توجیه می کند، همین اراده انسان را به فساد و خونریزی می کشاند. محمد عبده می گوید:

«خداوند به فرشتگان خبر داد که می خواهد جانشینی بر زمین بگمارد. از این سخن

می فهمیم که خداوند می خواهد در فطرت این موجودی که به جانشینی اش می گمارد چیزی را به ودیعت بگذارد و آن این است که او از اراده و انتخاب نامحدود و بی چون و چرا در کارهایش برخوردار باشد و چنانچه میان اعمالی که می خواهد انجام دهد تعارض پیش آید، گزینش عمل بر حسب دانش او باشد و چنانچه این دانش فراگیر نباشد و تمامی مصالح و منافع را در بر نگیرد، ممکن است اراده [در جهتی] بر خلاف مصلحت و حکمت روی آورد و این همان فساد است که وجودش ناگزیر است، زیرا دانش فراگیر، تنها به خدای تعالی اختصاص دارد.»^(۲)

به نظر می رسد که نظریه نخست درست باشد، زیرا که خداوند ناگزیر فرشتگان را از این موضوع آگاه کرده است، هر چند این آگاهی از این طریق باشد که آنان را از حالت و سرشت این آفریده آگاه کرده باشد و این که این حالت، این پیامدها را دارد.

اما آنچه از این سرشت آشکار شده، بیان دو موضوع است:

۱ - ویژگی مادی و غضبی و شهوانی که علامه طباطبایی بدان اشاره کرده و آن، وجود هوس در سرشت این جانشین است.

۲ - این انسان دارای اراده و اختیار است که با اراده خویش عمل می کند. چنان که شیخ

ص: ۴۸

۱- المیزان، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- المنار، ج ۱، ص ۲۲۶.

محمد عبده این مطلب را یاد کرده است. می توانیم مختار بودن انسان را از این سخن فرشتگان بفهمیم:

«وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَتُقَدِّسُ لَكَ»^(۱)؛ «ما با ستایشت تو را تسبیح می گوئیم و تقدیست می کنیم.» چرا که این تسبیح و تقدیس، امری است جدایی ناپذیر در فرشتگان که از ایشان جدا نمی شود، زیرا آنان اختیار ندارند بلکه آنچه را مأمورند انجام می دهند.

اما انسان به سبب این که اراده دارد، از اختیار برخوردار است، امری که ایجاب می کند،

خداوند [برای فرشتگان] توضیح دهد که انسان از ویژگی دانش برخوردار است و همین ویژگی این موجود را شایسته مقام جانشینی کرده است.

قرآن کریم درباره برخورداری انسان از این دو ویژگی سخن گفته است، زیرا خداوند در توصیف ویژگی مادی انسان فرموده است:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبِئَةِ»^(۲)؛ «دوستی خواستنیها [ی گوناگون] از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزارها برای مردم آراسته شده [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و فرجام نیکو نزد خداست.»

درباره برخورداری انسان از اختیار نیز چنین فرموده است:

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»^(۳)؛ «ما انسان را از نطفه آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم. ما راه را بدو نمودیم، یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.»

۴- اسماء: اسماء [یا نام ها] از مفاهیمی است که مفسران پیرامون حقیقت و مقصود آن اختلاف کرده اند. دیدگاههای آنان در این باره به دو دیدگاه زیر خلاصه می شود:

اول: مراد از «اسماء» الفاعلی است که خداوند آفریدگان خویش را در تمامی زبانها بدان نام نهاده است. این دیدگاه، همان نظریه مورد پذیرش در نزد مفسران است و به ابن

عباس و برخی از تابعان نسبت داده شده است.^(۴)

ص: ۴۹

٢- آل عمران: ١٤.

٣- الانسان/ ٢ - ٣.

٤- طوسي، التبيان، ج ١، ص ١٣٨.

طرفداران این نظریه بر این اندیشه اند که خدای سبحان تمامی زبانهای اصلی را به آدم علیه السلام آموخت و فرزندان او نیز از همین دانش برخوردار بودند و سپس این دانش شاخه شاخه شد و هر گروهی از فرزندان آدم زبان ویژه ای را برگزید.

دوم: مراد از «اسماء» نامیدگان، یا ویژگیها و یا خصوصیات آن هاست، نه الفاظ، در این صورت، ما نیاز به دلیل قرآنی یا عقلی داریم که لفظ را به این معنا برگرداند، زیرا به نظر می رسد که این معنا بر خلاف ظاهر واژه «اسماء» در کاربرد قرآنی است که نمایانگر

الفاظ می باشد، نه معانی.

دلیلی را که نشان می دهد واژه «اسماء» بر نامیدگان [یا مسمیات] به کار می رود،

می توان در امور زیر ترسیم کرد:

الف - واژه «عَلَمٌ» نشان می دهد که خداوند به آدم «دانش» داد و چون دانش حقیقی درک خود معلومات است، باید مراد از «اسماء» نامیدگان باشد که معلومات حقیقی است [نه الفاظ]، زیرا الفاظی که نمایانگر این معلومات است بر اثر اختلاف زبانها مختلف می شود. بنابراین، الفاظ دچار دگرگونی و اختلاف می شود، در حالی که علم حقیقی به شی تغییر پیدا نمی کند و بر خلاف لفظ، معنا هیچگاه به تغییر و اختلاف دچار

نمی شود.

ب - داستان مبارزه طلبی که در آیات کریمه مطرح شده [دومین دلیل برای اثبات مدعاست]، زیرا وقتی که از «اسماء» الفاظ و واژه ها قصد شود، از اشیایی خواهد بود که به دست آوردنش ممکن نیست، مگر از راه آموزش و تحصیل و در این صورت، به مبارزه طلبیدن فرشتگان برای خبر دادن به این اسامی کار درستی نخواهد بود. چه، آموختن آن ها به آدم نمایانگر این نیست که وی دارای موهبت ویژه ای است که به وسیله آن توانسته به اسامی آگاهی پیدا کند بلکه دانستن آن ها از طریق آموزش است که اگر به فرشتگان آموزش داده می شد، آنان نیز می توانستند بدان آگاهی پیدا کنند. امّا اگر بگوییم: مقصود از «اسماء» مسمّاه یا نامیدگان است، می توانیم به این نامیدگان از طریق

به کار بردن نیروی ادراک که یک موهبت ویژه است، پی ببریم. بنابراین، آگاهی آدم از این

اسامی نمایانگر موهبتی ویژه است که خداوند آن را به آدم داده، نه به فرشتگان. (1)

ص: ۵۰

۱- ممکن است گفته شود: فرشتگان «عقل محض» است و از این رو، توان آن را دارند که از طریق عقل خود به این دانش [یعنی دانش زبان] دست یابند. پاسخ: منظور از این که «فرشتگان عقل محض هستند» فرمانبرداری بی چون و چرای آنان از خداوند است، زیرا مراد از این عقل، عقل در برابر جهل است که به معنای مخالفت با خداوند است. وقتی گفته می شود:

فرشته عقل محض است، در برابر انسانی است که شهوت دارد و این شهوت او را به سوی جهل می راند و این غیر از موهبت توانایی بر نتیجه گیری، در هم آمیختن اشیا، نوآوری و متحول ساختن این اشیاست که تنها انسان از این توانایی برخوردار است.

طوسی می گوید: «اسامی بدون معانی هیچ سودی را در بر ندارد و دلیلی ندارد که آدم به خاطر دانستن این اسامی [بر فرشتگان] برتری داده شود.»^(۱)

رازی می گوید: «عقل را به سوی دانستن زبانها راهی نیست، بلکه این دانش، تنها از راه آموزش به دست می آید. بنابراین، اگر آموزش تحقق یابد، دانستن زبان هم تحقق می یابد و گر نه، آگاهی از زبان امکان پذیر نخواهد بود. اما دانستن حقایق اشیا برای عقل امکان پذیر است و لذا در این باره اگر مبارزه خواهی شود، درست خواهد بود.»^(۲)

ج - فرشتگان از برخورد با مبارزه خواهی ناتوان ماندند [و نتوانستند از آن نام ها خبر دهند] و چنانچه این نام ها الفاظ می بود، فرشتگان با خبر دادن آدم به ایشان، به طور قطع نسبت به آن ها آگاهی پیدا می کردند و در این جهت، آنان با آدم برابر می شدند و در این

صورت، آدم هیچ گونه مزیت و برتری بر فرشتگان نداشت. پس به ناچار باید ملتزم شویم که این نام ها چیزهایی هستند که مراتب آگاهی از آن ها متفاوت است و همین امر سبب می شود که دانش آدم به آن نام ها با دانش فرشتگان به آن ها - هنگامی که آدم آن ها

را به ایشان خبر می دهد - تفاوت داشته باشد و همین تفاوت دانش موجب می شود که ما بگوییم: مراد از «اسماء» مسماهاست، نه الفاظ.

علامه طباطبایی در شرح این اندیشه می گوید: «این سخن خداوند: «وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ»؛ نشان می دهد که این نام ها، یا نامیدگان آن ها موجوداتی زنده، خردمند و نهان در پس پرده غیب بوده اند و دانش به نام های این موجودات غیر دانش ما

به نام های اشیا بوده است، زیرا اگر از سنخ دانش ما بود، باید پس از آن که آدم خبر آن

نام ها را به فرشتگان داد، فرشتگان نیز همانند آدم از آن نام ها آگاه و در برخورداری از این دانش با او برابر می شدند.»^(۳)

ص: ۵۱

۱- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۶۲.

۳- المیزان، ج ۱، ص ۱۱۷.

لیکن در این جا این پرسش مطرح می شود: چه رابطه معنوی [میان اسامی و مسماها]

وجود دارد، تا به کاربردن واژه «اسماء» را در مسماها به طور مجاز توجیه کند؟

در این زمینه، طرفداران نظریه ای که می گوید: مراد از نام ها همان نامیده هاست، باید تفسیر و دلیلی را برای وجود رابطه بیان نمایند که این کار برد را توجیه کند و لذا از چندین قرینه یا دلیل یاد می کنند:

۱ - فخر رازی این مناسبت و رابطه را در مصدری که اسم از آن مشتق شده می داند، زیرا که اسم یا از سمه مشتق شده یا از سمو، «اگر از سمه مشتق شده باشد، اسم به معنای نشانه، صفات، ویژگیها و خصوصیات اشیاست که نمایانگر ماهیت آن هاست. بنابراین، درست خواهد بود که مراد از «اسماء» صفات باشد. اما اگر اسم از سمو گرفته

شده باشد، باز هم مقصود همان صفات خواهد بود. چه، دلیل یک چیز مقدم تر و قوی تر از آن چیز است، زیرا علم به دلیل، پیش از علم به مدلول به دست می آید.»^(۱)

۲ - از دیدگاه شیخ محمد عبده، این رابطه عبارت است از: «استواری پیوند میان معنا و لفظی که برای این معنا وضع شده است و سرعت انتقال از یکی از این دو به دیگری.»^(۲)

۳ - عبده در این باره دیدگاه دیگری دارد که او را از وجود این رابطه بی نیاز می کند. چه، اسم گاهی بر صورت معلوم ذهنی به کار می رود، یعنی بر چیزی که فرد عالم نسبت به آن آگاهی دارد. بنابراین، اسم خدا، از باب نمونه، چیزی است که ما در ذهن بدان آگاهی داریم نه به خود لفظ، به گونه ای که گفته می شود: ما به وجود آن ایمان داریم و

صفتش را به آن اسناد می دهیم. بر این اساس، منظور از اسماء [که در آیه آمده] چیزی است که اشیا در صورتهای ذهنی بدان شناخته می شود، یعنی علم به اشیا آن گونه که در خارج هستند [= به بیانی دیگر: علم به اسماء، یعنی علم به حقایق و اعیان وجود آن ها] اسم با این معنا همان چیزی است که فلاسفه اختلاف کرده اند: آیا این اسم عین مسماست یا غیر آن؟ امری که موجب می شود بگوییم: اسم به جز لفظ معنای دیگری هم دارد، زیرا تردیدی نیست که لفظ غیر از معناست.

نیز با این معناست که به اسم تبرک جسته می شود و مورد تقدیس قرار می گیرد:

ص: ۵۲

۱- التفسیر الکبیر، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲- المنار، ج ۱، ص ۲۳۱.

«سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى» (۱)؛ «نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای» زیرا معنا ندارد که لفظ مورد تبرک و تقدس قرار گیرد. (۲)

همچنین، اسم با همین معناست که به نیکویی توصیف می شود:

«...لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» (۳)؛ «نام های نیکو به او اختصاص دارد» چرا که این اسم است که به اوصاف نیکو تعبیر می شود.

همین معنا را از آنچه در دعای امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است می فهمیم: «و باسمائك التي ملأت أركان كل شيء؛ به حق نام های تو که ارکان هر چیزی را پر کرده است». زیرا

این اسامی مظهر اوصاف حقیقی الهی است که در تمام هستی یعنی در قدرت، حکمت، رحمت، سخاوت و بخشندگی... تجلی پیدا کرده است.

بنابراین، آموزش تمامی نام ها به آدم، به معنای آموزش صفات و ویژگیهای اشیا به اوست.

حقیقت نام ها

پس از همه آنچه گفته آمد، می بینیم که مفسران درباره حقیقت این مسماها و مقصود از آن در آیه کریمه به اختلاف دچار شده اند.

در این زمینه دو نظریه اصلی به چشم می خورد:

اول: این مسماها موجوداتی هستند زنده و عاقل و عبارتند از یکی از موجودات زیر:

الف - عناصر و ذوات انسانی موجود در زنجیره راستای نژاد بشری، یعنی پیامبران، ربانیون و عالمانی که خداوند آنان را گواهانی بر انسانیت و نگهبانانی بر کتابها و ادیان

خویش قرار داده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا

وَالرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ...» (۴)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند به موجب آن برای یهود داوری می کردند و الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا

١- اعلیٰ/١.

٢- المنار، ج ١، ص ٢٦٢.

٣- طه/٨.

٤- مائدہ/٤٤.

به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...» وجود این خط انسانی کامل والهی، ضمانتی است که خداوند آن را برای رهنمود بشر چیرگی بر هوای نفسانی و هدایت اراده به سوی نیکی و صلاح و کمال آماده کرده است.

این دیدگاه در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز آمده و در این راستا از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «خداوند تمامی نام های حجت های خدا را به آدم علیه السلام آموخت و سپس آن ها را - که ارواح بودند - بر فرشتگان عرضه کرد» و فرمود: اگر راست می گوید، از اسامی اینها

به من خبر دهید» و این که شما به خاطر تسبیح و تقدیس تان به جانشینی از آدم سزاوارترید. «گفتند: منزهی تو! ما را به جز آنچه خود به ما آموخته ای، هیچ دانشی نیست. تویی دانای حکیم» خداوند «فرمود: ای آدم، ایشان را از اسامی آنان خبر ده؛ و چون ایشان را از اسامی شان خبر دادی از بزرگی منزلت آنان در پیشگاه خدا آگاه شدند و

دانستند که آنان سزاوارترند که جانشینان خدا در زمینش و حجت های او بر آفریدگانش باشند.»^(۱)

گویی خداوند با این آموزش خواسته است که جانشینان حقیقی و افراد پاک و پاکیزه از بندگان شایسته اش را یاد کند، بندگان شایسته ای که نسل بشری به خاطر آنان سزاوار

جانشینی بر زمین شد، به این دلیل که آنان با اراده و آگاهی خداوند را تسبیح می گویند و تقدیس می کنند و به همین سبب بر فرشتگان برتری دارند.

علم به این اسامی به معنای تحقق وجود آن ها در خارج است از باب مطابقت یافتن علم با معلوم. آموزش نام ها به آدم علیه السلام همان خبر دادن وجود آن ها به وی، یا به ودیعت نهادن آن ها در صلب اوست.

یا این که علم به این نام ها، به معنای به ودیعت نهادن کمالاتی است که این آفریدگان در آفرینش خود بدان موصوف می شود و نیز به معنای صلاحیت دار کردن این آفریدگان برای رسیدن به این کمالات با اراده خود. این صفات و کمالات، نسیمی از صفات و کمالات الهی را نمایان می سازد به ویژه اگر توجه کنیم که واژه «اسماء» در قرآن کریم بر صفات الهی به طور کلی به کار برده می شود.

استاد ما شهید صدر همین دیدگاه را برگزیده است، زیرا بر این باور است که وقتی

ص: ۵۴

۱- کمال الدین و تمام النعمه، ج ۱، ص ۱۴. این روایت را به دو طریق نقل کرده است.

خداوند به فرشتگان خبر داد که می خواهد آدم را به جانشینی خود در زمین بگمارد، دل نگرانیهایی برایشان به وجود آمد، از این بابت که با توجه به برخورداری این جانشین

از نیروی اراده و انتخاب، مبدا وی به ایجاد فساد در زمین پردازد. اما هنگامی که خداوند آنان را از وجود انبیا و اولیا و اوصیا آگاه کرد، یعنی از وجود خطی که از آن به خط «گواهی» تعبیر می شود و مقتضای آن گواهی دادن صاحبان این خط علیه انسان ها و نظارت بر حرکت، آموزش و رهنمود آنان است، دل‌های فرشتگان آرام گرفت و پس از شناخت این حقیقت، حالت حیرت زدگی و هراسشان از میان رفت.

ب - یا این که مراد از مسماها، نام های فرزندان آدم و نام های فرشتگان است و این دیدگاه از ربیع بن زید به ما رسیده است.

ج - از نظر علامه طباطبایی این مسماها موجودات خردمندی هستند که دارای مراتبی از وجودند و انسان از طریق آگاهی به این مراتب می تواند به سوی کمال گام بردارد.

طرفداران این نظریه، ثبوت زندگی و خرد برای این موجودات را از این سخن خداوند بهره گرفته اند: «...تُمْ عَرَضَهُمْ...» زیرا خداوند ضمیر جمع را به کار برده است که به خردمندان اختصاص دارد. (۱)

اما شیخ طوسی این نظریه را که [برای اثبات مدّعی خود] بر ضمیر تکیه کرده، مورد انتقاد قرار داده و چنین گفته است: «این نظریه غلط است، زیرا بیان کردیم که این کاربرد

از باب غلبه دادن و برتری دادن عاقل بر غیر عاقل است، چنان که خداوند فرموده است:

«وَاللّٰهُ مَخْلَقٌ كُلٌّ دَابَّةٍ مِّنْ مَّيَاٍ فَمِنْهُمْ مَّنْ يَّمْشِي عَلٰى بَطْنِهٖ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَّمْشِي عَلٰى رِجْلَيْنِ وَ مِنْهُمْ مَّنْ يَّمْشِي عَلٰى اَرْبَعٍ...» (۲)؛ «خداست که هر جنبنده ای را از آبی آفرید. پس پاره ای از آن ها بر روی شکم راه می روند و پاره ای از آن ها بر روی دو پا و بعضی از آن ها بر

روی چهار پا راه می روند...» (۳) بنابراین، هنگامی که مورد [یا مرجع ضمیر] هم عاقل و هم

غیر عاقل را در برگیرد، عاقل بر غیر عاقل غلبه داده می شود.

دوم: مقصود از این مسماها، حقایق و اشیای موجود در این جهان هستی است و نیز تمامی آنچه به آبادانی و رونق دین و دنیا ارتباط پیدا می کند و حتی پیامبران و امامان علیهم السلام

ص: ۵۵

۱- المیزان، ج ۱، ص ۱۱۷.

۲- نور/۴۵.

را نیز در بر می گیرد.

شمار بزرگی از مفسران این دیدگاه را پذیرفته اند و از سخن شیخ طوسی (۱) و فخر رازی (۲) در تفسیر این دو و شیخ محمد عبده (۳)، همین دیدگاه به دست می آید. طبرسی (۴) آن را از ابن عباس، مجاهد، سعید بن جبیر و بیشتر متأخران نقل کرده است. این دیدگاه از اهل بیت علیهم السلام نیز روایت شده است. به عنوان نمونه، در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از امام صادق علیه السلام در تفسیر این سخن خداوند:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...»؛ آمده است: «نام های کوهها، دریاها، درّه ها، گیاهان و حیواناتها (۵)».

نیز در مجمع البیان آمده است که از امام صادق علیه السلام درباره تفسیر این آیه سؤال کردند.

آن امام فرمود: «سرزمینها، کوهها، گردنه ها و درّه ها. سپس به فرش زیر پایش نگریست و فرمود: این فرش هم از چیزهایی است که خداوند آن را به آدم آموزش داد (۶)»

در تفسیر عیاشی از امام صادق علیه السلام نقل شده که راوی گفت: من از آن حضرت درباره سخن خداوند:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا...»؛ پرسیدم که چه چیزی به وی آموزش داد؟ فرمود: «سرزمینها، کوهها، گردنه ها و درّه ها. سپس به فرش زیر پایش نگاه کرد و فرمود: این فرش هم از چیزهایی است که خداوند آن را به آدم آموزش داد (۷)».

این دیدگاه درست است، زیرا پیشتر دانستید که مسماها تنها به موجودات عاقل و خردمند اختصاص ندارند و ادعای کسانی که می گفتند مسماها به موجودات خردمند اختصاص دارد، به این دلیل که ضمیر جمع تنها به خردمندان بر می گردد، ردّ شد. همچنین، این دیدگاه از سویی با واقعیت انسان سازگاری دارد، زیرا خداوند به انسان توان شناخت و استعداد علم به حقایق را داده است و این علم تنها به علم به موجودات اختصاص ندارد بلکه فراگیر، نامحدود، پویا و بالنده است و به سبب همین علم است که

ص: ۵۶

۱- طوسی، التبیان، ج ۱، ص ۱۳۸.

۲- التفسیر الکبیر، ج ۳، ص ۱۶۲.

۳- المنار، ج ۱، ص ۲۶۲.

۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵۲.

۵- تفسیر القمی، ج ۱، ص ۵۶.

۶- مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۵۲.

۷- تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۵۱.

انسان بر فرشتگان برتری پیدا کرده است.

۴ - نظریه جانشینی

اشاره

پس از آن که دیدگاههای مختلف عالمان را درباره امور ارزنده ای که در این بخش قرآنی - که به بررسی موضوع جانشینی آدم پرداخته - آمده است شناختیم، ناچاریم بعد سوم را بشناسیم، یعنی بیان تصویر کامل از نظریه کلی درباره جانشینی آدم در زمین و دلایل این جانشینی را از طریق آیات شریفه ای که در این باره آمده است.

دو تصویر از این نظریه

اشاره

در این جا دو تصویر از این نظریه به چشم می خورد که نقاط مشترک فراوان میان این دو وجود دارد.

دیدگاه شیخ محمد عبده

تصویر نخست: تصویری است که سید رشید رضا در تفسیر خویش از استادش شیخ محمد عبده نقل کرده است: زیرا عبده بر این باور است که داستان [جانشینی آدم در قرآن] از باب تمثیل آمده و هدفش آن است که مسأله جانشینی را به اذهان نزدیک سازد تا آنان نسبت به حالت پیدایش نخست شناخت پیدا کنند.

بر این اساس، ما می توانیم بسیاری از ابعاد این گفتگو و واژه هایی را که در آن به کار رفته درک کنیم، بی آن که خود را به معنای لغوی و عرض این واژه ها مقید کنیم.

دیدگاه عبده دارای سه رکن است:

۱ - خدای سبحان به فرشتگان از تصمیم الهی خبر داد که می خواهد جانشینی از سوی خود در زمین بگمارد و در فطرت این جانشین «اراده مطلق» را به ودیعت گذارد، اراده ای که این توان را به وی می دهد که بر حسب توان و آگاهیهای خویش عمل کند و این آگاهیهای او هرگز به مرحله کمال نمی رسد [= علم بشر همیشه ناقص است]

بر اساس این اراده مطلق و این دانش ناقص، فرشتگان پی بردند که این جانشین به زودی به ریختن خونها و ایجاد تبهکاریها در زمین دست خواهد زد. این، پیامد طبیعی

روی کار آمدن موجودی است که از اراده مطلق برخوردار است و بر حسب دانش خود این اراده را حرکت می دهد و این دانش به تمامی ابعاد مصالح و منافع او احاطه ندارد و

همین امر موجب می شود که اراده او به جهت خلاف حکمت و مصلحت روی آورد و در نتیجه، وی گرفتار فساد شود.

وقتی فرشتگان به این موضوع پی بردند، از جانشینی این نوع آفریده ای که در زمین خونها می ریزد و فساد می کند، شگفت زده شدند و لذا - از راه گفتگو، یا زبان حال و یا

راههای دیگر - از خداوند خواستند که حکمت این جانشینی را برای آنان بیان کند و آگاهشان سازد.

۲ - پاسخ فرشتگان به این آگاهی و بیان حکمت، این بود که ما در برابر کسی که به هر چیزی داناست، تسلیم هستیم و سر فرود می آوریم، زیرا این، موقعیت تمامی آفریدگان در برابر اوست. چه، خداوند از تمامی مصلحتها و حکمتها آگاهی دارد و تمامی کارهای

او از روی مصلحت است.

با وجود این، این نوع فروتنی و تسلیم که از شناخت فرشتگان نسبت به آگاهی خداوند از هر چیزی نشأت می گیرد، ممکن است حالت سر در گمی و نگرانی را از میان نبرد و تنها دل را از این جهت آرامش بخشد که در ورای کاری که موجب شگفتی فرشتگان شده است [یعنی به خلافت گماریدن انسان] حکمت و رازی وجود دارد و این، از شیوه های قرآن کریم در تفسیر پدیده های جهان هستی و قوانین الهی است. از این رو،

خداوند به فرشتگان عنایت کرد و راز جانشینی آدم را برای آنان توضیح داد و با بیان حکمت در این آفرینش، دانش ایشان را تکمیل کرد. در نتیجه، خداوند دانش همه را به طور نامحدود در نهاد و فطرت آدم به ودیعت گذارد و همین امر آن چنان امتیاز ویژه ای به

آدم داد که به موجب آن شایسته مقام جانشینی خداوند در زمین شد.

۳ - این امتیاز ویژه زمانی نمایان می شود که میان انسان و دیگر آفریدگان خداوند مقایسه کنیم، زیرا قرآن بیان کرده و مشاهده و تجربه نشان داده است که خداوند انواع گوناگونی از موجودات را در این جهان آفریده و به هر کدام از آن ها تواناییها و استعدادهایی داده است. لیکن با وجود این، انسان با سایر انواع موجودات تفاوت دارد، چرا که خداوند به او تواناییها و استعدادهایی بخشیده است که حدّ و اندازه معینی ندارد

تا در آن حدّ بایستد و از آن فراتر نرود، در حالی که سایر آفریدگان چنین نیست.

به عنوان نمونه، فرشتگان، که ماتنها از طریق وحی می توانیم به ماهیت آنان پی ببریم، وظایف محدود و مشخصی دارند. همچنان که آیات و روایات بیان کرده اند، زیرا آنان شب و روز خدای را تسبیح می گویند، در صف ایستاده اند و آنچه را که مأموریت دارند انجام می دهند و اعمال مشخصی از این دست.

آنچه را که درباره حیوانات و گیاهان و جمادات از طریق اندیشه و آزمایش به دست آورده ایم از این قرار است: برخی از آن ها نه علم دارند و نه عمل نظیر جمادات، برخی

دیگر عمل ویژه ای دارند که به خود آن ها اختصاص دارد و هیچ گونه علم و اراده ای ندارند و اگر فرض کنیم که علم یا اراده ای دارند، این علم و اراده نشان دهنده این نیست

که عمل آن ها بیانگر فرمان خدا و سنت او در میان آفریدگانش باشد، یا وسیله ای برای

بیان احکام او و اجرای این احکام.

هر موجودی زنده پیدا یا ناپیدا - بجز انسان - دارای استعدادی محدود و دانش الهام شده محدودی است و آفریده ای این چنین، شایستگی ندارد جانشین کسی شود که دانش و اراده اش نامحدود است.

اما خداوند انسان را ناتوان و نادان آفریده است، لیک با وجود این، او می تواند در موجودات نیرومند تصرف کند و نیز از همه نام ها آگاهی دارد، زیرا خداوند به وی این توان را داده است که احساس، درک و دانش او به تدریج رشد می کند و متحول می شود و در نتیجه، بر همه موجودات سلطه پیدا می کند، این موجودات را، رام می سازد و زیر فرمان خود در می آورد و این، چیزی است که نیروی شگفت آور او آن را ایجاب می کند، نیرویی که آن را «عقل» می نامند، ولی نه ماهیت آن را می شناسند و نه حقیقت آن را درک

می کنند. این نیرو است که می بینیم انسان را از تمامی آنچه خداوند به طور غریزی در وجود حیوان قرار داده و به او الهام کرده است نظیر پوشش، غذا و اعضا و قدرت، بی نیاز می کند.

بنابراین، انسان با برخورداری از نیروی عقل، هم استعدادش نامحدود است، هم خواسته هایش، هم علم و هم عملش.

همان گونه که خداوند این موهبتها را به انسان ها داده، احکام و قوانینی را نیز برایش

مقرر کرده تا اعمال و اخلاقش را محدود کند و در همین حال بر رسیدن او به کمال یاری اش دهد، زیرا این احکام و قوانین راهنمای عقلی است که ویژگیهای یاد شده را دارد.

با توجه به این دانش است که انسان سزاوار جانشینی خدا در زمین می شود، یعنی با میل خویش در موجودات تصرف کند و حتی با بهره گیری از این موهبت، آفریده هایی را به وجود آورد و ما آثار این جانشینی را در عصر خود شاهد هستیم، زیرا می بینیم که چگونه انسان در این جهان هستی سلطه یافته، تحول ایجاد کرده و اقدامهایی انجام داده است.

هنگامی که خداوند دانش اشیا را به طور نامحدود در فطرت آدم به ودیعت نهاد، این

اشیا را بر فرشتگان عرضه کرد و به طور اجمال آنان را آگاه ساخت و سپس از ایشان خواست که آن ها را بشناسند و از آن ها خبر دهند. اما فرشتگان در برابر خداوند تسلیم

می شوند و فرمانبرداری و ناتوانی خود را ابراز می دارند و بدان اعتراف می کنند. در این

وقت، خداوند به آدم فرمان می دهد که از اشیا خبر دهد و آدم چنین می کند و این کار بدان سبب بود که حقیقت در روشنترین چهره و شکل خود، برای فرشتگان نمایان شود.

دیدگاه علامه طباطبایی

تصویر دوم: تصویری است که، علامه طباطبایی آن را ارائه داده است. این تصویر، با تصویر پیشین در برخی ابعاد اختلاف و در برخی ابعاد دیگر همخوانی دارد و ما به بیان برخی ابعاد اختلاف اشاره می کنیم:

۱ - جانشین خدا موجودی است مادی و ترکیب یافته از قوای غضبی و شهوانی و نیز خانه زمین، خانه تراحم و برخورد است. جهات این خانه محدود و مزاحمتهايش فراوان است. زندگی در آن، تنها از طریق ایجاد روابط اجتماعی و پیامدهای این روابط، یعنی برخورد و تضاد بر سر منافع و خواسته ها امکان پذیر است، امری که به تباهی و خونریزی کشیده خواهد شد.

۲ - فرشتگان هنگامی شگفت زده شدند که تصور می کردند، هدف از جانشینی آن است که جانشین - با تسبیح گفتن و تقدیس کردن خدا - آئینه تمام نمای گمارنده جانشین

یعنی خداوند باشد و تمامی شئون وجودی او را به نمایش بگذارد. اما زمینی بودن این جانشین و شهوت های او به وی اجازه نمی دهد که چنین کند بلکه او را به تباهی و بدی می کشاند. به علاوه، هدف جانشینی ممکن است به وسیله فرشتگان، که خدا را تسبیح می گویند و تقدیسش می کنند، تحقق یابد [و دیگر نیاز به موجودی دیگر نباشد].

۳- آدم به این دلیل سزاوار جانشینی شد که توان بر دوش گرفتن راز الهی را داشت و این راز، همان آموختن نام ها بود و این نام ها، موجودات زنده و خردمندی بودند که در

پشت پرده غیب و در حضور خداوند قرار داشتند و خداوند هر نامی را با خیر و برکت آن موجودات در این جهان فرو فرستاد و هر آنچه در آسمانها و زمین هست از نور و بهای

آن ها گرفته شده است و آن موجودات با این که بسیار و متعدّدند، در عین حال تعدّد عددی ندارند و این گونه نیستند که افراد آن ها با یکدیگر متفاوت باشند بلکه کثرت و تعدّد آن ها در رتبه و درجه است.

مقایسه دو تصویر

چقدر زیباست که به مقایسه و سنجه میان این دو تصویر پردازیم تا تصویر کاملی را که برای به تصویر کشیدن این بخش قرآنی درست می دانیم بیرون آوریم و اینک نقاط سه گانه ای را بر می گیریم که علامه طباطبایی در این نقاط، به مخالفت با شیخ محمد عبده

برخاسته است:

نقطه نخست: در این نقطه می بینیم که از یک سو علامه طباطبایی بر حق است و از سویی دیگر شیخ محمد عبده. چه، علامه طباطبایی بر چیزی پای می فشارد که فطرت انسان بر آن است از قبیل غریزه ها، شهوت ها و عواطف گوناگون و این چیز درستی است که قرآن هم آن را تایید کرده است. این غرایز فطری تأثیر بزرگی بر حرکت انسان و پیدا

شدن مزاحمتها و رقابتهای در جامعه انسانی دارد، امری که انسان ها را به تباهی و خونریزی می کشاند. زیر بنای این غرایز، غریزه خودخواهی است که ادیان آسمانی و از آن جمله اسلام، آمده است تا این غریزه را به درستی راهنمایی کرده، وادارش سازد که از تبهکاری و خونریزی دوری گزیند. از این رو، می بینیم که قرآن کریم به نقش شهوت - یعنی طغیان این غرایز - در ایجاد فساد و خونریزی تاکید می کند.

شیخ محمد عبده وقتی از این بعد در ماهیت انسان - و در مسأله آگاهی فرشتگان از فساد و خونریزی در انسان - غفلت می کند، بر بعدی دیگر از ابعاد وجود انسان پای می فشارد که آن نیز در فساد و خونریزی نقش بزرگی دارد و این بعد همان اراده آزاد انسان، همراه با دانش ناقص است و لذا اگر این آزادی اراده و این کاستی دانش نبود، این

خونریزی و فساد هم وجود نداشت و به همین سبب است که ما خونریزی و فساد را در میان بندگان مخلص و شایسته خدا نمی بینیم، زیرا دانش آنان به مصلحت، دانشی است کامل، به رغم این که غرایز و شهوت ها در آنان نیز هست. همین طور فساد و خونریزی را

در میان فرشتگان هم نمی بینیم. البته، ممکن است این نبود فساد و خونریزی بر اثر نبود اراده باشد یا بر اثر وجود اراده و نبود شهوت و ضدیت در میان آنان. خداوند دانایتر است. بر این اساس، می توانیم هر دو بعد را در شناخت فرشتگان نسبت به پیامد این جانشینی مؤثر بدانیم.

نقطه دوم: می بینیم که شیخ محمد عبده می کوشد بر این نکته تأکید کند که آنچه پرسش فرشتگان را برانگیخت آن بود که این آفریده با اراده و برخوردار از دانش ناقص، ناگزیر در زمین فساد می کند و خونها می ریزد و به همین سبب و با توجه به آثار و پیامدهایی که بر وجود او مترتب است، گماردن او به عنوان جانشین خداوند، هیچ توجیهی ندارد.

اما علامه طباطبایی می خواهد بگوید: آنچه پرسش فرشتگان را برانگیخت آن بود که جانشین باید نمایشگر کسی باشد که وی را به جانشینی گماریده است یعنی خداوند و آنان چنین بر آورد کردند که این آفریده نمایشگر خداوند نیست، زیرا در زمین فساد می کند و خونها می ریزد. اما بر خلاف فرشتگان که می توانند از طریق تسبیح و تقدیس شان نمایشگر خداوند باشند.

در این نقطه ممکن است حق به جانب علامه طباطبایی باشد، زیرا تفسیر و توجیه الهی برای این جانشینی از این طریق بوده که خداوند بیان کرده است: این جانشین به خاطر برخورداری از دانش، بر دیگران برتری دارد. چنان که این توجیه از آیه به دست می آید و شیخ محمد عبده هم بدان اشاره کرده است. هر چند که این توجیه با نقطه ای که

شیخ محمد عبده بیان کرده سازگاری ندارد، زیرا وی بر این باور است که عامل

برانگیختن پرسش در فرشتگان، وجود علم ناقص در کنار اراده بوده است. بنابراین، چگونه این علم، - به آن شکلی که عبده مطرح کرده است یعنی علم ناقص خلیفه به اشیا - می تواند پاسخی باشد برای این پرسش؟

آری، اگر ما چنین فرض کنیم، مقصود از علمی که خداوند آن را به آدم آموخت، ادیان الهی است که به صلاح و رشد و حق و کمال راهنمایی می کند - همان گونه که شیخ محمد عبده در پایان نقطه سوم بدان اشاره کرده است - ممکن است این علم پاسخی برای

پرسش فرشتگان باشد، زیرا چنین علمی می تواند وضعیت اراده و انتخاب را که موجب نگرانیها شده، اصلاح کند و از تبهکاری و خونریزی جلوگیری نماید. لیکن ممکن است کسی بگوید: این معنا خلاف ظاهر است، چرا که از دنباله این بخش قرآنی:

«...فَمَا يَا تَيْنِكُمْ مِّنِّي هِدْيٌ فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^(۱)؛ «پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند برایشان بیمی نیست

و غمگین نخواهند شد» به دست می آید که این هدایت - که همان ادیان الهی هدایتگر است - پس از آموختن اسامی به آدم آمد.

اما اگر فرض کنیم، آنچه باعث پرسش فرشتگان شد، تنها اراده و انتخاب است - چنان که استاد ما شهید صدر آن را برگزیده است - در این صورت، بیان برتری به وسیله دانش و شناخت می تواند پاسخی باشد برای پرسش فرشتگان و آرامشی برای نگرانیهای آنان، زیرا این دانش ذاتی در انسان، وی را به سوی خدا رهنمونی می کند و این انسان با فطرت خویش می تواند در راه تکامل ارادی، که بهترین نوع تکامل است، گام

بردارد.

علاّمه طباطبایی زمینی بودن انسان و برخورد منافع در آن را عامل فساد دانسته است و در این صورت، دانستن نام ها راه و چاره ای محسوب می شود برای پرهیز از این خطرها، زیرا از دیدگاه علاّمه، این نام ها موجوداتی است خردمند و زنده.

نقطه سوم: در این نقطه شیخ محمد عبده بر این باور است که «دانش» سبب شده، انسان شایستگی جانشینی را پیدا کند و این دانش دو بعد دارد:

۱ - بعد علوم طبیعی که انسان می تواند از طریق تجربه و پژوهش بر آن دست یابد و به

ص: ۶۳

وسيله آن بر جهان مادّی که در آن زندگی می کند مسلط شود. همانگونه که در عصر کنونی خود، شاهد آن هستیم.

۲- بعد الهی که از طریق دین نازل شده است و به انسان امکان می دهد که از طریق آن، راه کمالات الهی را پیدا کند و مصالح را از مفساد و نیکی را از بدی تشخیص دهد.

این اندیشه با مطلق بودن واژه «علم» در آیه شریفه سازگاری دارد و نیز با این فرضیه که پاسخ خداوند به فرشتگان، توجیهی است برای گماریدن انسان به جانشینی، زیرا خداوند در این پاسخ، ویژگی «علم» را به عنوان امتیاز انسان بر فرشتگان یاد کرده است.

همچنین این اندیشه، با آنچه قرآن کریم در مواردی متعدّد بر آن تأکید کرده است همخوانی دارد، یعنی با نقش عقل و برداشتهای آن در زندگی انسان و حرکت وی و رام کردن طبیعت برای او؛ و نیز نقش دین در تکامل انسان و رسیدن او به اهدافش.

نقدی بر اندیشه عبده:

اولاً: پیشتر بیان کردیم که بر اساس این بخش قرآنی، دین پس از این گفتگو نازل شده است:

«...فَمَا يَا أَيُّكُمْ مَنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ». در این صورت، دین جزء دانش نخست [که خداوند به آدم داد] نیست.

ثانیاً: اراده و اختیار، امتیاز دیگر آدم و انسان بر فرشتگان را تشکیل می دهد و همین ویژگی است که نگرانیها و پرسش فرشتگان را برانگیخت، آن گونه که پیشتر بدان توجه دادیم و شیخ محمد عبده هم بدان اشاره کرد.

اما علامه طباطبایی بر این باور است که شایستگی انسان برای جانشینی، تنها به دلیل علم او به نام ها بوده است، ولی این نام ها را چنین تفسیر کرده که آن ها موجوداتی هستند

خردمند و دارای مرتبه ای از وجود و انسان می تواند از طریق علم به این موجودات، در راه تکامل گام بردارد.

لیکن این تفسیر تا حدودی پیچیده و مبهم است و شاید علامه در این تفسیر بر برخی از دیدگاههای فلسفی و اعتقادی تکیه کرده باشد. آری، در این جا فرضیه ای است که برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام بدان اشاره می کند و آن فرضیه این است که این نام ها

عبارتند از: نام‌های پیامبران، الهیون و دانشمندانی که خداوند آنان را گواهانی بر بشریت و انسانیت قرار داده و پاسداری از کتابها و ادیان‌شان را به آنان سپرده است. این فرضیه، همان فرضیه ای است که استاد ما شهید صدر در تحقیق خویش درباره جانشینی انسان و گواهی پیامبران، آن را برگزیده است.

تصویر سوم

روشن است که دو تصویر پیشین در سطح مفهوم آن بخش از قرآن شریف بود که در سوره بقره آمده است. اما اگر ما به دلایل نظریه استخلاف [= به جانشینی گماردن آدم] در سطح تمام آیات استخلاف نگاه کنیم، در برابر خود، تصویر سوم را می بینیم که به مراتب از تصویرهای پیشین روشن تر و مفصل تر است. و عناصری دیگری را مشاهده می کنیم که دلایل این جانشینی را بیان می کند.

تصویر سوم این است: خداوند انسان را آفرید و ویژگی هایی به او داد که وی را در اصل آفرینش خود از سایر آفریدگان برتری می بخشد و این ویژگی ها عبارتند از: دانش، خرد و اراده. خداوند تواناییها و شایستگیهایی در انسان به ودیعت نهاد که این توان را به او می بخشد که راه تکامل به سوی خداوند را طی کند. به واسطه همین دانش و خرد و اراده و نیز توفیق و هدایت الهی است که انسان می تواند در نزدیک شدن به خداوند به مقام قاب قوسین و یا نزدیک تر از آن برسد. تواناییهای انسان از این قرار است:

۱ - دانش: همین دانش است که انسان را به حق و ایمان به خدا، به شناخت آغاز و انجام جهان هستی، شناخت پیامبران و ادیان الهی و حقوق خداوند بر بندگانش نظیر سپاس نعمت ها، فرمانبرداری و وفای به عهد و پیمان رهنمون می شود و همین دانش است که از آن به نام «عقل نظری» یاد می شود.

بخشی از سوره بقره به صورت روشن و ویژگی «دانش» و نقش آن در برتری انسان و پاسخ به پرسش فرشتگان درباره جانشینی گمارده شدن انسان در زمین از سوی خدا، تأکید کرده است و این، در حالی است که انسان از ویژگیهای دیگری نیز برخوردار می باشد.

۲ - عقل: عقل یا خرد همان است که به انسان امکان می دهد مصالح را از مفاسد

تشخیص دهد و نیز این توان را به وی می دهد که اشیا را درک کند و از یکدیگر جدا سازد. به عنوان نمونه، به واسطه عقل است که انسان خوبی را از بدی، صلاح را از فساد

و زیبا را از زشت جدا می کند. همچنین عقل، این توان را به انسان می دهد که موجوداتی را که خداوند برای خدمت انسان و برطرف شدن نیازهای گوناگون او آفریده است، به تسخیر خویش در آورد.

همچنین، به واسطه عقل است که انسان پاداش یا کیفر داده می شود و خدای بلند مرتبه را می پرستد و همین عقل است که او را به تقوای خدا، چنگ در زدن به ریسمان محکم او، شناخت راه رستگاری و دوری از راه هلاکت می رساند. چه، عقل راهنمای ذاتی است که خداوند آن را در نهاد انسان به ودیعت گذارده است و انسان با همین عقل شایستگی جانشینی خداوند در زمین را پیدا کرد. این نوع عقل است که از آن به نام «عقل

عملی» و فطرت سالم انسانی یاد می شود.

این «عقل» یک سوی همان «نفخه الهی» است که خداوند آن را در وجود انسان به امانت نهاد و این هنگامی بود که خداوند انسان را آفرید و به فرشتگان دستور داد که او را سجده کنند. چنان که «دانش» که بخشی از سوره بقره و دیگر آیات (۱) از آن سخن گفته

است، یک سوی دیگر این نفخه را تشکیل می دهد.

خداوند تعالی فرمود:

«فَإِذَا سَوَّيْتَهُ وَ نَفَخْتَ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَسَجُدْ لَهُ سَاجِدِينَ» (۲)؛ «پس وقتی آن را درست کردم و از روح خود در آن دمیدم، پیش او به سجده درافتید.»

انسان بی خرد اگر بدتر و گمراه تر از چهارپایان نباشد، همانند آن هاست. خداوند بلند مرتبه فرموده است:

ص: ۶۶

۱- «اقْرَأْ بِمَا صَنَعْتَ الذِّكْرَ الَّذِي خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ * اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ * الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» علق/ ۱ - ۵ «بخوان به نام پروردگارت که آفرید انسان را از علق آفرید. بخوان و پروردگار تو کریم ترین است. همان کس که به وسیله قلم آموخت. آنچه را که انسان نمی دانست به او آموخت.» «الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ * عَلَّمَهُ الْبَيَانَ» (رحمان/ ۱ - ۴)؛ [خدای] رحمن. قرآن را یاد داد. انسان را آفرید. به او بیان آموخت.»

۲- حجر/ ۲۹.

«إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (۱)؛ «به طور یقین بدترین

جنبنندگان نزد خدا، کران و لالانی اند که نمی اندیشند». انسان که در داشتن شهوت ها و لذتها و حواس با حیوانات مشترک است، با برخورداری از عقل از آن ها جدا می شود. خداوند فرموده است:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ

بِهَا وَلَهُمْ أَذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۲)؛ «و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدیم. دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آن ها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن ها نمی شنوند. آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه ترند. آن ها همان غافل ماندگانند.»

همچنین، وقتی انسان خرد را از دست می دهد، حواس او از کار می افتد و نمی تواند وظایف انسانی - تکاملی خود را در فهمیدن زندگی و آثار و پیامدهای آن انجام دهد و در

نتیجه، به کوری واقعی دچار می شود.

خداوند فرموده است:

«أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ» (۳)؛ «آیا در زمین گردش نکرده اند، تا دلهایی داشته باشند که با آن بیندیشند یا گوشهایی که با آن بشنوند؟ در حقیقت چشمها کور نیست لیکن دلهایی که در سینه هاست کور است.»

از قرآن کریم چنین به دست می آید که میان دانش و عقل، رابطه برقرار است و این رابطه در آن جا نمایان می شود که عقل و فهم و شناخت، از ویژگیها و آثار و نتایج دانش

است. خداوند فرموده است:

«وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (۴)؛ «و این مثلها را برای مردم می زنیم، [ولی] جز دانشوران آن ها را درنیابند.»

در حدیثی از امام علی علیه السلام نقل شده است: «عقل ریشه دانش و فراخواننده فهم

ص: ۶۷

٣- حج / ٤٦.

٤- عنكبوت / ٤٣.

است (۱).» نیز فرمود: «عقل مرکب دانش است.» (۲)

از احادیث رسیده از اهل بیت علیهم السلام پیداست که بهترین چیزی که خداوند در اصل

آفرینش انسان به او بخشید، عقل بود. کلینی به طریق صحیح از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: «چون خداوند عقل را آفرید، او را به سخن درآورد. سپس به او گفت: پیش آی، پیش آمد. و گفتش: پس رو، پس رفت. آن گاه خدا فرمود: سوگند به عزت و جلالم، آفریده ای را نیافریدم که نزد من از تو محبوبتر باشد. تو را به

کسی به طور کامل دهم که دوستش دارم. همانا، روی امر و نهیم با توست و کیفر و پاداشم به حساب توست (۳).»

شاید همین عقل و یا برخی از درجات عالی آن باشد که آدم در نخستین بهشت خود بدان رسید، بهشتی که خداوند وی را در آن سکونت داد و با تکالیف الهی آزمایشش کرد، زیرا آدم و همسرش را از خوردن میوه آن درخت نهی فرمود. اما آن دو از آن خوردند، پس شرمگاههایشان آشکار شد و به پوشیدن خویش از برگهای بهشت پرداختند، زیرا توان تشخیص میان زیبایی و زشتی را پیدا کردند. چنان که از قرآن کریم

به دست می آید و خداوند سبحان دانایتر است.

۳- اراده: اراده یعنی آزادی در رفتار و کردار. بنابراین، اراده امتیاز و ویژگی سومی را

تشکیل می دهد که از میان آفریدگان تنها انسان از آن برخوردار است. این ویژگی بدین معناست که انسان مختار است که راه هدایت و صلاح و سپاس خداوند را برگزیند تا اراده رفتاری او با اراده تشریحی خداوند دمساز باشد و به بهشت و خشنودی خداوند برسد یا این که راه انحراف و تبهکاری و کفر به خدا را برگزیند و اراده رفتاری او بر

خلاف اراده تشریحی خدا باشد و در نتیجه در گودال آتش سقوط کند.

این آزادی به انسان شایستگی آن را می دهد که در معرض امتحان و آزمایش قرار گیرد و تکامل پیدا کند، همان گونه که او را در برابر مسؤولیت و کیفر و پاداش الهی قرار

می دهد و این، زمانی است که عقل انسان کامل شود و از تکالیف الهی آگاهی پیدا کند.

با برخوردار شدن از این آزادی است که انسان با جهاد با نفس و جهاد با دشمن رو به

ص: ۶۸

۱- غرر الحکم، ج ۱، ص ۱۰۲، حکمت ۱۹۸۰.

۲- غرر الحکم، ج ۱، ص ۴۲، حکمت ۸۶۶.

رو می شود و به خاطر رسیدن به آرمانهای سترگ، دشواریها و رنجها را بر دوش می کشد.

همچنین، انسان بر اثر این آزادی در معرض خطر سقوط، تبهکاری و ریختن خونها قرار می گیرد و ممکن است به دام هوسها و شهوت ها بیفتد.

این اراده نسیمی است از صفات الهی که خداوند بدان متصف است و آیه کریمه از آن به دمیدن روح خدا در انسان تعبیر کرده است. آیات استخلاف نیز همچون آیاتی پیشین از سوره یونس، فاطر و دیگر سوره ها، درباره این ویژگی سخن گفته است.

همچنین قرآن کریم در بیان آفرینش انسان و قانون آزمایشی که این آفریده در معرض آن قرار دارد، از این آزادی سخن گفته است. خداوند بلند مرتبه فرمود:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا - وَهُوَ الْعَزِيزُ الْعَفُورُ» (۱)؛ «همان که مرگ و زندگی را آفرید تا شما را بیازماید که کدامتان نیکو کارترید و اوست ارجمند آمرزنده.»

نیز خداوند فرموده است:

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَشْجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا * إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۲)؛ «ما انسان را از نطفه ای آمیخته آفریدیم تا وی را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم. ما راه را بدو نمودیم، یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.»

خداوند فرمود:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ * أَيَحْسَبُ أَنْ لَنْ يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ * يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُبَدًا * أَيَحْسَبُ أَنْ لَمْ يَرَهُ أَحَدٌ * أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ * وَ لِسَانًا وَ شَفَتَيْنِ * وَ هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ * فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» (۳)؛ «براستی که انسان را در رنج آفریده ایم. آیا پندارد که هیچ کس هرگز به او دست نتواند یافت؟. گوید: مال فراوانی تباہ کردم. آیا پندارد که هیچ کس او را ندیده

است؟ آیا دو چشمش نداده ایم؟ و زبانی و دو لب. و هر دو راه را بدو نمودیم. و نخواست از گردنه [عاقبت نگری] بالا رود.»

خداوند فرمود:

«وَقُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفِرْ...» (۴)؛ و بگو: حق از آن

ص: ۶۹

٢- انسان/٢-٣.

٣- بلد/٤-١٢.

٤- كهف/٢٩.

پروردگارتان است. پس هر که بخوهد بگردد و هر که بخوهد انکار کند...»

در این بخش قرآنی [از سوره بقره] درباره داستان نهی از خوردن از آن درخت، به این آزمایش اشاره شده و در پایان خداوند چنین فرموده است:

«... فَأَمَّا يَا تِئْتِكُمْ مَنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱)؛ «... پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند، برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. و کسانی که کفر ورزیدند و آیات ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند بود.»

این عناصر و ویژگیهای سه گانه: دانش، عقل و اراده هستند که انسان به واسطه آن ها سزاوار جانشینی خداوند شد و همچنین به سبب آن ها مسؤولیت بزرگی را در عهد و پیمان بر دوش کشید، امانتدار این عهد و پیمان شد. خداوند فرمود:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ * أَوْ تَقُولُوا إِنَّمَا أَشْرَكَ آبَاؤُنَا مِن قَبْلُ وَكُنَّا ذُرِّيَّةً مِّن بَعْدِهِمْ أَفَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ» (۲)؛ «و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم، ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آیا پروردگار شما نیستیم؟ گفتند: چرا، گواهی دادیم، تا مبادا روز قیامت بگوئید: ما از این

غافل بودیم. یا بگوئید: پدران ما پیش از این مشرک بوده اند و ما فرزندان پس از ایشان

بودیم. آیا ما را به خاطر آنچه باطل اندیشان انجام داده اند هلاک می کنی؟»

خداوند فرمود:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أشفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (۳)؛ «ما امانت الهی را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس، از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت؛ راستی او ستمگری نادان بود.»

وانگهی خداوند به این انسان، موهبتها، شایستگیها و ویژگیهایی بخشید که دارای

ص: ۷۰

۱- بقره/۳۸ - ۳۹.

۲- اعراف/۱۷۲ - ۱۷۳.

۳- احزاب/۷۲.

سرشت تکاملی است، یعنی کم و زیاد می شود، شدت و ضعف دارد، ولی حد مشخصی ندارد.

خداوند انسان را به هوسها، شهوت ها، خواسته ها و غرایز دچار کرد و راه کمال او را به سوی خود قرار داد. اما پیمودن این راه کمال و نزدیکی به خدا را با جان کندن، سختیها

و آزمایشها توأم ساخت. خداوند فرمود:

«يَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمَلَأْتِيهِ * فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ * فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا * وَيَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا»^(۱)؛ «انسان، حقا که تو به سوی پروردگارت به سختی در تلاش و او را ملاقات خواهی کرد. امّا کسی که کارنامه اش به دست راستش داده شود، به زودی اش حسابی بس آسان کنند و شادمان به سوی کسانش باز گردد.»

خداوند این راه تکامل انسان را بر وفق نظامی استوار به وجود آورد که در این نظام، اراده انسانی از اوضاع جهانی که او را در میان گرفته است اثر می پذیرد، اما توان انتخاب

را از او نمی گیرد. همان گونه که اوضاع جهانی که انسان را احاطه کرده است از اراده انسانی اثر می پذیرد.

در این نظام، شیوه رفتار فردی انسان با شیوه رفتار اجتماعی او در هم می آمیزد، به گونه ای که آثار هر کدام در شیوه دیگری بازتاب پیدا می کند بی آن که ستمی صورت

گیرد. بنابراین، بر اثر حالت نفسانی افراد، جامعه تکامل می یابد یا سقوط می کند و نیز شرایط اجتماعی گروه، افراد را نیز در بر می گیرد، حتی اگر این افراد هیچ گونه مسؤولیت

مستقیم برای ایجاد این شرایط نداشته باشند. خداوند می فرماید:

«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ»^(۲)؛ «و از فتنه ای که تنها به ستمکاران شما نمی رسد بترسید و بدانید که خدا سخت کیفر است.»

نیز خداوند می فرماید:

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^(۳)؛ «این بدان سبب است که خداوند نعمتی را که بر قومی ارزانی داشته تغییر

ص: ۷۱

۱- انشقاق/ ۶ - ۹.

۲- انفال: ۲۵.

نمی دهد، مگر آنان آنچه را در دل دارند تغییر دهند و خدا شنوای داناست.»

بر اساس این حقایق [یعنی دانش و عقل و اراده] در تصویر سوم [از مسأله جانشینی

انسان] می بینیم که قرآن کریم آثار و پیامدها را برای همین حقایق اثبات می کند، زیرا این آثار حقایق هستند پایدار و ماندگار در زندگی انسان و نیز عامل برتری انسان بر سایر

موجودات. اما بر خلاف حقایق دیگری که چندان دوامی ندارند و به مرحله معینی از وجود انسان ارتباط دارند، قرآن اثر و پیامدی را بر آن ها مترتب نمی داند.

به عنوان نمونه، اثر دانش، ایمان به خداست و ایمان حقیقتی است ماندگار در زندگی انسان. همان گونه که اثر و هم و گمان و آرزو، کفر و گمراهی است و این هم حقیقتی است

ماندگار در زندگی انسان.

اثر عقل، تقوای الهی است و آن حقیقتی است ماندگار در زندگی انسان که موجب برتری و احترام او می شود و اثر نادانی، گناه و سرکشی است.

اثر آزادی و اراده و احساس مسئولیت، جهاد در راه خدا و تلاش در مبارزه با نفس و دشمنان خداست. در برابر مبارزه با نفس، پرستش هوسها و شهوت هاست که در این صورت، انسان اسیر این شهوت ها می شود، زنجیرهای آن در گردش می افتد، بر گوش و دل او مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده می شود و بینایی اش را از دست می دهد.

خداوند فرموده است:

«أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۱)؛ «پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خداوند او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟»

معنای واقعیت جانشینی

منظور از جانشینی که انسان با این ویژگیها سزاوار آن شده است، چنان که بیان کردیم، جانشینی خداوند در زمین است، اما به معنای گسترده کلمه، به گونه ای که تمامی ابعاد،

صورتها و احتمالاتی را که در دیدگاه سوم بیان شد در بر می گیرد:

۱ - انسان جانشین خداوند است در داوری و حلّ اختلاف میان بندگان، در صورتی که آنان با یکدیگر اختلاف و درگیری پیدا کنند پروردگار این خلافت را ویژه پیامبران، خداشناسان و دانشمندان قرار داده. همان گونه که در سخن خداوند آمده است:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاصْحِكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا صَاحِبٌ لِحَقِّهِ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...» (۱)؛ «ای داوود، ما تو را در زمین جانشین گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند...»

نیز در این سخن آمده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّبَّاتُّونَ وَالْأَخْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ» (۲)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و خداشناسان و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان

سپرده شده و بر آن گواه بودند...»

بنابراین، منظور از جانشینی خداوند، جانشینی در گواهی دادن علیه انسان ها و از میان برداشتن کشمکش و اختلاف و قطع ریشه فساد است. این نوع از جانشینی است که قرآن کریم در بخشی از سوره بقره در پاسخ به پرسش فرشتگان و ابراز نگرانی آنان درباره ایجاد فساد و خونریزی بدان اشاره کرده است. همان گونه که برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به این موضوع اشاره می کند. با توجه به این گونه انسان هاست که از یکسو شایستگی انسان برای این جانشینی توجیه می شود و از سویی دیگر نگرانیهای فرشتگان برطرف می گردد.

۲ - مقصود از جانشینی انسان از خداوند آن است که انسان در آباد کردن زمین و بهره گیریهای گوناگون از آن از قبیل کشت کردن، بیرون آوردن میوه ها و معادن و جاری ساختن آبها و کشیدن جویها و... جانشین اوست.

شاید در بیشتر مواردی که واژه های «خلائف، خلفاء و استخلاف» به کار برده شده، مقصود همین نوع جانشینی باشد. خداوند فرموده است:

ص: ۷۳

«وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلْنَا خُلَفَاءَ مِنْ بَعْدِ عَادٍ وَبَوَّأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ تَتَّخِذُونَ مِنْ سُهُولِهَا قُصُورًا وَتَنْحِتُونَ الْجِبَالَ بُيُوتًا فَاصْ ذُكِّرُوا بِاللَّهِ وَلَا تَعْتَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ» (۱)؛ «و به یاد آورید هنگامی را که شما را پس از قوم عاد جانشینان گردانید و در زمین به شما جای داد. در دشتهای آن کاخهایی اختیار می کردید و از کوهها خانه هایی می تراشیدید. پس نعمت های خدا را به یاد آورید و در زمین سر به فساد بر مدارید.»

۳- مقصود از خلافت، جانشینی خداوند در زمین از لحاظ رفتار و کردار است: در ارتباط انسان با خدا، با برادرش انسان، با خویشان خویش و با طبیعت و جهانی که او را

در میان گرفته است، زیرا وی مسؤولیت دارد، در این موارد به گونه ای عمل کند که با مصلحت، حق و عدالت همخوانی داشته و با آنچه از سوی خدا آمده یعنی رهنمود، روشنایی، او امر و نواهی او سازگار باشد و با مصالح و مفسد واقعی منطبق شود.

خداوند فرموده است:

«امِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَنْفِقُوا مِمَّا جَعَلْنَاكُمْ مُسْتَخْلِفِينَ فِيهِ فَاصْ لَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَأَنْفِقُوا لَهُمْ

أَجْرٌ كَبِيرٌ» (۲)؛ «به خدا و پیامبر او ایمان آورید و از آنچه شما را در آن جانشین کرده انفاق کنید. پس کسانی از شما که ایمان آورده و انفاق کرده باشند، پاداش بزرگی خواهند داشت.»

نیز خداوند فرموده است: «ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ» (۳)؛ «آن گاه شما را پس از آنان در زمین جانشین قرار دادیم تا بنگریم چگونه رفتار می کنید.»

بنابراین، هر چند انسان در کارها و انتخاب، آزاد است، لیکن درباره رفتارش در پیشگاه خدا نیز مسؤول است، زیرا وی جانشین خداست و باید نمایشگر خدا باشد که وی را به جانشینی خویش گمارده است. چنان که وی مسؤول است که این وظایف را انجام دهد و آن ها را ساماندهی کند، چرا که ماهیت جانشینی آن را ایجاب می کند.

ص: ۷۴

۱- اعراف/ ۷۴.

۲- حدید/ ۷.

۳- یونس/ ۱۴.

فصل دوم: روند جانشینی از آفرینش تا هبوط

فصل بندی جستار

قرآن کریم - همان گونه که بیان کردیم - در چند جا به بیان روند مسأله جانشینی و تحقق یافتن آن در زمین پرداخته است که در مقدمه فصل اول بدان اشاره شد. (۱)

به طور کلی در باره «ماجرای جانشینی از آفرینش تا هبوط» در دو بعد می توان سخن گفت:

اول: افزون بر آنچه در فصل اول بیان کردیم، باید مجموعه مفاهیم و دیدگاههایی را که در قرآن کریم پیرامون این ماجرا آمده است؛ شناسایی کنیم.

دوم: دیدگاه کلی در باره ماجرای جانشینی

شناسایی مفاهیم

۱ - سجده کردن در برابر آدم

در آغاز با این پرسش رو به رو می شویم که چرا خداوند به فرشتگان فرمان داد آدم را

سجده کنند و حقیقت این سجده چیست؟ چرا که در شریعت مقدس اسلام، سجده کردن برای غیر خدا حرام است. بنابراین، چگونه می توان از فرشتگان خواست که به آدم

ص: ۷۵

۱- بقره / ۳۰ - ۳۹. اعراف / ۱۰ - ۲۷. حجر / ۲۸ - ۴۳. طه / ۱۱۵ - ۱۲۴.

سجده کنند؟ و هدف از این سجده چیست؟

این پرسش از این اندیشه ناشی می شود که سجده در ذات خود عبادت محسوب می شود و عبادت غیر خدا شرک و حرام است، زیرا افعال عبادی به دو قسمت تقسیم می شود:

اول: افعالی که عبادت بودن آن به نیت و قصد قربت بستگی دارد؛ افعالی چون انفاق یعنی زکات و خمس، یا همانند طواف خانه خدا، یا جنگیدن و امثال آن. این افعال چنانچه با قصد قربت و به دست آوردن خشنودی خدا انجام شود، عبادت خدا محسوب می شود و در غیر این صورت، عبادت نیست و به همین سبب، نیت در این گونه افعال در شناسایی ماهیت آن مؤثر است.

دوم: افعالی که ذاتاً عبادتند و اینها افعالی هستند که نشانگر تقدیس و فرمانبرداری بی چون و چرا می باشند و «سجده کردن» از جمله این افعال است، زیرا ذاتاً عبادت است و به همین دلیل سجده کردن برای غیر خدا حرام می باشد، چرا که این کار در ذات خویش عبادت و پرستش غیر خداست.

لیکن این اندیشه نادرست است، زیرا سجده نیز دقیقاً همچون افعال دیگر است که عبادت بودن آن به قصد و نیت بستگی دارد و لذا گاهی سجده کردن از باب ریشخند زدن و تمسخر کردن، گاهی برای تعظیم و احترام گذاردن محض و گاهی برای عبادت است. البته، در صورتی که به نیت عبادت انجام گیرد.

از این رو، در قرآن می بینیم که در پاره ای از موارد، واژه سجده را به عنوان بیان احترام به کار می برد. همان گونه که خداوند در داستان یوسف فرموده است:

«وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا...» (۱)؛ «و پدر و مادرش را بر تخت بر نشانید. آنان پیش او به سجده در

افتادند و گفت: ای پدر، این است تعبیر خواب پیشین من. به یقین پروردگار من، آن را راست گردانید...»

سجده کردن برای غیر خدا به این سبب حرام بود که معمولاً در پرستش به کار می رفته و یا بدان مشتبه می شده است و از این رو، از انسان مسلمان خواسته شد که حتی

ص: ۷۶

از چیزی که توهم پرستش غیر خدا در آن باشد دوری کند. اما چنانچه سجده از باب احترام گذاردن و به فرمان خداوند باشد، نه تنها حرام نیست که واجب هم است.

لیکن در این جا پرسش دیگری باقی می ماند و آن این است که معنای این سجده کردن چیست؟

برخی از مفسران - با الهام گرفتن از این دیدگاه که هدف از این سخن خداوند، تنها تربیت و تمثیل است و هیچ گونه مصداق مادی و عینی برای واژه ها و معانی آن وجود ندارد - گفته اند: فرمان دادن فرشتگان به سجده بدین معناست که خداوند از این نیروها

که در خارج به صورت فرشتگان تجسم یافته اند می خواهد که در برابر انسان کرنش کنند، نه این که در عمل و به طور حقیقی او را سجده نمایند و واژه «سجود» به عنوان رمز و کنایه از این موضوع به کار گرفته شده است. خداوند در شخصیت این انسان و سرشت او موهبتهایی را به ودیعت نهاده است که این نیروهای غیبی به طور حقیقی و واقعی در برابرش کرنش می کنند و تحت تأثیر رفتار و اراده او قرار می گیرند:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا...» (۱)؛ «در حقیقت کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست. سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند: بیم مدارید و غمین مباشید...»

همچنین، ممکن است، این سجده حقیقی و واقعی باشد، اما به گونه ای که با فرشتگان همخوانی داشته باشد و درخواست سجده کردن از آنان در برابر آدم، به این دلیل باشد که آنان با این سجده کرنش روحی و تقدیس خود در برابر این آفریده برتر الهی را بیان کنند و برتری او هم به این سبب است که خداوند روح خود را در او به ودیعت نهاده، دانش، اراده و توان تکامل یافتن و بالا رفتن از پله های والای کمال را به وی

بخشیده است.

شاید معنای دوم، [برای سجده] ظاهر مجموعه تصویرها و آیات قرآنی باشد که در باره این موضوع سخن گفته است، چه، می بینیم که خودداری ابلیس از سجده از سر خود بزرگ بینی - که یک عنصر نفسانی است - در برابر این آفریده بوده است که خداوند او را

بر ابلیس برتری داده است، چرا که وی سجده نکردن خویش در برابر آدم را چنین توجیه

ص: ۷۷

می کند که از آدم برتر است:

«...قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ»؛^(۱) «گفت: من از او بهترم. مرا از آتش آفریدی و او را از گل آفریدی».

همچنین، قرآن کریم به این نکته اشاره می کند که انسان صالح و اخلاص مند، از دایره قدرت و نیرنگ ابلیس بیرون است و از این رو، وی بر این قدرت شیطانی سلطه نیز دارد:

«قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ»^(۲)؛ «پس به عزت تو سوگند که همگی را به طور جد از راه بیرون می آورم. مگر آن بندگان پاکدل تو را».

۲ - ماهیت ابلیس

در این جا پرسش دیگری درباره ماهیت ابلیس مطرح می شود: آیا وی از فرشتگان است یا از جنیان؟ چه، در قرآن کریم او به هر کدام از این دو عنوان توصیف شده است:

پس اگر ابلیس از فرشتگان باشد، چگونه خداوند را معصیت می کند؟ در حالی که خداوند فرشتگان را چنین توصیف کرده است:

«...عِبَادٌ مُكْرَمُونَ»^(۳)؛ «...[فرشتگان] بندگان ارجمندند.» آنان از فرمان خدا سر باز نمی زنند:

«...لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مِمَّا آمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مِمَّا يُؤْمَرُونَ»^(۴)؛ «...از آنچه خدا به آنان دستور داده سرپیچی نمی کنند و آنچه را که مأمورند انجام می دهند.»

و اگر از جنیان باشد، پس چرا در این داستان در کنار فرشتگان نهاده شده است؟

«وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا اِلَّا اِبٰلِيسَ...»^(۵)؛ «و چون فرشتگان را گفتیم: برای آدم سجده کنید، پس [همه] سجده کردند بجز ابلیس...»

افزون بر این که قرآن کریم ابلیس را از جنیان توصیف کرده، معمولاً چندین دلیل برای اثبات این که وی از جنیان است بیان می شود از جمله این دلایل آن است که ویژگیهای فرشتگان بر ابلیس منطبق نمی شود، زیرا فرشتگان به فرمانبرداری از خداوند

ص: ۷۸

۱- اعراف/۱۲.

۲- ص/۸۲ - ۸۳.

۳- انبیا/۲۶.

٤- تحریم/٦.

٥- بقره/٣٤.

توصیف شده اند:

«...لَا يَعُصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ» (۱)؛ نیز به فرستادگان توصیف شده اند:

«...جَاعِلِ الْمَلِكِ رُسُلًا أُولَىٰ أَجْنَحِهِ مَتَشَىٰ وَ ثَلَاثَ وَ رُبَاعَ...» (۲)؛ «...فرشتگان را که دارای بالهای دوگانه و سه گانه و چهارگانه اند پیام آورنده قرار داده است». این در حالی است که ابلیس از فرمان خداوند سر باز زده و از کافران شد:

«...إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ وَ اسْتَكْبَرَ وَ كَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ» (۳)؛ «...بجز ابلیس که سر باز زد و کبر ورزید و از کافران شد».

از جمله این دلایل آن است که فرشتگان نسل ندارند، زیرا فرزند نمی آورند و از نیروی شهوت بی بهره اند. اما ابلیس فرزند دارد، همان گونه که قرآن کریم بدان اشاره کرده است:

«أَفْتَحْذُونَهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ أُولِيَاءَ مِنْ دُونِي...» (۴)؛ «آیا او و نسلش را به جای من دوستان خود می گیرید؟»

این دلایل و شواهد در شماردن ابلیس از جنیان در برابر فرشتگان بسنده نمی کند، زیرا توصیف قرآن از ابلیس به این عنوان که او از جنیان است، ممکن است به این سبب باشد که برخی از فرشتگان به عنوان جنّ توصیف می شوند. البته، اگر نگوییم: این

توصیف برای همه آنان است، چرا که جنّ به معنای پنهان و پوشیده است و فرشتگان نیز از جهان و دید ما پنهانند.

همچنین، این توصیف را در آن جا که مشرکان فرشتگان را به خدا نسبت می دهند، مشاهده می کنیم، زیرا آنان بر این باور بودند که فرشتگان - همان گونه که در قرآن آمده

است - دختران خداوند فرموده است:

«أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ أَفْكِهْمَ لَيَقُولُونَ * وَ لَدَّ اللَّهُ * وَ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ * أَصْطَفَىٰ الْبَنَاتِ عَلَىٰ

الْبَنِينَ» (۵)؛ «هشدار، که اینان از دروغ پردازی خود به طور قطع خواهند گفت: خدا فرزند

ص: ۷۹

۱- تحریم/۶.

۲- فاطر/۱.

۳- بقره/۳۴.

۴- کهف/۵۰.

۵- صافات/۱۵۱ - ۱۵۳.

آورده است، در حالی که آنان به طور حتم دروغگویانند. آیا خدا دختران را بر پسران برگزیده است؟» نیز خداوند فرموده است:

«أَفَاضِيْكُمْ رَبُّكُمْ بِأَصْلِ بْنِيْ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ اِنَاثًا اِنَّكُمْ لَتَقُوْلُوْنَ قَوْلًا عَظِيْمًا» (۱)؛ «آیا پروردگارتان شما را به [داشتن] پسران اختصاص داده و خود از فرشتگان دخترانی برگرفته است؟ حَقًّا که شما سخنی بس بزرگ می گوئید.» و در همین حال، قرآن این نسل دروغین خدا را به جن توصیف می کند:

«وَ جَعَلُوْا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجَنَّةِ نَسَبًا...» (۲)؛ «و میان خدا و جنیان پیوندی انگاشتند...»

همچنین، فرمانبرداری یک ویژگی لازم برای فرشتگان نیست، زیرا اگر فرشتگان در قرآن به فرمانبرداری توصیف شده اند، ممکن است این ویژگی تنها از آن بزرگواران [= مُكْرَمِيْنَ] آنان باشد و حتی در قرآن می بینیم که برخی از فرشتگان از فرمان خداوند سر باز زدند، نظیر دو فرشته به نام های هاروت و ماروت (۳).

چنان که مسأله داشتن نسل را نمی توان از دلایل فرشته نبودن ابلیس بر شمرد، زیرا که داشتن نسل ممکن است از ویژگیهایی باشد که تنها به ابلیس داده شده است، تا وی این نقش و یژه را در زندگی انسان بازی کند.

البته، در برخی از روایات اشاره شده، که ابلیس از جنیان بوده است، نه از فرشتگان و

تنها با آنان معاشرت داشته و لذا آنان گمان می کردند که وی از زمره ایشان است. لیکن به این گونه روایات نمی توان تکیه کرد. (۴)

۳ - آفرینش آدم برای زمین

در این جا پرسش دیگری مطرح است: آیا آدم برای زمین آفریده شد؟

همان گونه که این موضوع از قسمت نخست این بخش [از سوره بقره] بر می آید:

ص: ۸۰

۱- اسراء/ ۴۰.

۲- صافات/ ۱۵۸.

۳- بقره/ ۱۰۲.

۴- آری، چنانچه ثابت شود که فرشتگان غیر از جنیان هستند، در این صورت ثابت می شود که ابلیس از فرشتگان نیست، زیرا توصیف او به این که از جنیان می باشد، صریح قرآن است و شمردن وی از فرشتگان ظاهر قرآن است و صریح بر ظاهر از لحاظ دلالت مقدم است.

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰئِكَةِ اِنِّيْ جَاعِلٌ فِى الْاَرْضِ خَلِيْفَةً...» (۱)؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت...» یا این که آدم برای بهشت آفریده شد و پس از عصیان به زمین تبعید گردید. چنان که این مطلب از قسمت دوم این بخش قرآنی به دست می آید:

«وَ قُلْنَا يَا اٰدَمُ اسْكُنْ اَنْتَ وَ زَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَ كُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَ لَا تَقْرَبَا هٰذِهِ

الشَّجَرَةَ فَتَكُوْنَا مِنَ الظَّالِمِيْنَ» (۲)؛ «و گفتیم: ای آدم، خود و همسرت در بهشت سکونت گیرید و از هر کجای آن خواهید فراوان بخورید و به این درخت نزدیک نشوید که از ستمکاران خواهید بود.»

برخی از بی دینان کوشیده اند، شبهاتی را پیرامون این موضوع برانگیزند و چنین ادعا کرده اند که از این بخش قرآنی بر می آید، آوردن آدم به بهشت و آن گاه توبه او از کار خود، تنها یک اقدام ظاهری و صوری، برای طرد او از بهشت و فرود آوردنش به زمین بوده است.

لیک پاسخ این شبهه روشن است و آن این است که آدم برای زمین و جانشینی خدا در آن آفریده شد و حضور او در بهشت مرحله ای مقدماتی و آمادگی بود، تا وی را برای انجام دادن نقش جانشینی آماده کند، زیرا برای آدم امکانپذیر نبود که بدون این آمادگی و

تجربه ای که در بهشت به دست آورد، این نقش را ایفا کند. ما به زودی این موضوع را در بیان بعد دیگر این مسأله روشن خواهیم کرد.

به علاوه ممکن است مقصود از این بهشت، بهشت زمینی باشد، نه بهشت جاویدان، زیرا دلیلی وجود ندارد که منظور بهشت جاویدان است و نیز فرود آمدن آدم و بیرون بردن وی از بهشت به معنای آغاز بر دوش گرفتن مسؤولیت و رنج و تلاش برای زندگی و ادامه آن باشد. بر این اساس، آدم از همان آغاز در زمین بوده است، لیکن در جایی که رنج و زحمتی در آن وجود نداشته و تمامی عوامل و وسائل زندگی و آسایش و آرامش برایش مهیا بوده است تا وی را برای ایفای نقش جانشینی آماده سازد. اما پس از ارتکاب

نافرمانی، زندگی تازه ای برایش پدیدار شد که با زندگی پیشین، از لحاظ خصوصیات و ویژگیها، تفاوت داشت، هر چند این زندگی نوین هم در زمین بود.

ص: ۸۱

۱- بقره/۳۰.

۲- بقره/۳۵.

با آنچه گفته آمد، می‌توانیم به پرسش دیگری پاسخ دهیم و آن این است: چگونه زمینه برای ابلیس فراهم شد که در بهشت آدم را گمراه کند، و حال آن که ورود او به بهشت حرام است، زیرا وی پس از آن که کبر ورزید و آدم را سجده نکرد، از بهشت بیرون رانده شد؟

پاسخ: ممکن است مقصود بهشت زمینی باشد و مانعی برای ورود ابلیس به آن وجود نداشته است و طرد ابلیس از آسمان و جهانی بوده که در آن گفتگوی خداوند با فرشتگان انجام شده و از آنان خواسته شد که برای آدم سجده کنند و شاید ضمیر جمع در این سخن خداوند:

«...وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...» (۱)؛ «...و فرمودیم: فرود آید، شما دشمن همدیگرید...» به همین موضوع اشاره داشته باشد.

به علاوه ممکن است کار گمراه کردن آدم به دست ابلیس، در بیرون بهشت انجام شده باشد، زیرا گفتگو میان بهشتیان و غیر بهشتیان تنها در بیرون بهشت امکانپذیر است،

همان گونه که قرآن کریم در گفتگوی بهشتیان و دوزخیان به این موضوع اشاره کرده است:

«وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ مَقَالُوا إِنَّ اللَّهَ -حَرَّمَهَا عَلَى الْكَافِرِينَ» (۲)؛ «و دوزخیان بهشتیان را آواز می‌دهند که از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده، بر ما فرو ریزید. می‌گویند: خدا آن‌ها را بر کافران حرام کرده است.»

در خطاب بهشتیان با دوزخیان در قرآن کریم آمده است:

«وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (۳)؛ «و بهشتیان دوزخیان را آواز می‌دهند که ما آنچه را پروردگارانمان به ما وعده داده بود، درست یافتیم. آیا شما [نیز]

ص: ۸۲

۱- بقره/۳۶. این آیات را با آیات سوره اعراف مقایسه کن که از آن‌ها بر می‌آید، طرد ابلیس پیش از زمانی بوده است که برای آدم فرمان صادر شد به همراه همسرش در بهشت سکونت گزینند. اما فرمان بیرون شدن از بهشت، از آسمان یعنی از جایگاهی بوده که این حادثه اتفاق افتاد. خدا داناتر است.

۲- اعراف/۵۰.

۳- اعراف/۴۴.

آنچه را پروردگارتان وعده کرده بود، راست و درست یافتید؟ می گویند: آری. پس آواز دهنده ای میان آنان آواز در می دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد.»

۴ - خطای آدم

پرسشی دیگر درباره خطا، گمراهی و نافرمانی آدم است :

«...و عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى»^(۱)؛ «...و این گونه آدم به پروردگار خود عصیان ورزید و بیراهه رفت.»

پاره ای از روایات نشان می دهد که آدم پیامبر بوده، هر چند این موضوع در قرآن بیان نشده است و پیامبران از همان آغاز زندگی شان از گناهان، لغزشها و گمراهیها پاک هستند.

با قطع نظر از تحقیق درباره درستی این فرضیه ها، یعنی فرضیه ای که آدم را پیامبر می داند و این فرضیه که پیامبران از آغاز زندگی شان معصوم از گناه می باشند، می توانیم

این مخالفت و عصیان آدم را بر پایه دو دیدگاه توجیه کنیم:

دیدگاه نخست خطابی که خداوند بدان آدم را از خوردن میوه آن درخت نهی کرد، «ارشادی»^(۲) است، یعنی مقصود از این نهی، ارشاد به مفساد موجود در خوردن از آن درخت است و نهی «مولوی» نیست تا مقصود از آن، درخواست جدی و معصیتی باشد

ص: ۸۳

۱- طه/۱۲۱.

۲- اوامر و نواهی در شریعت بر دو گونه اند: مولوی و ارشادی. مقصود از «مولوی» چیزی است که از مولا صادر می شود به این دلیل که وی مولا-یی است که حق فرمانبرداری [بر بندگانش را] دارد و در این امر و نهی مولوی، اراده جدی برای درخواست و حرکت به سمت مطلوب و یا نهی از آنچه مورد نهی قرار گرفته وجود دارد نظیر اوامر نماز، زکات، جهاد و حج و نهی از نوشیدن شراب، زنا و دزدی. اما مقصود از «ارشادی» آن است که برای ارشاد و بیان مصلحت یا مفسده می باشد. همان گونه که غالباً در اوامر و نواهی شرعی در معاملات ملاحظه می کنیم. چه، این اوامر و نواهی برای ارشادِ باطل بودن یا درستی این معاملات است. یا همانند اوامر و نواهی پزشکان و مهندسان و دانشمندان علوم تجربی که اینان به عنوان آقا و اولوالامر و به عنوان کسی که حق ولایت دارد، سزاوار فرمانبرداری نیستند بلکه از باب این که متعلق اوامر و نواهی آنان دارای مصالح و یا مفساد هستند باید از آنان فرمان برد. به عنوان نمونه، وقتی که پزشک به خوردن دارو فرمان می دهد، بدین معناست که خوردن دارو مصلحتی دارد و همچنین وقتی از خوردن چیزی نهی می کند، بدین معناست که در خوردن آن مفسده ای وجود دارد.

که بر پیامبران محال و نارواست. معصیتی که موجب کیفر میشود در امر مولوی است، نه ارشادی.

دیدگاه دوم: نهی الهی در این جا نهی مولوی است - چنان که ظاهر، همین معنا را نشان می دهد - و در این صورت، کسی که قایل به عصمت انبیاست می گوید: انبیا در اوامر و نواهی ای که با مردم شریک باشند از گناهان پاکند و اما در اوامر و نواهی ای که به خود آنان اختصاص دارد، مخالفت با این اوامر و نواهی و سرزدن گناه از ایشان مانعی ندارد و آنان در برابر آن ها معصوم نخواهند بود. نهی که برای آدم صادر شد، تنها به

خود او اختصاص داشت و لذا خوردن آن درخت پس از آدم، بر فرزندان او حرام شد.

از این رو در می یابیم که به خاطر همین اوامر ویژه، قرآن کریم ستم و گناه را به برخی از پیامبران نسبت می دهد، همان گونه که برای موسی علیه السلام چنین شد:

«قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاصْغُرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْعَفُورُ الرَّحِيمُ» (۱)؛ «گفت:

پروردگارا، من بر خویشتم ستم کردم، مرا ببخش. پس خدا از وی درگذشت که او آمرزنده مهربان است.» با این که کشتن فرعون ستمگر و کافر بر مردم به طور عموم، گناه

و حرام نیست و تنها بر موسی حرام بوده، زیرا وضعیت او با دیگران تفاوت دارد.

از این جا آمده است که کارهای نیکو کاران، کارهای زشت مقربان به شمار می رود، زیرا مقربان تکالیف ویژه ای دارند که در خور کمالات آنان است.

این تفسیر از عصمت، یک امر عرفی و معمولی است که عاقلان با توجه به رتبه های [مختلف] مردم از این امر بهره می گیرند. به عنوان نمونه، برخی از کارها برای دانشمندان و فرهیختگان گناهی نابخشودنی محسوب می شود، در حالی که نسبت به توده مردم چنین نیست. برخی از بخششهای اندک برای ثروتمندان گناهی محسوب می شود که باید در برابر آن مجازات شوند، در حالی همین بخششهای اندک برای تهی دستان گناه نیست.

دیدگاه ها درباره فرایند جانشینی

در این جا به دو دیدگاه اشاره می کنیم:

دیدگاه اول: دیدگاهی که علامه طباطبایی آن را در «المیزان» آورده است، زیرا او بر

این باور است که این فرایند، از زمانی آغاز شد که آدم و همسرش را در بهشت جای دادند تا پس از آن به زمین منتقل شوند و برای این که آدم به این زمین فرود می آمد باید

مرتکب معصیت میشد، زیرا دست یافتن به تکامل انسانی، که وی را شایسته این جانشینی می کرد، جز با ارتکاب معصیت و سپس هبوط به زمین برایش امکانپذیر نبود، چه، تکامل تنها از طریق دو عنصر یا دو عامل اساسی تحقق می یابد:

۱ - احساس نیازمندی، بیچارگی، ناداری و خواری انسان و یا به بیانی دیگر: احساس انسان به بندگی خداوند، وی را وا می دارد که به خدا روی آورد و به سوی او حرکت کند و راه بیفتد.

۲ - آموزش خداوند، خشنودی، رحمت و توفیق او برای این انسان و یاری کردن او از طریق عنایت و بخشش.

احساس نیازمندی انسان وی را وا می دارد که برای برآوردن این نیازمندی اقدام کند و عطا و بخشش الهی موجب بی نیازی نسبی انسان می شود و نیازها و کاستیهای او را برطرف می کند و در نتیجه، وی تکامل پیدا می کند.

اگر انسان احساس نیاز نکند، برای رسیدن به کمال نمی کوشد حتی اگر در واقع نیازمند باشد. چنانچه خداوند با آموزش، رحمت و بخشش خود به انسان عنایت نکند، این انسان در حرکت خویش همچنان ناقص و عقب افتاده باقی می ماند.

آنچه در داستان آدم بیان شده، این دو عامل را با هم به نمایش می گذارد. بنابراین، اگر انسان به زمین فرود نمی آمد، احساس نیاز نمی کرد، زیراوی در بهشت به سر می برد، می خورد و می آشامید، بی آن که به خستگی و رنج دچار شود و ماهیت این بهشت چنین است که:

«إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَ لَا تَعْرَى * وَ أَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ لَا تَصْحَى» (۱)؛ «در حقیقت

برای تو در آن جا این [امتیاز] است که نه گرسنه می شوی و نه برهنه می مانی و این که در آن جا نه تشنه می گردی و نه آفتاب زده».

اگر آدم آن معصیت را مرتکب نمی شد، نمی توانست به آن درجات والای رحمت و آموزشی دست یابد که انسان در حالت توبه و بازگشت به خدا بدان دست می یابد و

ص: ۸۵

علامه طباطبایی به وجود درجاتی از رحمت و آمرزش باورمند است که رسیدن به آن‌ها به توبه و بازگشت بستگی دارد. او می‌گوید: «خداوند را صفاتی است همچون بخشش، آمرزش، توبه‌پذیری، پوشاندن، عنایت، مهربانی و رحمت که جز گناهکاران کسی بدان نمیرسد. بنابراین، توبه همان چیزی است که خداوند به وسیله آن راه هدایت را به روی انسان گشود تا وی آن را ببیند و به نظافت خانه‌ای بپردازد که روزی در آن سکونت می‌گزیند و در پی گشودن این راه بود که در هر عصری، دینی و در هر دوره‌ای، آیینی وضع شد. بر این اساس، در ورای توبه دو فرمان به چشم می‌خورد که خداوند آن‌ها را درباره آدم به مورد اجرا گذارد:

فرمان نخست: فرود آمدن و بیرون شدن از بهشت و استقرار یافتن در زمین و زندگی

پرزحمت در آن و این فرمان لازمه حتمی خوردن از آن درخت بود، چرا که شرمگاه آن دو نمایان شد و این با زندگی در بهشت همخوانی ندارد و حتی در خوردن زندگی زمینی هم نیست و به همین سبب، طرد آن دو از بهشت، پس از گذشت از آن‌ها صورت گرفت و اگر چنین نبود، مقتضای گذشت باقی ماندن آدم و حوا در بهشت بود، نه بیرون راندن آن دو از آن.

فرمان دوم: گرامی داشتن آدم به وسیله توبه. چه، خداوند بر اثر توبه زندگی پر از سختی و رنج زمینی را خوش و آسوده گردانید و به وسیله توبه، هدایت به پرستش حقیقی منجر شد و زندگی زمینی و زندگی آسمانی در هم آمیخت. (۱)

بنابراین، فرود آمدن آدم به زمین، هر چند نوعی ستم و سختی در حق خود او بود، اما این امر وی را آماده کرد تا به درجه‌ای از سعادت و کمال برسد که اگر از بهشت بیرون نمی‌آمد و یا بدون ارتکاب خطا بیرون می‌آمد، به آن درجه نمی‌رسید.

دیدگاه دوم: دیدگاهی است که استاد ما شهید صدر (۲) آن را بیان کرده است: خدای سبحان برای آدم که ریشه نژاد بشری است مقدر کرد، دوران پرورش را بگذراند، همان گونه که هر کودکی این دوران را می‌گذراند، تا زندگی و تجربه‌هایش را فرا گیرد. بنابراین،

بهشت زمینی به این دلیل به وجود آمد که احساس اخلاقی و احساس مسئولیت‌پذیری انسان را پرورش دهد و از طریق آزمایش این انسان توسط تکالیف و دستوراتی که به او

ص: ۸۶

۱- المیزان، ج ۱، ص ۱۳۴.

۲- الاسلام یقود الحیاه، ص ۱۴۳.

وحی می کند، این احساس را عمق بخشد.

نهی از خوردن آن درخت، نخستین تکلیفی بود که متوجه این جانشین می شد تا بر عواطف و شهواتش حاکم شود و از این طریق تکامل پیدا کند و به دنبال غریزه اشتیاق و حُبّ دنیا کشیده نشود؛ غریزه ای که آنرا خداوند در او به ودیعت نهاد و شالوده تمامی

استثمارها و درگیریهایی است که نمایشنامه تاریخ انسانیت شاهد آن است.

معصیتی که آدم مرتکب آن شد، عاملی بود که احساس مسؤولیت را از طریق

پشیمانی در دل وی به وجود آورد و با این احساس، اندیشه او تکامل یافت. درست در زمانی که تجربه های زندگی بر اثر حضور وی در بهشت به حدّ کمال رسیده بود.

هدایت الهی در خط شهادت تجسم می یافت و این خط همان وحی الهی است که مسؤولیت آن را پیامبران بر دوش دارند تا بشر را به راه راست رهنمون شوند. با وحی الهی حرکت بشری تکامل می یابد و انسان متحول می شود و با آموزش ربّانی و هدایت الهی بر آفریدگان برتری پیدا می کند. این آموزش و هدایت را شهید ربّانی و پاک از گناه به نمایش می گذارد و آن را به مردم منتقل می کند تا از گمراهی نگاهشان بدارد:

«...فَأَمَّا يَا تَيْبُكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^(۱)؛ «...پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی

نیست و غمگین نخواهند شد.»

یادداشتهایی بر این دو دیدگاه

در پایان بررسی این دو دیدگاه [= دیدگاه علامه طباطبایی و دیدگاه شهید صدر] به چند یادداشت اشاره می کنیم:

۱ - مرحله نخست از فرایند جانشینی و آماده سازی آدم برای این مقام، آموزش نام ها به آدم است، به گونه ای که از یکسو وی را برای شایستگی این جانشینی آماده کند و از سوی دیگر این توان را به او ببخشد که حق این مقام را ادا کند و به آنچه مستخلف [یعنی خداوند] در این زندگی دنیوی از او می خواهد عمل نماید و در همین دنیا به کمال برسد و نیز با رسیدن به کمال بتواند نقش خویش را در زندگی دنیوی ایفا کند، بدین معنا که دنیا

ص: ۸۷

را آباد کند، در آن به جستجوی روزی پردازد و آفریده‌هایی را که خداوند در جهان هستی برای او به وجود آورده، به تسخیر خود درآورد. با توجه به برخورداری از دانش نام‌ها، آدم می‌توانست از تجربه‌ها و آنچه برایش پیش آمده از قبیل ارتکاب خطا و توبه

کردن از آن و بهره‌گیری از بخشش و رحمت خدا، استفاده کند.

۲ - تکمیل تصویر جانشینی امکانپذیر است، بدین ترتیب که سکونت دادن آدم در بهشت، در عین حال که مرحله آماده‌سازی را تشکیل می‌دهد، بیانگر هدف الهی است که در ورای این آماده‌سازی و زندگی دنیوی نهفته است و آن هدف این است: مقتضای رحمت الهی به انسان این است که وی به دور از دشواری، د ر آرامش و خوشوقتی زندگی کند و مسیر دشوار این است که خداوند انسان را برگزید تا به آرامش و خوش بختی همیشگی از طریق موفقیت‌های او در میدان آزمایش و گرفتاریها دست یابد. از این رو، خداوند زندگی انسان را با بهشت آغاز کرد و رحمت گسترده خویش را شامل حال او گردانید و این کار را از طریق پذیرش توبه انسان و هدایت او به وسیله پیامبران انجام داد.

همچنین خطایی که آدم در بهشت مرتکب شد - افزون بر احساس مسئولیت - موجب شد که انسان زیبایی را از زشتی و نیکی را از بدی تشخیص دهد و شاید این همان چیزی است که قرآن کریم بذاکن اشاره کرده است:

«فَدَلِيهُمَا بَعْرُورٌ فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ بَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا وَطَفِقَا يَخْصِمَا مِن وَّرَقِ الْجَنَّةِ وَنَادِيَهُمَا رَبُّهُمَا أَلَمْ أَنُهَاكُمَا عَنِ تِلْكَ الشَّجَرَةِ وَأَقْبَل لَكُمَا إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا عِيدٌ مُّبِينٌ» (۱)؛ «پس آن دو را با فریب به سقوط کشانید و چون آن دو از آن درخت چشیدند، برهنگی هایشان برایشان آشکار شد و به چسبانیدن برگ‌های [درختان] بهشت بر خود آغاز کردند و پروردگارش بر آن دو بانگ بر زد: مگر شما را از این درخت منع نکردم و به شما نگفتم که در حقیقت شیطان برای شما دشمن آشکار است؟»

همچنین، ارتکاب آن خطا احساس نیازمندی و تهی دستی را در انسان گشود و لذا او به خدا پناه برد و از درخواست آمرزش کرد.

این شناخت برای انسان ضرور بود تا بتواند با مشکلات زندگی و کشمکشهای گوناگون رو یارو شود و حق را از باطل، نیکی را از بدی، مصلحت را از مفسده و سود را

ص: ۸۸

از زیان جدا سازد و در برطرف کردن نیاز هایش و در عبادتش به خدا پناه برد و در خود، حالت تعادل روانی در برابر فشار شهوت ها و غرایز به وجود آورد.

این شناخت ممکن بود، از طریق تربیت دراز مدت و تجربه شخصی در دوران زندگی

او در بهشت به وجود آید و شاید هدف از جای دادن آدم در بهشت همین موضوع بوده است، تا وی این تربیت دراز مدت را پشت سر گذارد، همان گونه که انسان در دوران کودکی به این مرحله دست می یابد، چرا که این شناخت در وی به تدریج رشد می کند و این یک راه طبیعی است. لیکن در همین حال، برای رسیدن به این هدف، راه کوتاه تری نیز وجود دارد. اما این راه با خطرها، خطاها و گناهان همراه است.

به رغم کوتاه بودن راه خطا [و معصیت] خداوند نمی خواست این راه را برای انسان برگزیند، زیرا این راه خطرناک است. لیکن وقتی انسان خود، آن را برگزید و این حقایق را شناخت، شایستگی آغاز زندگی در دنیا را پیدا کرد.

خداوند در توبه و بازگشت به خود را به روی او گشود، تا چنانچه انسان به ضعف دچار شود و در خطا افتد بتواند راه خویش [به سوی خدا] را ادامه دهد و احساس نیاز و پناه بردن به او: برای برطرف کردن این نیاز و تکیه کردن بر او در کارهایش - در وی رشد

کند و بدین سبب، در صورتی که بر شهوت هایش چیره گردد و خواسته هایش را تحت کنترل در آورد، به تکامل دست یابد.

۳ - علامه طباطبایی نقش خطا در شناخت برهنگیها [= سوءات] را توضیح نداده و همچنین نگفته است که این برهنگیها با زندگی در بهشت همخوانی ندارد. شاید مقصود علامه از نقش خطا در شناخت برهنگیها همان چیزی باشد که ما پیشتر بدان اشاره کردیم، یعنی نقش خطا در ایجاد احساس اخلاقی در انسان برای شناخت زیبایی از زشتی، چرا که زندگی بهشتی که یک زندگی پاک و پاکیزه است با برهنگیها سازگاری ندارد. این معنایی است عرفانی، زیرا قرآن کریم نگفته است که آدم را پیش از خطا برهنگی ای نبوده یا این که این برهنگی پس از مرتکب شدن خطا برای او پیدا شده است و تنها بدین موضوع اشاره کرده که پی بردن او به برهنگی پس از ارتکاب خطا و گناه بوده است.

۴ - شهید صدر در به وجود آمدن فرایند جانشینی در زمین از نقش توبه در این روند

یاد نکرده است. با این که - چنان که علامه طباطبایی اشاره کرده - توبه نقش اساسی داشته است، زیرا انسان از طریق آن می تواند عمل و تجربه اش را در این زندگی از سر

گیرد و به وسیله آن به پله های کمال صعود کند.

۵ - کمالات انسانی را می توان بدون ارتکاب خطا تصور کرد که انسان در این صورت می تواند از طریق اطاعت و احساس بندگی خدای سبحان تکامل پیدا کند، مگر این که مقصود از خطا، مخالفت محض نباشد بلکه مقصود این باشد که انسان نیاز و کوتاهی در حق خداوند و سپاس نعمت های او را احساس کند، که این احساس وی را وا می دارد، کارهای نیک را افزایش دهد و به سوی خدا باز گردد.

۶ - بر اساس اندیشه علامه طباطبایی، بهشت آسمانی است و بر حسب اندیشه شهید صدر، زمینی. اندیشه دوم در عین حال که با برخی از روایات همخوانی دارد، با فرضیه آفرینش انسان برای زمین نیز سازگار است. همان گونه که پیشتر این موضوع را بیان کردیم.

ص: ۹۰

باب دوم: جامعه انسانی و پیدایش آن

اشاره

پیش درآمد: تعریف جامعه

فصل اول: عناصر جامعه انسانی

فصل دوم: وحدت فطری و اختلاف ابتدایی

ص: ۹۱

پژوهش در این باب به دو فصل تقسیم می شود:

فصل اول: عناصر جامعه انسانی

در این فصل، عناصر بنیادین را که جامعه انسانی از آن تشکیل می شود، بر وفق دیدگاه قرآنی و دیدگاه مادی مورد بررسی قرار می دهیم.

فصل دوم: وحدت فطری و اختلاف ابتدایی

در این فصل می کوشیم چگونگی پیدایش دو جامعه و وحدت فطری و اختلاف فطری و نیز عواملی را که موجب این وحدت و اختلاف شده است، تحلیل و تفسیر کنیم.

پیش از این دو فصل، بخش: «پیش درآمد» آمده است که در آن به تعریف اصطلاح «جامعه» می پردازیم و این کار را از طریق بیان واژه های لغوی که قرآن کریم از طریق آن به بیان مفهوم «جامعه انسانی» پرداخته، انجام خواهیم داد.

تعریف جامعه

پیش درآمد

در آغاز سخن در باره جامعه انسانی، باید به بررسی اصطلاح «جامعه» و بیان مفاهیم ویژه این اصطلاح پردازیم، چرا که اصطلاح جامعه در ادبیات عصر حاضر و هنگامی که از اسلام و خاتمیت آن سخن به میان می آید، به صورت گسترده ای به کار گرفته شده

است. چه، معمولاً می گویند: اسلام دینی آسمانی است که برای ساماندهی جامعه

انسانی و رهنمونی و تکامل او آمده است.

واژه «جامعه» با همین قالب و ساختار در قرآن کریم نیامده است و نیز همان گونه که مشاهده می شود، این واژه به صورتی گسترده در خطابه‌های زبانی و همگانی عصر نزول قرآن به کار نرفته است، امری که نشان می دهد این واژه به تازگی وارد زبان عربی شده است. قرآن کریم با واژه های دیگری مفهوم جامعه را باز گفته است که از لحاظ معنای کلی به معنای جامعه نزدیک است. برخی از این واژه ها از این قرارند:

جمع: این واژه از لحاظ ماده و اشتقاق لغوی به واژه «جامعه» از هر واژه ای نزدیک تر است. همان گونه که از لحاظ معنا نیز چنین است، زیرا که قرآن کریم این واژه را در مقام

بیان جماعت و جامعه در چند آیه به کار گرفته است. برخی از این آیات از این قرار است:

«سَيَهْرَمُ الْجَمْعُ وَ يُؤَلِّقُ الدُّبُرَ» (۱)؛ «زودا که این جمع در هم شکسته شود و پشت کنند.» در این جا از جامعه مشرکان به جمع تعبیر شده است.

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ إِنَّمَا اسْتَزَلَّهُمُ الشَّيْطَانُ...» (۲)؛ «روزی که دو

گروه با هم رویارو می شدند، کسانی که از میان شما [به دشمن] پشت کردند، در حقیقت جز این نبود که شیطان آنان را بلغزاند...» در این آیه خداوند از دو گروهی که نمایندگان

دو جامعه متخاصم و در حال جنگ بودند یعنی جامعه مسلمانان و جامعه مشرکان به «جمعان» تعبیر کرده است.

قوم: این واژه از پدیده ترین واژه هایی است که برای بازگویی «جامعه» در قرآن به کار گرفته شده است، زیرا که در حدود ۳۸۳ بار و با ساختارهایی گوناگون در قرآن آمده است. واژه قوم زمانی فراوان به کار رفته که سخن درباره گروهی از مردمانی است که پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق رشته های خویشاوندی و نسبی، یا به وسیله رشته های روابط اجتماعی یک پارچه با آنان پیوند دارد، نظیر این سخنان خداوند:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا - بِلِسَانِ قَوْمِهِ لِيُبَيِّنَ لَهُمْ...» (۳)؛ «و ما هیچ پیامبری را جز به زبان قومش نفرستادیم تا رای آنان بیان کنند...»

«قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاصِّ لِّلهِ وَاصْبِرُوا...» (۴)؛ «موسی به قوم خود گفت: از خدا

ص: ۹۴

۱- قمر/۴۵.

۲- آل عمران/۱۵۵.

۳- ابراهيم/۴.

۴- اعراف/۱۲۸.

«وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودٌ * وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ» (۱)؛ «و اگر تو را تکذیب کنند، به طور قطع پیش از آنان قوم نوح و عاد و ثمود به تکذیب پرداختند و قوم ابراهیم و قوم لوط.»

همچنین، واژه قوم هنگام سخن گفتن درباره گروهی که ایمان به خدا یا ویژگیهای مشترک همچون دانش، تقوا و آگاهی آنان را یک پارچه می سازد فراوان به کار رفته است. همان گونه که این واژه در سیاق دعوت به اندیشیدن درباره آیات خدا و اندرز گرفتن از سرنوشت کافران و دشمنان خدا نیز آمده است نظیر این سخنان خداوند:

«...وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ» (۲)؛ «...و در آنچه خدا در آسمانها زمین آفریده برای مردمی که تقوا دارند، دلایلی [آشکار] است.»

«...كَذَلِكَ نَفْصِلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (۳)؛ «...این گونه آیات [خود را] برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم.»

«فَإِنَّكَ بِيَوْمِهِمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» (۴)؛ «و این خانه های

خالی آن هاست، به سزای بیدادی که کرده اند. به طور قطع در این [کیفر] برای مردمی که می دانند عبرتی خواهد بود.»

«أَنَا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ * وَ لَقَدْ تَرَكْنَا مِنْهَا

آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ» (۵)؛ «ما بر مردم این شهر بر اثر فسقی که می کردند عذابی از آسمان

فرو خواهیم فرستاد و از آن برای مردمی که می اندیشند نشانه ای روشن باقی گذاشتیم.»

همچنین، واژه قوم به طور کلی برای بازگویی گروه انسانی به کار گرفته شده است همانند این سخن خداوند:

«...لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۶)؛ «...تا گروهی را به سبب آنچه مرتکب می شده اند به مجازات رساند.»

۱- حج/۴۲ - ۴۳.

۲- یونس/۶.

۳- اعراف/۳۲.

۴- نمل/۵۲.

۵- عنکبوت/۳۴ - ۳۵.

۶- جاثیه/۱۴.

«كَذَلِكَ وَ أَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ»^(۱)؛ «این چنین و آن ها را به مردمی دیگر میراث دادیم.»

«...وَ إِنْ تَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ»^(۲)؛ «...و اگر روی برتایید جای شما را به مردمی غیر از شما خواهد داد که مانند شما نخواهند بود.»

شعب و قبیله

واژه های شعب [= ملت] و قبیله در قرآن کریم در بیان گروههای انسانی که عامل نژاد یا زبان آنان را با یکدیگر پیوند می دهد به کار رفته است. چنان که در این آیه آمده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...»^(۳)؛ «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید...»

آیه شریفه مردم را به گروههایی تقسیم کرده است که از طریق روابط طبیعی با یکدیگر ارتباط دارند و این روابط زیربنای پیدایش جامعه بشری بوده است از قبیل روابط نژادی و زبانی. نیز آیه بیان کرده است که هدف از این تقسیم و اختلاف، متمایز شدن این گروهها از یکدیگر است. لیکن با هدف تحکیم روابط انسانی از طریق آشنایی و همکاری با یکدیگر در زمینه اداره این زندگی و تکامل در مسیر آن.

امت: شاید این واژه در بازگویی مفهوم اصطلاح «جامعه» به معنای امروزی و سیاسی

و اجتماعی آن، از دیگر واژه ها نزدیک تر باشد.

واژه «امت» در قرآن یک بار به معنای لغوی آن یعنی به معنای «جماعت» آمده است. جماعت یعنی مجموعه ای از مردم که رابطه اجتماعی آن ها را با یکدیگر پیوند می دهد، به گونه ای که معنای این مجموعه همان جماعت محض است و از آن به امت تعبیر می شود و همین معنا دلیل اصلی به کار بردن آن در قرآن است. خداوند می فرماید:

«وَقَطَّعْنَاهُمْ اِثْنَتَيْ عَشْرَةَ أَسْبَاطًا أُمَمًا...»^(۴)؛ «آنان را به دوازده عشیره که هر یک امتی بودند تقسیم کردیم...» مقصود آیه آن است که خداوند آنان را تقسیم کرد و به صورت

ص: ۹۶

۱- دخان/۲۸.

۲- محمد/۳۸.

۳- حجرات/۱۳.

۴- اعراف/۱۶۰.

گروههایی قرار داد.

«...تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ...» (۱)؛ «...سوگندهای

خود را میان خویش وسیله تقلب سازید [به خیال این] که گروهی از گروه دیگر افزونترند...» در این جا منظور از اُمت، گروه و جماعت است.

«وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةٌ مِنَ النَّاسِ يَسْتَأْذِنُونَ...» (۲)؛ «و چون به آب مدین رسید، گروهی از مردم را بر آن یافت که [دامهای خود را] آب می دادند...» در این آیه نیز اُمت به معنای گروهی از مردم است.

همچنین، واژه اُمت بار دیگر در مقام بازگویی بعد اجتماعی و معنوی جماعت [= گروه] به کار رفته است، همان گونه که در این آیه مشاهده می کنیم:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاصْبِرُوا...» (۳)؛ «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما. پس مرا بپرسید». در این جا آیه کریم به گروههایی از مردم اشاره کرده است که از لحاظ زبانی، تاریخی و ملیت، متعددند، ولی از لحاظ فکری، عقیدتی، رفتاری و اهداف سیاسی و گروهی با یکدیگر پیوند دارند، به گونه ای که مجموع آن ها، نشان دهنده جامعه ای کامل و نمونه است. این گروهها، همان گروه پیامبران

در طول تاریخ انسانی است که با رشته ایمان به خدا و یگانگی او، ایمان به غیب و وحی

الهی، دعوت به اخلاق فاضله و تکامل در مسیر انسانی با یکدیگر پیوند دارند و این، در حالی است که آنان از لحاظ زبان، قوم، مکان و تاریخ متفاوت و متعدد هستند.

بهترین بخش قرآنی که به موضوع امت پرداخته، همان بخشی است که در سوره بقره، آیات: (۱۳۰ - ۱۴۳) آمده است.

در این بخش، واژه «اُمت» چندین بار تکرار شده است و گویی درباره تاریخ امت اسلامی و بنیانگذاری و نشانه های آن سخن می گوید. همان گونه که خداوند فرموده است:

«تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَ لَكُمْ مَا كَسَبْتُمْ وَ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۴)؛ «آنجماعت را روزگار به سرآمد. دستاورد آنان برای آنان و دستاورد شما برای شماست

ص: ۹۷

۱- نحل/۹۲.

۲- انبیا/۹۲.

۳- انبیا/۹۲.

واز آنچه آنان می کرده اند، شما بازخواست نخواهید شد.» این آیه دوبار آمده است: یک بار آن جا که مشرکان بت پرست راجع به امت اسلامی سخن می گویند و بار دیگر آنجا که درباره آنچه یهود و نصارا یعنی اهل کتاب و پیروان ادیان پیشین راجع به مسلمانان

می گویند و نیز اتخاذ موضع درست در برابر این سخنان و بیان عقیده درست اسلامی. تقسیم بندی پیروان این ادیان بر اساس باور و شیوه رفتار آنان بوده است:

۱ - امتی بوده اند که از آیین ابراهیم پیروی می کردند و دستاوردهای این امت نظیر عقاید، اعمال و آثار و پیامدهای این اعمال در مسیر آنان سپری شده است.

۲ - امت دیگری پس از این امت آمدند که درباره دین به اختلاف دچار شدند و به گروههایی تقسیم گردیدند و اینان یهودی و نصرانی بودند. دستاوردهای اینان نیز از میان

رفت و هیچ کدام از دو امت یهود و نصارا در باره آنچه دیگری انجام می دهد مسؤولیتی ندارد. بنابراین، رشته پیوند این دو گروه عقیده، دستاوردها، رفتار و پیامدهای رفتار آنان است.

۳ - امت دیگری به صحنه آمد که در شکل و شعایر خود [از امتهای پیشین] متمایز است و این امت میانه ای است که تمامی خوبیهای آن امتهای را در خود دارد.

روشن است که تقسیم امتهای در این جا بر اساس روابط طبیعی نظیر خون، تاریخ و زبان نیست، زیرا که برخی از مسیحیان و یهودیان از عرب و باشندگان جزیره عربی بودند، همان گونه که برخی از آنان هم غیر عرب بودند. مسلمانان نیز همین گونه اند، چرا که برخی عرب و برخی غیر عربند. بلکه این تقسیم بندی بر پایه «آیین» اندیشه ها، عقاید، شعایر و رفتارهاست و این اموری است که این گروه از آن گروه در آن تفاوت دارد.

بر این اساس، می بینیم قرآن کریم پس از آن که اندیشه ها و عقاید امت میانه را بیان می کند، عقایدی را که بیانگر ماهیت دستاوردها و رفتار آنان در برابر یهود و نصارا است و این که این امت به تمامی ادیان الهی ایمان دارد، نیز بازگو می کند.

همان گونه که خداوند فرموده است:

«قُولُوا آمَنَّا بِاللَّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ...» (۱)؛ «بگوئید: ما به خدا و به آنچه بر ما نازل شده و به آنچه بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و

آن گاه قرآن موضوع قبله را مطرح کرده است. قبله از شعایری به شمار می رود که امتها را از یکدیگر جدا می سازد و به جنبه رفتاری و معنوی روابط انسان ها مربوط می شود. قبله از موضوعاتی است که هم از سوی مسلمانان مورد تقدیس و احترام بوده و هم از سوی مشرکان و خداوند هویت این امت و تمایز شخصیت آنان را بر همین موضوع مترتب کرده است:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتُمْ عَلَيْهَا إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ يَنْقَلِبُ عَلَى عَقْبَيْهِ...» (۱)؛ «بدین گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید و پیامبر بر شما گواه باشد و قبله ای را که بر آن بودی، مقرر نکردیم جز برای آن که کسی را که از پیامبر پیروی می کند از آن کس که از عقیده خود باز می گردد، باز شناسیم...»

با این مقایسه نتیجه می گیریم که قرآن کریم وقتی بر مفهوم امت تأکید می کند، از آن به

گروهی تعبیر می نماید که افرادش در تاریخ معنوی یعنی در عقیده و رفتار با هم مشترک باشند:

«...بَلْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا...» (۲)؛ «...بلکه بر آیین ابراهیم حق گرا هستیم...» در سوره حج آمده است:

«...مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَبِيكُمُ الْمُسْلِمِينَ...» (۳)؛ «...آیین پدرتان ابراهیم. او بود که در قبل شما را مسلمان نامید...». همچنین، فرزندان این گروه در باور و رفتار اجتماعی که بر پایه این عقیده استوار است مشترک باشند و این موضوع را آیات دیگری که در آن ها واژه «امّه» به معنای دوم اجتماعی اش آمده است، تأیید می کند نظیر این آیات:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالصَّالِحِ وَالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۴)؛ «و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار شایسته و باو دارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند.» چرا که آیه مبارکه، رابطه افراد

امتی را که می خواهد تشکیل دهد، رفتار اجتماعی آنان به طور عموم قرار داده است،

۱- بقره/۱۴۳.

۲- بقره/۱۳.

۳- حج/۷۸.

۴- آل عمران/۱۰۴.

یعنی دعوت به نیکی و داشتن به کار نیک و باز داشتن از کار زشت و با همین روابط عقیدتی و معنوی است که امت شکل می گیرد و در میان آنان رابطه برقرار می شود.

«وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (۱)؛ «و برای هر امتی اجلی است. پس چون اجلشان فرا رسد، نه [می توانند] ساعتی آن را پس اندازند و نه پیش.» منظور از اجلی که این آیه درباره آن سخن می گوید، اشخاص یا مرگ و زندگی مادی آنان نیست بلکه روابط عقیدتی و رفتاری است که میان این اشخاص پیوند برقرار می کند و نیز دگرگونیهای اساسی که در بعد معنوی روابط این امتهارخ می دهد. چه، دگرگونیهای اجتماعی به همین دگرگونیهای عقیدتی و رفتاری بستگی دارد و این سنت الهی است. همان گونه که قرآن کریم در جاهای دیگر بر این موضوع تأکید کرده است نظیر این آیات:

«...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» (۲)؛ «...خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند...».

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۳)؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا برخی از آنچه را کرده اند به آنان بیچشانند. باشد که باز گردند.»

بنابراین، اعمال و رفتاری که از انسان ها سر می زند و فعالیتهای فکری و معنوی که آنان انجام می دهند، خواه خوب و خواه بد به طور مستقیم در حرکت تاریخ و اوضاع اجتماعی مردم اثری می گذارد و عمر این یا آن ملت را تعیین می کند.

بنابراین، عنصر حقیقی امت به معنای واقعی کلمه و نگهبان کیان و وجود او، همان بعد فکری، معنوی و رفتاری گروه و ماهیت روابط افراد آن است.

«كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لَتَتْلُوا عَلَيهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَ هُمْ

يَكْفُرُونَ بِبَصْرِ لَرَّحْمَنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ» (۴)؛ «بدین گونه تو را در میان امتی که پیش از آن، امتهایی روزگار به سر بردند، فرستادیم تا آنچه را به تو وحی

کردیم بر آنان بخوانی، در حالی که آنان به خدای رحمان کفر می ورزند. بگو: اوست

ص: ۱۰۰

۱- اعراف/۳۴.

۲- رعد/۱۱.

۳- روم/۴۱.

۴- رعد/۳۰.

پروردگار من. معبودی به جز او نیست. بر او توکل کرده ام و بازگشت من به سوی اوست.» چرا که می بینیم، این آیه در سیاق بیان اصول عقیدتی و اخلاقی اسلام آمده است. همچنین، این آیه امت مورد خطابش را امتی توصیف می کند که به خدای رحمان کفر می ورزند و این همان رابطه معنوی است.

آری، گاهی واژه «امت» در قرآن به معنای لغوی آن به کار می رود یعنی گروهی از مردم. امّا وقتی این واژه به معنای اجتماعی اش به کار می رود، مقصود از آن «جامعه انسانی» است که دارای یک عقیده و یک رفتار اجتماعی باشد.

تفاوت میان واژه های امت و قوم

از آنچه گفته آمد، روشن شد که میان واژه های امت و قوم، تفاوتی اساسی وجود دارد، زیرا واژه «قوم» در اصل بر گروهی به کار می رود که روابط میان آنان روابط ملّی

باشد نظیر خون و تاریخ مادّی و جغرافیایی. لیکن گاهی این واژه برای گروهی به کار می رود که دارای رابطه معنوی با یکدیگر باشند.

امّا امتّ واژه ای است که معنای لغوی آن، جماعت محض است، لیکن در کاربرد قرآن تحول پیدا کرده و به معنای جماعتی به کار رفته است که افراد آن با یکدیگر روابط

فکری، عقیدتی و رفتاری دارند.

واژه ترجیحی

بر اساس معانی واژه های که قرآن کریم آن ها را برای دلالت بر جماعت بشری به کار برده است از قبیل: جمع، قوم، شعب، قبیله و امت - که ما بیشتر آن ها را بیان کردیم - برای ما روشن شد که واژه «امت» [از لحاظ معنا] نزدیک ترین واژه قرآنی به واژه «جامعه» است، هر چند که از لحاظ لفظ، واژه «جمع» بدان نزدیک تر می باشد.

در این صورت، آیاتی که به موضوع «امت» می پردازد، همان آیاتی است که به طور کلی به موضوع «جامعه انسانی» می پردازد.

فصل اول: عناصر جامعه انسانی

شهید صدر در درسهای خود پیرامون «تفسیر موضوعی قرآن» و در طی بررسی آیه خلافت آدم علیه السلام (۱) اشاره کرده است: جامعه از سه عنصر اساسی تشکیل می شود که تمامی نظریه های جامعه شناسی، این سه عنصر را پذیرفته اند و می توانیم آن ها را از این

آیه شریفه استنباط کنیم:

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلٰٓئِكَةِ اِنِّیْ جَاعِلٌ فِی الْاَرْضِ خَلِیْفَةً...» (۲)؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت...»

این عناصر سه گانه بنیادین جامعه بشری عبارتند از:

اول: «انسان» که جانشین خدا در زمین است و همو محور اساسی و مهمترین عنصر از میان عناصر جامعه انسانی می باشد که خداوند او را آفریده است تا این نقش اجتماعی را ایفا کند.

دوم: «زمین و طبیعت». در این جا مقصود از زمین، تنها کره خاکی نیست، بلکه مراد از

آن، کره خاکی و عوالمی است که آن را در میان گرفته و با این کره و انسان رابطه دارد. بنابراین، مراد از زمین تمامی جهان هستی است که انسان را در میان گرفته و با او اثرگذاریهای متقابل دارد.

ص: ۱۰۲

۱- المدرسه القرآنیه، الدرس الثامن، ص ۱۰۶.

۲- بقره/۳۰.

سوم: «رابطه موجود» یعنی رابطه ای که از یکسو میان انسان و زمین برقرار است و از سوی دیگر میان انسان و انسان دیگر.

این سه عنصر، عناصری بنیادین و مؤلفه های ثابتی هستند که جوامع از آن ها تشکیل می شود و هیچ نظریه اجتماعی چه الهی و چه مادی یافت نمی شود که درباره جامعه سخن بگوید و به وجود این سه عنصر در آن باور نداشته باشد.

عنصر سوم و دو نظریه قرآنی و مادی

در این صورت، این پرسش مطرح می شود: وقتی همه نظریات جامعه شناسی به این عناصر سه گانه جامعه باور دارند، در برداشت از جامعه انسانی و ماهیت آن، چه تفاوتی میان نظریه قرآنی و نظریه مادی وجود دارد؟

شهید صدر از تفاوت ذاتی میان نظریه قرآنی و نظریه مادی در این باره سخن گفته و فرض وجود تفاوت میان این دو نظریه را از طریق ترسیم عنصر سوم دانسته است، چرا که برای ترسیم این عنصر دو فرمول را مطرح کرده است:

۱- فرمول سه گانه ای: این فرمولی است که نظریه مادی آن را مطرح می کند، زیرا که می گوید: طرفهای رابطه عبارتند از: انسان، انسان دیگر و طبیعت یعنی زمین.

۲- فرمول چهارگانه ای: فرمولی که بازگو کننده نظریه قرآنی درباره طرفهای رابطه در جامعه انسانی است و این طرفها عبارتند از: خدای سبحان، انسان، انسان دیگر و طبیعت.

آن گاه شهید صدر گفته است: افزودن طرف چهارم در نظریه قرآنی از قبیل افزایش عددی برای طرفها نیست تا شمار طرفها از سه به چهار تبدیل شود، بلکه این افزایش دارای تأثیر ذاتی بر محتوای رابطه موجود میان اطراف است و در پرتو این افزودن [عنصر چهارم] است که این رابطه از رابطه ای که بر پایه ضدیت و کشمکش میان انسان و انسان

دیگر و نیز بر پایه مالکیت و قدرت و سلطه میان انسان و طبیعت استوار است، به رابطه ی تبدیل می شود که بر پایه ای دیگر استوار می باشد و این همان «جانشین گماری» است و طرفهای این رابطه سه تا هستند که عبارتند از:

الف - جانشین گمارنده که خداوند است.

ب - جانشین یعنی انسان.

ج - قلمرو جانشین که طبیعت و سایر مردم است.

سپس شهید صدر افزوده است: این که خدای سبحان یک طرف این رابطه است، موجب نمی شود که جزئی از جامعه انسانی به شمار آید، زیرا خداوند یک عنصر اساسی در این جامعه نیست بلکه بیرون از آن است. لیکن ما برای رابطه اجتماعی انسان که همان عنصر سوم است، به جز طبیعت و انسان طرف سوم فرض کردیم که خداوند باشد. چه، رابطه میان خدا و انسان رابطه «جانشین گماری» است و این رابطه به وجود جانشین گمارنده نیاز دارد و او همان خداوند است. بنابراین، رابطه با خدا در روابط انسان با

عناصر دیگری نهفته است که جامعه را تشکیل می دهد، همان گونه که پیشتر بیان شد.

با آنچه گفته آمد، دین یکی از سنتهای تاریخ انسانی است که بر روند حرکت انسان و تاریخ حاکم می باشد و این دین همان دین فطری است که خداوند انسان را بر آن آفریده است. دین یعنی این که انسان احساس کند، جانشین و امین خداست و همین احساس بوده که بشریت را در حرکت خود در برابر بی دینی، شهوت ها، سرکشیها و شیطان که ایجاد اختلاف و پراکندگی می کند، توجیه می کرده است.

در این جا می توان به دو نکته انتقادی بر این ارائه دقیق و دلنشین نظریه قرآنی پیرامون

جامعه اشاره کرد:

نکته نخست: نظریه های جامعه شناسی مادی و الهی با یکدیگر اختلاف دارند، اما این اختلاف را نمی توانیم براساس بعد چهارم که تنها یکی از دو فرمول عنصر سوم را تشکیل می دهد تفسیر کنیم و چنین بگوییم: نظریه مادی برای رابطه، ابعاد [یا اطراف] سه گانه قایل است بر خلاف نظریه الهی که به ابعاد چهارگانه باور دارد بلکه این اختلاف ناشی از طرز نگرش مادی با الهی درباره نظام کلی است که این رابطه را دارای ابعاد

سه گانه یا چهارگانه ترسیم می کند و همین نظام است که چهارمین عنصر از عناصر جامعه انسانی را تشکیل می دهد، چرا که یک بار به اصل وجود رابطه [یعنی رابطه انسان با انسان و رابطه انسان با طبیعت]، بدون فرمول و شکل آن، نگاه می کنیم که همان عنصر سوم جامعه است و تمامی نظریات مادی و الهی این عنصر را پذیرفته اند و در این جهت باهم مشترکند و دلیل آن هم این است که چون انسان بر روی زمین زندگی می کند، پس

باید رابطه تکوینی با این زمین داشته باشد، بدون این که نگاهی به فرمول و شکل اجتماعی این رابطه داشته باشیم. همچنین، وقتی انسان زاده می شود و انسان دیگری پیدا

می گردد، رابطه تکوینی میان آن ها به وجود می آید، بی آن که شکل اجتماعی این رابطه مورد توجه باشد نظیر رابطه برخی حیوانات با برخی دیگر و یا رابطه درختان با محیط پیرامون خود.

بار دیگر به «رابطه» [که عنصر سوم جامعه است] از طریق فرمول و شکل آن نگاه می کنیم که چگونگی این شکل را، نظامی مشخص می کند که آن را تشکیل می دهد و این نظام و شکل، چهارمین عنصر جامعه انسانی محسوب می شود و نظریات مادی و الهی درباره آن اختلاف دارند.

به بیانی دیگر: رابطه در وجود خارجی خود ناگزیر از داشتن شکلی معین است و جدا کردن آن از این شکل ناممکن می باشد، اما روشن است، اصل «رابطه» که تمامی نگرشهای جامعه شناسی آن را به عنوان یک عنصر جامعه انسانی پذیرفته اند با شکل اجتماعی این رابطه که نظریات جامعه شناسی درباره آن اختلاف دارد، متفاوت است.

همچنین، [باید توجه داشته باشیم که] نظام و شکل رابطه، عنصر حقیقی هر جامعه انسانی به شمار می رود، زیرا که هویت جامعه از طریق تصویری به وجود می آید که این نظام برای این رابطه ترسیم می کند، چرا که این نظام، وجود تکوینی محض نیست بلکه مجموعه ای از حدود و ابعادی است که این رابطه در قالب همین حدود و ابعاد در میان اطراف جامعه ترسیم می شود و به همین دلیل، دین و هدایتی که آیه:

«...فَأَمَّا

يَأْتِيَكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۱)؛

«...پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد» بدان اشاره می کند، از دیدگاه قرآن، جزئی از جامعه انسانی به شمار می رود. وانگهی، نظام اجتماعی از دیدگاه قرآن کریم، فهم رابطه را براساس جانشینی انسان از خدا جستجو می کند.

شاید مقصود شهید صدر نیز همین معنا باشد. آن گاه که به بعد چهارم رابطه اشاره می کند و اصل استخلاف را در آن توضیح می دهد.

ص: ۱۰۵

نکته دوم: بعد چهارم در عنصر سوم که همان رابطه باشد، هر چند در نظریات الهی یک امر حقیقی است، چرا که این بعد در وجود خداوند تجلی می یابد. لیکن بعد چهارم در رابطه موجود در جامعه غیر اسلامی نیز وجود دارد و این بعد در «شهوت ها»، «شیطان» و «طاغوت» تجسم می یابد، زیرا که مسیر انسان میان این دو محدود می شود و راه دیگری برای او وجود ندارد، چرا که جامعه، یا جامعه الهی است یا جامعه هوسرانی، طاغوتی و شیطانی.

با آنچه گفته آمد، می بینیم که رابطه در حقیقت هم در نظریه درست اسلامی چهار بعد دارد و هم در نظریه مادی و این دو نظریه در تعیین ماهیت بعد چهارم با یکدیگر اختلاف دارند، چنان که قرآن کریم در آیات مربوط به جانشینی انسان و دیگر آیات بر این مطلب تأکید می کند.

ممکن است منظور شهید صدر از این سخنی که رابطه در هر کدام از دو نظریه الهی و مادی سه بعد دارد، این باشد که می خواهد عناصر جامعه را بر حسب فهم و برداشت انسان مادی بیان کند که به عناصر سه گانه اعتقاد دارد. چه، انسان مادی نمی تواند طرف

دیگر جامعه را در صورتی که غیر انسان باشد نظیر شیطان، درک کند. البته، هوس و طاغوت را که جزئی از انسان است درک می کند و به همین سبب، این دو به عنصر نخست ارتباط پیدا می کند.

اما واقعیت «رابطه»، بر اساس برداشت قرآنی، در هر حال، چهار بعدی است، ولی این رابطه یا الهی است یا شیطانی.

این موضوع را - چنان که پیشتر اشاره کردیم - از آن جا می توان به دست آورد که قرآن کریم خدای سبحان را در برابر هوس، شیطان و طاغوت مطرح کرده است و خداوند چنین می فرماید:

«اللَّهُمَّ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۱)؛ «خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند. آنان را از تاریکهای به سوی روشنایی به

در می برد. و کسانی که کفر ورزیده اند، سرورانشان طاغوتند که آنان را از روشنایی به

ص: ۱۰۶

سوی تاریکی ها در بر می برند. آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند».

خداوند فرموده است:

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ...» (۱)؛ «کسانی که ایمان آورده اند در راه خدا کارزار می کنند و کسانی که کافر شده اند در راه

طاغوت می جنگند...».

خداوند فرموده است:

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ وَ أَضَلَّهُ اللَّهُ مَعْلَمٍ...» (۲)؛ «پس آیا دیدی کسی را که هوس خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده...؟»

همچنین، قرآن کریم در پایان آیات استخلاف که در سوره بقره آمده، پیروی از هدایت و ایمان را در یکسو و پیروی از هوس و کفر را در سویی دیگر مطرح کرده است:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَمَا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبَعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا

هُمْ يَحْزَنُونَ * وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۳)؛ «گفتیم: جملگی از آن فرود آید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند بر ایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد. و کسانی که کفر ورزیدند و نشانه های ما را دروغ انگاشتند، آنانند که اهل آتشند و در آن ماندگار خواهند

بود.»

بر این اساس، انسان میان دو نوع یا دو شکل رابطه قرار دارد که هر کدام از این دو، چهار طرف دارد. این دو نوع رابطه عبارتند از:

۱ - رابطه استخلاف: ما از این رابطه به رابطه دینی تعبیر می کنیم که دارای ماهیت الهی و حق است و چهارمین بعد [یا اطراف] آن خداوند است که انسان را به جانشینی گمارده است.

۲ - رابطه هوس و سرکشی: این همان نوع رابطه ای است که بعد چهارم آن شیطان یا ابلیس است و دارای ماهیت شیطانی می باشد که بر پایه هوس، گمراهی و سرکشی استوار است.

ص: ۱۰۷

۲- جاڻيه/۲۳.

۳- بقره/۳۸ - ۳۹.

بنابراین، بر حسب دیدگاه ما، عناصر چهارگانه جامعه انسانی عبارتند از:

۱ - انسان.

۲ - زمین و طبیعت.

۳ - اصل رابطه تکوینی که میان انسان و انسان از یکسو و میان انسان و طبیعت از سوی دیگر برقرار است.

۴ - نظام اجتماعی که شکل و نوع این رابطه را مشخص می کند و جوامع بشری از لحاظ عناصر بنیادین جامعه هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند، جز در عنصر چهارم یعنی در نظام اجتماعی.

ص: ۱۰۸

اول: وحدت فطری

اشاره

پس از مرحله تربیت که آدم علیه السلام آن را در بهشت پشت سر نهاد و فرود آمدن وی به

همراه دشمن خود ابلیس در زمین، مرحله شکل گیری جامعه بشری آغاز شد، چرا که تمامی عناصر بنیادینی که جامعه را تشکیل می دهد به وجود آمد: انسان، انسان و طبیعت و رابطه میان انسان با انسان دیگر و انسان با طبیعت. اما در این جا این پرسش مطرح می شود: نظام اجتماعی ای که بر رابطه موجود میان عناصر جامعه حکومت می کرد و علایم و حدود این رابطه را مشخص می نمود، چه نوع نظامی بود؟

از قرآن کریم به دست می آید که شکل این نظام، نمایشگر یکپارچگی جامعه بوده است. خداوند می فرماید:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِأَصْحَابٍ لَّيْحَكُمُ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ

الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۱)؛ «مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نوید آور و

بیم دهنده برانگیخت و با آنان، کتاب را به حق فرو فرستاد تا در میان مردم در آنچه با هم

ص: ۱۰۹

اختلاف داشتند داوری کند و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد، پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد، به خاطر ستمی که میانشان بود، هیچ کس در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را که بخواهد به راه راست هدایت می کند».

حقیقت این یکپارچگی که اساس نظام اجتماعی بوده، چیست؟ نظام همگانی که در آن دوران بر جامعه حکومت می کرده و روابط انسان ها را سامان می داده، چه نوع نظامی است؟

دیدگاههای مطرح در تفسیر مرحله یکپارچگی

اشاره

درباره حقیقت یکپارچگی و نظام اجتماعی همگانی که در آغاز پیدایش جامعه انسانی بر این جامعه حکومت می کرده، چندین دیدگاه مطرح شده است:

۱ - دیدگاه شیخ محمد عبده

شیخ محمد عبده در اندیشه خود درباره یکپارچگی جامعه انسانی بر این باور است که مردم یک امت بوده و هستند. البته، نه بدین معنا که مردم یک جامعه را تشکیل می دهند، بلکه بدین معنا که همه مردم بر حسب سرشت و آفرینش خود در یک امر با هم شریکند و این امر دیدگاهها و برداشتهای آنان را درباره اشیا گرد هم می آورد و یکپارچه می سازد و از آنان یک امت تشکیل می دهد و آن، گرایش فطری انسان به اجتماع است و نیز ارتباط و نیاز برخی افراد به برخی دیگر و همکاری و مشارکت با یکدیگر در کارها و فعالیتهای مختلف، چرا که انسان بر حسب سرشت خویش متمدن و اجتماعی است و این یکپارچگی نشان دهنده همین گرایش اجتماعی است.

شیخ محمد عبده فعل «كَانَ» در آیه: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً...»^(۱)؛ «مردم یک امت

بودند» را چنین تفسیر کرده است که كَانْ فعل تام است نه ناقص و بر زمان گذشته دلالت می کند. بنابراین، «كان» در این جا به معنای ثبوت و تحقق این موضوع است، یعنی خداوند انسان ها را آفرید و یک امر را در وجود آن فطری قرارداد و آن این است که آنان

ص: ۱۱۰

بر حسب سرشت خود، متمدن و اجتماعی باشند و برخی به برخی دیگر گرایش داشته و به یکدیگر نیازمند باشند. فعل «کان» در این جا از قبیل این سخن خداوند است: «وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (۱) چه، مراد آیه تحقق یافتن دانش و حکمت برای خداوند است و نه نسبت دادن آن به او در زمان گذشته. (۲)

علامه طباطبایی (۳) با چند ایراد به انتقاد از این دیدگاه پرداخته که شاید برترین و مهمترین آن ها این ایراد باشد: این تفسیر به دو دلیل برخلاف ظاهر آیه کریمه است:

دلیل نخست: «كَانَ» در فعل گذشته ظهور دارد و چنانچه بخواهیم آن را بر غیر این معنا حمل کنیم باید قرینه ای وجود داشته باشد. همان گونه که در آیه: «وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا»، این قرینه وجود دارد، چرا که حمل «كَانَ» بر معنای تحقق و ثبوت در این آیه، به دلیل ویژگی ذات مقدس الهی است که زمان و مکان او را محدود نمی کند و صفات او دیرینه و ازلی و ثبوت حکمت و دانش برای این ذات مقدس همیشگی است و در آیه مورد بحث، این قرینه که سخن را از ظهورش باز می دارد، وجود ندارد.

دلیل دوم: آیه کریمه در این معنا صراحت دارد که یکپارچگی، زمانی وجود داشته و سپس اختلاف پیش آمده است و دلیل آن، وجود قرینه در خود آیه می باشد که عبارت است از این سخن خداوند: «...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِأَصْحَابٍ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...» (۴)؛ «...پس خداوند پیامبران را نوید آور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند...» چرا که این آیه نشان می دهد که اختلاف پس از

یکپارچگی رخ نموده است و قرینه آن حرف «فا» است که بر ترتیب زمانی دلالت می کند. بنابراین، برانگیختن پیامبران برای حلّ اختلاف، پس از یکپارچگی و تحقق اختلاف می باشد.

بر این اساس، یکپارچگی بوده و سپس اختلاف رخ نموده است. این معنا با این سخن که مراد از وحدت، همان قابلیت و سرشت اجتماعی و همیشگی در انسان است، همخوانی ندارد. چه، سرشت اجتماعی چیزی است که همیشه در انسان هست [و از او

ص: ۱۱۱

۱- فتح/۴.

۲- المنار، ج ۲، ص ۲۳۷ - ۲۳۸.

۳- المیزان، ج ۲، ص ۱۲۶ - ۱۲۸.

۴- بقره: ۲۱۳.

جدا نمی شود، در حالی که در این جا از او جدا شده است] پس سخن در خور، آن است که مراد از وحدت و اختلاف در این جا، وحدت و اختلاف اجتماعی است [نه فطری].

۲ - دیدگاه علامه طباطبائی

(۱)

علامه طباطبائی در این دیدگاه بر این باور است که خداوند انسان را بر مجموعه ای از امور آفریده است و از آن جمله این که هر انسانی در صدد استخدام انسانی دیگر بر می آید، زیرا که انسان در زندگی دنیا به سوی کمال و در اختیار گرفتن ماده در حرکت است و در این رابطه، وی دریافته است که این استخدام جز از طریق رام کردن انسان دیگر امکانپذیر نیست، چرا که در وی نیرویی است که می تواند او را برای تصرف در ماده و این جهان هستی کمک کند. پس انسان، انسان دیگر را به تسخیر خود در می آورد تا در مسیر تکامل، به آرمانهایش دست یابد.

آن گاه علامه می گوید: این گرایش فطری انسان را وا می دارد در جهت سلطه بر دیگران گام بردارد تا آنان را به استخدام خود درآورد و به اهداف خویش برسد و این امر،

موجب برخورد او با انسان دیگری می شود که عین همین گرایش فطری را در خود دارد و می کوشد به همان اهداف دست یابد و در نتیجه، دو اراده انسانی و دو گرایش فطری با یکدیگر برخورد می کنند.

وی سپس مسأله سازش میان دو اراده و دو انسان اجتماعی در آغاز حرکت اجتماعی

را مطرح می کند که انسان ها با یکدیگر توافق کردند، برخی از برخی دیگر بهره گیرند و آنان را به استخدام در آورند. چرا که هدفها و نیازها محدود بوده و مصلحت همگان، این سازش را ایجاب می کرد. به همین سبب، «نظام یگانه» ای پدید آمد که از طریق توزیع مصالح و منافع مشترک بر جامعه حکومت می کرد و با عدالت فرمان می راند. اما عدالت اجتماعی در این جا، بر حسب تعبیر علامه: «عدالت آشتی جویانه» بوده، نه «عدالت فطری»، بدین معنا که انسان به طور فطری عادل و با انصاف باشد، بلکه این عدالت اجتماعی، عدالتی است که انسان به سبب این که به طور فطری می خواهد برای دستیابی به اهداف مشخص و منافع مشترک و برابر، دیگران را به استخدام خویش درآورد، بدان

ص: ۱۱۲

۳ - نظریه شهید صدر

نظریه ای که شهید صدر مطرح کرده، از این لحاظ که رابطه یکپارچگی میان افراد جامعه رابطه فطری است، با نظریه علامه طباطبایی همخوانی دارد. این رابطه از دیدگاه شهید صدر از همان آغاز، شکل دینی والهی داشته است که از توجه به بعد چهارم در برداشت از عنصر سوم یعنی رابطه نشأت می گیرد، چرا که ما پیشتر گفتیم که رابطه چهار بعد دارد نه سه بعد.

حضرت آدم علیه السلام از آغاز به بعد چهارم توجه داشت یعنی او می دانست که جانشین خدا در زمین است و وظیفه او پاسداری از امامتی است که خداوند برعهده او نهاده و این وظیفه، محتوای همین جانشینی گماری است و نیز رابطه او با زمین و با انسان دیگر باید

از همین جانشینی پیروی کند. بنابراین، نقش آدم، نقش آقا یا مالک زمین و انسان دیگر نیست بلکه نقش او نقش جانشین امین است و این نوع برداشت از این رابطه، همان دینی است که خداوند انسان را بر آن آفریده است و این دین از آغاز پیدایش و گماردن او به عنوان جانشین خدا در زمین وجود داشته است.

بنابراین، از دیدگاه شهید صدر، دین در ساختار این رابطه، از همان آغاز نقش داشته است. امر فطری که از آغاز پیدایش انسان در وجود او بوده و این رابطه را مشخص کرده،

دین است، نه چیزی دیگر و این مطلب را از این سخن خداوند می توان فهمید: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ...» (۱)؛ «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار...».

آن گاه شهید صدر بیان کرده است که انسان به طور فطری احساس می کند که جانشین خداست، همان جانشینی که اساس یکپارچگی اجتماعی در دور نخست از تاریخ انسان بوده است. این جانشینی چند عنصر فطری دیگر را در بر دارد که عبارتند از:

۱ - عنصر توحید خالص: وقتی انسان به طور فطری احساس می کند که خداوند انسان و گروه بشری را به جانشینی خود در زمین گماریده است، با همین احساس کشف می کند که این گروه به محوری یگانه وابسته است و این محور همان خداست که او را به جانشینی خود در زمین گمارده است، اما وابستگیهای دیگر، در طول این وابستگی و در طول ایمان به ارباب یگانه، مالک یگانه و آفریدگار یگانه ای قرار دارد که جهان و آنچه را که در آن می باشد آفریده است.

این همان توحید خالص است که اسلام بر پایه آن استوار شده و پرچم آن را تمامی انقلابهای پیامبران با شعار «لا اله الا الله» بر دوش گرفته است. خداوند بلند مرتبه فرموده است:

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ» (۱)؛ «[این است] نگارگری الهی

و کیست خوش نگارتر از خدا؟ و ما او را پرستند گانیم».

«يَا صَاحِبِي السِّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (۲)؛ «ای دو رفیق

زندانی، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟».

۲ - عنصر آزادی: هدف از «جانشین گماری الهی» آن است که روابط اجتماعی

انسان ها بر اساس پرستش خالصانه خداوند و آزادی انسان از پرستش خدایان و نام های دیگری استوار باشد که انواع بهره کشی، نابخردی و ستمگری را به نمایش می گذارد. خداوند می فرماید:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمِيَّتُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۳)؛ «شما به جای او جز نام هایی را نمی پرستید که شما و پدرانتان آن ها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

«أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ» (۴)؛ «پس آیا دیدی کسی را که هوس

ص: ۱۱۴

۱- بقره/۱۳۸.

۲- یوسف/۳۹.

۳- یوسف/۴۰.

۴- جاثیه/۲۳.

خویش را معبود خود قرار داده و خدا او را دانسته گمراه گردانیده و بر گوش او و دلش مهر زده و بر دیده اش پرده نهاده است؟ آیا پس از خدا چه کسی او را هدایت خواهد کرد؟ آیا پند نمی گیرید؟»

۳ - عنصر برادری و برابری همگانی: این عنصری است که به طور فطری در ارتباط با خدای یگانه و بی انباز نهفته است. چه، وقتی که خدای سبحان، یکتا باشد و فرمانروایی،

تنها از آن او باشد و همه انسان ها بندگان او و در بندگی نسبت به او برابر باشند، طبیعی

است که همگی در کرامت انسانی و حقوق، همچون دندانان های شانه - به تعبیر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یکدیگر برابر و برادر باشند، زیرا همه آنان از لحاظ وابستگی و ارتباط با خدا برابرند و در حقوق انسانی هیچ کدام بر دیگری برتری و امتیازی ندارند و معیار بزرگی و

برتری در پیشگاه خداوند، تنها براساس تلاش و نزدیک شدن به ذات مقدس اوست. خداوند فرموده است: «وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى» (۱)؛ «و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست» یعنی با انجام دادن کارهای شایسته تلاش کند که به خدا نزدیک

شود.

۴ - عنصر برتری بامعیاری واقعی: مقصود معیارهایی هستند که ماندگار و همیشگی باشند و این معیارها عبارتند از:

الف - تقوای الهی: انسان ها در رفتار خویش از خداوند پروا داشته باشند. خداوند

می فرماید: «...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقِيكُمْ» (۲)؛ «...درحقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...».

ب - آگاهی نسبت به حقیقت الهی و حقایق دینی و جهان هستی: خداوند فرمود: «...يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» (۳)؛ «...خداوند کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند بالا می برد...».

ج - جهاد در راه خدا: خداوند فرمود: «...وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (۴)؛ «... خدا مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است.».

عنوانهای یاد شده، عنوانهایی حقیقی و ماندگار و همیشگی است و حرکت و تلاش

ص: ۱۱۵

۱- نجم / ۳۹.

۲- حجرات / ۱۳.

۳- مجادلہ/۱۱.

۴- نساء/۹۵.

انسان را در این زندگی با هدف رسیدن به تکامل و مقام نزدیک شدن به خدای بزرگ، بازگو می کند. پس این عنوانها از مصادیق تلاش به سوی خدا به شمار می رود.

وقتی به آغاز تاریخ بشری برگردیم، می بینیم که این حقیقت در معیار برتری، در آن روزگار نیز بوده است، زیرا که قرآن کریم از دو فرزند آدم و تلاش آن ها سخن گفته است

و این که خداوند میان این دو، تلاش آن را که پرهیزگار بود پذیرفت. خداوند چنین فرموده است:

«وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ نَبِيٌّ أَدَمُ بِإِصْحَابِ لُحْيٍ إِذْ قَرَّبْنَا قُورَيْبًا فَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ» (۱)؛ «و داستان دو پسر آدم رابه درستی برایشان بخوان، هنگامی که [هر یک از آن دو] قربانی پیش داشتند. پس، از یکی از آن دو

پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. [قابیل] گفت: حتما تو را خواهم کشت. [هابیل] گفت: خدا تنها از تقوا پیشگان می پذیرد».

بنابراین، معیار برتری میان دو پسر آدم، رابطه نژادی نبوده، زیرا هر دو از یک پدر بودند. نیز معیار برتری، قدرت بدنی نبوده، زیرا چنین پیداست که یکی از آن ها [یعنی قابیل] نیرومندتر از دیگری [یعنی هابیل] بوده است، همان گونه که این جمله تهدیدآمیز اون: «تو را خواهم کشت» آن را می رساند، بلکه معیار برتری، تقوا بوده است: «گفت: خدا تنها از تقوا پیشگان می پذیرد».

براین اساس، انسان ها از لحاظ ارجمندی و حقوق با یکدیگر برابرند و در نزد خدا با تلاش و کارهای نیک بر دیگری برتری پیدا می کنند.

۵ - عنصر مسؤولیت: این عنصر در فطرت انسان و احساس او به این که جانشین خداست، نهفته است، چرا که در سرشت خویش و با توجه به این که خود را جانشین خدا می داند، احساس مسؤولیت می کند و همین احساس جانشینی وی را وا می دارد که به دستورات جانشین گمار یعنی خداوند پای بند باشد و دستورات او را در داوری و فعالیتهای اجتماعی خود و نیز در آباد کردن زمین و بهره گیری از آن رعایت کند.

ص: ۱۱۶

اول: حق و مصلحت:

انسان باید به احکام جانشین گمار یعنی خدای سبحان پای بند باشد و این احکام به حق است. خداوند فرمود:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاصْحُكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِإِصْحَاقٍ وَ لَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (۱)؛ «ای داوود، ما تو را در زمین جانشین گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زنهاار

از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت کسانی که از راه خدا به در

می روند، به سبب آن که روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت خواهند داشت».

بنا بر این، برای انسان سزاوار نیست که بر حسب هوس خویش، یا رأی و اجتهاد خود، به دور از قوانین و معیارهایی که خداوند برای فرایند اجتهاد وضع کرده است، داوری کند، زیرا که عمل به رأی او اجتهاد شخصی، حرام و در حد کفر است. همان گونه که در روایت آمده است: «کسی که بدون آگاهی درباره قرآن سخن گوید، باید نشیمنگاه او از آتش پر شود» (۲) نیز در روایتی آمده است: «کسی که درباره آیات جدال کند، کافر شده است و کسی که قرآن را به رأی خود تفسیر کند، بر خداوند دروغ بسته است...» (۳)

اسلام و دموکراسی

این نکته که «انسان باید به دستورات خداوند پای بند باشد»، تفاوت اساسی میان نظریه حکومت اسلامی و حکومت دموکراسی را تشکیل می دهد، زیرا که حکومت در هر دو نظریه باید حکومت مردم بر مردم باشد، لیک در نظریه اسلامی حکومت مردم بر مردم مقید به حق و فرمان الهی است، در حالی که چنین شرطی در نظریه دموکراسی

ص: ۱۱۷

۱- ص/ ۲۶.

۲- التوحید، ۹۰/۵. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۸۹، ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح ۳۷.

۳- کمال الدین و تمام النعمه، ۲۵۶/۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۹۰، ابواب صفات القاضی، ب ۱۳، ح ۳۷. احادیث دیگر نیز در این زمینه بسیار است.

فراوان اتفاق می افتد که در سایه نظام دموکراسی منافع اقلیت قربانی منافع اکثریت می شود و اقلیت به خاطر اکثریت، از منافع خود دست بر می دارد و در نتیجه مورد ستم قرار می گیرد.

اما در نظام اسلامی، قانون به منافع واقعی و حق شرعی و الهی مقید است، زیرا احکام الهی از مصالح و مفاسد واقعی پیروی می کند و امت اسلامی موظفند که به خاطر منافع به حق و همگانی، خواه طرفداران این حق زیاد باشند و خواه کم، از منافع خواسته های بناحق خود دست بردارند.

قرآن کریم درباره مردمانی که از حقوق مشروع اجتماعی خود و از حقی که با منافع اجتماعی آنان سازگاری دارد دست بر می دارند، می گوید: اینان کسانی هستند که بر خود ستم می کنند. خداوند این چنین فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (۲)؛ «کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی است.»

قرآن این مردمان را سرزنش کرده و درباره آنان فرموده است: «بر خویشتن ستم کرده اند، زیرا آنان در برابر ستم تسلیم شدند و آن را پذیرفتند و برای گرفتن حق مشروع

خود و یا رهایی از ستم مقاومت نکردند بلکه به دست کشیدن از حق و عدالت بسنده

ص: ۱۱۸

۱- گاهی نظامهای دموکراسی خود بر خلاف حق و بر زیان دموکراسی حکم صادر می کند، همان گونه که این امر در ایالات متحده آمریکا که به اصطلاح، دارای نظام دموکراسی است اتفاق افتاد. چرا که کنگره آمریکا وقتی دید، مشروبات الکلی زیان فراوانی به منافع ملت و مردم وارد کرده و بر اثر اعتیاد به مشروبات الکلی و شهوترانی، مشکلات فراوانی به وجود آمده است، استفاده از این مشروبات را در سال ۱۹۱۹م، ممنوع اعلام کرد. اما همین گروه [اعضای کنگره] پس از مدتی تسلیم هوسرانیها شد و قانون ممنوعیت استفاده از مشروبات الکلی را لغو کرد.

۲- نساء/۹۷.

کردند، آن هم به این بهانه که آنان مستضعف بوده اند.

در حالی که خداوند بر انسان ها واجب کرده است که با سرکشی، ستم و حالت سرپیچی از فرمان خدا به ستیز برخیزند. چه، اصل در حرکت جامعه آن است که انسان حق را استوار سازد تا به منافع اجتماعی حقیقی برسد، نه این که از حق و منافع مشروع خویش دست بردارد تا به شهوت ها و خواسته های نفسانی اش برسد. خداوند فرموده است:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ

يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»^(۱)؛ «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری

برای ما تعیین فرما.»

دوم - آزادی و انتخاب: حق آزادی و انتخاب نیز در سرشت جانشینی نهفته است، چرا که وقتی انسان مسؤول باشد که به دستورات جانشین گمار و حق و منافع واقعی پای بندی نشان دهد، این مسؤولیت در پیشگاه خدا جز با آزادی و انتخاب معنایی ندارد. این آزادی و انتخاب را می توان از گماریده شدن انسان به جانشینی خداوندی که دارای اراده و اختیار است فهمید. قرآن کریم به این مسؤولیتی که انسان بر دوش گرفته است در آیه «امانت» اشاره کرده است، خداوند فرمود:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^(۲)؛ «ما امانت [بار تکلیف] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم. پس، از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت. راستی او ستمگری نادان بود.»

بنابراین، انسان درباره ادای این امانت مسؤول است و در برابر نگهداری این امانت یا خیانت بدان، پاداش یا کیفر داده می شود، چه، او مختار است، می تواند راه درست را برگزیند و بالا-رود، تکامل پیدا کند و پاداش بگیرد، یا این که راه خطا، انحراف و باطل را

ص: ۱۱۹

۱- نساء/۷۵.

۲- احزاب/۷۲.

انتخاب کند و پست و حقیر شود و مورد مجازات قرار گیرد. این اراده و اختیار از امور فطری است که خداوند آن را در انسان به ودیعت نهاده است. خداوند فرموده: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱)؛ «ما راه را بدو نمودیم. یا سپاسگزار خواهد بود یا ناسپاسگزار.»

۶- عنصر یگانگی منافع، اهداف و سرنوشت: ویژگی جامعه بشری آن است که در آغاز تشکیل خود، جامعه ای ساده و محدود بوده است. این جامعه یک هدف داشته و آن این که به خدا برسد و این کار را از طریق ایمان به یگانگی خدا و جلب خشنودی او و نیز

پذیرفتن پرستش غیر خدا انجام دهد.

همچنین، منافع مردم آن جامعه در آن زمان در زندگی مادی، مشترک و محدود بوده است، چه، آنان با سرشت خویش دریافته بودند که اختلاف آنان به معنای دست نیافتن به منافع شان خواهد بود و به همین دلیل، به طور کامل ناتوان گشته، شایستگی ادامه زندگی را از دست خواهند داد، زیرا در صورت اختلاف، شمارشان اندک و جامعه آنان محدود خواهد گردید.

این واقعیت [یعنی اختلاف و چند دستگی] و برداشت، بر سرنوشت و زندگی آنان بازتاب پیدا کرد، زیرا که چنانچه در معرض هر گونه خطر داخلی یا خارجی قرار می گرفتند و با یکدیگر همکاری نمی داشتند، یکباره نابود می شدند و همین امر آنان را وا می داشت که در عمل و روزانه احساس کنند که همگی یک سرنوشت دارند.

احساس یگانگی یک امر فطری است که با موضوع جانشینی نیز ارتباط دارد، به ویژه اگر ما معنای گسترده این واژه را در نظر بگیریم که آبادی زمین، بهره گیری از آن و ادامه

زندگی در آن را در بر می گیرد، چرا که تحقق یافتن این هدف از جانشینی، تنها در صورتی

امکان پذیر است که انسان در جستجوی این دیدگاه در زمینه همکاری، رسیدن به خشنودی خدا و آباد کردن زمین باشد.

دوم: اختلاف ابتدایی

اشاره

جامعه بشری پس از یکپارچگی فطری به اختلاف دچار شد و این اختلاف در

ص: ۱۲۰

نخستین دوران خود، ابتدایی و ساده بود و سپس پیشرفت کرده، به اختلافی پیچیده بدل شد. قرآن کریم در چند مورد به این اختلاف پس از وحدت اشاره می کند و از آن جمله این سخن خداوند است:

«وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاصْخَبُوا وَخْتَلَفُوا وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ

يَخْتَلِفُونَ» (۱)؛ «و مردم جز یک امت نبودند. پس اختلاف پیدا کردند و اگر وعده ای از جانب پروردگارت مقرر نگشته بود، به طور قطع در آنچه بر سر آن با هم اختلاف می کنند، میانشان داوری می شد.»

از ظاهر این آیه و آیات فراوان دیگر قرآنی پیداست که بر حسب حکمت الهی، موضوع اختلاف، از همان آغاز آفرینش انسان در جامعه بشری مطرح بوده است. خداوند فرمود:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (۲)؛ «و اگر پروردگار تو می خواست، به طور قطع همه مردم را امت واحدی قرار می داد، در حالی که پیوسته در اختلافند. مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده و برای همین آنان را

آفریده است و وعده پروردگارت تحقق پذیرفته است. البته، جهنم را از جن و انس یکسره پر خواهیم کرد.»

«وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...» (۳)؛ «و چون پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی خواهم گماشت. گفتند: آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؟...»

در این آیات، فرشتگان از طریق پرسش خود، موضوع فساد و خونریزی انسان را مطرح کرده اند و این همان چیزی است که به طور روشن، وجود اختلاف در زندگی انسان را بازگو می کند.

پاسخ خداوند به فرشتگان هم، ایجاد فساد از سوی انسان و وجود اختلاف [در

ص: ۱۲۱

۱- یونس/۱۹.

۲- هود/۱۱۸ - ۱۱۹.

۳- بقره/۳۰.

جامعه بشری] را نفی کرده و تنها از وجود مصلحت در جانشینی آدم و تمامی نسل بشری از سوی خدا در زمین، یاد کرده است.

همچنین، قرآن کریم در پایان داستان، به دشمنی ابلیس با انسان و فرود آمدن او به همراه انسان در زمین اشاره می کند تا کمین کردن و دشمنی او با انسان را بازگوید و این که وی به گمراه سازی، فریب و گول زدن انسان خواهد پرداخت و نیز مردم به دو دسته تقسیم خواهند شد: پیروان هدایت وانکار کنندگان آیات خدا. تمامی این مطالب، تأکید می کند که مسأله اختلاف، مسأله ای است که پیش روی حرکت انسان و در صلب تاریخ و زندگی اونهاد شده است تا اراده او را در بوته آزمایش قرار دهد.

در این جا باید چند نکته را بررسی کرد:

اول: تفسیر اصل وجود این اختلاف در جامعه بشری.

دوم: بیان حکمت در وجود اختلاف.

سوم: تعادل آزادی اراده انسانی و اختلاف.

نکته اول: تفسیر اختلاف ابتدایی: برای تفسیر تحقق اختلاف در جامعه بشری، چندین نظریه مطرح شده است که اینک ما به دو نظریه مهم اشاره می کنیم:

۱ - نظریه علامه طباطبایی

اشاره

(۱)

بر اساس آنچه پیشتر اشاره کردیم، علامه طباطبایی بر این اندیشه است که در آغاز پیدایش جامعه بشری، نظامی واحد بر این جامعه حکومت می کرده که بر پایه تقسیم مصالح و منافع مشترک استوار بوده است. بنابراین، نظام یاد شده بر اساس عدالت استوار بوده است. لیکن این عدالت اجتماعی، عدالت مصلحت جویانه بود، نه عدالت فطری.

آن گاه علامه طباطبایی چنین اظهار نظر کرده که این عدالت، در نخستین مرحله حرکت جامعه بشری تحقق یافت. لیک در یک مرحله نسبتاً پیشرفته، تحقق آن دشوار است. چرا که مردم در تواناییها وامکانات مادی، فکری و ذهنی شان با هم برابر نیستند،

زیرا که برخی از آنان نیرومند زاده می شوند و برخی دیگر ناتوان. همچنین برخی از آنان

از لحاظ فکری و توانایی بر اندیشیدن و ابتکار توانا ترند و لذا برای تحقق اندیشه های خود تلاش می کنند، در حالی که برخی دیگر تنبل و عقب افتاده اند. همین طور می بینیم که برخی از مردم، شجاع، فعال و ماجراجو هستند و برخی دیگر ترسو، دو دل و محتاط.

وقتی ما سرشت استخدام [دیگران برای تأمین منافع خود] در انسان و تمایلات سرکشی را که انسان ها در این تمایلات با یکدیگر تفاوت دارند به اختلافی پیوست دهیم که از لحاظ ابعاد فکری و توانایی در میان مردم وجود دارد، توازن عدالت و توزیع مصلحت اندیشانه منافع برهم می خورد، چرا که پاره ای از مردم پرشتاب تر از برخی دیگر حرکت می کنند و به خاطر سلطه بر دیگران به اقدامهایی دست می یازند. بنابراین، طرف دیگر، یا از همان آغاز تسلیم می شود، زیرا احساس می کند که ناتوان است، یا مقاومت می کند تا برایش آشکار شود که ناتوان است و قدرت مقاومت ندارد. در تمامی این فرضیه ها، اختلاف و تفاوت در توزیع اشیا پیدا می شود و در جامعه ای که در گذشته

یکپارچه بوده است، اختلاف و چند دستگی رخ می نماید.

با آنچه گفته آمد، پی می بریم که وحدت و اختلاف هر دو فطری می باشند. چه، شکل نظامی که روابط جامعه یگانه را در آغاز تشکیل جامعه، سامان می داد، شکل مصلحت اندیشانه و بر فطرت استخدام استوار بوده است، فطرتی که بهترین روش استخدام را توزیع منافع به صورت برابر می دانست به گونه ای که عدالت تحقق یابد. پس وحدت در این جا فطری است. لیکن از آن جا که این فطرت استخدام همچنان در وجود انسان فعال بود و انسان ها هم از لحاظ سطح فکری و تواناییهای مادی، فکری و معنوی با یکدیگر تفاوت داشتند، اختلاف در جامعه رخ نمود. از این رو، اختلاف نیز [همانند وحدت] فطری است، چرا که عامل این اختلاف خود فطرت بوده است نه چیزی دیگر.

آن گاه مرحوم علامه طباطبایی از نقش دین - که به نظر او از زمان نوح علیه السلام آغاز گردید - در زدودن این اختلاف که دامنگیر جامعه شد سخن می گوید و این نقش را می توان از این سخن خداوند به دست آورد:

«...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِأَصْحَابٍ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...» (۱)؛ «...پس خداوند پیامبران را نوید آورد و بیم دهنده برانگیخت و با

ص: ۱۲۳

آنان کتاب را به حق فرود فرستاد، تاملان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کنند...» بدون دین نمی توان راهی برای حلّ اختلاف پیدا کرد و به همین سبب، وجود دین در زندگی انسان ضروری است.

انتقادهایی بر اندیشه علامه

چند انتقاد بر اندیشه علامه وارد است. مهمترین این انتقادهای درباره دیر آمدن دین است. چرا که براساس دیدگاه علامه، دین پس از تحقق اختلاف آمد و در مرحله وحدت بشری دین وجود نداشته است. همچنین، وی برای آمدن دین تاریخ تعیین کرده است یعنی پس از آمدن نوح علیه السلام و این موضوع را از این آیه استفاده کرده است:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...» (۱)؛ «از [احکام] دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد...». افزون بر این، ما دو انتقاد دیگر بر دیدگاه علامه داریم:

اولاً: آیات بسیاری هستند که می گویند: دین از آغاز حیات انسانی بر روی زمین وجود داشته است. همان گونه که این موضوع را در تفسیر آیات مربوط به جانشینی انسان بیان کردیم و گفتیم: خطاب الهی به انسان درباره دین، پس از فرود آمدن انسان از

بهشت به زمین صورت گرفت. خداوند می فرماید: «قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاِمَّا يَٰۤاٰتِيْنٰكُمْ مِّنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَاىَ...» (۲)؛ «فرمودیم: جملگی از آن فرو دآیید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند...» این آیه نشان می دهد که دین و

هدایت الهی امری بوده که از آغاز حرکت اجتماعی انسان بر زمین در برابر او مطرح شده است و نه در مرحله ای که در این اجتماع اختلاف پیدا شد.

ثانیا: دلایل فراوانی در قرآن کریم وجود دارد که نشان می دهد، دین پیش از نوح علیه السلام آغاز شده است و این موضوع را به صورتی روشن تر می توان از طریق نظریه ای به دست

آورد که شهید صدر آن را در باره مرحله وحدت مطرح کرده است.

ص: ۱۲۴

۱- شوری/۱۳.

۲- بقره/۳۸.

مرحوم شهید سید محمد باقر صدر به تحلیل چگونگی به وجود آمدن حالت اختلاف و پراکندگی در جامعه یکپارچه انسانی پرداخته و یادآور شده است: این اختلاف بر اثر تفاوت سطح استعدادها و فکری و عقلی انسان و نیز تفاوت امکانات و تواناییهای مادی او بوده است. این استعدادها و تواناییها در اشخاص متفاوت است و از طریق حرکت اجتماعی انسان خود را نشان می دهد.

در این صورت، ممکن است یک انسان از طریق آباد کردن زمین و بهره گیری از آن به درآمدها، ثروتها و امکانات بیشتر دست یابد، زیرا که از تواناییها و استعدادهایی بیشتر برخوردار است.

وانگهی بر اثر همین تفاوت استعدادها و تواناییها و بالطبع تفاوت دستاوردها و ثروتها بود که مسأله «استثمار» به عنوان پیامد حرکت اجتماعی انسان در جامعه بشری پدید آمد. پیدایش مسأله استثمار و وجود و رشد فرصتهای پیش آمده برای انسان و حرکت اجتماعی او، به وجود مردمانی منجر شد که در باره استثمار دیگران بیندیشند و نیز به وجود گروهی که به استثمار کشیده شدند و توان ستیز با استثمارگران را نداشتند و در برابر این وضعیت تسلیم گردیدند. از این رو، جامعه بشری به چند گروه تقسیم شد:

۱ - گروه استثمارگران و استثمار فرماانرا

۲ - گروه استثمار شده، مستضعفان و کرنش کنندگان در برابر استثمارگران

۳ - گروه استثمار شده و مستضعفانی که در برابر استثمارگران کرنش نکردند و به ستیز در برابر ستم و رویارویی با بهره کشی ایمان داشتند .

با تقسیم شدن جامعه به این سه گروه، پس از وضعیت وحدت فطری وضعیت اختلاف و چند دستگی پیش آمد و در آن جا بود که آمدن دین ضروری شد، تا بار دیگر جامعه را به وضعیت سالم قبلی اش باز گرداند.

نظریه های وحدت و اختلاف

از لابلای بررسی نظریه هایی که درباره تفسیر وحدت فطری و اختلاف ابتدایی وجود دارد و پیشتر آن را انجام دادیم، روشن شد که تفاوت میان نظریه شیخ محمد عبده و دو

سید بلند آوازه یعنی علامه طباطبایی و شهید صدر در یک نقطه اساسی است و در قبل بدان اشاره کردیم و آن این است که از دیدگاه شیخ محمد عبده «وحدت» عنصری ثابت در انسان می باشد، بدین معنا که وی به اجتماع شهری گرایش دارد، در برابر حیواناتی که

غریز آن ها را هدایت می کند. بنابراین، وحدت، مرحله ای از مراحل تاریخ انسان نیست،

بلکه حالتی فطری است که قرآن کریم از آن به وحدت تعبیر کرده است [و همیشه در انسان وجود دارد].

اما نظریه دو سید بزرگوار آن است که وحدت یک مرحله فطری در تاریخ جامعه انسانی است.

به اشکال و انتقاد اساسی که در بر داشت شیخ محمد عبده از وحدت وارد است، بیشتر پی بردیم، چرا که به طور روشن از قرآن کریم به دست می آید که وحدت مرحله ای است در برابر مرحله اختلاف.

اما موارد اختلاف اساسی میان نظریه شهید صدر و نظریه علامه طباطبایی از این قرار است:

اولاً: تفاوت این دو نظریه در تعیین نقش دین در زندگی انسان و پیدایش آن است، چه، علامه طباطبایی وجود دین در مرحله وحدت را نفی می کند و می گوید: فطرت انسانی که در ماجرای «استخدام دیگران برای تأمین منافع خود» تجسم یافته، همان چیزی می باشد که حرکت اجتماعی انسان در آن زمان راجهت می داده است، در حالی که شهید صدر بر این باور است که دین از همان آغاز پیدایش انسان وجود داشته است. چرا که می گوید: دین در لابلای معنای جانشینی [انسان از خدا] نهفته است و همچنین، وی به رابطه انسان با انسان و انسان با زمین، بعد چهارم می دهد که با خدا ارتباط دارد و این بعد چهارم عبارت است از: جانشین گماری و امین گزینی.

می توانیم برداشت خودمان [= نویسنده کتاب] از داستان جانشینی رانیز به نظریه

شهید صدر بیفزاییم، داستانی که با فرضیه وجود دین از آغاز وجود انسان به پایان می رسد. همان گونه که سخن خداوند به این موضوع اشاره می کند:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَاَمَّا يٰۤاٰتِيْنَكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَاىَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَّ لَا

هُمْ يَخْزَنُونَ» (۱)؛ «فرمودیم جملگی از آن فرو دآیید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند، برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد.»

وجود دین در دو سطح

اشاره

شهید صدر این مطلب را چنین توضیح می دهد که در طی حرکت بشری، دین در دو سطح وجود داشته است که عبارتند از :

۱ - همراهی دین با عوامل فطرت در حرکت انسان

این سطح، از همان آغاز وجود انسان پیدا شد، زیرا دین در این سطح، عوامل شش گانه فطری را از طریق گواهی پیامبران همراهی می کرد. از این رو، با رهنمود فطرت انسانی و با رهبری پیامبران، حکومت مردم بر مردم جریان داشت و دین نقش جهت دادن این فطرت را در سطح فطرت ایفا می کرد. خداوند فرموده است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ

الدِّينُ الْقَيِّمُ...» (۲)؛ «پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن با همان فطرتی که خدا مردم را بر آن آفریده است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست این است همان دین پایدار...»

۲ - همراهی دین با حرکت انسان در دوران اختلاف

این سطح از سطح نخست بالاتر است، زیرا در این سطح بود که کتاب، دین واحکام تفصیلی از سوی خداوند آمد، احکامی که زندگی مردم در دوران اختلاف را سامان می داد، چرا که در این دوران، فطرت برای ساماندهی زندگی بشر بسنده نبود.

نخستین دینی که از آسمان فرود آمد، دین نوح علیه السلام بود. خداوند فرموده است:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا...» (۳)؛ «از [احکام] دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد...». پس از

۱- بقره/۳۸.

۲- روم/۳۰.

۳- شوری/۱۳.

نوح بود که ادیان آسمانی یکی پس از دیگری بر پیامبران فرود آمد.

ثانیا: دومین اختلاف میان این دو نظریه آن است که از دیدگاه علامه طباطبایی عامل فطری وحدت، همان گرایش به تسخیر در آوردن بوده است. این گرایش براساس عدالت سازشکارانه عالم وحدت بود، ولی بعدها به عامل اختلاف تبدیل شد.

اما از دیدگاه شهید صدر، عامل فطری وحدت، احساس انسان به بُعد چهارم رابطه یعنی «جانشینی» بوده است.

ثالثا: شهید صدر تأکید می کند که هدف حرکت انسان در زندگی دنیا در دوران وحدت، افزون بر اداره امور زندگی مادی خود، به دست آوردن خشنودی خداوند بوده است، در حالی که سید طباطبایی از عامل فطری وحدت که همان به تسخیر در آوردن افراد است، سخن به میان می آورد و آن را به منافع مادی انسان ارتباط می دهد.

همچنین، می بینیم که شهید صدر با علامه طباطبایی در تعیین عامل اختلاف، وحدت نظر دارند، بدین ترتیب که هر دو می گویند: اختلاف در جامعه بر اثر تضادّ خواسته ها پس از افزایش فرصتها و نیز بر اثر تفاوت سطح استعدادها و پیامدها و آثار حرکت اجتماعی انسان ها به وجود آمده است.

نتیجه

از طریق مقایسه ای که انجام شد، می توانیم این نتیجه را به دست آوریم: تصویری که شهید صدر در نظریه خود ارائه داد، با آیات قرآنی و در فهمیدن نقش دین در زندگی انسان، همخوانی بیشتری دارد و نیز در بیان عوامل وحدت و محورهای آن در دوران

نخست وحدت، از دقت و تفصیل افزونتری برخوردار است.

لیکن باوجود این، نیاز داریم که این تصویر را با افزودن برخی خطوط و عوامل دیگر بدان - بر طبق آنچه پیشتر اشاره کردیم - تکمیل کنیم:

۱ - از آیات کریمه به دست می آید، دینی که با زندگی انسان آغاز شد، تنها در بردارنده مفهوم «جانشینی» نبود بلکه به گونه ای نشانه های راهی را که انسان می باید در این زندگی آن را بییاید، بیان و شرح می کرد. چنان که این مطلب از این سخن خداوند پیداست:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» (۱)؛ «فرمودیم: جملگی از آن فرود آیید. پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایت را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و غمگین نخواهند شد.» زیرا رسیدن هدایت یعنی چیزی که از هدایت فطری که از آغاز پیدایش انسان مقدر شده بود، گسترده تر باشد و حتی این هدایت امری است که ماهیت کشمکش میان انسان و ابلیس آن را بایسته می سازد و آیه شریفه به این کشمکش اشاره می کند:

«...بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...» (۲)؛ «...شما دشمن همدیگرید...» این مطلب را هشدار و انتظار ابلیس به انسان از همان آغاز آفرینش تأکید می کند که می گوید: «لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ» (۳)؛ بنابراین، هدایت برای رویارویی با این عامل بیرونی در زندگی انسان بر زمین بوده است.

البته، ممکن است مقصود شهید صدر از این سخن که پیامبران فطرت انسانی را رهنمونی می کردند و اداره فطری امور انسان ها زیر نظر پیامبران بوده است، معنای گسترده ای باشد که این قبیل هدایت یعنی شیوه های عبادت، اخلاق نیکو و عدالت میان مردم را نیز در بر می گیرد.

۲ - شهید صدر و پیش از او علامه طباطبایی در این کنکاش، نقش هوسها و خصلتهای

زشت انسان و سرکشی غرایز وی در ایجاد اختلاف و درگیری را بیان نکرده اند. هر چند ممکن است این موضوع را از برخی سخنان این دو، آنجا که از «تسخیر» و «استثمار» سخن می گویند، بهره جست. این در حالی است که به روشنی می بینیم، زیر پا نهادن عوامل فطرت و ارکانش که جامعه یکپارچه بر پایه آن استوار است، بر اثر پیروی از هوسها بوده نه محض افزایش فرصتها، منافع انسان نمودار شدن شایستگیها و استعدادهای او در حرکتهای اجتماعی خود. چرا که رشد فرصتها به تنهایی، امری است که یک انسان هم می تواند بر انسان سلطه پیدا کند و هم عوامل فطرت و محورهای آن را

که آن دو بزرگوار بدان اشاره کردند - رعایت کند [و در نتیجه، اختلافی پیش نیاید].

در داستان دو پسر آدم، روشن است که حسد عامل اساسی قتل بوده و این، یکی از

ص: ۱۲۹

۱- بقره/۳۸.

۲- بقره/۳۶.

۳- اعراف/۱۶.

خصلتهای نکوهیده هوس و سرکشی است. منافع مادی و تسخیر، هیچ نقشی در این رخداد نداشته است.

با خواست خداوند، هنگامی که به بررسی مرحله آینده، یعنی نقش پیشرفت اختلاف انسانی می پردازیم، درباره این اندیشه ها بیشتر توضیح خواهیم داد.

نکته دوم: سنت گرفتاری و آزمایش: در این جا پرسش دیگری در ذهنها خطور می کند و آن این است که چرا خداوند عوامل اختلاف را در زندگی انسان قرار داد و او را از

همان آغاز به گونه ای نیافرید که در زندگی اش انسانی وحدت خواه باشد، همان گونه که فطرت آن را ایجاب می کند؟

از لابلای قرآن کریم به دست می آید که سنت الهی وجود دارد که خداوند آن را در زندگی انسان مقدر کرده است و آن، سنت گرفتاری و آزمایش است و روند پیشرفت و تکامل انسان به همین سنت الهی پیوند داده شده است. خداوند فرمود:

«الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَوَةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا...»^(۱)؛ همان که مرگ و زندگی را پدید آورد تا شما را بیازماید که کدامتان نیکوکارید...»

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا»^(۲)؛ «ما انسان را از نطفه ای

آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم.»

«الْم * أَحْسَبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ»^(۳)؛ «الف، لام، میم. آیا مردم پنداشتند که تا گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟».

«...وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْتُمْ فَأَصْحَابُ الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيَسَبِّحُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ»^(۴)؛ «... و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت همه شما به سوی خداست. آن گاه درباره آنچه در آن اختلاف می کردید آگاهتان خواهد کرد.»

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^(۵)؛ «درحقیقت ما آنچه را

ص: ۱۳۰

۱- ملک/۲.

۲- انسان/۲.

۳- عنکبوت/ ۱ - ۲.

۴- مائده/۴۸.

که بر زمین است، زیوری برای آن قرار دادیم، تا آنان را بیازماییم که کدام یک از ایشان

نیکو کارترند.»

«فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثَخْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوَثَاقَ فَمَا مَنَّا بَعْدُ وَإِنَّا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَآصَلَتْكُمْ مِنْهُمْ وَلَٰكِن لِّيَبْلُوًا بَعْضَكُمْ

بِبَعْضٍ» (۱)؛ «پس چون با کسانی که کفر ورزیده اند برخورد کنید، گردنها [ایشان] را بزنید، تا چون آنان را از پای د ر آورید. پس [اسیران را] استوار در بند کشید. سپس یا [بر آنان] منت نهید [و آزادشان کنید و یا فدیة یگبرید تا در جنگ، اسلحه بر زمین گذاشته شود. این است [دستور خدا] و اگر خدا می خواست از ایشان انتقام می کشید، ولی تا برخی از شما را به وسیله برخی بیازماید...»

«وَهُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ خَلَائِفَ الْأَرْضِ وَرَفَعَ بَعْضَكُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِّيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْتُمْ...» (۲)؛ «و اوست که شما را در زمین جانشین قرار داد و برخی از شما را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید...»

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسْتَهْتُمُ الْبُاسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَزُلْزَلُوا حَتَّىٰ يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَىٰ نَصِرُ اللَّهُ إِلَّا إِنْ نَصَرَ اللَّهُ قَرِيبٌ» (۳)؛ «آیا پنداشتید که داخل بهشت می شوید و حال آن که هنوز مانند آنچه بر سر پیشینیان شما آمد، بر سر شما نیامده است؟ آنان دچار سختی و زیان شدند و به تکان در آمدند، تا جایی که پیامبر و کسانی که با وی ایمان آورده بودند گفتند: یاری خدا کی خواهد بود؟ هشدار که یاری خدا نزدیک است.»

بنابراین، قانون آزمایش از آغاز لحظه ای که خدا آسمانها و زمین را آفرید، مقرر شد و خداوند آنچه را که بر زمین است، زیور زمین و انسان قرار داد:

«زَيْنَ النَّاسِ حُبِّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ...» (۴)؛ «دوستی خواستنیها از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشان دار و دامها و کشتزار، برای مردم آراسته شده است...»

ص: ۱۳۱

۱- محمد/۴.

۲- انعام/۱۶۵.

۳- بقره/۲۱۴.

۴- آل عمران/۱۴.

خدا این خواستنیها را به مردم داد تا آنان را بیازماید که کدام یک بهتر عمل می کند و کدام یک از دیگری در کارهای نیک پیشی می گیرد و اگر خدا می خواست، آنان را بدون این آزمایش و اختلاف، امتی یکپارچه قرار می داد.

همچنین، هنگامی که خداوند انسان ها را جانشین قرار داد، برخی از آنان را بر برخی دیگر به درجاتی برتری داد، تا ایشان را در آنچه به آنان داده است و نیز در مقرر کردن

بیکار و منت نهادن و فدیة گرفتن به منظور تحقق یافتن این قانون الهی، آزمایش کند.

بنابراین، انسان نمی تواند ادعای ایمان کند و نیز نمی تواند تحول و تکامل بیابد و به آرمان مقدس خویش یعنی خشنودی خداوند برسد و درانجام کارهای نیک بر دیگران پیشی گیرد و به بهشت رود، مگر پس از آن که مورد آزمایش قرار گیرد، گرفتاری پیدا کند

و به سختیها و زیانها دچار شود تا جایی که حالت وی به حدّ زلزله و تکان خوردن برسد. این تعبیر [در قرآن] بیانگر عظمت گرفتاری و سختی آزمایش است. آن گاه انسان از این

گرفتاری و آزمایش پیروزمندانه بیرون می آید، درحالی که راه درست را پیموده و با اختیار و اراده اش کارهای نیکو انجام داده است.

انسان هر اندازه که به خداوند نزدیک تر شود، آزمایش و گرفتاری او دشوارتر می گردد. از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «گرفتاری پیامبران از همه مردم سخت تر است و آن گاه هر کس که به آنان نزدیک تر باشد.»

امام باقر علیه السلام فرمود: «خدای عزوجلّ با مؤمن پیمان می بندد که وی را گرفتار سازد، همان گونه که شخص با خانواده خویش پیمان می بندد که از سفر برایشان سوغات بیاورد و او را از دنیا پرهیز می دهد، همانگونه که پزشک بیمار را پرهیز می دهد.»

وضعیت کسی که در مسیر تکامل انسانی مورد آزمایش قرار می گیرد و این آزمایش وی را به خدا نزدیک می کند، بسان وضعیت کسی است که از پله های دانش بالا می رود و لذا به رنج و خستگی و بیدار خوابی و بر دوش گرفتن سختیها و امتحانها و آزمایشهای پی در پی نیاز دارد که هر مقدار درجه دانش بالا رود، آزمایشها سخت تر می شود و به همین

سبب، سطح دانش وی بالاتر می رود و تکامل پیدا می کند. یا همانند کسی است که می خواهد نیروی بدنی اش افزایش یابد و بدین سبب، به تمرینهای سخت می پردازد، وزنه های سنگین را بر می دارد، و خود را در معرض مبارزات بسیار سخت و آزمایشهای

دشوار قرار میدهد تا به کمال بدنی برسد.

البته، گاهی برخی از مردم در راه امتحان و گرفتاریها سقوط می کنند، اما این امر، هیچ زیانی به حکمت الهی نمی رساند، زیرا این، تنها راه بالا رفتن انسان و تکامل اوست و بر

اثر سقوط برخی افراد و نیز اختلاف درجات پیشرفت برخی دیگر است که در جامعه بشری اختلاف پیدا می شود و حالت یگانگی فطری پیشین، تکامل پیدا می کند.

بنابراین، حکمت الهی ایجاب کرد که پدیده اختلاف در جامعه بشری وجود داشته باشد. چنان که سخن خداوند به این اختلاف اشاره می کند:

«...وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ» (۱)؛ «... آنان پیوسته در اختلافند.»

در قدرت الهی - چنان که آیات اشاره می کند - این امکان وجود داشت که مردم را امتی واحد قرار دهد و آنان همچنان امتی واحد باقی بمانند، در حالی که نه اختلافی میان

ایشان وجود داشته باشد، نه فساد، نه خونریزی و نه برتری برخی بر برخی دیگر.

راز همه این اختلافات آن است که خداوند امتیاز دانش و اراده را به انسان داده است. وقتی که انسان دارای اراده باشد باید به وسیله این اراده تکامل پیدا کند، به گونه ای که حرکت او با اراده خداوند منطبق شود و این کار، تنها از طریق اختیار و آزمایش امکان پذیر

است و در غیر این صورت، انسان به موجودی بی اختیار تبدیل خواهد شد که بر حسب قوانین جبری حرکت می کند نظیر خورشید و ماه و درختان و گیاهان.

نکته سوم: تعادل آزادی اراده و اختلاف: وقتی دانستیم که اختلاف امری است آشکار و لازم برای زندگی انسانی، زیرا که اختلاف یکی از مصادیق آزمایش الهی برای اراده انسان است، این پرسش مطرح می شود: آیا این امر می تواند پیامدهای اختلاف در زندگی انسان و زیانهای سرسام آوری را که از آن پدید می آید توجیه کند و انسان را در

پیشگاه خدا و تاریخ معذور قرار دهد و انسان در باره این پیامدها مسؤول نباشد، یا این که او در برابر این پیامدها پاسخگو خواهد بود؟

در پاسخ به این پرسش، باید بدانیم که انسان در فرایند گرفتاری و آزمایش همچنان در کار خویش صاحب اراده و اختیار است و به همین سبب، در برابر کاری که انجام داده، مورد حسابرسی قرار می گیرد و پاداش با کیفر داده می شود. و انسان بر اثر این مسؤولیت

در برابر عمل است که در حرکت خود تکامل پیدا می کند. بنابراین، آزمایش نه اراده را فلج می کند، نه انسان را بر انجام عمل و تعهد شدن به راه درست یا نادرست مجبور می سازد و نه اختیار را از او سلب می کند. چه، آزمایش، گرفتاری، سختی و دشواری در چارچوب اختیار و آزادی اراده است و به همین دلیل، سبب تکامل است و بدون این آزادی اراده و اختیار، آزمایش، اثر و نتیجه خود را از دست می دهد. و لذا قرآن کریم پس از اشاره به قانون آزمایش، بارها بر این حقیقت تأکید کرده است:

«إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا

* إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا

شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱)؛ «ما انسان را از نطفه آمیخته آفریدیم تا وی را بیازماییم و وی را شنودا و بینا گردانیدیم. ما راه را بدو نمودیم، یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار.»

تعالل و رحمت الهی

برای این که اراده انسان در توانایی خود بر انتخاب و گزینش در هنگام امتحان و نیز در تعهد خود، به راه درستی که وی را به خدا برساند از حالت تعادل برخوردار باشد، خداوند در کنار اراده، دو چیز را در انسان آفرید:

۱ - عقل که انسان را به شناخت حق و درستی و اهداف تکاملی در مسیر انسانی هدایت می کند و او را به راه درست می رساند و به کارهای شایسته و روشی که به خدا برساند، رهنمون می شود.

۲ - هوس که انسان را وا می دارد در آرایش و برون رفت از چهار چوب مطلوب در حرکت خود، به سمت افراط و سرکشی برود و تعهداتی را که خداوند در فطرت او نهاده و یا آن ها را بعدها در ادیان خود تشریح کرده است زیر پا بگذارد.

لیکن افزون بر این تعادل، خداوند در حرکت انسان به سوی خدا و در مرحله نخست یعنی در مرحله وحدت فطری، فطرت را در کنار عقل قرار داده و هدایت الهی یعنی «دین» را در سطح فطرت به سوی او فرستاده است. آن گاه چون اختلاف شدت پیدا کرد و انسان نتوانست با عقل و فطرت خود [= هدایت عام الهی] این اختلاف را از میان بردارد، خداوند با عنایت خویش پیامبران را فرستاد، کتابها و ادیان آسمانی را نازل کرد تا

ص: ۱۳۴

حرکت خردمندانه بشری به سوی خدا و دعوت فطرت انسانی به سوی او را پشتیبانی کند و انسان در برابر هوس که عامل اصلی در گمراهی و سقوط او به شمار می رود، بایستد.

هوس عامل اصلی اختلاف

بدین ترتیب، پی می بریم که «هوس» بزرگترین عامل پیدایش اختلاف در جامعه انسانی به شمار می رود و نقشی بزرگ و اثری مهم بر عناصر فطری وحدت اجتماعی داشته است که ما در گذشته درباره آن سخن گفتیم. از طریق همین اثر گذاری بوده که اختلاف در جامعه انسانی پدید آمده است و این همان چیزی است که باخواست خداوند آن را در بحثهای آینده شرح خواهیم کرد.

ص: ۱۳۵

باب سوم: اثر گذاری هوس و دین بر جامعه

اشاره

فصل اول: هوس و تأثیر آن در پیدا شدن اختلاف

فصل دوم: درمان اختلاف با دین و شریعت

ص: ۱۳۷

جامعه انسانی در آغاز تشکیل خود، دو دوران را پشت سر نهاد که پیشتر به آن دو اشاره کردیم :

دوران تربیت که نمایانگر دوران وجود انسان در بهشت است و دوران وحدت فطری که انسان پس از بیرون شدن از بهشت، در این دوران به شکل جامعه ای یکپارچه زیست کرد و یکپارچگی او بر عناصری تکیه داشت که فطرت به سوی آن راهنمایی می کرد، فطرتی که خداوند انسان را بر آن سرشته است. وظیفه دین و پیامبران الهی در این دوران

آن بود که انسان ها را به راه راست الهی رهنمون شوند و بر حرکت فطری آن جامعه اشراف داشته باشند.

همچنین، بیان کردیم که خداوند عقل و هوس را در کنار یکدیگر در وجود انسان به ودیعت نهاد و برای او اراده و اختیار قرار داد اما او با اراده خویش راه هوس را برگزید و آن را بر فطرت سالم و عقل مقدم داشت.

نیز اشاره کردیم که عامل اصلی پیدایش اختلاف در اندورن جامعه انسانی - آن گونه که از قرآن کریم بر می آید - هوس و سرکشی است که خداوند آن را در جان انسان به ودیعت نهاده و عقل و فطرت و هدایت الهی را مسلط بر آن قرار داده است و گفتیم که بر

اثر پیروی از هوس، جامعه انسانی از دوران یکپارچگی به دوران چند پارچگی منتقل شد.

اثر گذاری هوس بر عناصر وحدت

چگونه ممکن است با وجود عقل و فطرت انسانی و هدایت الهی، هوس بر عناصر وحدت فطری اثر بگذارد؟

روشن است که هوس، تنها زمانی در عرصه وجود انسان به حرکت در می آید و بر عوامل وحدت اثر می گذارد که زمینه ای مناسب برای آن فراهم شود.

علاّمه طباطبایی و شهید صدر بیان کرده اند که زمینه اثر گذاری هوس، تحوّلی بود که به سبب اختلاف استعدادها، شرایط و فرصتهایی که انسان در حرکت اجتماعی خود بدان دست یافت، به وجود آمد و نیز این تحول بر اثر موقعیتها و امکاناتی که یک فرد از

لحاظ آگاهی و تجربه یا از لحاظ نیروی بدنی و یا کشف برخی منابع طبیعی و دست یافتن بدان بر دیگران برتری می یابد و درهای بهره کشی و استثمار را در برابر بشر می گشاید، پدیدار شد.

در این هنگام است که نقش هوس در انسانی که بر این توانمندیها و امکانات دست می یابد نمایان می شود و لذا وی به انسانی مبدل می گردد که جز درباره به دست آوردن خواسته ها و اشباع غرایز خود نمی اندیشد. از این رو، با مسلط شدن بر دیگران، بیگاری

گرفتن آنان و بهره کشی از ایشان پی هوس خویش روان می شود، تا ثروت و فرزندان یا قدرت و نیروی خود را افزایش دهد و از حکومت، مقام و سروری برخوردار شود و بدین سبب، یکپارچگی جامعه از بین می رود و به جامعه ای در حال کشمکش، درگیری و اختلاف میان سلطه طلب و مخالف او، تغییر پیدا می کند.

علاّمه می گوید: «از این جا روشن می شود، سرشت هر انسان بر آن است که انسان های دیگر را استخدام کند و آنان را زیر فرمان خود درآورد. حال، اگر این نکته را

هم بدان بیفزاییم که اختلاف میان افراد از لحاظ آفرینش، محیط زندگی، عادات و رسوم

و اخلاق که مولود همان محیط و عادات است یک امر ضروری می باشد و نیز این اختلاف موجب می شود که اختلاف دیگری یعنی اختلاف نیرومند و ناتوان به وجود آید، نتیجه می گیریم که این اختلاف طبقاتی، جامعه صالح و عدالت اجتماعی را مورد تهدید قرار

می دهد و هر نیرومند از ناتوان بهره کشی می کند و از این بدتر آن که فرد سلطه جو از فرد

زیر سلطه بهره کشی کند و وی را به بیگاری بکشد، بی آن که چیزی به او بدهد و فرد ناتوان و زیر سلطه هم به دلیل زیر سلطه و ناتوان بودن، ناگزیر است از طریق نیرنگ، مکر

و فریب با او به مقابله برخیزد تا روزی که به قدرت برسد و چون به قدرت رسید و پیروز

شود، سخت ترین انتقام را از آن ستمگر سلطه جو بستاند و لذا پیدایش اختلاف به هرج و مرج منجر شد، انسانیت انسان را به نابودی کشانید، فطرت او را بر باد داد و سعادتش را

تباه ساخت.»^(۱)

علامه طباطبایی در جای دیگری از کتابش گفته است: «سرای دنیا، سرای کشمکش و درگیری بر سر منافع است و در این هنگام، هوس از طریق کشمکش نمودار می شود تا اختلاف در جامعه بشری را پدید آورد.»^(۲)

شهید صدر قدس سره نیز همانند علامه چنین گفته است:

«...پس از آن که بشریت دوره ای از زمان را سپری کرد و از طریق تشکیل جامعه ای یکپارچه وظیفه جانشینی خود را انجام می داد، پیشگویی فرشتگان در باره او جامه عمل پوشید. بهره کشی، کشاکش بر سر منافع و رقابت در به دست آوردن قدرت و ثروت آغاز شد و تبهکاری و خونریزی آشکار گردید. چه، تجربه اجتماعی و کار بر روی زمین، آگاهی افراد را بالا برد و امکانات آن ها را گسترش داد. بنابراین، انواع تفاوت میان

موهبتها و شایستگیهای آنان نمودار شد و این تفاوت به نوبه خود، موجب اختلاف موقعیتهای آنان در صحنه اجتماعی شد و این اختلاف موقعیت نیز فرصت بهره کشی را برای کسی فراهم کرد که از موقعیت نیرومند برخوردار بود و به همین سبب، جامعه به

زورمندان و ناتوانان تقسیم شد و در پی آن، به گروه استثمار گر و استثمار شده و به خاطر این وضعیت، جامعه بشری وحدت فطری خود را از دست داد و چقدر خداوند بلند مرتبه در این آیه راست فرموده است:

«إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا

ص: ۱۴۱

۱- المیزان، ج ۲، ص ۱۱۸.

۲- المیزان، ج ۱، ص ۱۱۷.

وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^(۱)؛ «ما امانت [الهی] را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه کردیم، پس، از برداشتن آن سرباز زدند و از آن هراسناک شدند و انسان آن را برداشت؛ راستی او ستمگری نادان بود.»^(۲)

اثر گذاری هوس بر عناصر وحدت

اشاره

در این جستار خواهیم کوشید، با صورت تفصیلی تأثیر هوس بر عناصر فطری وحدت آشنا شویم. هوس پس از فراهم شدن زمینه مناسب توانست بر وحدت جامعه اثر گذارد، زیرا که بر منابع و عناصر یگانگی جامعه، یکی پس از دیگری، اثر گذاشت و این موضوع را به ترتیب زیر توضیح می دهیم:

اولاً: اثر گذاری هوس بر عنصر توحید

اشاره

توحید [= یگانگی خدا] یکی از عناصر بنیادین فطری در جامعه انسانی است. از این رو، پدیده «شرک» که عاملی است ناسازگار با توحید، یک عامل فرعی و از عوامل اختلاف جامعه به شمار می رود و این عامل همان اثری را که در اصل آفرینش و جهان هستی دارد، بر جامعه بشری نیز دارد. همان گونه که قرآن کریم اشاره می کند:

«...لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ...»^(۳)؛ «... به طور قطع هر خدایی آنچه را آفریده بود با خود می بُرد و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوق می جستند...».

می توان اثر گذاری هوس بر عامل توحید را از طریق اشاره به این نکته بیان کرد که مفهوم اجتماعی توحید همان مفهوم وابستگی انسان در روابط و رفتار خود، به یک محور یعنی به خداوند بلند مرتبه است و می بینیم که حرکت اجتماعی انسان در مرحله فطرت از چندین مسأله اثر می پذیرد و همین مسائل انسان را وا می دارد که به شرک و چند محوری روی آورد و بدان گرایش پیدا کند.

در این جا به دو مسأله بنیادین اشاره می کنیم که از آغاز بوده اند و همچنان بر

ص: ۱۴۲

۱- احزاب/ ۷۲

۲- الاسلام يقود الحياه، ص ۱۴۶.

۳- مؤمنون / ۹۱.

وابستگی و گرایش به خدای تعالی اثر می گذارد.

مسأله نخست: شهوت ها و تمایلات روانی و اجتماعی است که خداوند آن را در انسان به ودیعت نهاده است.

مسأله دوم: نیروهای مادی جهان هستی و اجتماعی.

۱ - خواستنیها و تمایلها

خداوند غرایز، محبت خواسته ها و تمایلها را در وجود انسان به ودیعت نهاده و امور چندی را در این زندگی دنیا برای او آراسته است. این امور انسان را وا می دارد که به

سمت اشباع آن غرایز روی آورد، چرا که غرایز اثرگذار در انسان وجود دارد و انسان احساس می کند به آن امور نیاز دارد و زمینه خودنمایی این غرایز در زندگی او فراهم است. قرآن کریم در چند جا به وجود این گرایش درونی در نفس انسان اشاره کرده است:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبِئِ» (۱)؛ «دوستی خواستنیها از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده، این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و فرجام نیکو نزد خداست.»

لیکن انسان در حرکت خود برای اشباع این غرایز، به طور کلی و در برآوردن نیازهای

خود و یا به دست آوردن هدفی که از آن داشت، حدود خردمندانه را زیر پا نهاد و با هوس همراه شد. آن گاه «هوس» از دیدگاه او به تدریج به خدایی تبدیل شد که در رفتار خود از او پیروی کرد، نه از خدای تعالی. از این رو، این انسان به زمین کشانده، ماندگار

شد و سقوط کرد و به این خواستنیها آن چنان وابسته شد که وقتی آیات خدا آمد که او را

به نقش فطرت در عدالت، درستی، راستی و تعادل در برآوردن نیازهایش رهنمونی کند، این آیات را تکذیب کرد و با ستم و سرکشی و تجاوز خود، جامعه بشری را از جامعه ای یکپارچه که بر پایه توحید خداوند تعالی و دلبستگی و ایمان به او و پیروی از آیات او استوار بود، به جامعه ای چند دسته و ستمگر تغییر داد و در اطاعت و پیروی از خدا،

ص: ۱۴۳

هوس خویش را شریک قرار داد(۱) و با این سرکشی بدبخت و گمراه شد و خدای را فراموش کرد و به همین سبب، هر چه برای اشباع غرایز، می دود و له له می زند، به هدف و پایان راه نمی رسد. خداوند فرمود:

«...وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوِيَهُ بَغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ»(۲)؛ «...و کیست گمراه تر از آن که بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند؟ بی تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی کند.»

«...وَلَا تُطِيعُ مَنْ أَغْلَقْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَ اتَّبَعَ هَوِيَهُ وَ كَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا»(۳)؛ «...و از آن کس که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده روی است اطاعت مکن.»

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاصْبِرْ نَسَلَخَ مِنْهَا فَاتَّبِعْهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ * وَلَوْ

شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَ اتَّبَعَ هَوِيَهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحِمَلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ ذَلِكُمْ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاصْبِرْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ»(۴)؛ «و

خبر آن کس را که آیات خود را به او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت. آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله آن

بالا می بردیم، اما او به زمین گرایید و از هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو، داستانش

چون داستان سگ است که اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام بر آورد و اگر آن را رها کنی با زهم زبان از کام بر آورد. این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند.»

۲- اثر پذیری انسان از نیروهای مادی جهان هستی و اجتماعی

اشاره

خداوند احساس فقر و نیاز و ناتوانی را در انسان به ودیعت نهاده و او را بر این احساس سرشته است تا به خدای تعالی پناه برد و از او کمک بخواهد و بر او توکل کند و در نتیجه،

او را بپرستد و از طریق همین پرستش و عبادت به بی نیازی و توانمندی برسد و تکامل

ص: ۱۴۴

۱- این نوع، شرک در طاعت است در برابر توحید خداوند.

۲- قصص / ۵۰.

۳- کهف / ۲۸.

پیدا کند. خداوند در قرآن در چند جا به این امر فطری و احساس نیاز در انسان اشاره کرده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَنْفُسَ الَّتِي تُنْفَسُ بِهَا وَأَنْتُمْ كَارِهِونَ» (۱)؛ «ای مردم، شما به خدا نیازمندید و خداست که بی نیاز ستوده است. و اگر بخواهد شما را می برد و خلقی نو می آورد. و این برای خدا دشوار نیست. و هیچ بار بردارنده ای بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد و اگر گرانباری [دیگری را] به سوی بارش فرا خواند چیزی از آن برداشته نمی شود، هر چند خویشاوند باشد. تنها کسانی را که از پروردگارش در نمانند و ترسند و نماز بر پا می دارند، هشدار می دهی و هر کس پاکیزگی جوید، تنها برای خود

پاکیزگی می جوید و فرجام [کارها] به سوی خداست. و نابینا و بینا یکسان نیستند.»

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا» (۲)؛ «خدا می خواهد تا بارتان را

سبک گرداند و انسان ناتوان آفریده شده است.»

همچنین، قرآن کریم به احساس نیاز فطری به خدا اشاره کرده است و این کار را از طریق بیان چندین نوع نیاز انجام داده است که در باره پناه بردن انسان به خدا و درخواست کمک از او در هنگامه سختیها و بیمها سخن می گوید و از آن جمله این سخنان خداوند است:

«قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَيْنَا مِنْ هَذِهِ لَنُكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ» (۳)؛ «بگو: چه کسی شما را از تاریکی های خشکی و دریا می رهاند؟ در حالی که او را به زاری و در نمان می خوانید: که اگر ما را از این [مهلکه] برهاند، البته از سپاسگزاران خواهیم بود.»

«وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرِّ مَسَّهُ كَذَلِكَ زِينٌ لِلْمُشْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۴)؛ «و چون انسان را آسیبی رسد،

ص: ۱۴۵

۱- فاطر ۱۵/ - ۱۹.

۲- نساء ۲۸/.

۳- انعام ۶۳/.

۴- یونس ۱۲/.

ما را به پهلو خوابیده، یا نشسته، یا ایستاده می خواند و چون گرفتاریش را بر طرف کنیم

چنان می رود که گویی ما را برای گرفتاریی که به او رسیده، نخوانده است. این گونه برای

اسراف کاران آنچه انجام می دادند، زینت داده شده است.»

«أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ...» (۱)؛ «یا کیست آن کس که درمانده را - چون وی را بخواند - اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد؟...»

«وَ مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْرُونَ» (۲)؛ «و هر نعمتی که دارید از خداست، سپس چون آسیبی به شما رسد به سوی او روی می آورید.»

خداوند در بسیاری از جاها موضوع کمک خواستن را به عبادت ربط داده و فرموده است:

«إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ * إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» (۳)؛ «تنها تو را می پرستیم و تنها از

تو یاری می جوئیم. ما را به راه راست راهنمایی کن.»

قرآن کریم یاری خواستن را یکی از نمادهای عبادت و عینیت دهنده آن بر شمرده است. خداوند فرمود:

«...ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَشْكُرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ» (۴)؛ «... مرا بخوانید تا شما را اجابت کنم. درحقیقت کسانی که از پرستش من کبر می ورزند، به زودی خوار در دوزخ در می آیند.»

از این جا، قرآن کریم انسان ها را به دعا تشویق کرده است. خداوند فرمود:

«وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ» (۵)؛ «و هر گاه بندگان من، از تو درباره من پرسند، [بگو:] من نزدیک و دعای دعا کننده را، به هنگامی که مرا بخواند، اجابت می کنم. پس آنان باید فرمان مرا گردن نهند و به من ایمان آورند، باشد که راه یابند.»

همچنین، قرآن کریم این موضوع، یعنی نیازمندی و ناتوانی انسانی و بی نیازی و

ص: ۱۴۶

۱- نمل / ۶۲.

۲- نحل / ۵۳.

۳- فاتحه / ۵ - ۶.

۴- غافر / ۶۰.

توانمندی الهی را به موضوع عبادت و توحید آن پیوند داده است. خداوند در آیات بسیاری از قرآن کریم، شرک و وجود همتایان را رد کرده و چنین فرموده است:

«وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ * ءَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ إِلَهًا إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ

بُصْرًا لَا تَعْنِي عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلَا يُنْقِذُونَ» (۱)؛ «آخر چرا کسی را نپرستم که مرا آفریده است و شما به سوی او بازگشت می یابید؟ آیا به جای او خدایانی را بپرستم که اگر خدای

رحمان بخواهد به من گزندی برساند، نه شفاعتشان به حالم سود می دهد و نه می توانند مرا برهانند؟».

«أَمَّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ جُنْدٌ لَكُمْ يَنْصُرُكُمْ مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ إِنَّ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي غُرُورٍ * أَمَّنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ بَلْ لَجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ» (۲)؛ «یا آن کسی که خود برای

شما [چون] سپاهی است که یاریتان می کند، جز خدای رحمان کیست؟ کافران جز گرفتار فریب نیستند. یا کیست آن که به شما روزی دهد، اگر خدا روزی خود را [از شما] باز دارد؟ بلکه در سرکشی و نفرت پافشاری کردند.».

از این رو، قرآن کریم در چندین جا به رد وجود همتایان برای خدا اشاره کرده است، زیرا که آن ها ناتوانند و قدرتی بر سود و زیان و یاری رساندن ندارند و در همین حال،

مردم را به توکل بر خدا فرا خوانده است، زیرا اوست که توان پاسخگویی به نیازهای انسان را دارد. خداوند فرموده است:

«قُلْ اتَّعَبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۳)؛ «بگو: آیا غیر از خدا چیزی را که اختیار سود و زیان شمارا ندارد، می پرستید؟ و حال آن که خداوند شنوای داناست.»

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلِ أَفَأَصْحَابُكُمْ يُخَذُّونَ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَالبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ» (۴)؛ «بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟ بگو: خدا. بگو: پس آیا جز او سرپرستانی گرفته اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند؟ بگو: آیا بینا و نابینا یکسانند؟»

ص: ۱۴۷

۱- یس ۲۲/ - ۲۳.

۲- ملک ۲۰/ - ۲۱.

۳- مائده/ ۷۶.

۴- رعد/ ۱۶.

یا تاریکیها و روشنایی برابرنند؟ یا برای خدا شریکانی پنداشته اند که مانند آفرینش او

آفریده اند و در نتیجه، [این دو] آفرینش بر آنان مشتبه شده است؟ بگو: خدا آفریننده هر چیزی است و اوست یگانه قهار.»

«وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ» (۱)؛ «و اگر از آن ها بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را خلق کرده؟ قطعاً خواهند گفت: خدا. بگو: چه تصور می کنید، اگر خدا بخواهد صدمه ای

به من برساند، آیا آنچه را به جای خدا می خوانید، می توانند صدمه او را برطرف کنند، یا

اگر او رحمتی برای من اراده کند، آیا آن ها می توانند رحمتش را باز دارند؟ بگو: خدا مرا بس است. اهل توکل تنها بر او توکل می کنند.»

«إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَغَالِبٌ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرْكُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ» (۲)؛ «اگر خدا شما را یاری کند، هیچ کس بر شما غلبه نخواهد کرد و اگر شما را خوار دارد، چه کسی از آن پس یاری تان خواهد کرد؟ پس مؤمنان باید که بر خدای توکل کنند.»

«وَيَرْزُقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا» (۳)؛ «و از جایی که حسابش را نمی کند به او روزی می رساند و هر کس بر خدا اعتماد کند، او برای وی بس است. خدا فرمانش را به انجام رساننده است. به راستی خدا برای هر چیزی اندازه ای مقرر کرده است.»

لیکن انسان بر اثر پیروی از هوس و فعالیت بر روی زمین از این حقیقت غافل می شود و احساس می کند، نیرویی که خداوند به او بخشیده، این امکان را به او داده است که طبیعت را رام کند و آن را زیر فرمان خود درآورد و همچنین، از طریق این نیرو توانسته

است انسان ناتوان دیگر را زیر فرمان خویش قرار دهد و برای تحقق اهدافش وی را به بیگاری بکشد و بروی فرمان براند تا به خاطر امکانات و تواناییها و نیرویی که در اختیار

او را برده خود سازد.

ص: ۱۴۸

۱- زمر/۳۸.

۲- آل عمران/۱۶۰.

۳- طلاق/۳.

این نوع احساس انسان، بر رابطه او با دیگر موجودات پیرامونی او بازتاب یافت و در نتیجه، نیرو و قدرت الگویی شد که انسان بدان اقتدا می کرد، پیرو آن می شد و فرمانبردار

و تسلیم آن می گردید.

احساس فطری انسان به فقر، نیازمندی و ناتوانی و قرار گرفتن او در برابر موجوداتی که از ویژگیهایی چون نیروی عظیم، عمر دراز یا ایفای نقش مستقیم و مغلوب نشدن در

زندگی خود وامثال آن، نظر وی را به این موجودات جلب کرد و مبهوتش ساخت و وادارش کرد که در برابر آن ها سر فرود آورد.

به عنوان نمونه، انسان خورشید و ماه و دیگر ستارگانی را پرستید که اثر قابل توجه بر روند زندگی او داشته است، زیرا وی آن ها را از خود نیرومندتر، از اندازه و توانش بزرگتر

و دوام و عمر آن ها را از عمر خویش طولانی تر یافت و لذا در برابر آن ها سر فرود آورد و آن ها را پرستید.

همچنین، انسان در برخی از مراحل و اوقات، خود را در برابر ستمگران و زور گویانی که با زور و قدرتشان بر وی چیره شدند و بر اثر اموال و ثروتها و امکانشان بر او سلطه

یافتند، ناتوان یافت و بدین سبب، آنان را ارباب خود گرفت، نه خداوند تعالی را.

نیز انسان با اولیا و صالحان ارتباط برقرار کرد و آنان را مورد احترام قرار داد و گرامیشان داشت و پس از آن که از احوال، ویژگیها و تواناییهای آنان آگاهی یافت، خود را

در برابر کمال و بلند مرتبگی آنان ناتوان دید و رابطه اش با آنان به انحراف گرایید و لذا آنان را پرستید، نه خداوند تعالی را.

در تاریخ اقوامی که پیش از حضرت نوح علیه السلام می زیستند، آمده است:

گروهی از اولیای شایسته خداوند در میان این اقوام بودند که برای هدایت جامعه تلاش می کردند و به گونه ای بر این جامعه اثر گذاردند که مردم در برابر آنان از لحاظ

معنوی احساس ناتوانی کردند و لذا به تکریم و تقدیس آنان پرداختند. اما این احترام و

تقدیس شرعی، به حالتی از فروتنی و تقدیس تبدیل شد که به درجه پرستش رسید و مردم، آنان را خدایان خود قرار دادند، نه خدا را، زیرا باور داشتند که این اولیای صالح به طور مستقل و بدون کمک گرفتن از خدا بر زندگی اثر می گذارند. در حالی که آفرینش و قدرت، همگی از آن خداست و پرستش ویژه خداست و پرستش غیر خدا هر که باشد و

هر چه باشد، حرام است. (۱)

بدین صورت، احساس فقر و نیازمندی و ناتوانی از پرستش خداوند تعالی و وابستگی به او، به پرستش غیر خدا یعنی پرستش زورمداران تبدیل شد و سبب آن پیروی از هوس و زیر پا نهادن حدود فطری بود که خداوند بر آن تأکید کرده بود، چرا که انسان به دنبال این هوس کشیده شد که نیروی خود را برای رام کردن دیگر انسان ها و بهره کشی از آنان به کار گیرد. پرستش قدرتمندان با آن معنای ویژه یعنی فرمانبرداری توأم با تقدیس و ایمان و اثرگذاری بی چون و چرای آنان در آفرینش و هستی، نوعی شرک و ورزیدن به خداست.

قرآن کریم به این نوع شرک و وابستگی فزاینده در چند مورد اشاره کرده است:

«وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ

الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ * فَإِنِ اشْتَكَبْتُمْ لَهَا فَاصْلِحُوا فَاذْكُرُوا لِلَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْمَعُونَ» (۲)؛ «و از نشانه های او شب و روز و خورشید و ماه است. نه برای خورشید سجده کنید و نه برای ماه و آن خدایی را سجده کنید که آن ها را خلق کرده

است، اگر تنها او را می پرستید. پس اگر کبر ورزیدند، کسانی که در پیشگاه پروردگار تواند، شبانه روز او را نیایش می کنند و خسته نمی شوند».

«الَّا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِي مَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ كَاذِبٌ كَفَّارٌ» (۳)؛

ص: ۱۵۰

۱- موضوع پرستش غیر از شفاعت خواهی و درخواست شفاعت از صالحان یا احترام و تقدیس آنان است، چرا که شارع مقدس در برخی موارد انسان ها را تشویق کرده است که از صالحان درخواست شفاعت کنند و آنان را مورد احترام قرار دهند، زیرا خداوند شفاعت و مقامهای والا را برای کسانی قرار داده است که از آنان خشنود است. خداوند فرمود: «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا» طه / ۱۰۹؛ «در آن روز شفاعت سود نبخشد، مگر کسی را که [خدای] رحمان اجازه دهد و سخنش او را پسند آید». نیز خداوند فرمود: «وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدُ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّخْمُودًا» (اسراء/ ۷۹)؛ «و پاسی از شب را زنده بدار تا برای تو ناقله ای باشد، امید که پروردگارت تو را به مقامی ستوده برساند». از این رو، باید در موضوع شفاعت و تقدیس صالحان به متون شرعی قرآنی و نبوی مقید بود که موارد و مصادیق این احترام و تقدیس و شفاعت خواهی را توضیح می دهد تا د راین باره دچار انحراف نشویم.

۲- فصلت/ ۳۷ - ۳۸.

۳- زمر/ ۳.

«آگاه باشید، آیین پاک از آن خداست و کسانی که به جای او دوستانی برای خود گرفته اند

[به این بهانه که] ما آن ها را جز برای این که ما را هر چه بیشتر به خدا نزدیک گردانند، نمی پرستیم. البته خداوند میان آنان درباره آنچه که بر سر آن اختلاف دارند، داوری خواهد کرد. در حقیقت، خدا آن کسی را که دروغ پرداز ناسپاس است هدایت نمی کند.»

«اتَّخِذُوا أَحْيَارَهُمْ وَرُهَيْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمِمَّا أُمِرُوا إِلَّا لِيُعْبَدُوا إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۱)؛ «اینان دانشمندان و راهبان و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آن که مأمور نبودند جز این که خدایی یگانه را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است اواز آنچه با وی شریک می گردانند.»

دخالت وحی الهی برای درمان حالت شرک

این برداشت در تحول اجتماعی حرکت انسان که به اختلاف کشیده شد، مورد تأکید قرار می گیرد و عامل مستقیم این اختلاف، شرک به خداوند بوده است که انسان ها در لذت جویبها و شهوترانیها به جای خداوند از هوس فرمان می بردند و در قدرت و نیرو به جای خداوند، زورمداران را می پرستیدند.

نخستین دعوت پیامبران، پیش از هر چیزی، دعوت به یگانگی خدا بوده است، زیرا که یگانگی خدا [= توحید] زیربنای جامعه صالح را تشکیل می دهد که باحقیقت و فطرت و تکامل انسانی همخوانی دارد و نیز زیر بنای جامعه یکپارچه را که می تواند اهداف خویش را در زمینه عزّت و کرامت انسانی، در زمینه قدرت، استواری و همکاری افراد با یکدیگر در نیکوکاری و پرهیزگاری و هماهنگی در حرکت، تحقق بخشد.

از این جا در قرآن کریم می بینیم، نخستین مسأله ای که پیامبران الهی چه پیش از دوران نوح، و چه پس از آن (۲) مطرح کرده اند، مسأله باز گرداندن یکتاپرستی به جامعه بشری

ص: ۱۵۱

۱- توبه/۳۱.

۲- حضرت نوح نخستین پیامبری است که دین آسمانی آورد و به درمان حالت اختلاف اجتماعی پرداخت و این پس از زمانی بود که اختلاف بر جامعه حاکم شده و انسان از دوران وحدت فطری بیرون آمده بود. علامه طباطبایی همین نظریه را برگزیده است. او می گوید: ادیان آسمانی از زمان نوح علیه السلام آغاز شد و دلیل وی آن است که قرآن کریم از نوح علیه السلام به عنوان نخستین پیامبر اولوالعزم یاد کرده است.

است و این که از طریق شعار «لا اله الا الله» به انسان ها بگویند: تنها خدای یگانه را که جز او معبودی به حق نیست پرستید. خداوند تعالی فرموده است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ - مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...» (۱)؛ «همانا نوح را به سوی قومش فرستادیم. پس گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

«وَالِي عَادِ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ - مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...» (۲)؛ «و به سوی

عاد برادرشان هود را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

«وَالِي ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ - مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...» (۳)؛ «و به سوی

[قوم] ثمود، صالح، برادرشان را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

«وَالِي مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ - مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ...» (۴)؛ «و به سوی

[مردم] مدین، برادرشان شعیب را [فرستادیم]؛ گفت: ای قوم من، خدا را پرستید که برای شما معبودی جز او نیست...».

«الر كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ * أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ - إِنِّي لَكُمْ مِنْهُ نَذِيرٌ وَبَشِيرٌ» (۵)؛ «الف، لام، راء. کتابی است که آیات آن استحکام یافته، سپس از جانب حکیمی آگاه، به روشنی بیان شده است: که جز خدا را پرستید. براستی من از جانب او برای شما هشدار دهنده و بشارت گرم.»

«وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاصْبِرْ» (۶)؛ «و پیش از تو هیچ پیامبری نفرستادیم مگر این که به او وحی کردیم که: خدایی جز من نیست. پس

مرا پرستید.»

ص: ۱۵۲

۱- اعراف/۵۹.

۲- اعراف/۶۵.

۳- اعراف/۷۳.

۴- اعراف/۸۵.

۵- هود/۱ - ۲.

۶- انبیاء/۲۵.

«هوس» بر روابط اجتماعی که براساس بندگی خالصانه برای خدای یگانه و آزادی انسان از بردگی غیر خدا برپا شده است، تأثیر مستقیم می‌گذارد. چه، گاهی انسان بر اثر پیروی از هوس در رفتار شخصی خود از پرستش خدای یگانه منحرف می‌شود و غیر خدا، یعنی خدایان خیالی با شهوت‌ها و یا لذت‌جویی‌ها را می‌پرستد و از آن فرمان می‌برد و بر اثر این انحراف، بذر اختلاف در جامعه می‌کارد. اما وقتی این امر گسترش می‌یابد، رابطه اجتماعی حاکم در میان مردم یا رابطه انسان با انسان و رابطه انسان با

جهان هستی و طبیعت، بر پایه شرک به خدا و بندگی غیرخدا استوار می‌شود که این موضوع به طور حتم به پاره پاره شدن جامعه و چنددستگی آن می‌انجامد.

از این رو، قرآن کریم می‌گوید: برپایی روابط اجتماعی باید براساس بندگی خدای یکتا و توانا باشد، زیرا که بندگی خدا از جمله عناصر وحدت اجتماعی و ضامن اساسی برای یکپارچگی جامعه انسانی است، حتی اگر انسان گهگاه در رفتار خصوصی خود به انحراف دچار شود. قرآن کریم از این که جامعه انسانی خدایان متعدد برگزیند نهی کرده است، خدایانی که انسان‌ها آن‌ها را می‌پرستند و به نام‌های گوناگون یاد می‌کنند و حال

آن که خداوند هیچ دلیلی بر حقانیت آن‌ها نفرستاده است. خداوند فرموده است:

«...أَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمِ اللَّهُ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ»^(۱)؛ «...آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟».

«إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...»^(۲)؛ «[این بتان] جز نام‌هایی بیش نیستند که شما و پدران‌تان نامگذاری کرده‌اید. خدا بر [حقانیت] آن‌ها هیچ دلیلی نفرستاده است...».

لیکن انسان بر اثر پیروی از هوس، اصول باطل دیگری را برای روابط اجتماعی خود

پدید آورد و از طریق این اصول، موجودات دروغینی را ایجاد کرد و آن‌ها را در این روابط، به جای پرستش خدای یگانه، شریک خداوند قرار داد و به همین سبب، جامعه به پراکندگی دچار شد.

اشاره

می توان به چند پدیده اجتماعی که بیانگر این نوع شرک در روابط اجتماعی است، اشاره کرد و قرآن کریم درباره این پدیده ها سخن گفته است. ما می توانیم آن ها را در

ادوار گوناگون انسانی مشاهده کنیم، زیرا در پدیدار شدن حالت اختلاف در جامعه اثر مهمی داشته است.

پدیده نخست: فرمانبرداری از ستمگران و اشراف و سرکردگان.

پدیده دوم: فرمانبرداری از شهوت ها و خواسته های نفسانی.

پدیده سوم: دوست داشتن غیر خدا و دشمنان او.

۱ - فرمانبرداری از ستمگران و اشراف و سرکردگان

انسان پس از آن که از فطرت خویش در اطاعت از خدا و پناه بردن به او و پیروی از امر و نهی او منحرف شد، فرمانبرداری از ستمگران و مستکبران و فرمانروایان یا از اشراف و

سرکردگان قدرتمند قوم را اساس جدیدی برای روابط اجتماعی اش قرار داد و به همین سبب، از راه راست منحرف گردید و در پی آن، اساس روابط اجتماعی فرو ریخت و معیار یکپارچگی مختل شد و اختلاف پدید آمد. خداوند فرموده است:

«وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا * رَبَّنَا إِنِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ

وَ الْعُهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا» (۱)؛ «می گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند. پروردگارا، آنان را دو چندان عذاب ده و لعنتشان کن لعنتی

بزرگ.»

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (۲)؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سربرافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه ای از آنان را زبون می داشت: پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده بر جای می گذاشت که وی از فساد کاران بود.»

«وَ نَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي

أَفَلَا تُبْصِرُونَ * أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَ لَا يَكَادُ يُبِينُ * فَلَوْلَا أَلْفِي عَلَيْهِ أَسْوَرَةٌ

١- احزاب/٦٧-٦٨.

٢- قصص/٤.

مِنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلِيكُ الْمُقْتَرِنِينَ * فَاصْ صِيَّتْخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (۱)؛ «و فرعون در [میان] قوم خود ندا در داد [و] گفت: ای مردم من، آیا پادشاهی مصر و این نهرها که از زیر [کاخهای] من روان است، از آن من نیست؟ پس مگر نمی بینید؟ یا من از این کس که خود بی مقدار است و نمی تواند درست بیان کند، بهترم؟

پس چرا بر او دستبندهای زرین آویخته نشده؟ یا با او فرشتگانی همواره نیامده اند؟ پس

قوم خود را سبک مغز یافت و اطاعتش کردند، چرا که آن ها مردمی منحرف بودند.»

«...وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَن تَمَّ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا إِنَّا نَحْنُ صِدْقٌ وَإِنَّكُم مِّنَ الْهَادِينَ بَعِيدَ إِذْ حَيَاءُكُمْ يَلِي كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا يَلِي مَكْرَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِمَا صَ لِلَّهِ وَ نَجْعَلُ لَهُ أَعْدَادًا وَ اسِرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ...» (۲)؛ «...و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه] [برخی از آنان با برخی [دیگر] گفت و گو می کنند. کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، به کسانی که

زیر دست بودند می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما

آمد - باز داشتیم؟ [نه] بلکه خودتان گناهکار بودید. و کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می گویند: [نه] بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود]

آن گاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتیانی قرار دهیم و هنگامی که عذاب بینند، پشیمانی خود را آشکار کنند...»

پس از آن که مستضعفان، مستکبران را متهم کردند که آنان ایشان را گمراه کرده و از ایمان بیرون برده اند، چرا که آنان از این مستکبران اطاعت کردند، مستکبران هم سخن آنان را رد می کنند و می گویند: شما بر اثر جنایتهای خود و پیروی از هوس، راه راست را

رها کردید و حال آن که خداوند این راه راست را پیشتر به شما نشان داده بود. لیکن مستضعفان این اتهام را رد می کنند و مسؤولیت گمراهی خود را به دوش مستکبران بار می کنند و این که آنان با توجه به نیرنگ هایی که شب و روز به کار بردند در ورای کفر

ایشان قرار دارند و آن ها بودند که ایشان را به کفر و شرک به خداوند تشویق کردند و

خدایانی را در برابر او ساختند.

آیات قرآنی که اتحاد و موفقیت را به اطاعت خدا و پیامبرش پیوند داده است بر واقعیت رابطه اطاعت با وحدت تأکید می کند. خداوند فرموده است:

«وَاطِيعُوا اللَّهَ - وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ...» (۱)؛ «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود...».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ - وَاطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام تر است.»

«...فَاصْطَبِقُوا اللَّهَ - وَأَصْلِحُوا ذَاتَ بَيْنِكُمْ وَأَطِيعُوا اللَّهَ - وَرَسُولَهُ» (۳)؛ «...پس، از خدا پروا دارید و با یکدیگر سازش نمایید و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید...»

گرایش اطاعت از ستمگران و مستکبران در زندگی اجتماعی، نشانگر حکومتی است

که بر پایه استبداد و زور بر پا شده است که از آن به نام «دیکتاتوری» یاد می شود و تفاوت

نمی کند که این ستمگری از سوی فرد باشد، یا عشیره، یا گروه، یا طبقه، یا حزب و یا امثال آن.

بی تردید، اطاعت از ستمگر یا مستکبر، با اطاعت از یک ستمگر و مستکبر دیگر برخورد پیدا می کند که در این صورت، جامعه به چند گروه مستضعف تقسیم می شود، یا این که این اطاعت به طور مستقیم جامعه را به گروههای مستکبر و مستضعف تقسیم می کند. همچنان که در آینده، با خواست خداوند، این موضوع را شرح خواهیم داد.

۲ - اطاعت از شهوت ها و خواسته های نفسانی

حرکت اجتماعی انسان ناگزیر با دو چیز همراه است که عبارتند از:

اول: حقی که انسان را در بر گرفته و عدالتی که مصالح واقعی او را عینیت می بخشد،

ص: ۱۵۶

۱- انفال/۴۶.

۲- نساء/۵۹.

۳- انفال/۱.

خواه این مصالح فردی باشد و خواه اجتماعی. البته، پس از آن که این جامعه به حالت تعادل در آید تا عدالت و داد در آن تحقق یابد.

دوم: خواسته ها شهوت ها و تمایلاتی که در انسان وجود دارد و ما بیشتر بدان اشاره کردیم.

گاهی انسان حق و عدالت را پایه روابط اجتماعی خود قرار می دهد و در این هنگام است که از طریق همین حق به پرستش خدای یگانه می رسد، زیرا که خدا همان حق محض و آشکار است. همان گونه که فرمانبرداری از او مصلحت انسان را تحقق می بخشد. چه، خداوند را صفات و نام هایی نیکوست [همچون کریم، رازق، رحیم و... و این نام ها ایجاب می کند که اگر انسان او را اطاعت نماید، او هم مصالح وی را تأمین کند] و نیز به دلیل این قاعده که: احکام شرعی تابع مصالح و مفاسد واقعی و متعادل است. آن گونه که قرآن کریم در چندین مورد به این مطلب اشاره می کند:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَادْخُلْنَا لَهُمُ جَنَّاتِ النَّعِيمِ * وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ...» (۱)؛ «و اگر اهل کتاب ایمان آورده و پرهیزگاری کرده بودند، به طور قطع

گناهانشان را می زدودیم و آنان را به بهستانها پرنعمت در می آوردیم. و اگر آنان به تورات و انجیل و آنچه از جانب پروردگارشان به سویشان نازل شده است، عمل می کردند قطعا از بالای سرشان [از برکات آسمانی] و از زیر پاهایشان [از برکات زمینی] برخوردار می شدند...»

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۲)؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، به طور قطع برکاتی از آسمان برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند؛ پس به [کیفر] دستاوردشان [گریبان] آنان را گرفتیم.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا...» (۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر از خدا پروا دارید، برای شما [نیروی] تشخیص [حق از باطل] قرار می دهد...»

ص: ۱۵۷

۱- مائده/۶۵ - ۶۶.

۲- اعراف/۹۶.

۳- انفال/۲۹.

«وَاطِيعُوا اللَّهَ - وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا...» (۱)؛ «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و نزاع نکنید که سست شوید...»

«إِنَّ اللَّهَ - يَأْمُرُ بِإِصْحَابِ ذُلِّ وَ الْإِحْسَانِ وَ آيَاتِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (۲)؛
«درحقیقت خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد.
به شما اندرز می دهد که پند گیرید.»

«فَاصْ تَقُوا اللَّهَ - وَ اطِيعُونِ * وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ * الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ

وَ لَا يُصْلِحُونَ» (۳)؛ «از خدا پروا کنید و فرمانم ببرید. و فرمان افراط گران را پیروی نکنید: آنان که در زمین فساد می کنند و
اصلاح نمی کنند.»

«... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ - يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا» (۴)؛ «... و هر کس از خدا پروا کند [خدا] برای او راه

بیرون شدنی قرار دهد.»

«... وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ - يَجْعَلْ لَهُ مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا» (۵)؛ «... و هر کس از خدا پروا دارد، [خدا] برای او در کارش تسهیلی فراهم سازد.»

وانگهی با برقرار کردن روابط بر پایه این حق و عدالت و پرستیدن خدای یگانه و نیز پیروی از حق و قرار دادن آن به عنوان محور حرکت انسان است که یکی از عناصر مهم یکپارچگی جامعه به وجود می آید، زیرا حق و عدالت، یک است نه چند تا. امّا در صورتی که روابط انسان بر پایه تمایلات و خواسته های شخصی و یا گروهی ایجاد شود، این روابط، چند گانه و ناسازگار خواهد بود و جز چند دستگی، اختلاف و کشمکش، هیچ اثری در جامعه بر جای نخواهد گذاشت.

آن گاه با آمدن حق، باطل از میان می رود و اختلاف و چند دستگی شکست می خورد. خداوند تعالی فرمود:

«وَقُلْ حَيَاءُ الْحَقِّ وَ زَهْقُ الْبَاطِلِ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا» (۶)؛ «و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است.»

ص: ۱۵۸

۱- انفال/۴۶.

۲- نحل/۹۰.

۳- شعراء/۱۵۰ - ۱۵۲.

۴- طلاق/۲.

۵- طلاق/۴.

۶- اسراء/۸۱.

از این جا می بینیم که قرآن حق را در برابر هوس، صلاح و نیکی را همراه با حق و فساد و بدی را همراه با باطل مطرح می کند، زیرا که هیچگاه حق با هوس گرد نمی آید و همراه بودن با هوس، جز گمراهی و بطلان چیزی در پی ندارد. خداوند فرمود:

«...فَمَاذَا بَعَدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ...»(۱)؛ «... و بعد از حقیقت جز گمراهی چیست؟...»

اگر فرض کنیم که حق، همراه و پیرو هوس می بود و یا با آن هماهنگی داشت، به طور حتم این امر به تباهی عمومی در آسمانها و زمین و آنچه در آن هاست منجر می شد. خداوند فرمود:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...»(۲)؛ «و اگر حق از

هوسهای آن ها پیروی می کرد، به طور قطع آسمانها و زمین و هر که در آن هاست تباه می شد...»

اگر هوس، اساس روابط اجتماعی، قرار بگیرد، زمین و هر که در آن است تباه می شود و اختلاف و چند دستگی و خون ریزی به وجود می آید. خداوند دغدغه های فرشتگان درباره آدم را حکایت می کند، آن گاه که آنان هم تمایلها و خواسته ها را در آدم

دیدند و هم اراده و آزادی را:

«...قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ...»(۳)؛ «... گفتند: آیا در آن کسی را می گماری که در آن فساد انگیزد و خونها بریزد؟...»

این بیم از ایجاد فساد و اختلاف و چند دستگی و خون ریزی، جز پیامد طبیعی اثر پذیری اراده انسان و روابط او از شهوت ها و خواسته های نفسانی و پیروی از هوس و برگرفتن آن به عنوان محور حرکت اجتماعی خود، هرگز چیزی دیگر نمی تواند باشد.

به بیانی دیگر: مردم پس از آن که خدا انواع نعمت ها را به آنان ارزانی داشت و رحمت گسترده خویش را بر ایشان فرو فرستاد و امکانات و تواناییهای گوناگون به آن ها بخشید، به دو گروه تقسیم شدند:

اول: گروهی که به یاد خدای باقی ماند و در نعمت ها، برکتها و رحمت گسترده ای که به دست آورد، از اوامر و نواهی او پیروی کرد و از اراده خدا و آیین او دست برداشت،

ص: ۱۵۹

۱- یونس/۳۲.

۲- مؤمنون/۷۱.

آیینی که نمایشگر حق و عدالت است و نیز همین آیین خدا را محور روابط خود با جهان هستی و برادرش انسان قرار داد، زیرا او در این نعمت‌ها جانشین پروردگارش می‌باشد.

دوم: گروهی که خدای را فراموش کرد و در بهره‌گیری از اموال و فرزندان و آسایش و آرامش و دیگر نعمت‌هایی که خداوند به او بخشیده است، از تمایلات، خواسته‌ها و شهوت‌های خود پیروی نمود و هوس خویش را، خدا و رهبر خود بر گرفت و پایه و محور روابط اجتماعی اش قرار داد.

بر اثر وجود این گروه از مردم در جامعه، انسان با برادرش انسان اختلاف پیدا کرد، زیرا خواسته‌ها و شهوت‌های آنان فزونی یافت و در صحنه عمل با یکدیگر برخورد و

ناسازگاری داشت. چه، در این گروه چیزی یافت نمی‌شود که یکپارچگی و انسجام آنان را حفظ کند نظیر حق و عدالت که در گروه نخست وجود داشت و موجب وحدت آنان می‌شد.

قرآن کریم به این پدیده اجتماعی و عوامل و آثار آن در چند مورد اشاره کرده است. در این جا به مقایسه میان برخی آیاتی که در دو سوره «انبیاء» و «مؤمنون» آمده و برخی

آیات دیگری که در سوره روم بیان شده و ما را به این پدیده اجتماعی راهنمایی می‌کند،

اشاره می‌کنیم:

در سوره انبیاء و مؤمنون این آیات به چشم می‌خورد:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاصْبِرُوا صَابِرِينَ * وَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ كُلُّ إِلَيْنَا رَاجِعُونَ» (۱)؛ «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما، پس مرا بپرسید. ولی دینشان را میان خود پاره پاره کردند. همه به سوی ما باز می‌گردند.»

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاصْبِرُوا صَابِرِينَ * فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۲)؛ «در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم، پس، از من پروا دارید. تا کارشان را میان خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند، هر دسته‌ای از آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند.»

در هر دو مورد می‌بینیم که این دو آیه در سیاق سخن درباره نهضت پیامبران و دعوتشان از اقوام خود به یگانگی خداوند، آمده است. پس این یکپارچگی در میان مردم

ص: ۱۶۰

۱- انبیاء/ ۹۲-۹۳.

۲- مؤمنون/ ۵۲- ۵۳.

وجود داشته است و نیز دعوت به پرستش خدای یگانه و پروا داشتن از او پس از تأکید بر یکپارچگی مردم و افراد جامعه آمده است، امری که نشان می دهد، میان این یکپارچگی و اخلاص در پرستش و اطاعت خدا پیوندی استوار وجود دارد.

همچنین، از سویی دیگر در هر دو مورد ملاحظه می کنیم که قرآن کریم پس از بیان وحدت و دعوت به خدای یگانه می گوید: هنگامی که انسان راه شهوت و ثروت اندوزی

را برگزید، امورش پراکنده شد و در جامعه اش چند دستگی به وجود آمد. در عین حال، در مورد نخست، به عامل اثرگذار در این گزینش انسانی به گونه روشن اشاره نشده، لیکن در مورد دوم، به صورت روشن به این عامل اشاره شده است. خداوند بلند مرتبه فرموده است:

«فَذَرُّهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ * أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُمْ بِهِ مِنْ مَّالٍ وَبَنِينَ * نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ بَلْ لَا يَشْعُرُونَ» (۱)؛ «پس آن ها را در ورطه گمراهی شان تا چندی واگذار. آیا می پندارند که آنچه از مال و پسران که بدیشان مدد می دهیم [از آن روی است که] می خواهیم به سودشان در خیرات شتاب ورزیم؟ [نه] بلکه نمی فهمند.»

خداوند در رفتارش با عیاشان بر این موضوع تأکید می کند و می فرماید:

«حَتَّىٰ إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِأَصْلُعِ الْعَذَابِ إِذَا هُمْ يَجْرُونَ» (۲)؛ «تا وقتی خوشگذرانان آن ها را به عذاب گرفتار ساختیم، به ناگاه به زاری در می آیند.»

آن گاه خداوند از قاعده ای که بر این روابط اجتماعی حاکم است و ارتباط حقیقی این قاعده با خدا و اثرگذاری آن بر اوضاع اجتماعی و جهانی یاد می کند. این قاعده، همان حق در برابر هوس و شهوت ها و خواسته های نفسانی است. خداوند فرمود:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» (۳)؛ «و اگر حق از هوسهای آن ها پیروی می کرد، به طور قطع آسمان ها و زمین و هر که در آن هاست تباه می شد. بلکه یاد نامه شان را به آنان داده ایم،

ولی آن ها از یاد نامه خود روی گردانند.»

صورت مسأله زمانی روشن تر می شو دکه ما این آیات را با آیاتی که در سوره روم

ص: ۱۶۱

۱- مؤمنون/۵۴ - ۵۶.

۲- مؤمنون/۶۴.

۳- مؤمنون / ۷۱.

آمده است مقایسه کنیم. در این سوره، خداوند در باره نعمت های بزرگی سخن می گوید که به انسان بخشیده است و این نعمت ها را به سان نشانه هایی بر یگانگی و قدرت خداوند عرضه می دارد و سخن را با این آیات به پایان می برد:

«بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ * فَاقِمِ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ * مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَ اتَّقُوهُ وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شَرِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ * وَ إِذَا مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا آذَقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ * لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» (۱)؛ «بلکه کسانی که ستم کرده اند، بدون هیچ گونه دانشی هوس های خود را پیروی کرده اند. پس آن کس را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند؟ و برای آنان یاورانی نخواهد بود. پس روی خود را با گرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند. به سویش توبه برید و از او پروا بدارید و نماز را برپا کنید و از مشرکان مباشید. از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند، هر حزبی بدانچه پیش آن هاست دل خوش شدند. و چون مردم را زبانی رسد، پروردگار خود را، در حالی که به درگاه او توبه می کنند، می خوانند و آن گاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشایید، به

ناگاه دسته ای از ایشان به پروردگارشان شرک می آورند. بگذار تا به آنچه بدانها عطا کرده ایم کفران ورزند [بگو:] برخوردار شوید، زودا که خواهید دانست.»

این مقطع قرآنی درباره نعمت های الهی سخن می گوید، نعمت هایی که نشانه هایی است برای هدایت انسان به یگانگی و الوهیت خدا و ضرورت پرستیدن او. امّا آنان که ستم کرده اند، در این نعمت ها از هوس های خود، یعنی از شهوت ها و خواسته های نفسانی خویش پیروی نمودند و به همین سبب، خداوند آن ها را گمراه کرد. پس برای آنان، نه راهنمایی وجود دارد و نه یآوری.

آن گاه قرآن کریم بر ضرورت تعهد به شیوه فطرت الهی تأکید می کند، شیوه ای که بر

ص: ۱۶۲

پرستش خالصانه خدا و بازگشت به او پای می فشارد و یکپارچگی را برای انسان ها

تحقق می بخشد و نیز قرآن بر ضرورت در پیش گرفتن روش تقوا و پرستیدن خالصانه خدا اصرار می ورزد و از شرک به خدا بر حذر می دارد.

در این جا قرآن کریم به ماهیت این شرک و آثار آن اشاره می کند. و این همان «شرک اجتماعی» است، در برابر «توحید اجتماعی»: این شرک، به چند دستگی در پرستش خدا و در عمل منجر می شود و جامعه را به چندین گروه، طایفه و حزب تقسیم می کند. این شرک بر پایه حزب گرایی استوار است و انسان به حزب خویش دل خوش می کند و در پی اشباع شهوت ها و خواسته های خود در این دنیا بر می آید.

قرآن کریم، تنها به اشاره به ماهیت شرک و آثار آن بسنده نمی کند بلکه عامل این شرک را نیز بیان می کند و این عامل، پرستش شهوتها و خواسته ها و تکیه کردن بر آسایش و نعمت های مادی است. پس این شرک، همان شرک اجتماعی است که نماد تکیه کردن و پناه بردن به آسایش دنیوی می باشد. قرآن، این کار را از طریق بیان اثری که زیان و آسایش از لحاظ روانی و اجتماعی بر انسان میگذارد، انجام می دهد: «و چون مردم را زبانی رسد، پروردگار خود را، در حالی که به درگاه او توبه می کنند، می خوانند و آن گاه که از جانب خود رحمتی به آنان چشایید، به ناگاه دسته ای از ایشان به پروردگارشان شرک می آورند.»

قرآن کریم پس از بیان عامل شرک، تأکید می کند که روی آوردن به شرک، در حقیقت کفران این نعمت های الهی است و به انسان ها هشدار می دهد که [هر چند] اندکی از این نعمت ها برخوردار گردند، اما به زودی از سرنوشت سیاه خود در آینده آگاه خواهند شد.

از بالاترین نمادهای شرک اجتماعی که این پدیده را در برپایی روابط اجتماعی بر پایه خواسته ها و تمایلات نفسانی مجسم می سازد، رژیم های «سرمایه داری» است که به آزادی فردی و منافع شخصی و سود مادی ایمان دارد و به افزایش این منافع فرا می خواند و آن را اساس روابط اجتماعی خود قرار می دهد و ادعا می کند که همین منافع

خصوصی قادر است روابط را به گونه ای ساماندهی و راهنمایی نماید که یکپارچگی جامعه انسانی و منافع آن را حفظ کند.

پیامد این چند دستگی و اختلاف در جامعه انسانی - خواه بر اثر اطاعت از سران و بزرگان و فرمانبرداری و تقدیس آنان باشد و خواه بر اثر پیروی از خواسته ها و شهوت ها

- پدیده ای اجتماعی است که موانع اختلاف و ژرفای ریشه های آن را با برجاتر می سازد و این پدیده، همان پدیده «تعدد ولایتها» در جامعه است که با یکدیگر تضاد و ناسازگاری

دارد. چه، ولایت یک چیز، از رابطه استوار و دوستی با آن چیز آغاز می شود تا این که

جزء ذات و وجود انسان می شود و این دوستی تا آن جا رشد می کند که انسان در برابر آن

چیز احساس تعهد و پیمان می کند و معتقد می شود که باید از آن حمایت و دفاع کند و یاری اش برساند. سپس این احساس تکامل و رشد پیدا می کند تا این که به یک پدیده اجتماعی و قانونی تبدیل می گردد که تمامی روابط اجتماعی در جامعه براساس آن برپا و تقسیم بندی می شود و این ولایت، جای ولایت حق، عدالت، ارزشها، آرمانها و اصول را می گیرد.

ولایت در حد ابتدایی و فطری خود نظیر دوست داشتن پدران، فرزندان، برادران، همسران، طایفه، ثروت، وطن... امری است طبیعی و روا، حتی از دیدگاه شارع مقدس هم یک امر محبوب است، چرا که خداوند دوست داشتن این امور را برای انسان آرایش داده و در برخی موارد آن ها را عزیز و محبوب او قرار داده و در برخی امور دیگر اجازه

این محبت را به وی داده است. خداوند چنین فرموده است:

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبِإِ»^(۱)؛ «دوستی خواستنیها [ی گوناگون] از: زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشان دار و دامها و کشتزار برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله مایه تمتع زندگی دنیاست و فرجام نیکو نزد خداست.»

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا حَالِصَةٌ يَوْمَ الْقِيَمَةِ...»^(۲)؛ «بگو: زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید

ص: ۱۶۴

۱- آل عمران / ۱۴.

۲- اعراف / ۳۲.

آورده و روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده؟ بگو: این [نعمت‌ها] در زندگی دنیا

برای کسانی است که ایمان آورده‌اند و در روز قیامت نیز خاص آنان می‌باشد». همچنین، روایاتی نیز درباره دوستی پدران و فرزندان و قبیله و میهن وارد شده است.

لیکن این دوستی چنانچه در چهارچوب دوستی خدا، حق، عدالت و در راستای آن باشد، در حقیقت، ولایت خدا و هماهنگی با فطرت است و انسان را به وحدت اجتماعی می‌رساند، ولی در عین حال، درست نیست که اساس روابط اجتماعی همگانی در جامعه انسانی باشد. اما اگر این دوستی در برابر ولایت و دوستی خدا و حق و عدالت باشد و یا به پایه جداگانه‌ای برای روابط اجتماعی بدل شود، ولایت به شمار می‌رود که از فطرت انسانی و مقتضیات عبادی آن، که فرمانبرداری و تقدیس خدای یگانه و برپایی روابط اجتماعی براساس این پرستش است، منحرف شده است و بالطبع این نوع ولایت، به فرقه فرقه شدن جامعه می‌انجامد و بر اثر تعدد این ولایتها، جامعه به چند دسته تقسیم

می‌شود. خداوند فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَأَخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنَّ اسْتِخْبَابَ الْكُفْرِ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر پدرانتان و برادرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند.»

با این بیان، حقیقت آنچه قرآن بدان اشاره کرده است یعنی وحدت «حزب الله» روشن می‌شود. حزب الله یعنی ولایت خدا، چرا که معنای حزب، همان ولایت خداست و چون خدا واحد است، حزب هم واحد است و تعدد «احزاب شیطان و باطل» بر اثر تعدد این ولایتهاست و به همین دلیل، قرآن کریم از «حزب الله» با ساختار مفرد سخن می‌گوید. لیکن هنگامی که از حزب شیطان و باطل سخن می‌گوید، از احزاب پراکنده و متعدد یاد

می‌کند. همچنین، با این بیان قرآنی، تفسیر ولایت و دوستی سیاسی یعنی تفسیر روابط همگانی اجتماعی نسبت به قوم (۲)، قبیله، میهن، سرمایه و دیگر ولایت‌های بشری برای ما روشن می‌شود [و متوجه می‌شویم که اینگونه روابط و دوستیها در صورتی که در راستای

ص: ۱۶۵

۱- توبه ۲۳/.

۲- واژه احزاب یازده بار در قرآن کریم به کار رفته که همگی درباره ولایت‌های منحرف است.

دوستی خدا و حق و عدالت نباشد، از سنخ دوستیهای شیطانی است.]

قرآن کریم در چند مورد بیان کرده است که اساس تشکیل «گروه با ایمان» ولایت خداوند بلند مرتبه است و همچنین ولایت کسانی که خداوند به ولایت اجتماعی و سیاسی آنان به عنوان استمرار ولایت الهی فرمان داده است همانند ولایت پیامبر صلی الله علیه و آله و ولایت اولوالامر و مؤمنان و یا همانند ولایت و دوستی آنچه که خداوند به ولایت او در

حدّ دوستی و یاری فرمان داده است. خداوند می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْعَالِيُونَ» (۱)؛ «ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. و هر کس که خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند ولی خود بداند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند.»

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالصَّالِحَاتِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۲)؛ «و مردان و زنان با ایمان، دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را برپا می کنند و زکات می دهند و از خدا و پیامبرش فرمان می برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد که خدا توانا و حکیم است.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (۳)؛ «ای کسانی که

ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید...»

«اللَّهُمَّ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاءُ لَهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» (۴)؛ «خداوند سرور کسانی است که ایمان آورده اند. آنان را از تاریکیها به سوی روشنایی به در

می برد. و کسانی که کفر ورزیده اند، سرورانشان طاغوتند که آنان را از روشنایی به سوی

تاریکیها به در می برند. آنان اهل آتشند که خود در آن جاودانند.»

ص: ۱۶۶

٢- توبه: ٧١.

٣- نساء/ ٥٩.

٤- بقره/ ٢٥٧.

قرآن کریم تأکید کرده است که باید از دشمنان خدا و کسانی که آنان را ولی خود می دانند، بیزاری جست. آن گونه که در داستان ابراهیم علیه السلام آمده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْبَصِّ لَمُودَةٍ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ بِالْبَصِّ لَمُودَةٍ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ * إِنْ يَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا يُفَصِّلُ بَيْنَكُمْ وَمَنْ يَلْمِزْكُمْ فَإِنِّي لَمُودٌ عَلَيْهِمْ سَوَاءَ لِسُوِّهِمْ وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ * لَنْ نَنْفَعَكُمْ أَرْحَامَكُمْ وَلَا أَوْلَادَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ * قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعِدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ وَحَدِيثِهِ الْإِقْوَالِ إِبْرَاهِيمَ لِأَسِيءَ تَعْفُرَنَّا لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ» (۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، دشمن من و دشمن خودتان را به دوستی برگزید [به طوری] که با آن ها اظهار دوستی کنید، و حال آن که به طور قطع به آن حقیقت که برای شما آمده کافرند [و] پیامبر [خدا] و شما را [از مکه] بیرون می کنند که [چرا] به خدا، پروردگارتان ایمان آورده اید، اگر برای جهاد در راه من و در راه خشنودی من بیرون آمده اید. [شما] پنهانی با آن ها رابطه دوستی برقرار می کنید، در حالی که من به آنچه پنهان داشتید و آنچه آشکار

نمودید دانانترم. و هر کس از شما چنین کنند، به طور قطع از راه درست منحرف گردیده

است. اگر بر شما دست یابند، دشمن شما باشند و بر شما به بدی دست و زبان بکشایند و آرزو دارند که کافر شوید. روز قیامت نه خویشان شما و نه فرزندانتان هرگز به شما سود

نمی رسانند. [خدا] میان شما فیصله می دهد و خدا به آنچه انجام می دهید بیناست. به طور قطع برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با اویند سرمشقی نیکوست: آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا می پرستید، بیزاریم. به شما کفر

می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید. جز در سخن ابراهیم که به پدر خود گفت: حتما برای تو آموزش خواهم خواست، با آن که در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم. ای پروردگار ما، بر تو

ص: ۱۶۷

اعتماد کردیم و به سوی تو باز گشتیم و فرجام به سوی توست.»

قرآن کریم این عمل را بر مردم زشت دانسته که «ولایتهای دیگر» را پایه ای برای رابطه اجتماعی و سیاسی خود برگزینند، ولایتهایی که آنان را از حالت ایمان به خدا به در می کند و به سوی کفر و گمراهی می برد. اما کسانی که ولایت خدا را پایه ای برای روابط

اجتماعی خود بر می گیرند، به حق مؤمن هستند و مورد تأیید خداوند قرار می گیرند و راهیان بهشت و رضوان الهی اند و اینان همان حزب خداوند که رستگارانند. خداوند فرموده است:

«الَّذِينَ تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِأَصْلِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُؤَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱)؛ «قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند، هر چند پدرانشان یا پسرانشان یا برادرانشان یا عشیره آنان باشند، دوست بدارند. در دل اینهاست که [خدا] ایمان را نوشته و آن ها را با روحی از جانب خود تأیید کرده است و آنان را به بهشتهایی که از زیر [درختان] آن جویهایی روان است در می آورد، همیشه در آن جا ماندگارند، خدا

از ایشان خوشنود و آن ها از او خوشنودند. اینانند حزب خدا. آری، حزب خداست که رستگارانند.»

همچنین، قرآن کریم تأکید کرده است که در حرکت اجتماعی انسان باید ولایت خدا را بر تمامی ولایتهای دیگر، حتی بر ولایتهای صالح، مقدم داشت و اگر چنین نشود، انسان از مقتضیات بر حق فطرت انسانی بیرون می رود و به وضعیتی برده می شود که قرآن کریم از آن به وضعیت بی بند و باری تعبیر می کند و در این وضعیت، دچار سرگستگی و گمراهی می شود. خداوند فرموده است:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ

تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِينُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (۲)؛ «بگو: اگر پدران و پسران و برادران و

ص: ۱۶۸

۱- مجادله / ۲۲.

۲- توبه / ۲۴.

زنان و خاندان شما و اموالی که گرد آورده اید و تجارتی که از کسادهش بیمناکید و سراهایی را که خوش می دارید، نزد شما از خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند.»

با مقدم داشتن ولایت خدا بر دیگر ولایتهاست که «گروه مؤمن» از «گروه کافر» جدا می شود، گروه کافری که ستمگر و تبهکار است و ولایتهای دیگر را اساس روابط اجتماعی خود قرار می دهد، نه ولایت خدا را و به احزاب و دسته های تغییر می یابد که

به این ولایتهایی که دارند دل خوش می کنند. لیکن این گروه کافر پاره پاره و فرقه فرقه

می شود و چندین گروه تقسیم می گردد و به حزب شیطان تغییر می یابد و به زیان و زبونی

و عذاب دردناک دچار می شود. خداوند فرمود:

«اسْتَحْوَذَ

عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسِيَهُمْ ذَكَرَ اللَّهُ أَوْلِيَّكَ حِزْبَ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يُحَادُّونَ اللَّهَ - وَرَسُولَهُ أَوْلِيَّكَ فِي الْأَذْلَى» (۱)؛ «شیطان بر آنان

چیره شده و خدا را از یادشان برده است؛ آنان حزب شیطانند. آگاه باش که حزب شیطان همان زیانکارانند. در حقیقت، کسانی که با خدا و پیامبر او به دشمنی بر می خیزند، آنان

در [زمره] زبونان خواهند بود.»

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاصْتَقُوا * فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۲)؛ و در حقیقت این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم، پس، از من پروا دارید. تا کارشان را میان خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند، هر دسته ای به آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند.»

خداوند اختلاف در دوران عیسی علیه السلام و پس از او را چنین توصیف کرده است:

«فَاصْخَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَّشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ» (۳)؛ «اما دسته ها از میان آن ها به اختلاف پرداختند، پس وای بر کسانی که کافر شدند از مشاهده روزی دهشتناک.»

این چنین، پدیده تعدد و ولایتها نشان دهنده نابسامانی روشن جامعه در اصل

۱- مجادله/ ۱۹ - ۲۰.

۲- مؤمنون/ ۵۲ - ۵۳.

۳- مریم/ ۳۷. آیه ۶۵ از سوره زخرف نیز به همین مضمون آمده است.

توحیدی است، یعنی در این که پرستش و اطاعت خدا را محور حرکت اجتماعی انسان قرار دهد، اصلی که از عوامل وحدت فطری جامعه بود، اما وجود نابسامانی در این اصل، موجب شد که نمادهای جدایی و اختلاف در جامعه پدیدار شود.

ثالثاً: تأثیر گذاری هوس بر عنصر برابری

اشاره

خداوند انسان ها را از یک ریشه آفرید، چرا که همه آنان از خاک و گلی چسبنده آفریده شدند. همان گونه که همه آنان از مردی و زنی آفریده شدند و خداوند آنان را بر

بسیاری از آفریدگان خود برتری داد و گرامی شان داشت و این موضوع را در باب اول این کتاب بیان کردیم. خداوند فرموده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ

عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ...» (۱)؛ «ای مردم، ما شما را از مردی و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین

شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...»

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ

كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (۲)؛ «به راستی ما فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا [بر مرکبها] بر نشانیدیم و از چیزهای پاکیزه به ایشان روزی دادیم و آن ها را بر بسیاری از آفریده های خود برتری آشکار دادیم.»

از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است: «... همه شما از آدم هستید و آدم از خاک است... هیچ عربی بر غیر عرب برتری ندارد، مگر به وسیله تقوا.» (۳)

این آفرینش سبب شد که انسان در آغاز، احساس کند که با برادرش انسان برابر است و هیچ امتیاز و برتری بر وی ندارد. البته، این احساس برابری بدین معنا نیست که برخی

از انسان ها نمی تواند هیچ گونه امتیازی را بر برخی دیگر به دست آورد بلکه او می تواند

از طریق به دست آوردن ویژگیهای پایدار و اثرگذاری که خداوند آن ها را در حرکت و فعالیت انسان قرار داده است بر انسان دیگر و هم نوع خود برتری پیدا کند و این موضوع

١- حجرات/١٣.

٢- اسراء/٧٠.

٣- تحف العقول، ص ٣٤.

را بیشتر بیان کردیم. این ویژگیها را می توان به دو زمینه تقسیم کرد:

اول: زمینه مادی و دنیوی. در این زمینه، تلاش انسان در کارها و کوشش وی در آباد ساختن زمین و به دست آوردن و نگهداری اموال، سبب می شود که بر مال و ثروت بیشتر دست یابد و قانون الهی ایجاب می کند که باید هر کسی محصول تلاش و کارش را به دست آورد و انسان کوشا بیشتر از انسان بی کار و تنبل نتیجه بگیرد و بر وی برتری یابد. خداوند فرموده است:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَاصْ مُشُوا فِي مَنَاجِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» (۱)؛ «اوست که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی

[خدا] بخورید و رستاخیز به سوی اوست.»

«أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسِمْنَا بَيْنَهُمْ مَعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا سُخْرِيًّا وَرَحْمَتُ رَبِّكَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ» (۲)؛ «آیا آنانند

که رحمت پروردگارت را تقسیم می کنند؟ ما معاش آنان را در زندگی دنیا میانشان تقسیم کرده ایم و بعضی از آنان از [نظر] درجات بالاتر از بعضی [دیگر] قرار داده ایم تا بعضی از آن ها بعضی [دیگر] را در خدمت گیرند و رحمت پروردگار تو از آنچه آنان می اندوزند بهتر است.»

«وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادَى رِزْقِهِمْ عَلَى مَا مَلَكَتْ

أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِعَدْوِهِ اللَّهُ يَجْحَدُونَ» (۳)؛ «و خدا بعضی از شما را در روزی بر بعضی دیگر برتری داده است. و کسانی که فرونی یافته اند، روزی خود را به بندگان خود نمی دهند تا در آن با هم مساوی باشند. آیا باز نعمت خدا را انکار می کنند؟»

دوم: زمینه معنوی. در این زمینه مزایای حقیقی و ماندگار و پایدار در دنیا و آخرت وجود دارد که موجب برتری در کمال انسانی می شود از قبیل ایمان و دانش.

خداوند فرموده است:

«...يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» (۴)؛ «... تا خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورد و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند

ص: ۱۷۱

٢- زخرف / ٣٢.

٣- نحل / ٧١.

٤- مجادله / ١١.

گرداند...».

«...قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ...» (۱)؛ «...بگو: آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟...» نیز همچون جهاد در راه خدا. خداوند فرمود:

«...وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (۲)؛ «... و خدا مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ، برتری بخشیده است.».

همانند اطاعت خدا. خداوند فرمود:

«...وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا» (۳)؛ «... و هر کس خدا و پیامبرش را فرمان برد، به طور قطع به رستگاری بزرگی نایل آمده است.»

نیز از قبیل تقوا. خداوند فرمود:

«...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىكُمْ...» (۴)؛ «... در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...»

در غیر این دو زمینه، یعنی تلاش در زمینه مادی و مزایای معنوی که واقعا موجب امتیاز می شود، هیچ کس امتیازی بر کسی دیگر ندارد و در گذشته به این مطلب اشاره کردیم.

لیکن این امتیاز اکتسابی موجب برتری در هویت انسانی نمی شود و انسان ها را به چند طبقه اجتماعی تقسیم نمی کند، به گونه ای که زیربنای روابط اجتماعی به شمار آید.

البته، به استثنای امتیاز «ایمان» که به قضیه برپایی روابط اجتماعی بر پایه یگانگی خداوند و پرستش خالصانه او باز می گردد. آری، این امتیازات اکتسابی ممکن است موجب احترام و تعظیم دیگران به فرد صاحب امتیاز شود.

اما می بینیم انسان طی رفتاری که در اندرون جامعه دارد، بر اثر پیروی از هوس نفسانی، این شعور و احساس برابری نسبت به برادرش را از دست می دهد و برای خود، عوامل و اسباب نادرست دیگری را برای برتری و امتیاز بر می گزیند که خداوند این عوامل را قرار نداده و نپذیرفته است.

ص: ۱۷۲

۱- زمر/۹.

۲- نساء/۹۵.

۳- احزاب/۷۱.

۴- حجرات/۱۳.

در این راستا به سه عامل اشاره می‌کنیم که با اثر گذاری هوس پیدا شده و بر احساس برابری انسان با برادرش انسان، اثر گذارده و معادلات برتری را بر هم زده است.

۱ - فزونی ثروت و فرزند

برخی از مردم با عمل خود و فعالیتی که در زندگی دارد، بر اموال و فرزندان بسیار دست می‌یابد و ثروت و فرزندان وی افزایش می‌یابد، در حالی که دیگران به این مقدار ثروت و فرزند دست نمی‌یابند و بدین سبب، میان افراد جامعه تفاوت و اختلاف ایجاد می‌شود. برخی از این مردمان به جای این که همچنان نسبت به برادر دیگرش انسان، احساس برابری کند و به خاطر این نعمت‌ها، خدای را سپاسگزارد و از اموالش در راه خدا انفاق کند و به اصلاح فرزندان خویش پردازد، به سبب اموال و فرزندان و قدرت مادی که دارد، احساس امتیاز و برتری می‌کند. خداوند فرموده است:

«...فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَ أَعَزُّ نَفَرًا» (۱)؛ «... پس به رفیقش - در حالی که با او گفت و گو می‌کرد - گفت: مال من از تو بیشتر است و از حیث افراد از تو نیرومندترم.»

برخی از این افراد ثروتمند بر اثر این دارایی و ثروت در روابط اجتماعی خود، پا را از حد فراتر می‌گذارند و به آن جا می‌رسند که بر هموعان خود ستم می‌کنند: «...إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٌ مُّغْبِطٌ * أَن رَّاهُ اسْتَعْجِنَ» (۲)؛ «حقا که انسان سرکشی می‌کند. همین که خود را بی‌نیاز پندارد.» و حتی گاهی کارش به جایی می‌رسد که احساس می‌کند، داراییهای او باعث جاودانگی اش خواهد شد! «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ * الَّذِينَ جَمَعَ مَالًا وَ عَدَدَهُ يُحْسِبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ» (۳)؛ «وای بر هر بدگوی عیبجویی که مالی گرد آورد و بر شمردش. پندارد که مالش او را جاوید کرده است.» یا احساس می‌کند که فزونی اموالش، در صورتی که منحرف شود، وی را از عذاب می‌رهاند و در پیشگاه خدا شفاعت می‌کند. خداوند فرموده است:

«وَ قَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ» (۴)؛ «و گفتند: ما دارایی و فر

ص: ۱۷۳

۱- کهف/۳۴.

۲- علق/ ۶- ۷.

۳- همزه/ ۱- ۳.

۴- سبأ/ ۳۵.

زندان مان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد.» نیز خداوند فرموده است:

«وَمَا يُعْزِي عَنَّهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» (۱)؛ «و چون هلاک شد، مال او به کارش نمی آید.»

این گرایش اجتماعی که بر پایه هوس استوار است و انسان امتیاز برتری را در برخورداری از اموال و فرزندان می داند، انسان را و می دارد که هر چه بیشتر به استثمار و بهره کشی دست یازد تا برتری بیشتری بر دیگران پیدا کند و همین امر، دو طبقه استثمارگر

و استثمار شده در جامعه انسانی را به وجود می آورد که پیامد آن، پیدایش وضعیت فرقه فرقه شدن و چند دستگی در این جامعه است.

درگیری جهان امروز ما که به نام درگیری شمال و جنوب معروف است، چیزی جز درگیری میان کشورهای ثروتمند و برخوردار از امکانات و قدرت و ثروت و کشورهای فقیر و محروم و استثمار شده، نیست.

قرآن کریم از جوانب متعدّد به این مسأله پرداخته و به برخی موارد بهره کشی و ستمگری انسان در این زمینه توجه داده است، همان بهره کشی و ستمگری که معمولاً به ایجاد وضعیت درگیری، کشتار و اختلاف در درون جامعه منجر می شود. به عنوان نمونه، مسأله به ارث بردن اموال را مورد توجه قرار داده که گروههای عقب افتاده ذهنی [نظیر دیوانگان] یا گروههایی که از لحاظ جسمی ناتوانند یتیمان و زنان، شاهد انواع ستم در این مسأله بوده اند. خداوند در این باره می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا...» (۲)؛ «در حقیقت،

کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند، جز این نیست که آتشی در شکم خود فرو می برند...»

«وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِاصِّ لَتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ...» (۳)؛ «و به مال یتیم، جز به نحوی نیکوتر نزدیک مشوید تا به حدّ رشد خود برسد...».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرْتُوا النِّسَاءَ كَرَاهًا وَلَا تَعْضَلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبِينَةٍ...» (۴)؛ «ای کسانی که ایمان آورداید، برای شما حلال نیست که زنان را به اکراه ارث برید و آنان را زیر فشار مگذارید تا بخشی از آنچه را به آنان

ص: ۱۷۴

۱- لیل/ ۱۱.

۲- نساء/ ۱۰.

۳- انعام/ ۱۵۲.

۴- نساء/ ۱۹.

داده اید [از چنگ شان به در] برید، مگر آن که مرتکب زشتکاری آشکاری شوند...»

یا از قبیل مسأله ربا گرفتن، یا خوردن اموال مردم از طریق باطل نظیر قمار بازی، کلاهبرداری، تحریف دین و سوداگری با دین. خداوند فرموده است:

«وَآخِذْهُمْ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بَاطِلٌ لِّبَاطِلٍ...» (۱)؛ «و [به سبب] ربا گرفتن شان با آن که از آن نهی شده بودند و به ناروا مال مردم خوردن شان...».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بَاطِلًا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ...» (۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال همدیگر را به ناروا مخورید، مگر آن که داد و ستدی با تراضی یکدیگر از شما انجام گرفته باشد...».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بَاطِلًا وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ...» (۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می خورند و [آنان را] از راه خدا باز می دارند...»

برخی از مردمان تنها به خوردن مال مردم به ناروا و به طور مستقیم بسنده نمی کنند، بلکه این مال را به کار می گیرند تا از این طریق به خوردن اموال دیگران به ناروا دست

یابند و در نتیجه، ناروا در ناروا می خورند. خداوند می فرماید.

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِبَاطِلٍ وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِإِصْلَاحٍ لَكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۴)؛ «و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و [به عنوان رشوه قسمتی از] آن را به قضات دهید تا بخشی از اموال مردم را به گناه نخورید، در حالی که خودتان می دانید.»

اهمیت این عامل در اثرگذاری بر وحدت جامعه و ایجاد اختلاف میان مردم، از آن جا برای ما آشکار می شود که قرآن کریم موضع خود درباره اموال و فرزندان و نیز نقشی را که این دو در حرکت اجتماعی انسان می تواند بازی کند، بیان می دارد و خداوند چنین می فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (۵)؛ «بدانید که اموال و

ص: ۱۷۵

۱- نساء/۱۶۱.

۲- نساء/۲۹.

۳- توبه/۳۴.

۴- بقره/۱۸۸.

۵- انفال/۲۸.

فرزندان شما [وسیله] آزمایش [شما] هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ» (۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اموال شما و فرزندان شما را از یاد خدا غافل نگرداند و هر کس چنین کند، آنان خود زیانکارانند.»

خداوند فزونی در اموال و فرزندان را از امور کالای ناماندگار دنیا قرار داده و در چند جای قرآن، آن را به بازی و سرگرمی توصیف کرده و انسان را از آن بر حذر داشته است:

«اعلموا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتْرَتَهُ مُصِيفًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ» (۲)؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آن ها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن به شگفتی اندازد، سپس خشک شود و آن را زرد بینی، آن گاه خاشاک شور و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست.»

همین مالی که انسان گرد می آورد تا بدان فخر فروشی کند، چون هلاک شود، به کارش نمی آید:

«وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّى» (۳)؛ «و چون هلاک شد، مال او به کارش نمی آید.» و حتی در آن روز، هیچ چیزی سود نمی رساند، مگر کسی که با دلی پاک به سوی خدا آید:

«يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ * إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» (۴)؛ «روزی که هیچ مال و فرزندی سود نمی دهد. مگر کسی که با دلی پاک به سوی خدا آید.»

نقش حقیقی و ماندگار مال و ثروت آن است که در راه خدا انفاق گردد و با آن جهاد

شود، تا از رنجها و دردهای تهی دستان و بیچارگان کاسته شود و سخن خدا و دین در جایگاه بلند قرار گیرد.

روشن است که این آیات قرآنی می خواهد اندیشه های انسان در باره اموال و فرزندان

ص: ۱۷۶

۱- منافقون/۹.

۲- حدید/۲۰.

۳- لیل/۱۱.

۴- شعراء/۸۸ - ۸۹.

را تصحیح کند و این که این امور، نمی تواند به وی امتیاز یا برتری واقعی ببخشد و چنانچه

مال و فرزند، اساس امتیازها و برتریها قرار گیرد، عامل پیدایش جنگ طبقاتی و اختلاف میان استثمارگر و استثمار شونده در جامعه انسانی خواهد شد.

ثروت، در حقیقت، وسیله ای است که انسان برای رسیدن به خشنودی خداوند یا گرفتار شدن در عذاب او، آن را به کار می گیرد و این به نحوه کاربرد و هزینه کردن آن بستگی دارد. چنان که آیه ای در سوره حدید بدان اشاره دارد:

«... وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَوَةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعٌ الْغُرُورِ...» (۱)؛ «... و در آخرت عذابی سخت است و از جانب خدا آمرزش و خشنودی است...»

۲ - نیرو

برخورداری از نیرو به هر شکلی که باشد: بدنی، مالی، یا نفوذ اجتماعی یا قدرت اقتصادی، یا قدرت علمی و یا فزونی فرزندان و پیروان، این احساس را به فرد برخوردار می دهد که خود را از دیگران برتر بداند و به بهره کشی از دیگران پردازد و برای تأمین

منافع خود، آنانرا به استخدام و تسخیرش در آورد و حتی بر آن ها ستم هم بکند و بر اثر

این احساس برتری، در جامعه ای که چنین پدیده اجتماعی حکومت می کند، وضعیت اختلاف به وجود می آید. قرآن کریم، این حقیقت و اثرگذاری آن در احساس برتری فرد برخوردار بر دیگران را در طی چند آیه بیان کرده است. از جمله این آیات آن چیزی است که خداوند از زبان ملت شهبانوی سبا بیان می کند:

«قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةً وَ أَوْلُوا بِأَسِ شَدِيدٍ...» (۲)؛ «گفتند: ما سخت نیرومند و دلاوریم...»

چه، قوم سبا در باره موضع خود در برابر دعوت الهی که از سوی سلیمان پیامبر علیه السلام در نامه ای که به آنان فرستاده بود، مطرح شده بود، از هیچ قضیه ای یاد نکردند و تنها از

برتری قدرت و نیرویی که در اختیار داشتند و نیز دلاوری خود سخن گفتند. روشن تر از این سخن خداوند، آن چیزی است [که] از زبان قوم هود در قرآن آمده است:

«فَأَمَّا عَادٌ فَاصْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَ قَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ -

ص: ۱۷۷

الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (۱)؛ «و اما عاديان به ناحق، در زمين سر برافراشتند و گفتند: از ما نيرومندتر كيست؟ آيا ندانسته اند، آن خدائي خلقشان کرده

از ايشان نيرومندتر است؟ و در نتيجه، آيات ما را انكار مي کردند.» قوم عاد، نيروي خود

را دليلي بر خود خواهي و مخالفتشان با دعوت الهي و امتياز و برتري شان بر ديگران دانستند و توجه نداشتند كه خداوندي كه آنان را آفريده نيرومندتر است و بر همه بندگان

تسلط دارد.

از اين قبيل است سخن خداوند در باره اين پديده [= پديده قدرت] كه در دورانهاي

مختلف تاريخ به سان يكي از عوامل اختلاف و استكبار و انحراف در جامعه اثر مي گذارده است:

«أَو لَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَ أَثَارُوا الْأَرْضَ وَ عَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِبَاصٍ لِيُنَبِّئَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ» (۲)؛ «آيا در زمين نگريده اند تا ببينند فرجام كساني كه پيش از آنان بودند، چگونه بوده است؟ آن ها بس نيرومندتر از ايشان بودند و زمين را زير و رو كردند و بيش از آنچه آن ها آبادش كردند آن را آباد ساختند و پيامبران شان دلالي آشكار

بر ايشان آوردند. بنا بر اين، خدا بر آن نبود كه برايشان ستم كند، ليكن خودشان بر خود ستم مي كردند.»

قرآن كريم با اين آيه مثل مي زند و به گروهی كه با پيامبر صلي الله عليه و آله به سر مي بردند اندرز

ميدهد و مي گويد: مبدا نيرويي را كه در اختيار دارند، دليل و اساس تكذيب و انكار نشانه هاي خداوند قرار دهند، زيرا كه پيش از آنان كساني بس نيرومندتر و پر جمعيت تر از ايشان بودند كه نشانه هاي خدا را تكذيب كردند. اما خداوند آنان را به خاطر ستمهايي

كه كردند كيفر داد و نابودشان كرد و نيروي آن ها هيچ به كارشان نيامد. نيز قرآن كريم مي گويد: اين احساس برتري، نشانگر انحراف در روابط اجتماعي است. همچنين اين احساس، يك احساس تخيلي و غير واقعي در برابر قدرت و نيروي خدا نيز مي باشد.

ص: ۱۷۸

۱- فصلت / ۱۵.

۲- روم / ۹.

برتری جویی در زمین و در اختیار گرفتن زمام قدرت و حکومت بر مردم و اداره امور آنان، یکی از نمادهای مهم حساس برتری واز دست دادن حساس برابری در میان افراد جامعه انسانی به شمار می رود و حتی می توان آن را مرحله پیشرفته ای از دو پدیده احساس برتری توسط افزایش اموال و فرزندان و احساس قدرت و بلند پروازی دانست.

قرآن کریم به این حقیقت و آثار اجتماعی آن اشاره کرده و درباره اثر پذیری روانی از این عامل اجتماعی و پیامدها و آثار اجتماعی خطرناک آن همچون اختلاف، چند دستگی و تباهی در درون جامعه هشدار داد است.

خداوند فرموده است:

«وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَتَتَّغَلَّنَّ عَلُوًّا كَبِيرًا» (۱)؛ «و در کتاب [آسمانی شان] به فرزندان اسرائیل خبر دادیم که به طور قطع دوبار در زمین فساد خواهید کرد و به طور قطع به سرکشی بسیار بزرگی بر خواهید خاست».

قرآن کریم می گوید: پدیده «برتری جویی» پدیده ای است که برای احساس نیرو و قدرت، پدیده ای پیشرفته به شمار می رود و در هنگام این احساس، وجود آن ضروری به نظر می رسد و آن گاه که درباره یکتاپرستی و ضرورت خدای یگانه سخن می گوید، یادآوری می کند که تعدد خدایان به طور طبیعی به معنای تعدد قدرت است و نتیجه این

پندار، وجود پدیده برتری طلبی در زمین است. خداوند فرموده است:

«مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَّ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (۲)؛ «خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی [دیگر] نیست و اگر جز این بود، به طور قطع هر خدایی آنچه را آفریده [بود] با خود می برد و به طور حتم بعضی از آنان بر بعضی دیگر تفوق می جستند. منزّه است خدا از آنچه وصف می کنند».

شاید فرعون مهمترین نمونه برای پدیده برتری طلبی باشد که قرآن کریم آن را مطرح کرده است. تأکید و تکرار این نمونه در قرآن، بدان سبب است که قرآن می خواسته به آثار

خطرناک این عامل اجتماعی توجه دهد. چرا که فرعون نمونه برجسته ای از سرکشی و

ص: ۱۷۹

۱- اسراء/۴.

۲- مؤمنون/۹۱.

برتری جویی در تاریخ بشری است و به همین دلیل، جامعه خود را به اختلاف، درگیری، تبهکاری و ویرانی کشانید. خداوند فرمود:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَ جَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (۱)؛
«فرعون در سرزمین [مصر] گردن کشی آغاز

کرد و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه ای از آنان را زبون می داشت: پسرانشان را سر

می برید و زنانشان رازنده بر جای می گذاشت که وی از فساد کاران بود.» در این جا قرآن

کریم، چند دستگی در جامعه انسانی و تبدیل آن به گروهها و طبقات مختلف را به پدیده برتری طلبی در زمین پیوند می دهد.

احساس برتری طلبی فرعون تا آن جا اوج گرفت که ادعای الوهیت و خدایی کرد:

« فَحَشَرَ فَنَادَى * فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (۲)؛ «و گروهی را فراهم آورد و ندا در داد و گفت: منم پروردگار بزرگتر شما.» و این ادعای فرعون پس از زمانی بو دکه او خواست به

ابزاری دست یابد که پس از زمین بر آسمان سلطه یابد و به خدای موسی برسد! خداوند فرموده است:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانَ ابْنِ لِي صِرْحًا لَعَلِّي أُبْلَغُ الْأَسْبَابَ * أَسْبَابَ السَّمَوَاتِ فَاطَّلَعَ إِلَى إِلِهِ مُوسَى وَ إِنِّي لَأُظُنُّهُ كَاذِبًا وَ كَذَلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوءَ عَمَلِهِ وَ صُدَّ عَنِ السَّبِيلِ وَ مَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ إِلَّا فِي تَبَابٍ» (۳)؛ «و فرعون گفت: ای هامان، برای من کوشکی بلند بساز، شاید من به آن راهها برسم: راههای [دستیابی به] آسمانها، تا از خدای موسی اطلاع حاصل کنم و من او را سخت دروغ پرداز می پندارم و این گونه برای فرعون زشتی کارش آراسته شد و از راه باز ماند و نیرنگ فرعون جز به تباهی نینجامید.»

احساس برتری جویی فرعون مبنی بر این که او از دیگر انسان ها برتر است به این باور تغییر پیدا کرد که او فرمانروای بی چون و چرای جان و مال آنان است و چون خدای آنان می باشد، پس هرگونه که بخواهد می تواند با ایشان رفتار کند، امری که ناگزیر جامعه را از حالت یکپارچگی به حالت چند دستگی و اختلاف و طبقاتی شدن می کشاند. در این جامعه، طبقه ای به نام اشراف و به تعبیر قرآن «ملا» وجود دارد و طبقه ای پایمال شده و

ص: ۱۸۰

۱- قصص/۴.

۲- نازعات/ ۲۳ - ۲۴.

۳- غافر/ ۳۶ - ۳۷.

زیر دست به نام مستضعف.

ما در تاریخ معاصر خود، نمونه های برجسته ای را برای این احساس برتری می یابیم. از آن جمله احساس برتری طلبی آلمان نازی است که جهان در جنگ جهانی دوم شاهد آن بود و نیز در حال حاضر از سرکشی و برتری جویی تمدن مادی غربی، به ویژه ایالات متحده آمریکا می توان نام برد و از آن جمله است، سرکشی و خودکامگی انجام گسیخته برخی از ستمگران و فرمانروایان، نظیر آنچه را که اروپا از فرانکو در اسپانیا، چاوشسکو

در رومانی و استالین در اتحاد جماهیر شوروی سابق می شناسد یا آنچه را خاور میانه از صدام در عراق، رضاخان در ایران و مصطفی کمال آتاترک در ترکیه به خاطر دارد. این نمونه ها و پدیده ها موجب حوادث مصیبت بار و وحشتناک انسانی شده است.

چهارم: اثر گذاری هوس بر عنصر احساس مسئولیت

اشاره

انسان در مرحله وحدت فطری، خود را به عنوان جانشین خدا در زمین می بیند و

همین جانشینی سبب شد که وی در برابر کسی که او را جانشین قرار داده، یعنی در برابر خداوند، احساس مسئولیت کند، زیرا جانشین در برابر جانشین گمار احساس مسئولیت می کند. در گذشته اشاره کردیم، مسئولیتی که حافظ وحدت اجتماعی در آن زمان بود، دو بعد اساسی را در بر دارد:

اول: متعهد بودن جانشین به حقی که جانشین گمار آن را وضع کرده و احکامی که آن را برای او مقرر داشته است و نیز پیروی نکردن از هوسها و تمایلات نفسانی.

دوم: اختیار و آزادی در عمل، چرا که با وجود اجبار در عمل، احساس مسئولیت معنا ندارد، بلکه انسان باید آزاد باشد و انجام یا ترک عمل را اختیار کند تا در آینده مسؤول

دانستن او در برابر آنچه انجام می دهد یا ترک می کند درست باشد و در برابر آن پاداش یا کیفر داده شود و همین اختیار عمل در انسان بود که موجب هراس فرشتگان شد، آن گاه که خداوند به آنان خبر داد، می خواهد انسان را جانشین خود در زمین قرار دهد. چه، اختیار یعنی توانایی بر انجام کار نیک و این، ممکن است به تباهی در زمین منجر شود، زیرا که انسان موجودی است ناقص و کیفر و پاداش هم مترتب بر همین حق اختیار است و این یک اندیشه بنیادین در باور اسلامی است و با مسئولیت انسان ارتباط دارد و این

مطلب را در جای خود بیان کردیم.

در این جا باید به تصویری بنگریم که در آن، هوس بر این حساس مسئولیت یا هر دو بعدی که دارد، اثر می گذارد و همین امر به پاره پاره شدن جامعه می انجامد و به یکپارچگی آن آسیب می رساند.

نمادهای بی مسئولیتی

اشاره

تصویر بی مسئولیتی انسان را در امور زیر می توانیم مشاهده کنیم:

اولاً: انسان با اثرگذاری هوس و چسبیدن به شهوت ها و خواسته های مادی و دنیوی، از یاد خدا غافل می شود و دستورات او را فراموش می کند و حتی خود خداوند را از یاد می برد.

قرآن کریم در چندین مورد، درباره اثرگذاری هوس یا خواسته های نفسانی در

فراموش کردن خدا و غافل شدن از یاد و فرمانهای او؛ و آثار این فراموشی سخن گفته است و این سخن را از آدم علیه السلام و برخی پیامبران آغاز کرده - البته، غفلت آنان به مرحله معصیت و سرپیچی از فرمان خدا نمی رسد - و به درجات بالای اثرگذاری هوس پایان داده است که این درجات بالا را در برخی از منافقان و مشرکان مشاهده می کنیم. خداوند

چنین فرموده است:

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسِيَ وَ لَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا»^(۱)؛ «به یقین پیش از این با آدم پیمان بستیم و [لی آن را] فراموش کرد و برای او عزمی [استوار] نیافتیم.»

«اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ...»^(۲)؛ «شیطان بر آنان چیره شده و خدا را از یادشان برده است...»

«...وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَ آبَاءَهُمْ حَتَّىٰ نَسُوا الذِّكْرَ وَ كَانُوا قَوْمًا بُورًا»^(۳)؛ «...ولی تو آنان و پدرانشان را بر خوردار کردی تا آن جا که یاد تو را فراموش کردند و گروهی هلاک شده بودند.»

«...نَسُوا اللَّهَ - فَنَسِيَهُمْ إِنَّ الْمُنَافِقِينَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^(۴)؛ «...خدا را فراموش کردند پس

ص: ۱۸۳

۱- طه/۱۱۵.

۲- مجادله/۱۹.

۳- فرقان/۱۸.

۴- توبه/۶۷.

[خدا] هم فراموششان کرد. در حقیقت، این منافقانند که فاسقند.»

خداوند ملازمت میان غافل شدن از یاد خدا و پیروی از هوس [را] چنین بیان کرده

است:

«...وَلَا تَطْعَمَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبُهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوِيَهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرْطًا» (۱)؛ «... و از آن کسی که قلبش را از یاد خود غافل ساخته ایم و از هوس خود پیروی کرده و [اساس] کارش بر زیاده روی است، اطاعت مکن.»

ثانیا: پیامد غفلت از خدا و وظیفه الهی، در صورتی که ادامه یابد و ژرف گردد، معیارهای شناخت و درک حقیقت و مصالح و دیدن حقیقت اشیا را نزد انسان بر هم می زند. در حالی که وی در شناخت این معیارها از دانش و رهنمود الهی پیروی می کرد،

[اما با غافل شدن از خدا چنین نمی کند] پس خدا بر دل و گوش و دیده او مهر می زند و وی بیم از خدا و امید پاداش او را از دست می دهد و پیرو آرزوها و وعده های شیطانی و وسوسه های دنیوی می شود و در گمراهی همچون چهارپایان یا بدتر از آن ها می گردد.

خداوند می فرماید:

«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ *

أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۲)؛ «زیرا آنان

زندگی دنیا را بر آخرت برتری دادند و [هم] این که خدا گروه کافران را هدایت نمی کند.»

«لَقَدْ كُنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ» (۳)؛ «واقعا که از این [حال] سخت در غفلت بودی و ما پرده ات را [از جلو چشمانت] برداشتیم و دیده ات امروز تیز است.»

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ

بِهَا وَلَهُمْ أذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (۴)؛ «و در حقیقت بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریدیم [چرا که] دلهایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی کنند و چشمانی دارند که با آن ها نمی بینند و گوشهایی دارند که با آن ها نمی شنوند. آنان همانند چهار پایان بلکه گمراه ترند. آن ها همان غافل ماندگانند.»

ص: ۱۸۳

٢- نحل/١٠٧ - ١٠٨.

٣- ق/٢٢.

٤- اعراف/١٧٩.

ثالثاً: پس از آن که انسان از گمان، آرزوها و خواسته های نفسانی پیروی کرد، فساد در زمین آشکار شد، او احساس مسؤولیت در برابر خدای بلند مرتبه را از دست داد و نگرش او به زندگی، مصالح، مفاسد، آرمانها و هدفها عوض شد تا آن که اختلاف و درگیری میان مردم رخ داد و آنان در معرض نابودی و رنج قرار گرفتند. خداوند در این باره فرموده است:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» (۱)؛ «پس

چون آنچه را که بدان پند داده شده بودند فراموش کردند، درهای هر چیزی [از نعمت ها] را بر آنان گشودیم تا هنگامی که به آنچه داده شده بودند شاد گردیدند، ناگهان [گریبان] آنان را گرفتیم و یکباره نومید شدند. پس ریشه آن گروهی که ستم کردند برکنده شد و ستایش برای خداوند پروردگار جهانیان است.»

«الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَهُمْ لَهْوًا وَلَعِبًا وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَاصْ لِيَوْمٍ نَنْسِيهِمْ كَمَا نَسُوا لِقَاءَ يَوْمِهِمْ هَذَا وَمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ» (۲)؛ «همانان که دین خدا را سرگرمی و بازی پنداشتند و زندگی دنیا مغرورشان کرد. پس همان گونه که آنان دیدار امروز خود را از یاد

بردند و آیات ما را انکار می کردند، ما هم امروز آنان را از یاد می بریم.»

در این باره، مجموعه ای از عوامل و پدیده ها را بیان می کنیم که این تصویر [یعنی پیروی انسان از خواسته های نفسانی] را مجسم می سازد:

۱ - نگاه به زندگی دنیا

پدیده نخست: اختلاف نگاه به زندگی دنیا. قرآن کریم در مجموعه بسیار گسترده ای از آیات به وجود دو نگاه به زندگی دنیا به طور کلی اشاره کرده است که عبارتند از:

نگاه نخست: نگاه حقی است که تردیدی در آن وجود ندارد و خلاصه آن این است که زندگی دنیا، یک زندگی محدود و کوتاه مدّت است و تنها به اندازه ای که با جهان آخرت ارتباط داشته باشد، می تواند حقیقت را به نمایش بگذارد، و گرنه همان گونه که قرآن کریم آن را توصیف می کند: سرگرمی، بازی، فتنه، آرایش و فخر فروشی در داشتن

ص: ۱۸۴

۱- انعام/ ۴۴ - ۴۵.

۲- اعراف / ۵۱.

فرزندان واموال است. خداوند فرموده است:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ... وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (۱)؛
«بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان

است... و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست.»

این زندگی، گذرگاه است نه قرارگاه و کشتزار آخرت است که آن جا زندگی حقیقی است و باید انسان برای رسیدن به آن کار کند. خداوند می فرماید:

«وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا- لَهُوَ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (۲)؛ «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همان [در] سرای آخرت است؛ ای کاش می دانستند.»

«وَ أَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا- مَا سَعَى * وَ أَنْ سَعْيُهُ سَوْفَ يُرَى * ثُمَّ يُجْزَاهُ الْجَزَاءَ الْأَوْفَى * وَ أَنَّ إِلَى رَبِّكَ الْمُنْتَهَى» (۳)؛ «و این که برای انسان جز حاصل تلاش او نیست و [نتیجه] کوشش او دیده خواهد شد. سپس هر چه تمام تر وی را پاداش دهند و این که پایان [کار] به سوی پروردگار توست.»

نگاه دوم: این نگاهی است که مادی گرایان دنیا پرست، کافران، مشرکان و پیروان هوسها و شهوت ها آن را پذیرفته اند و بر این باور استوار است که زندگی دنیا، زندگی حقیقی است و به همین دلیل، آن را بر زندگی آخرت ترجیح داده اند، چرا که آنان این زندگی را زندگی برتر و تنها زندگی انسان می دانند و به جهان واپسین ایمان ندارند یا بدان اهمیتی قایل نیستند و برخی از این مادی گرایان می گویند: ایمان قلبی به خدا در زندگی

آخرت بسنده می کند و آنان در برابر اعمالی که در دنیا انجام می دهند هیچ مسؤولیتی ندارند. خداوند در این باره چنین می گوید:

«وَقَالُوا إِنْ هِيَ إِلَّا- حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ» (۴)؛ «و گفتند: جز زندگی دنیای ما [زندگی دیگری] نیست و برانگیخته نخواهیم شد.»

ص: ۱۸۵

۱- حدید/۲۰.

۲- عنکبوت/۶۴.

۳- نجم/۳۹ - ۴۲.

۴- انعام/۲۹.

فَأَمَّا مَنْ طَغَى * وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى (۱)؛ «اما هر که طغیان کرد و زندگی پست دنیا را برگزید. پس جایگاه او همان آتش است.»

«بَلْ

تُؤْتِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * وَالْآخِرَةَ خَيْرٌ وَ أَتَقَى (۲)؛ «لیکن شما زندگی دنیا را بر

می گزینید. با آن که آخرت نیکوتر و پایدارتر است.»

«وَ قَطَعْنَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أُمَّيَا مِنْهُمْ الصَّالِحُونَ وَ مِنْهُمْ دُونَ ذَلِكَ وَ بَلَوْنَاهُمْ بِأَصْحَابَاتٍ وَ السَّيِّئَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ * فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَ رِثُوا الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الْأَذْنَى وَ يَقُولُونَ سَيُعَذَّبُ لَنَا وَ إِنْ يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِثْلَهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ مِيثَاقُ الْكِتَابِ أَنْ لَا يَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ وَ دَرَسُوا مَا فِيهِ وَ الدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا

تَعْقِلُونَ (۳)؛ «و آنان را در زمین به صورت گروههایی پراکنده ساختیم. برخی از آنان درستکارند و برخی از آنان جز اینند. و آن ها را به خوشیها و ناخوشیها آزمودیم، باشد

که ایشان باز گردند. آن گاه بعد از آنان، جانشینانی وارث کتاب [آسمانی] شدند که متاع

این دنیای پست را می گیرند و می گویند: بخشیده خواهیم شد. و اگر متاعی مانند آن به ایشان برسد، [باز] آن را می ستانند. آیا از آنان پیمان کتاب [آسمانی] گرفته نشده که جز به حق، نسبت به خدا سخنی نگویند، با این که آنچه را که در آن [کتاب] است آموخته اند؟ و سرای آخرت برای کسانی که پروا پیشه می کنند بهتر است. آیا باز تعقل نمی کنید؟»

قرآن کریم به طور برابر به این دو نگاه اشاره کرده است، آن گاه که از کسانی که آهنگ زیارت بیت الحرام کرده اند و نیز از دعا و درخواست آنان از خداوند سخن می گوید:

«فَإِذَا قَضَيْتُمْ مَنَاسِكَكُمْ فَاصْبِرُوا لِلَّهِ - كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا فَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ * وَ مِنْهُمْ مَنْ يَقُولُ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ فِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (۴)؛ «و چون آداب ویژه حج خود را به جای آوردید، همان گونه که پدران خود را به یاد می آورید، یا با یاد کردنی بیشتر، خدا را به یاد آورید. و از مردم کسی است که می گوید: پروردگارا به ما، در همین دنیا عطا کن و حال آن که برای او

در آخرت نصیبی نیست. و برخی از آنان می گویند: پروردگارا، در این دنیا به ما نیکی و در آخرت [نیز] نیکی عطا کن و ما را از عذاب آتش نگاهدار.»

ص: ۱۸۶

٢- اعلیٰ ١٦/ - ١٧.

٣- اعراف/ ١٦٨ - ١٦٩.

٤- بقرہ/ ٢٠٠ - ٢٠١.

تعیین نگاهی که جامعه به زندگانی دنیا و آخرت دارد و همچنین نقش این نگاه در

جهان واپسین و رابطه میان این جهان و آن جهان، در پاسداری از یکپارچگی یا نبودن آن، یک امر اساسی به شمار می رود.

بنابراین، اگر انسان نگاه نخست را بپذیرد و این که زندگی آخرت همان زندگی حقیقی است، نگاه او بر موارد زیر بازتاب پیدا خواهد کرد:

۱ - بر موضع او در برابر مصالح و مفساد شخصی و همگانی و میان مصالح دنیوی و مصالح اخروی خود به مقایسه خواهد پرداخت.

۲ - بر موضع وی در برابر لذت جویها و شهوت های محدود دنیوی و این انسان از بسیاری از مصالح شخصی خود به خاطر افراد مستحق دست بر می دارد و از خودگذشتگی نشان می دهد تا از این طریق به لذتها و خواسته های بزرگ اخروی و منافع ابدی و پاداش بزرگ و همیشگی الهی دست یابد.

طبیعی است که این برداشت و رفتار اجتماعی که از احساس مسؤولیت نشأت می گیرد، به یکپارچگی جامعه و ساختار به هم پیوسته و استوار آن می انجامد. خداوند در این باره چنین می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ * تُوْمِنُونَ بِأَنَّ لِلَّهِ رِسُولَهُ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * يَعْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * وَآخِرَىٰ تُحِبُّونَهَا نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشْرُ الْمُؤْمِنِينَ» (۱)؛ «ای کسانی

که ایمان آورده اید، آیا شما را به تجارتی راه نمایم که شما را از عذابی دردناک می رهاند؟

به خدا و فرستاده او بگروید و در راه خدا با مال و جانتان جهاد کنید. این [گذشت و فداکاری] اگر بدانید برای شما بهتر است. تا گناهانتان را بر شما ببخشاید و شما را در باغهایی که از زیر [درختان] آن جویبارها روان است و [در] سراهایی خوش، در بهشتهای

همیشگی در آورد. این کامیابی بزرگ است. و [رحمتی] دیگر که آن را دوست دارید: یاری و پیروزی نزدیکی از جانب خداست و مؤمنان را [بدان] [بشارت ده].»

«الْم تَرَىٰ إِلَىٰ الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ

ص: ۱۸۷

الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا أَخَّرْتَنَا إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَىٰ وَلَا تُظْلَمُونَ فَتِيلًا» (۱)؛ «آیا ندیدی کسانی را که به آنان گفته شد: [فعلاً] همین که کارزار بر آنان مقرر شد، بناگاه گروهی از آنان از مردم [= مشرکان مکه] ترسیدند مانند ترس از خدا یا ترسی سخت تر و گفتند: پروردگارا، چرا بر ما کارزار مقرر داشتی؟ چرا ما را تا مدتی

کوتاه مهلت ندادی؟ بگو: برخورداری [از این] دنیا اندک و برای کسی که تقوا پیشه کرده، آخرت بهتر است و [در آن جا] به قدر نخ هسته خرمایی بر شما ستم نخواهد رفت.» نیز خداوند در تأیید این نگاه به دنیا فرموده است:

«...فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ» (۲)؛ «...متاع زندگی دنیا در برابر آخرت، جز اندکی نیست.»

اگر انسان به زندگی دنیا از طریق نگاه دوم بنگرد، تنها براساس سود و زیان محدود دنیوی که در برابرش می بیند حرکت خواهد کرد و طبیعی است که منافع و خواسته های او با منافع و خواسته های دیگران برخورد می کند و لذا بر سر این منافع با آنان اختلاف

پیدا می کند و جنگ و درگیری با آنان را آغاز می نماید، زیرا وی هیچ توجیهی ندارد که به خاطر آنان از این منافع دست بردارد و با نمودار شدن این حالت، ریسمان یکپارچگی جامعه ای که امثال این انسان در آن زندگی می کند، پاره می شود و عوامل همبستگی آن متزلزل می گردد و به حالت هرج و مرج و اختلاف، به سان امری گریزناپذیر بدل می شود.

۲ - در هم آمیختن حق و باطل

پدیده دوم: در هم آمیختن حق و باطل است. پیشتر گفتیم: احساس مسئولیت دو بعد دارد: یکی این که انسان جانشین خداست و دیگر آن که وی آزاد، مختار و صاحب اراده

است و به همین دلیل، او مسئولیت کارهای نیک یا بد خویش را بر دوش دارد.

اگر انسان بخواهد که اراده اش به حق و فرمان الهی برسد، باید عقل را بر آنچه می خواهد یعنی بر اعمال و پیمانهای خود حاکم سازد. مقصود ما از «عقل» در این جا،

ص: ۱۸۸

۱- نساء/ ۷۷.

۲- توبه/ ۳۸.

رفتار عملی است که بر پایه آگاهی و شناخت منافع واقعی و نیز شناخت آنچه انسان را به

حق، واقعیت و درستی ره می نماید، استوار باشد. در مقابل عقل، «جهل» [= نابخردی] قرار دارد که مقصود از آن، رفتار عملی است که نادرست و به دور از حق و درستی باشد، همان گونه که آیات و روایات آن را بیان کرده است.

بِالطَّبَعِ حَقٌّ وَوَأَقْعِیتُ - که عقل می گوید: باید بدان پای بند بود - یکی است و نه چند تا و سلطه آن بر جامعه، به تکامل، یکپارچگی و همبستگی آن منجر می شود.

اگر انسان غیر عقل و دانش را بر اراده خویش حاکم سازد و از هوسها، خواسته ها، آرزوها، گمانها و اوهام پیروی کند، راه خود را گم خواهد کرد و جامعه خود را به اختلاف، فساد و باطل می کشاند. چه، آرزوها، اوهام و گمانها بسیار، گونه گون و با یکدیگر ناسازگار است و انسان را به حق و حقیقت نمی رساند:

«...إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا...»^(۱)؛ «... گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی نیاز نمی گرداند...» گمان انسان را به راه درست و آنچه به مصلحت و منفعت اوست نمی رساند و همین امر به وقوع اختلاف و نگرانی میان کسانی منجر می شود که از روی گمان و توهم عمل می کنند و همین بدگمانی بر تمامی جامعه بازتاب پیدا می کند و ناگزیر

به وضعیت از هم پاشیدگی و چند دستگی می انجامد. قرآن کریم در چند آیه به رابطه اختلاف با عقل اشاره کرده است و از آن جمله این سخن خداوند است:

«...تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ»^(۲)؛ «...آنان را متحد می پنداری ولی [دلهایشان پراکنده است که مردمی بی خردند]»

انسانی که به گمان و توهم عمل می کند، در بیشتر اوقات، مقدار تفاوتی را که میان

یقین و واقعیت و گمان و توهم وجود دارد، درک می کند. لیکن هوس و خواسته های نفسانی که وی را در میان گرفته است، این سو را بر آن سو برای او برتری می بخشد و در

نتیجه، وی همان سو را فراموش می گیرد و توجه ندارد که چه خرابی و ویرانی در جامعه اش رخ خواهد داد و مسؤولیتی را که بر دوش دارد پاک از یاد می برد.

از این جا، مسؤولیت از دیدگاه اسلام با خرد و آگاهی همراه است و در این باره، می بینیم که قرآن کریم در شناخت جهان هستی و زندگی انسانی و نیز در احساس

مسئولیت، در دهها آیه، بر نقش خرد و آگاهی تأکید می کند:

«الَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيضٌ وَ حُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَ غَرَابِيبُ سُودٌ * وَ مِنَ النَّاسِ وَ الدَّوَابِّ وَ الْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» (۱)؛ «آیا ندیده ای که خدا از آسمان، آبی فرود آورد و به [وسیله] آن میوه هایی که رنگهای آن ها گوناگون است بیرون آوردیم؟ و از برخی کوهها، راههای سپید و گلگون به رنگهای مختلف و سیاه پر رنگ [آفریدیم]. و از مردمان و جانوران و دامها که رنگهایشان همان گونه مختلف است [پدید آوردیم]. از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می ترسند. آری، خدا ارجمند آمرزنده است.»

«وَ تَلَمَّكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَ مَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» (۲)؛ «و این مثلها را برای مردم می زنیم و [لی] جز دانشوران آن ها در نیابند.»

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَرَسُولَهُ وَ لَا تَوَلَّوْا عَنْهُ وَ أَنْتُمْ تَسْمِعُونَ * وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَ هُمْ لَا يَسْمِعُونَ * إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ» (۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا و فرستاده او را فرمان برید و از او روی بر نتابید در حالی که [سخنان او را] می شنوید و مانند کسانی مباشید که گفتند: شنیدیم در حالی که نمی شنیدند. به طور قطع بدترین جنبندها نزد خدا کران و لالانی اند که

نمی اندیشند»

«وَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ عَذَابٌ جَهَنَّمَ وَ بئْسَ الْمَصِيرُ * إِذَا أُلْقُوا فِيهَا سَمِعُوا لَهَا شَهيقًا وَ هِيَ تَفُورُ * تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلْتَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ * قَالُوا بَلَى قَدْ جَاءَنَا نَذِيرٌ فَكَذَّبْنَا وَ قُلْنَا مَا نَزَّلَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ ءِ إِنَّا أَنْتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ * وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ

أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ * فَاصْ عتَرْتُمْوا بِذُنُوبِهِمْ فَسَحَقًا لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ» (۴)؛ «و کسانی که

به پروردگارشان انکار آورند، عذاب آتش جهنم خواهند داشت و چه بد سرانجامی است. چون در آن جا افکنده شوند، از آن خروشی می شنوند درحالی که می جوشد. نزدیک است که از خشم شکافته شود. هر بار که گروهی در آن افکنده شوند، نگهبانان از

ص: ۱۹۰

۱- فاطر/ ۲۷ - ۲۸.

۲- عنكبوت/ ۴۳.

۳- انفال/ ۲۰ - ۲۲.

۴- ملک/ ۶ - ۱۱.

ایشان پرسند: مگر شما را هشدار دهنده ای نیامد؟ گویند: چرا؛ هشدار دهنده ای به سوی ما آمد و [لی] تکذیب کردیم و گفتیم: خدا چیزی فرو نفرستاده است، شما جز در گمراهی بزرگ نیستید. و گویند: اگر شنیده بودیم یا تعقل کرده بودیم، در [میان] دوزخیان نبودیم.

پس به گناه خود اقرار می کنند و مرگ باد بر اهل جهنم.

به سبب نقش ارزنده علم و آگاهی، قرآن کریم تأکید کرده است که باید عمل بر اساس علم باشد و در صورت نبودن آگاهی، باید از دانشوران پرسید، تا به علم و آگاهی دست یافت. خداوند در این باره فرموده است:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ...» (۱)؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن...»

«...فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۲)؛ «...پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان کتابهای آسمانی جویا شوید.»

از ابو جعفر علیه السلام [= امام پنجم] نقل شده است: «چون خداوند عقل را آفرید، او را به سخن در آورد و سپس به او فرمود: پیش آی، پیش آمد، آن گاه فرمود: پس رو، پس رفت. خدا فرمود: به عزت و جلال خودم سوگند، آفریده ای نیافریدم که پیش من از تو محبوبتر

باشد. تو را کامل به کسی دهم که دوستش دارم. همانا روی امر و نهی من با توست و کیفر

و پاداشم به حساب تو خواهد بود.» (۳)

قرآن کریم از طریق بیان چندین پدیده خطرناک درباره این حقیقت سخن گفته است، پدیده هایی که بر اثر ضعف یا نبودن احساس مسئولیت و پای بند نبودن به روش علم و عقل در حرکت، در جوامع انسانی پدید آمده است برخی از این پدیده ها از این قرار است:

۱ - پدیده «درهم آمیختن حق به باطل». رغم این که مردم حق را می شناسند، آن را کتمان می کنند که قرآن کریم از این جهت، در چندین آیه، اهل کتاب را سرزنش کرده است:

خداوند خطاب به بنی اسرائیل فرموده است:

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۴)؛ «و حق را به باطل درهم

ص: ۱۹۱

۱- اسراء/۳۶.

۲- نحل/۴۳.

٣- الكافي / ج١، ص١٠، ح١.

٤- بقره / ٤٢.

نیامیزید و حقیقت را با آن که خود می دانید، کتمان نکنید.»

«يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِاصِّ لِبَاطِلٍ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَقَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ امْنُوا بِاصِّ لَّذِي أُنزِلَ عَلَيَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَجَهَ النَّهَارِ وَكَفَرُوا آخِرَهُ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»؛ «ای اهل کتاب، چرا حق را به باطل در میامیزید و حقیقت را کتمان می کنید، با این که خود می دانید؟ و جماعتی از اهل کتاب گفتند: در آغاز روز به آنچه بر مؤمنان نازل

شد، ایمان بیاورید و در پایان [روز] انکار کنید. شاید آنان [از اسلام] برگردند.»

۲ - پدیده دروغ بستن به خدا و بدون آگاهی چیزهایی را به او نسبت دادن، که قرآن کریم این پدیده را نیز سخت نکوهش کرده است:

«...قُلْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَأْمُرُ بِاصِّ لَفَحْشَاءٍ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۱)؛ «...بگو: به طور قطع، خدا به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا چیزی را که نمی دانید به خدا نسبت می دهید؟»

۳ - پدیده خیانت به امانتها و پیمانها، با وجود آگاه بودن از حقیقت و شناخت آن.

خداوند در این باره فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَخُونُوا اللَّهَ - وَالرَّسُولَ وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ * وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، به خدا و پیامبر [او] خیانت مکنید و [نیز] در امانتهای خود خیانت نورزید و خود می دانید [که نباید خیانت کرد]. و بدانید که اموال و فرزندان شما [وسیله] آزمایش شما هستند و خداست که نزد او پاداشی بزرگ است.»

ملاحظه می شود که آیه دوم بر نقش هوسها و خواسته های نفسانی در انحراف از راه علم و گرفتار شدن در خیانت به خدا و پیامبر و امانت تأکید می کند.

۴ - پدیده خوردن اموال مردم از راه گناه، ستم و باطل و پیروی کردن از شهوت ها و خواسته ها، به رغم آگاهی از تجاوز و ستم. خداوند می فرماید:

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِاصِّ لِبَاطِلٍ وَتُدْخِلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِاصِّ لِأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۳)؛ «و اموالتان را میان خودتان به ناروا مخورید و [به عنوان رشوه،

ص: ۱۹۲

۱- اعراف/۲۸.

۲- انفال/۲۷ - ۲۸.

قسمتی از] آن را به قضات دهید، تا بخشی از اموال مردم را به گناه نخورید، در حالی که خودتان هم می دانید.»

۵ - پدیده صدور حکم، موضع گیری و مجادله کردن، در حالی که نه علمی باشد و نه دلیل و برهانی. خداوند فرموده است:

«هِيَ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱)؛ «هان، شما [اهل کتاب] همانان هستید که درباره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید محاجه کردید، پس چرا در مورد چیزی که نسبت بدان دانشی ندارید محاجه می کنید؟ با آن که خدا می داند و شما نمی دانید.»

«قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَ هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ إِنَّ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَذَا أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (۲)؛ «گفتند: خدا فرزندی برای خود اختیار

کرده است. منزّه است او. او بی نیاز است. آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن اوست. شما را بر این حجتی نیست. آیا چیزی را که نمی دانید به دروغ به خدا می بندید؟»

۶ - پدیده از دست دادن بسیاری از منافع مادی و معنوی، بر اثر ناآگاهی و نداشتن شناخت از این منافع و نیز برخورد با آن براساس خواسته ها، شهوت ها و احساسات. قرآن کریم به بسیاری از این موارد اشاره کرده است تا آن را معالجه کند. چنان که خداوند

درباره روزه فرموده است:

«...وَ أَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ...» (۳)؛ «... و اگر بدانید روزه گرفتن برای شما بهتر است...». خداوند درباره کارزار فرموده است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۴)؛ «بر شما کارزار واجب شده است، در حالی که برای شما ناگوار است و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است و خدا می داند و شما نمی دانید.»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ

ص: ۱۹۳

۱- آل عمران/۶۶.

۲- یونس/۶۸.

۳- بقره/۱۸۴.

۴- بقره/۲۱۶.

بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ وَأَنَّهُ إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ» (۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبر، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می بخشد، آنان را اجابت کنید و بدانید که

خدا میان آدمی و دلش حایل می گردد و هم در نزد او محشور خواهید شد.»

در باره شراب و قمار فرموده است:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا...» (۲)؛ «درباره شراب و قمار از تو می پرسند. بگو: در آن دو گناهی بزرگ و سودهایی برای مردم است و [لی] گناهانشان از سودشان بزرگتر است...»

آیه از سردرگمی پرسش کننده درباره شراب و قمار سخن گفته است و نیز از

سودهای این دو که انسان بر آن دست می یابد از قبیل آسایش یا منافع مادی که وی در این منافع از هوس خود پیروی می کند و غرایزش وی را به سوی آن سوق می دهد و او بر اساس گمان خویش عمل می کند، در حالی که در واقع، گناهان آن دو از این منافع افزونتر است.

همچنین در «قوانین ارث» از دیدگاه اسلام. خداوند در سیاق سخن گفتن درباره توزیع ارث بر حسب موازین اسلامی، فرموده است:

«إِيَّاكُمْ وَأَبْنَاؤَكُمْ لَأَ تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا...» (۳)؛ «... شما نمی دانید، پدران و فرزندان کدام یک برای شما سودمندترند...». قرآن کریم از روش کافران در دوران جاهلیت درباره توزیع ارث انتقاد کرده است، زیرا آنان دختر و همسر را از ارث محروم می کردند، زیرا گمانشان بر این بود که این روش، بهترین روش و درست ترین روش در نگهداری اموال نزد وارثان است، یا این که گمان می کردند، فرزند حقیقی پسر است نه دختر که ممکن است با یک بیگانه ازدواج کند. از این رو، قرآن کریم به آنان توجّه داده

است که معیار در صلاحیت وارث، خواه پدر باشد و خواه پسر، آن است که سودمند باشد یا زیان رسان، نه مرد بودن و یا زن بودن. هرگاه انسان بمیرد؛ عمل او از هر چیزی

بریده می شود، مگر از سه چیز که یکی از آن ها - چنان که در روایت آمده - فرزند صالح

است. بنابراین، وارثی که صالح نباشد، زیان رسان است، خواه مرد باشد و خواه زن. پس

ص: ۱۹۴

۱- انفال/۲۴.

۲- بقره/۲۱۹.

زمینه ای برای آنچه جاهلیان درباره توزیع ارث می پندارند و جنسیت را معیار قرار می دهند وجود ندارد.

همچنین، انسان درباره صدقه که نوعی بخشش و فداکاری است، بر این پندار است که صدقه به مال و یا برخی از امورش زیان می رساند [درحالی که چنین نیست] خداوند می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَةً ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ * ءَأَشْفَقْتُمْ أَن تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَيْكُمْ صَدَقَاتٍ

فَمَاذُ لَمْ تَفْعَلُوا وَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ وَ أَطِيعُوا اللَّهَ - وَرَسُولَهُ وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، هر گاه با پیامبر [خدا] گفت و گوی محرمانه

می کنید، پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه ای تقدیم بدارید. این برای شما بهتر و پاکیزه تر است و اگر چیزی نیافتید، بدانید که خدا آمرزنده مهربان است. آیا ترسیدید که

پیش از گفت و گوی محرمانه خود صدقه هایی تقدیم دارید؟ و چون نکردید و خدا [هم] بر شما بخشود، پس نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید و از خدا و پیامبر او فرمان برید

و خدا به آنچه می کنید، آگاه است.»

هنگامی که به قرآن کریم رجوع کنیم، می توانیم موارد فراوانی از نمادهای این پدیده را ببینیم. (۲) پیروی نکردن از حق و قانون الهی که نشانگر عقل و دانش در برابر نابخردی و ناآگاهی یا گمان و توهم است در این موارد یا احساس بی مسؤولیتی در این زمینه، موجب می شود که جامعه یکی از عوامل ارزنده یکپارچگی خود را از دست بدهد و از جامعه یکپارچه و یک دست به جامعه پراکنده و چند دسته تبدیل شود.

۳ - ستم و تجاوز

اشاره

پدیده سوم: گسترش ستم و تجاوز. چرا که درهم آمیختن حق به باطل، سرپیچی از

ص: ۱۹۵

۱- مجادله/۱۲ - ۱۳.

۲- از باب نمونه، می توان به ماده «خیر» در کتاب «المعجم المفهرس» رجوع کرد، تا موارد فراوانی را پیدا کنیم که قرآن کریم از خیر واقعی سخن می گوید، در حالی که ممکن است انسان بر حسب هوس و خواسته های نفسانی خود، آن را خیر نداند.

فرمان خرد و دانش، پیروی از گمان و توهم و خواسته های نفسانی در شناخت حق و از دست دادن احساس مسئولیتی، به وجود پدیده خطرناکی تغییر می یابد که جوامع انسانی از آغاز وجود خود، شاهد آن بوده اند - و زمانی که این پدیده، به یک پدیده همگانی تحوّل می یابد، این جوامع هر کدام پاره پاره و فرقه فرقه می شوند - این پدیده

خطرناک، همان پدیده ستمگری و تجاوز برحق دیگران است و حتی این پدیده بر اثر عدم احساس مسئولیت در برابر خداوند و ضعف یا نبودن عامل کنترل کننده اراده و

هوس، به پدیده ستم انسان بر خود و بر جهان هستی و طبیعت بدل می شود، امری که موجب فرود آمدن خشم الهی به اندازه ای می شود که انسان تصور می کند، خداوند با فرو فرستادن عذاب، بر وی ستم کرده است. از این رو، قرآن کریم، بارها بر آنچه در این آیه آمده، تأکید کرده است:

«...وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ»^(۱)؛ «...و ما بر آنان ستم نکردیم بلکه آن ها به خود ستم می کردند.»

این پدیده ستمگری به گونه ای روشن نشان می دهد که انسان از احساس مسئولیت در برابر خداوندی که وی را به جانشینی خود در زمین گمارده است تهی شده است، چرا که با ستمگری و تجاوز خود، حدود الهی را زیر پا نهاده، از پرستش خدا دست برداشته، احساس او به مسئولیت جانشینی و پای بندی او به این امانت کم شده و در رفتارش در این جهان و در زندگی اجتماعی و حتی نسبت به خودش، شریک خداوند گردیده است. خداوند به وجود این بُعد [= احساس بی مسئولیتی] در پدیده ستمگری در چندین مورد اشاره کرده و از آن جمله فرموده است:

«ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هِيَ لَكُمْ مِنْ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ»^(۲)؛ «[خداوند] برای شما از خودتان مثلی زده است: آیا در آنچه به شما روزی داده ایم شریکانی از بردگانتان دارید که در آن [مالی با هم] مساوی باشید و همانطور که شما از یکدیگر بیم دارید از آن ها بیم داشته باشید؟ این گونه آیات خود را برای مردمی که می اندیشند، به

تفصیل بیان می کنیم.»

ص: ۱۹۶

۱- نحل/ ۱۱۸.

۲- روم/ ۲۸.

از این مثل، محکوم کردن ستم با تمامی اشکالش به دست می آید، زیرا ستم نوعی تصرف از سوی بنده و آفریده خدا در آفریدگان اوست و این، از قبیل برده انسان است که

بنا حق در روزی و دارایی او شریک وی شود و انسان با این برده براساس بزرگ منشی برخورد کند، همان گونه که با مالک فعلی رفتار می کند.

آن گاه قرآن تأکید می کند که این ستمگری بدان سبب است که فرد ستمگر از هوس پیروی می کند و از دانش و آگاهی روی بر می تابد. از این رو، خداوند پس از بیان آیه یاد

شده، چنین می فرماید:

«بِئْلِ اتَّبِعِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ» (۱)؛ «بلکه کسانی که ستم کرده اند، بدون هیچ گونه دانشی هوسهای خود را پیروی کرده اند. پس آن کس را که خدا گمراه کرده، چه کسی هدایت می کند؟ و برای آنان یاورانی نخواهد بود.»

تصویر زمانی روشن تر می گردد که خداوند این حقیقت را به موضوع فطرت انسانی و مقتضیات آن، یعنی به پای بندی به پرستش خدا و احساس مسؤولیت کامل در برابر آن ارتباط می دهد و این که این موضوع مقتضای دانش و شناخت در انسان است و بدون آن، انسان در منجلا ب ستمگری و گمراهی خواهد افتاد. خداوند پس از دو آیه پیشین فرموده است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكُمْ

الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۲)؛ «پس روی خود را بگرایش تمام به حق، به سوی این دین کن، با همان سرشتی که خدا مردم را بر آن سرشته است. آفرینش خدای تغییرپذیر نیست. این است همان دین پایدار، ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

قرآن کریم با این سخنان، می کوشد انسان را به وحدتی باز گرداند که آن را از دست داده است و بر آن است این کار را از طرق ایجاد احساس مسؤولیت در انسان در برابر حق انجام دهد، همان حقی که خداوند آن را برای این انسان به عنوان دین، وضع و مقرر کرده است. قرآن پس از بیان این حقیقت، بر جلوگیری از پراکندگی و اختلاف تأکید می کند:

ص: ۱۹۷

۱- روم/۲۹.

۲- روم/۳۰.

«...وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلَّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ

فَرِحُونَ» (۱)؛ «... و از مشرکان مباشید: از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند؛ هر حزبی بدانچه پیش آن هاست دل خوش شدند.»

تصویر قرآنی از ابعاد ستمگری

قرآن کریم درباره مصادیق فراوان ستمگری به طور گسترده سخن گفته است، تا این پدیده خطرناک و آثار آن را روشن سازد و به معالجه این پدیده و پیامدهای ویرانگر آن پردازد. در این جا به برخی از نشانه های این تصویر اشاره می کنیم:

۱ - قرآن کریم انواع ستمگری را همان گونه که ستمی برای دیگران است ستمی برای خود شخص دانسته است، چرا که زبانی که خود انسان می بیند از زیان دیگران بیشتر است. خداوند در این باره فرموده است:

«وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مِآ فِي الْأَرْضِ لَأَصْفَتْ بِهٍ وَأَسْرِتُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِأَصْلِحِمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (۲)؛ «و اگر برای هر کسی که ستم کرده است آنچه در زمین است می بود، به طور قطع آن را برای [خلاصی و] باز خرید خود می داد و چون عذاب را ببینند پشیمانی خود را پنهان دارند و میان آنان به عدالت داوری شود و بر ایشان ستم نرود.»

۲ - قرآن کریم، مصادقهای متعددی برای ستم بیان کرده است که به خود انسان و رابطه او با خدا و جهان هستی و طبیعت و برادرش انسان مربوط می شود. لیکن شرک به خدا را سخت ترین و بزرگترین نوع ستم دانسته است، زیرا قرآن آشکارا بیان کرده که ممکن است خداوند هر گناه و ستمی را بر مردم ببخشد، جز شرک به خدا که هرگز بخشوده نخواهد شد. خداوند چنین فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ...» (۳)؛ «مسلم خدا این را که به او شرک ورزیده نمی بخشد و غیر از آن را برای هر که بخواهد می بخشد...»

۳ - خداوند دروازه توبه از ستم را به طور گسترده گشوده، بازگشت از آن به سوی خدا

ص: ۱۹۸

۱- روم/ ۳۱ - ۳۲.

۲- یونس/ ۵۴.

۳- نساء/ ۴۸.

را امکانپذیر دانسته و مردم را بدان تشویق کرده و فرمان داده است:

«...وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَآصَرُوا سَبِيحًا مِّنَ اللَّيْلِ فَسَبَّحُوا لِلَّهِ - وَاسْتَغْفَرُوا لَهُمْ الرَّسُولُ لَوَحِيْدًا اللَّهُ - تَوَابًا رَّحِيْمًا» (۱)؛ «... واگر آنان وقتی به خود ستم کرده بودند، پیش تو می آمدند و از خدا آمرزش می خواستند و پیامبر [نیز] برای آنان طلب آمرزش می کرد، به طور قطع خدا را توبه پذیر مهربان می یافتند.»

۴ - قرآن به انسان اجازه داده که ستم را از راه مقابله به مثل از خود دفع کند. البته، در این باره میان ستم شخصی و ستم اجتماعی تفاوت قایل شده، زیرا که در ستم شخصی انسان را به بخشش و گذشت تشویق کرده، در حالی که در ستم اجتماعی به انسان فرمان داده است که آن را دفع کند و مسؤولیت این دفاع را بر دوش گیرد. خداوند در این باره فرموده است:

«وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ * وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِّثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَ لَمَنِ انْتَصِرَ بَعْدَ ظَلْمِهِ فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ * إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ» (۲)؛ «و کسانی که چون ستم برایشان رسد، یاری می جویند [و به انتقام بر می خیزند] و جزای بدی، مانند آن، بدی است. پس هر که در گذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهده] خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی دارد. و هر که پس از ستم [دیدن] خود، یاری جوید [و انتقام گیرد] راه [نکوهشی] برایشان نیست. راه [نکوهش] تنها بر کسانی است که به مردم ستم می کنند و در [روی] زمین بناحق سر بر می دارند. آنان عذابی دردناک [در پیش] خواهند داشت. و هر که صبر کند و در گذرد، مسلماً این از اراده قوی [در] [کارهاست].»

«...فَمَنْ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاصْبِرُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ - وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ» (۳)؛ «... پس هر کس بر شما تعدی کرد، همان گونه که بر شما تعدی کرده، بر

او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است.»

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ الَّذِينَ ي

ص: ۱۹۹

۱- نساء/۶۴.

۲- شوری/۳۹ - ۴۳.

۳- بقره/۱۹۴.

قُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (۱)؛ «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما.»

۵- افزون بر آنچه گفته آمد، قرآن کریم در چندین مورد اشاره کرده است که وقتی ستم به وضعیت همگانی در جامعه تبدیل شود و فریضه امر به معروف و نهی از منکر از میان برود و یا احساس مسئولیت در برابر خدا ضعیف شود، این وضعیت به نابودی جامعه، فرود آمدن عذاب دنیوی به این جامعه و آشکار شدن تبهکاری در خشکی و دریا منجر خواهد شد. خداوند می فرماید:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۲)؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را کرده اند به آنان بچشانند، باشد که باز گردند.»

«فَلَوْلَا كَانَتْ مِنَ الْقُرُونِ مِنْ قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ وَاتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَا أُتْرِفُوا فِيهِ وَكَانُوا مُجْرِمِينَ * وَ مَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَأَهْلِهَا مُصْرِحُونَ» (۳)؛ «پس چرا از نسلهای پیش از شما خردمندانی نبودند که [مردم را] از فساد در زمین باز دارند؟ جز اندکی از کسانی که از میان آنان نجاتشان دادیم. و کسانی که ستم کردند به دنبال ناز و نعمتی که در آن بودند رفتند، و آنان بزهکار بودند.»

و پروردگارتو [هرگز] بر آن نبوده است که شهرهایی را که مردمش اصلاحگرند، به ستم هلاک کند.»

۴ - تسلیم شدن در برابر ستم

پدیده چهارم: تسلیم شدن در برابر ستم و پذیرش استضعاف است. در هنگام بررسی پدیده ستمگری، دانستیم که ستم انسان، گاهی به خود او مربوط می شود و گاهی به جهان

ص: ۲۰۰

۱- نساء/۷۵.

۲- روم/۴۱.

۳- هود/۱۱۶ - ۱۱۷.

هستی و طبیعت و یا به خدای بلند مرتبه. گاهی این ستم به برادر وی، انسان مربوط می شود و به همین سبب، ما در برابر خود، پدیده ستمدیدگان و مستضعفان را در جامعه انسانی می بینیم.

گاهی فرد ستمدیده در صدد انتقام بر می آید و به دفاع از حق خود می پردازد و این هنگامی است که ستم بر جامعه انسانی باشد و او مسئولیت دفاع از این جامعه را در برابر

خدا بر دوش گیرد و با دفاع وی عدالت در جامعه تحقق پیدا کند و زندگی راه درست خود را پیش گیرد و جلو انحراف گرفته شود. همان گونه که پیشتر به این موضوع اشاره کردیم.

امّا گاهی انسان ستمدیده محروم از مسئولیتی خویش در برپایی عدالت و حق و در جانشینی که از سوی خداوند دارد شانه خالی می کند و این، بر اثر پیروی از هوس و عشق به راحتی، آسایش، دنیا و شهوت ها و لذت‌های آن و بهره جویی‌های بی ارزش از دنیاست، یا بر اثر از دست دادن منافع دنیوی و ترجیح دادن دنیا بر آخرت و لذا ستم و فساد را می پذیرد و درباره آن سکوت اختیار می کند و آن را هم برای خود و هم برای دیگران می پسندد و حتی گاهی در این ستمگری و فساد سهم می گیرد، بدین معنا که به پیرو و یاور ستمگر بدل می شود و پیامد و مسئولیت ستم آن ستمگر و خودکامه خود خواه را بر دوش می گیرد.

از این رو، در جامعه انسانی با پدیده دیگری رو به رو می شویم و آن، پدیده «محرومیت پذیری» در روابط اجتماعی است و این، پدیده خطرناکی است که به موضوع اثرگذاری هوس و عشق به دنیا بر احساس مسئولیت در برابر خداوند بلند مرتبه، ارتباط پیدا می کند.

قرآن کریم از این پدیده در دو بُعد سخن گفته است:

اول: در بررسی پدیده ستمگری اشاره کردیم که باید همه انسان ها برای ستیز با پدیده «محرومیت اجتماعی» بار مسئولیت را بر دوش گیرند، حتی اگر از راه جنگ و پیکار باشد.

دوم: باید خود فرد محروم و مستضعف نیز در برابر پدیده یاد شده احساس مسئولیت کند و در برابر این ستم پایداری به خرج دهد و آن را نپذیرد و اگر چنین نکند،

خود این مستضعف نیز از مصادیق ستمگران بر خویشان خواهد بود. خداوند فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (۱)؛ «کسانی که بر خویشان ستمکار بوده اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و بد سرانجامی است.»

قرآن کریم در چند جای دیگر اشاره کرده است: انسان مستضعفی که تن به ستم می دهد، در وز رستاخیز، مسؤولیت این ستم را بر دوش خواهد داشت و برای این وضعیت و پیروی از ستمگر و مستکبر، هیچ توجیهی نخواهد داشت. چه، این توجیه، عذاب را از او بر نمی دارد و همچنین، فرد ستمگر و مستکبر نیز عذاب او را بر دوش نخواهد گرفت. خداوند چنین فرموده است:

«...وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَن تَنَّم لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُّوا عَفْوًا أَمْ نَحْنُ صِدْدٌ دَنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعِيدًا إِذْ حِجَّاءُكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ * وَقَالَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ الْإِيلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِإِصْلَافِ اللَّهِ وَ نَجْعَلْ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ وَ جَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۲)؛

«...و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه] برخی از آنان با برخی [دیگر جلد و] گفت و گو می کنند؛ کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست] برتری داشتند، می گویند: اگر شما نبودید به طور حتم ما مؤمن بودیم. کسانی که [ریاست و] برتری داشتند به کسانی که زیر دست بودند، می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما آمد - باز داشتیم؟ بلکه خودتان گناهکار بودید. و کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست

ص: ۲۰۲

۱- نساء/ ۹۷.

۲- سبأ/ ۳۱- ۳۳. نیز به سوره احزاب، آیات: ۶۶- ۶۸ و سوره اعراف، آیات: ۳۸- ۳۹ رجوع کنید.

و [برتری داشتند، می گویند [نه] بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود] آن گاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتیانی قرار دهیم. و هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی خود را آشکار کنند و در گردنهای کسانی که کافر شده اند غلها می نهیم.

آیا جز به سزای آنچه انجام می دادند می رسند؟»

هنگامی که جامعه به طور همگانی از احساس مسئولیت در برابر ستم شانه خالی می کند، خواه این افراد بی مسئولیت مستضعف باشند و خواه مستکبر، آن جامعه به جامعه ای بدل می شود که بر خویشتن ستم می کند و سزاوار است که این جامعه به عذاب دچار شود و نابود گردد. این بی مسئولیتی به تقسیم شدن جامعه، به طبقه مستکبر و مستضعف و برخوردار و محروم می انجامد - د رآینده این موضوع را به تفصیل بیان خواهیم کرد - و این جامعه نیرو و توان خود را برای تکامل و پیشرفت و پیاده کردن عدالت و آرامش از دست می دهد.

۵ - پسندیدن ستم

پدیده پنجم: پسندیدن ستم. وقتی که ستم در جامعه انسانی پای گیرد و مدتها ادامه پیدا می کند و رنگ و شکل اجتماعی به خود می گیرد، به یک قانون اجتماعی و اخلاق زشت انسانی و سنت و رسومی بدل می شود که انسان بدان چنگ می زند و آن را جزئی از وجود خود والگویی عالی از حرکت خود می داند و این، همان چیزی است که قرآن کریم در موارد و تک واژه های فراوانی بدان اشاره می کند:

۱ - واژه پرستش بتها و نمادهای هستی و طبیعی. چرا که این پرستش به سان حالتی انحرافی در حرکت انسان، آغاز شد و سپس پایدار شد تا این که بتدریج جزئی از زندگی و وجود او شد که آن را می پسندید و به دفاع از آن می پرداخت، با این که پرستش بتها از بزرگترین انواع ستم است.

۲ - واژه اقتدا به سرکشان و مستکبران و پیروی از آنان. آن گونه که پیشتر در هنگام تفسیر برخی از آیات قرآنی بدان اشاره کردیم.

۳ - واژه رفتار نادرست اجتماعی نظیر کشتن و فساد در زمین و حکومت بر ناتوانان و استثمار آنان و بر این باور بودن که این رفتار، حق طبیعی یا صلاح در زمین است. این

پدیده، همان چیزی است که قرآن کریم بدان اشاره می کند:

« قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِأَصْلَحَ رِجَالٍ لَّا خَيْرِينَ أَعْمَالًا * الَّذِينَ ضَلَّ سَبِيلَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا » (۱)؛ « بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم، آگاه گردانیم؟ [آنان] کسانی اند که کوششان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند.

پنجم: اثرگذاری هوس بر احساس وحدت منافع و سرنوشت و هدف

اشاره

انسان در مرحله وحدت فطری، به صورت روشن، احساس می کرد که اهداف، منافع و سرنوشت او، اموری است که میان او و دیگر انسان های هم نوع او مشترکند و ردّ و بدل می شوند. چه، جامعه انسانی در آن روزگار محدود بود و این محدودیت به انسان امکان می داد که این اشتراک در اهداف، منافع و سرنوشت و نیز این تبادل منافع را به روشنی ببیند و حتی آن را با دستان خود لمس کند و در نتیجه، در جهت عملی شدن این احساس که از لحاظ اجتماعی و عملی ردّ و بدل می شود بکوشد تا این اهداف، منافع و مصالح تأمین شود و به همین سبب، یکپارچگی و همبستگی جامعه تحقق می یافت.

لیکن جامعه انسانی تحول یافت و به سبب اثرگذاری هوس، این عامل وحدت نیز

آسیب دید و جامعه از مرحله یکپارچگی به مرحله ناسازگاری، درگیری و چند دستگی منتقل شد.

درباره اثرگذاری هوس [بر وحدت جامعه انسانی] و پیامدهای آن دو نظریه وجود دارد: یکی نظریه علامه طباطبایی و دیگری نظریه شهید صدر.

نظریه علامه طباطبایی

علامه طباطبایی نظریه خود را از اندیشه و نظریه «استخدام فطری» که بیشتر بدان اشاره شد، آغاز کرده و بیان داشته است که: انسان به طور فطری می دانست که نمی تواند

تمامی نیازمندیهایش را بر آورده کند، مگر از راه به کار گرفتن دیگران و به همین سبب،

این آگاهی فطری وی را واداشت که به اندیشه تبادل منفعت با دیگر هم نوعان خود بیفتد

ص: ۲۰۴

واین کار را از طریق «به کارگیری متقابل» که میان او و آنان ردّ و بدل می شد، انجام داد و در نتیجه، جامعه ای هماهنگ، همیار و یکپارچه به وجود آمد.

لیکن همین عامل فطری [وحدتِ جامعه] یعنی عامل «استخدام» در مرحله بعدی به یکی از عوامل بهره کشی بدل شد که جامعه را به جدایی و چند دستگی کشانید. چه، تحول حرکت طبیعی و اجتماعی انسان از یکسو و اختلاف او با دیگران بر سر امکانات و تواناییها و افزودن آن از سویی دیگر، انسان تواناتر را با همان انگیزه فطری استخدام

و اداشت که به بهره کشی و استثمار دیگر انسان ها پردازد، به گونه ای که بیش از آنچه به دیگران می دهد، از آنان بستاند و بدین سبب، جامعه انسانی، پس از یکپارچگی، به جامعه استثمار و اختلاف بدل شد.

علامه طباطبایی قدس سره به این مطلب، چنین اشاره کرده است:

«این فرمان، یعنی فرمان انسان به تشکیل جامعه مدنی و عدالت اجتماعی، فرمانی است که انسان از روی ناگزیری آن را صادر کرد، و گرنه هرگز حاضر نبود با اجرای این فرمان آزادی و اختیارش را محدود کند و این، معنای همان سخن معروف است: «الانسان مدنی بالطبع» یعنی انسان بر حسب سرشت خود، مدنی است و به عدالت اجتماعی فرمان می دهد. چرا که - پیشتر بیان کردیم - نیاز او به «استخدام» و بهره کشی از دیگران،

ناگزیرش ساخت که به زندگی اجتماعی و به دنبالش به عدالت اجتماعی تن در دهد. از این رو، هر اندازه و در هر جایی از دنیا که انسانی نیرومندتر از دیگران و بر آنان مسلط

شد، فرمان اجتماعی مدنی و عدالت اجتماعی ضعیف تر شد، زیرا انسان نیرومند، حق انسان ناتوان را رعایت نمی کند و ما امروز شاهدیم که چگونه ملت‌های ناتوان از دست ملت‌های نیرومند رنج می برند و تاریخ، تا امروز به همین منوال جریان داشته، به رغم این که ادعا می شود، دوران تمدن و آزادی است. این معنا از این سخنان خداوند استفاده می شود:

«...إِنَّهٗ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا»^(۱)؛ «...راستی او ستمگری نادان بود»

«إِنَّ الْإِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا»^(۲)؛ «به راستی که انسان سخت آزمند خلق شده است»

ص: ۲۰۵

۱- احزاب/۷۲.

۲- معارج/۱۹.

«...إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ»^(۱)؛ «...به طور قطع انسان ستم پیشه ناسپاس است.»

«...إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي * أَنْ رَأَهُ اسْتَعْنَى»^(۲)؛ «حقاً که انسان سرکشی می کند. همین که خود را بی نیاز پندارد.»^(۳)

خلاصه آنچه علامه طباطبایی در این زمینه ارائه می دهد آن است که نادانی و ستمگری که انسان بدان توصیف می شود و در نتیجه آن، اختلاف در جامعه پدید می آید، از حالت پافشاری انسان در استخدام دیگران از یک سو؛ و از تفاوت امکانات، قابلیتها و استعدادهای افراد بشر از سویی دیگر، نشأت می گیرد. امکانات و استعدادهایی که به برخی این توان را می دهد که برخی دیگر را به خدمت گیرد و از وی بهره کشی کند.

نظریه شهید صدر

سید شهید صدر قدس سره نظریه خود را به گونه ای ژرف تر و روشن تر بیان کرده

است و ما این نظریه را پیشتر و در آغاز این فصل نیز از وی نقل کردیم «همچنین، شهید صدر در هنگام بحث از پایه های انقلاب، این موضوع را در ضمن بیان نخستین پایه انقلاب، مطرح کرده است. چرا که او چنین می گوید: «تاریخ بشری از آغاز دیرینه ترین دورانهای بهره کشی، شاهد دو پایه مختلف برای انقلاب بوده است:

پایه نخست: احساسات شخصی بر فروخته شده بر اثر ستم ستمگران و پایمال شدن حقوق و منافع جامعه توسط این ستمگران که در دلهای محرومان و ستمدیدگان انباشته می شود. این احساسات به تدریج در مستضعفان به وجود می آید و کشش پیدا می کند و هر زمان که وضعیت آنان بدتر و بر ستمگری و بهره کشی بهر کسان افزوده می شود، احساس آن ها نیرومندتر می گردد. برای این که این احساس به انقلاب تبدیل شود، نیاز به

مرکزی دارد که آن را متمرکز سازد و جهت دهد و این مرکز، همان رهبری است که مستضعفان را در مبارزه و انقلاب شان علیه استثمارگران رهبری می کند.

هرگاه این پایه را به طور ژرف بررسی کنیم، در می یابیم که با احساسات شخصی و مادی که آفریده شرایط بهره کشی است داد و ستد دارد، زیرا که بهره کشی، احساس

ص: ۲۰۶

۱- ابراهیم/۳۴.

۲- علق/۶-۷.

۳- المیزان، ج ۲، ص ۱۱۷.

شخصی نسبت به منافع را در تمامی افراد جامعه پی ریزی می کند و توجه فردی به دارایی و قدرت را افزایش می دهد.» (۱)

شهید صدر با این دو سخن بیان کرده است که بهره کشی اجتماعی که انسان در حرکت اجتماعی خود، آن را اعمال می کند، یک خصلت نفسانی و روانی را در او به وجود می آورد که ما آن را خصلت «میت» می نامیم و انسان از طریق این خصلت می کوشد بر ذات و شخص خود تکیه کند و کاری به مصالح و مفساد اجتماعی و حتی کاری به مصالح و مفسادی که از این جامعه نصیب او می شود، ندارد بلکه از طریق هوسها و خواسته های ذاتی و شخصی خود و خصلت «میت» با آن ها برخورد می کند و هیچ توجهی به مصالح اجتماعی ندارد.

آن گاه این حالت [و خصلت میت] در انسان نیرومند می شود تا به درجه ای می رسد

که در آن دست به بهره کشی [از هموعان خود] می زند. آن هم، تنها به دلیل بهره کشی و ابراز «میت» و یا به دلیل برخورداری از قدرت و ثروت و منظور بهره کشی و ابراز میت

محض، بی آن که به اشباع غریزه یا برآوردن خواسته ای نیاز داشته باشد، بلکه بهره کشی

و قدرت و حکومت، خود به تمایل و خواسته ذاتی او بدل می شود.

این خصلت را خواننده می تواند در قرآن کریم ببیند، آن گاه که درباره فساد کنندگان در زمین و افراط گرانی که در تأمین نیازها، یا در روابط خود با مردم افراط می کنند و ستمگرانی که در حکومت و رفتارشان ستم روا می دارند، سخنی می گوید. به عنوان نمونه ای برای این افراط و ستمگری داستان قارون را نقل می کنیم. خداوند فرموده است:

«إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى فَبَغَى عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِاصِ لُغْصِيهِ بِهِ أُولَى الْقَوْمِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

* وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ

اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَالْأُولَى تَنْسَ نَصِيْبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِئِينَ * قَالَ إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي أَوْ لَمْ يَعْلَمِ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً وَ أَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ * فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَمُدُو حَظٌّ عَظِيمٌ * وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَيَلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ

ص: ۲۰۷

وَعَمَلٌ صَالِحًا وَلَا يُلْقِيهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ * فَخَسِبْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضُ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِيهِ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ مَا كَانَ مِنَ الْمُنتَصِرِينَ» (۱)؛ «قارون از قوم موسی بود و بر آنان ستم کرد و از گنجینه ها آن قدر به او داده بودیم که کلیدهای آن ها بر گروه نیرومندی سنگین

می آمد، آن گاه که قوم وی بدو گفتند: شادی مکن که خدا شادی کنندگان را دوست نمی دارد. و با آنچه خدایت داده سرای آخرت را بجوی و سهم خود را از دنیا فراموش مکن و همچنان که خدا به تو نیکی کرده نیکی کن و در زمین فساد مجوی که خدا فسادگران را دوست نمی دارد. [قارون] گفت: من اینها را در نتیجه دانش خود یافته ام. آیا وی ندانست که خدا نسلهایی را پیش از او نابود کرد که از او نیرومندتر و مال اندوزتر

بودند؟ و مجرمان را [نیازی] به پرسیده شدن از گناهانشان نیست. پس [قارون] با کوبه خود بر قومش نمایان شد، کسانی که خواستار زندگی دنیا بودند گفتند: ای کاش مثل آنچه به قارون داده شده، به ما [هم] داده میشد؛ واقعا او بهره بزرگی [از ثروت] دارد. و کسانی که دانش [واقعی] یافته بودند، گفتند: وای بر شما، برای کسی که ایمان آورده و کار شایسته کرده پاداش خدا بهتر است و جز شکیبایان آن را نیابند.

آن گاه [قارون] را با خانه اش در زمین فرو بردیم و گروهی نداشت که در برابر [عذاب] خدا او را یاری کند و [خود نیز] نتوانست که از خود دفاع کند.»

این آیات به اموال و گنجهایی اشاره می کند که قارون در اختیار داشت و خداوند آن ها را به وی داده بود، به گونه ای که نمی توانیم تصور کنیم که او نیازی به مال و مقام داشته

است. از این رو، همه مردم آرزو می کردند که ای کاش آنچه به او داده شده، به آنان نیز

داده می شد. همچنین، این آیات به اندرزی اشاره می کند که قوم قارون به وی می دادند و

آن این که وی نیکی کند، همان گونه که خدا به او نیکی کرده است و در برخورد با ثروت،

میان دنیا و آخرت توازن برقرار کند و از ستم گری و فساد انگیزی در زمین خودداری نماید. اما قارون، به رغم همه این اندرزها، به ستمگری، فساد و جنایتهایش ادامه داد تا بر شخص و توان خود پای فشارد.

همچنین، می توانیم به قوم عاد، ثمود و فرعون صاحب خرگاهها مثل بزیم. خداوند

ص: ۲۰۸

«الْمَ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ * إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ * الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ * وَ ثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِحِصِّ لُؤَادٍ * وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ * الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ * فَمَا كُنْتُمْ فِيهَا الْفَسَادَ * فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ» (۱)؛ «مگر ندانسته ای که پروردگارت با عباد چه کرد؟ صاحب [بناهایی چون] تیرک های بلند، که مانندش در شهرها ساخته نشده بود؟ و با ثمود، همانان که در درّه، تخته سنگها را می بریدند؟ و با فرعون صاحب

خرگاهها [و بناهای بلند]؟ همانان که در شهرها سر به طغیان برداشتند و در آن ها بسیار

تبهکاری کردند. [تا آن که] پروردگارت بر سر آنان تازیانه عذاب را فرو نواخت.»

وضعیت سرکشی و فساد گری بسیار در سرزمینی که این گروهها حاکم بودند و این وضعیت از برتری جویی و خود خواهی برخی از آنان و نیز از افراط و فساد گری و ستمگری آنان با انگیزه هوسرانی و متیت و بهره کشی به وجود آمده بود، سرانجام آن گروهها و جوامع شان را به اختلاف، پراکندگی و نابودی کشانید.

دهها نمونه های قرآنی وجود دارد که خواننده می تواند آن ها را در قرآن کریم مشاهده کند و این نمونه ها درباره حالت های اسراف، سرکشی، فساد گری و ستم سخن می گوید و این حالتها به صورت خصلت هایی اصیل و ملکه ای جدایی ناپذیر برای انسان در می آید که در آن از طریق شیوه رفتارش بر ذات و شخص خود پای می فشارد.

بدین سبب، انسان در رفتار خود، به جای این که بر اساس احساس وحدت منافع، اهداف و سرنوشت گروهی عمل کند، بر اساس احساس «متیت» و توجه به منافع فردی و شخصی عمل می کند، امری که به بهره کشی، فساد گری در زمین و تجاوز منجر می شود و به همین دلیل، جامعه از هم می پاشد و یکپارچگی اش از میان می رود و نابود می شود.

۱- پیشرفت اختلاف

پس از پیدایش اختلاف در جامعه انسانی به سبب تأثیرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری آن، عوامل این وحدت به تدریج اثرگذاری خود بر جامعه انسانی را از دست داد، به ویژه پس از آن که این جامعه تحوّل پیدا کرد و به رشد و پیچیدگی آن در فعالیتها، منافع و اهداف، امکانات و فرصتهای موجود برای انواع بهره کشی، یا در ژرفتر

شدن و رو به وخامت نهادن اثرپذیری این عوامل وحدت [از هوسها] افزوده شد و کار به جایی رسید که این عوامل، تأثیرگذاری خود بر وحدت را از دست داد. چه، هدایت عوامل یاد شده، هدایتی عمومی بود که این جزئیات را در بر نمی گرفت و در قد و

قواره آن نبود که اوضاع و پدیده های اجتماعی و روانی ای را که پیشتر درباره اش

ص: ۲۱۰

۱- ما به طور اساسی در این فصل، بر آنچه استاد ما شهید صدر در جزوه خود به نام «خلافه الانسان و شهاده الانبياء» و نیز در درسهایش پیرامون تفسیر موضوعی با عنوان «عناصرالمجتمع الانسانی» مطرح کرده است، تکیه کردیم. همچنین خوب است برای فهمیدن نظریه استاد، به برخی از بخشهای کتاب «اقتصادنا» رجوع شود. ما پاره ای از پیش درآمدها و توضیحات و مثالها را بر نظریه استاد افزودیم و انتقادهای و اضافات چندی را یادداشت کردیم.

سخن گفتیم، علاج کند. به ویژه که برخی از این پدیده‌ها از یکسو مبهم و پیچیده بود و از سویی

دیگر مقداری تازگی در آن بود و نیاز به تجربه داشت و از جهت سوم، زمینه تأویل، توجیه

و تفسیر در آن وجود داشت.

بر اثر این تحوّل ژرف اجتماعی بود که دوران دگرگونی و تحول به وسیله دین و حلّ اختلاف در سطح شریعت و تشکیل جامعه بر پایه شریعت فرا رسید، تا جامعه بار دیگر به وحدت فطری خود باز گردد، لیک این بازگشت می باید بر پایه نوینی استوار باشد که با

تحوّل زندگی نوین انسانی همخوانی بیشتر داشته باشد و نیز انسان را به دوران فطری اش

باز گرداند. اما این پایه نوین باید از پایه فطرت تنها که توانست در دوران نخست زندگی

انسان در روی زمین، وحدت را تحقق بخشد نیرومندتر باشد. این پایه نوین، همان دین در مرحله «شریعت» و قانونگذاری است.

از لا به لای آنچه قرآن درباره واقعیت تاریخ بشری مطرح می کند، چنین به دست می آید که دوران شریعت، دوران اصلی در تاریخ و حرکت بشری، به طور کلی، به شمار می رود.

۲ - دین در سطح شریعت

اشاره

از قرآن کریم به دست می آید که با پیشرفت اختلاف [در جامعه انسانی] دین هم به گونه ای روشن به پیش رفت، و این پیشرفت از طریق دو پدیده به هم پیوسته و مهم در نزول دین الهی، صورت گرفت، دینی که برای اصلاح جامعه انسانی و تحول اجتماعی در این جامعه و نیز به خاطر وجود اختلاف رو به رشد و حلّ این اختلاف آمد و این دو پدیده عبارتند از: شریعت و رهبری.

الف - پدیده شریعت

وظیفه وحی الهی و نبوت، یعنی «دین» در دوران وحدت فطری بر توجیه و رهنمود فطرت و بیان نشانه های آن منحصر بود. همان گونه که پیشتر بدین موضوع اشاره شد.

لیکن هنگامی که جامعه تحوّل یافت و اثرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری نیز رشد پیدا کرد، ادیان الهی با وظیفه تازه ای

رو به رو شد، چرا که وظیفه دین گسترده شد و در

ص: ۲۱۱

مرحله وجود اختلاف پیشرفته و تحول یافتن وحی الهی به آمدن «شریعت»، پر دامنه تر گردید. نبوت با کتاب آسمانی آمد تا شیوه زندگی اجتماعی انسان ها را برای آنان تعیین

کند، مشکلاتشان را برطرف سازد، برای اعمال و رفتار آنان قانون وضع کند، نشانه های روابط مطلوب در جوامع ایشان را مشخص نماید و درباره اختلافاتشان به داوری میان آنان پردازد.

بدین ترتیب، دوران جدید جامعه انسانی با پدیده وجود شریعت به سان یک چهارچوب و حالتی برجسته برای سامان دادن زندگی اجتماعی در اندرون جامعه انسانی از دوران پیشین متمایز شد، به گونه ای که شریعت، نقش توجیه گر و تعیین کننده روابط مختلف و گوناگون در اندرون جامعه را برعهده گرفت.

ب - پدیده رهبری

پدیده شریعت به تنهایی نمی توانست اختلاف را حل کند، زیرا که محض بیان راه و روش و تشخیص نشانه های رفتار برای درمان برخی از مشاکل و عوامل نظیر مشتبه شدن حق به باطل، یا اوهام و گمانه ها و دیگر عوامل اختلاف بسنده نیست بلکه به وجود رهبری میدانی نیاز دارد که حق و عدالت را پیاده کند و ستمگری و تجاوزگری را دفع نماید و این نیاز را می توان در «پدیده رهبری» و تحول نبوت به «نبوت فرمانروا» که ما از آن به «امامت» تعبیر می کنیم، جستجو کرد. این پدیده، همان پدیده بنیادین دوم است که

جامعه اختلاف پیشرفته به وسیله آن از دیگر جوامع تمایز پیدا می کند، جامعه ای که عملیات تحول و اصلاح در آن را پیامبر رهبری می کند و براساس شریعت و دین به حل اختلاف می پردازد.

از اینرو، از این پدیده، به پدیده «نبوت فرمانروا» تعبیر می کنیم. چرا که پیامبر، نقش «پیشوا» و فرمانروایی را ایفا می کند، به اداره عملیات اصلاح اجتماعی و ساماندهی روابط اجتماعی براساس شریعت می پردازد و یا به طور مستقیم بر این روابط و اجرایی

کردن دین در جامعه نظارت می کند. بنابراین، پیامبر به طور مستقیم، عملیات اصلاح، اجرای قانون، هدایت و ساماندهی جامعه را رهبری می کند و تنها مسؤولیت نبوت را برعهده ندارد که مقصود از آن، ابلاغ، توجیه، ارشاد و هدایت به مقتضیات و حالتهای

فطری است.

همچنین، می توان از «پدیده رهبری» به پدیده ای تعبیر کنیم که می کوشد «حکومت الهی» و جامعه انسانی وابسته به وحی الهی تشکیل دهد. بر این اساس، اندیشه «تشکیل حکومت» ریشه دینی دارد. هر چند می توان گفت: اندیشه تشکیل حکومت، در اصل وجود اجتماعی و تاریخی اش، اندیشه ای نبوی و دینی بوده و برای درمان پدیده اختلاف رو به رشد و پیچیده در جوامع انسانی آمده است.

روشن است که دو پدیده شریعت و رهبری، هر کدام به طور اساسی به دیگری وابسته است، زیرا در حکومت الهی یا رهبری و یا نبوتی که در آن پیامبر، رهبر و فرمانده

باشد، حکومت و روابط اجتماعی بر طبق شریعت انجام می شود که خداوند این شریعت را بر این فرمانروایان پیامبر فرو فرستاده است. قرآن کریم به این دو پدیده و رابطه میان آن دو، چنین اشاره کرده است:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِأَصْحَابٍ لِيُحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^(۱)؛ «مردم امتی یگانه بودند. پس خداوند پیامبران را نوید آور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند داوری کند. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به خاطر ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را بخواهد به راه راست

هدایت می کند.»

ما برای این که این موضوع، یعنی «رشد اختلاف اجتماعی» و «دین در سطح شریعت» را توضیح دهیم و درباره آن ها سخن بگوییم، دو جستار را یادداشت و در این دو جستار آنچه را شهید صدر بیان کرده مورد بررسی قرار می دهیم، چرا که شهید صدر گفته است: میان رشد اختلاف اجتماعی و ضرورت وجود دین در سطح شریعت برای

ص: ۲۱۳

حلّ این اختلاف پیشرفته، پیوند استوار وجود دارد.

جستار نخست: رشد اختلاف اجتماع

اشاره

بیشتر بیان کردیم که اختلاف از طریق اثرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری آغاز شد. لیکن این اختلاف به وسیله دو عامل مهم در میان مردم رشد کرد: یکی تحول اجتماعی و دیگری تحول و رشد مقدار اثرگذاری هوس بر عوامل وحدت فطری و این تحول در روابط اجتماعی و به طور کلی واحدهای نظام اجتماعی، شکل اجتماعی به خود گرفت و به درمان با روش و شیوه ای جدید، نیاز پیدا کرد. برای توضیح این مطلب لازم است چند نکته را یاد کنیم:

اول: تقسیم شدن جامعه به چند گروه

جامعه انسانی در روابط اجتماعی و در تمامی واحدهای اجتماعی، شکل جدید اجتماعی به خود گرفت و این شکل جدید آن بود که جامعه انسانی به چند گروه تقسیم شد که ما، هم اینک از سه گروه اصلی نام می بریم: (۱)

۱ - گروه مستکبران: این گروه کسانی هستند که بر جوامع خود یا ملت‌های دیگر سلطه

پیدا می کنند و برحسب خواسته ها، تمایل ها و منافع خود به آنان فرمان می رانند و نقش آنان، نقش برتری جویی بر عموم مردم و بهره کشی از آنان و نیروهایشان در راه منافع ویژه خود می باشد و تواناییها و امکانات موجود در طبیعت و جهان هستی و نیز امکانات جوامع خود و یا دیگر جوامع را تنها در انحصار خود در می آورند، بی آن که عدالت را درباره مردم یا منافع این مردم رعایت کنند و این کار را با این ادعا انجام می دهند که به سبب برخورداری از قدرت و نیرو، یا وابسته بودن به طبقه یا نژادی خاص و یا به این دلیل که شناخت مصالح را آن ها به عهده دارند، نه خدا و مردم، از دیگران برترند. اینان

ص: ۲۱۴

۱- در فصل نخست کتاب، عوامل این تقسیم شدن و اختلاف را بیان کردیم و در این جا بار دیگر این پدیده را عرضه می داریم تا پیش د رآمدی باشد برای ورود در عرصه پژوهش آن و پژوهش آثار و درمان آن از دیدگاه قرآن. به منظور بررسی این گروه‌های اجتماعی به سومین درس از کتاب: «المدرسه القرآنیه»، به قلم شهید صدر رجوع کنید.

در گروه عناصری که نظام اجتماعی را تشکیل می دهد، خود را در جایگاه خداوند قرار می دهند. از این گروه در ادبیات سیاسی امروز، به «استثمارگران» و «خودکامگان» یاد می شود.

قرآن کریم از این مستکبران با تعابیر گوناگون یاد کرده است که به ماهیت رفتار آنان در جامعه و آثار آن بر مردم ارتباط دارد. می توانیم این تعابیر را از طریق برخی عناوین در قرآن به دست آورد و این عناوین عبارتند از:

«مفسدین». خداوند فرموده است:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (۱)؛
«فرعون در سرزمین [مصر] سر بر افراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه ای از آنان را زبون می دانست: پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده بر جای می گذاشت که وی از فسادکاران بود.

«وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (۲)؛ «و چون ریاستی یابد، کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تبهکاری را دوست ندارد.»

«فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ» (۳)؛ «پس [ای منافقان]

آیا امید بستید که چون سرپرست مردم شدید، در زمین فساد کنید و خویشاوندیهای خود را از هم بگسلید؟»

«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَاصِلٍ لِمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَاصِلٍ لُفُجَّارٍ» (۴)؛ «یا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، چون مفسدان در زمین می گردانیم، یا پرهیزکاران را چون پلیدکاران قرار می دهیم؟»

«مترفین». خداوند فرموده است:

«وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَوْمًا أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسِدُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا» (۵)؛ «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را و ما می داریم، تا د

ص: ۲۱۵

۱- قصص/۴.

۲- بقره/۲۰۵.

۳- محمد/۲۲.

۴- ص/۲۸.

۵- اسراء/۱۶.

رآن به انحراف [و فساد] پردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم گردد، پس آن را

[یکسره] زیر و رو کنیم.»

«وَالَّذِينَ يَسْمَعُونَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ» (۱)؛ «و [ما] در هیچ شهری هشدار دهنده ای نفرستادیم، جز آن که خوشگذرانان آن ها گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده اید کافریم.»

«وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» (۲)؛ «و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشدار دهنده ای نفرستادیم مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته ایم و ما از پی ایشان رهسپاریم.»

«مصرفین». خداوند فرموده است:

«فَمَا آتَيْنَا لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةً مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُشْرَفِينَ» (۳)؛ «سرانجام، کسی به موسی ایمان نیاورد، مگر فرزندان از قوم وی در حالی که بیم داشتند از آن که مبادا فرعون و سران آن ها ایشان را آزار رسانند و در حقیقت، فرعون د رآن سرزمین برتری جوی و از اسرافکاران

بود.»

«وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرَفِينَ»

* الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ» (۴)؛ «و فرمان افراطگران را پیروی نکنید. آنان که د رزمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند.»

«طاغوت». این عنوان در قرآن کریم، در برابر الله و پستش او مطرح شده است. خداوند می فرماید:

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ» (۵)؛ «و آنان که خود را از طاغوت دور می دارند تا مبادا او را پرستند و به سوی خدا بازگشته اند

آنان را مژده باد. پس بشارت ده به آن بندگان من.»

«اللَّهُ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَائُهُمُ

ص: ۲۱۶

٣- يونس/٨٣.

٤- شعراء/١٥١ - ١٥٢.

٥- زمر/١٧.

الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ»^(۱)؛ «کسانی که ایمان آورده اند در راه خدا کارزار می کنند و کسانی که کافر شده اند در راه

طاغوت می جنگند. پس با یاران شیطان بجنگید که نیرنگ شیطان [در نهایت] ضعیف است.»

نیز از این عنوان در قرآن کریم به طاعی و طاغیه تعبیر شده است. چنان که در سخن خداوند آمده است:

«كَذَلِكَ مَا آتَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا - قَالُوا سَاحِرٌ أَوْ مَجْنُونٌ * اتَّوَصَّوْا بِهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ طَّاغُوتٌ»^(۲)؛ «اما ثمود به [سزای] سرکشی [خود] به هلاکت رسیدند.» عنوانهای دیگری از این قبیل در قرآن به چشم مخی خورد. نقطه مشترک همه این عنوانها آن است که آن است که آنان حدود خداوند را در حرکت خویش زیر پا نهادند و به همین سبب، «اسراف کردند»، «فساد نمودند»، «برتیری جستند» و «سرکشی کردند». هر عنوانی نشانگر زیر پا نهادن این حد الهی یا آن حد الهی است.

از طریق این اوصاف و رفتاری که نتیجه این اوصاف است و قرآن کریم درباره آن

سخن گفته است، به ماهیت رابطه این گروه از یک سو و سایر مردم از سویی دیگر و زمین و طبیعت از سوی سوم، پی می بریم. چرا که این رابطه، رابطه سلطه، سرکشی، سیطره، انحصارطلبی، ستمگری و فساد در زمین است.

۲ - گروه زیر دستان: این گروه، مردمانی هستند که در معرض محرومیت و بهره کشی قرار می گیرند و منافع خود را از دست می دهند و نمی توانند حقوق طبیعی خود را در جوامعی که زندگی می کنند به دست آورند، زیرا که از سوی استثمارگران، سردمداران و بالا دستان مورد محرومیت و بهره کشی قرار می گیرند. اما اینان در همین حال، تسلیم این

وضعیت اجتماعی می گردند و بدان تن در می دهند و به زیردستان و پیروان محض برای بالادستان بدل می شوند.

قرآن کریم درباره این گروه سخن گفته و محرومان را به دو دسته تقسیم کرده است:

یکی از آن ها دسته ای از محرومان اجتماعی است که بدون هر گونه مقاومت یا مخالفتی در برابر این واقعیت اجتماعی تسلیم شده و بدین سبب، بر خود ستم کرده

ص: ۲۱۷

۱- نساء/۷۶.

۲- ذاریات/۵۲ - ۵۳.

است. چه، این دسته در این وضعیت اجتماعی، هیچ گونه منفعتی ندارد بلکه به ابزاری برای بالادستان، استثمارگران، اسراف کنندگان و فسادگران تبدیل شده است و آنان به وسیله همین محرومان به ستمگری و سرکشی در حق آنان پرداختند و حتی این محرومان به رغم محرومیت شان با بهره گیری از ستمگری و انحراف مستکبران، دست به ستمگری و سرکشی زدند. (۱)

این پیروی از ستمگران موجب عذاب و کیفر اخروی می شود، زیرا این گونه تسلیم بودن و پذیرش ستم، تا چه رسد به کمک کردن به ستم، نمایانگر حالتی است که انسان بر خویشتن نیز ستم می کند، همان گونه که به خاطر نیرو دادن به مستکبران و ستمگران و مسلط کردن آنان بر امور جامعه، بر دیگران ستم می نماید. خداوند فرموده است :

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي

الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضَ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (۲)؛ «کسانی که بر خویشتن ستمکار بوده اند [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه [حال] بودید؟ پاسخ می دهند ما در زمین از مستضعفان بودیم. می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و بدسرانجامی است».

«يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ - وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ * وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلًا» (۳)؛ «روزی که چهره هایشان را در آتش زیر و رو می کنند، می گویند: ای کاش، ما خدا را فرمان می بردیم و پیامبر را اطاعت می کردیم. و

می گویند: پروردگارا ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند».

قرآن کریم در صحنه های دیگر، حالت این مستضعفان را که ستمگراشان نیز خوانده، توصیف کرده است. اینان به جدال با مستکبران می پردازند و در روز رستاخیز

ص: ۲۱۸

۱- نمونه هایی از این دسته از محرومان را در جهان امروز می توان دید نظیر برخی از عوامل دستگاههای سرکوبگر یا برخی از عوامل پلیس و ارتش در برخی از کشورها و برخی از عوامل دستگاههای اداری و حکومتی و حتی بعضی از عوامل حزبی، سیاسی و تبلیغاتی وابسته به ستمگران.

۲- نساء/ ۹۷.

۳- احزاب/ ۶۶ - ۶۷.

گناه را به گردن آنان می اندازند و حتی یکدیگر را سرزنش می کنند. اینک به این صحنه قرآنی بنگرید که خداوند می فرماید:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ بِهَذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَا نَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ

مَوْفُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (۱)؛ «و کسانی که کافر شدند، گفتند: نه به این قرآن و نه به آن [نورانی] که پیش از آن است هرگز ایمان نخواهیم آورد و ای کاش، بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه] برخی از آنان با برخی [دیگر] گفتگو می کنند، کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می گویند: اگر شما نبودید به طور قطع ما مؤمن بودیم».

اما مستکبران سخن مستضعفان را رد می کنند و آنان را متهم می سازند که نداشتن

ایمان، نتیجه تسلیم بودن و پذیرفتن وضعیت حاکم در جامعه آنان است. آنان این وضعیت را پذیرفتند و این گناه را مرتکب شدند و به گروهی جنایتکار بدل گشتند. چرا که خداوند

از زبان آنان چنین حکایت می کند:

«قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضِعُّوا أَنَحْنُ صِدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعِيدٍ إِذْ جَاءَكُمْ بِلِ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ» (۲) «کسانی که برتری داشتند، به کسانی که زیر دست بودند، می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما آمد - بازداشتیم؟ [نه] بلکه خودتان گناهکار بودید».

لیکن این پاسخ مستضعفان را خاموش نمی کند بلکه آنان در پاسخ مستکبران چنین می گویند:

«وَقَالَ الَّذِينَ اسْتُضِعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (۳)؛ «کسانی که زیر دست بودند به کسانی که برتری داشتند می گویند: بلکه نیرنگ شب و روز [شما بود] آن گاه که ما را وادار می کردید که به خدا کافر شویم و برای او همتیانی قرار دهیم و هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی خود را

ص: ۲۱۹

۱- سبأ/۳۱.

۲- سبأ/۳۲.

۳- سبأ/۳۳.

آشکار کنند و در گردنهای کسانی که کافر شده اند غلها می نهیم. آیا جز به سزای آنچه انجام می دادند می رسند؟».

هر چند مستکبران سزاوار کیفرند، زیرا گناه آنان بزرگتر است. لیکن مستکبران و مستضعفانی که ستم را می پذیرند همگی در معرض عذاب قرار می گیرند و به سان امتی گمراه در یک صف محشور می شوند و لذا قرآن کریم همه آن ها را به عنوان ستمگران توصیف کرده است: «...وَلَوْ تَرَى إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ...»؛ «...و ای کاش، بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند، می دیدی...». نیز همه آن ها را سزاوار عذاب دانسته است: «...وَأَسْرُوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُ الْعَذَابَ...»؛ «...و

هنگامی که عذاب را ببینند، پشیمانی خود را آشکار سازند...».

۳ - مستضعفان بلند همت: دسته دیگر از زیردستان، مستضعفانی هستند که ارجمند و بلند همتند. سرکشی و ستم را به سان یک واقعیت اجتماعی نمی پذیرند و برای رهایی از آن تلاش می کنند، خواه با دعا و پناه بردن اخلاص مندانه به خدا و خواه از طریق هجرت و بیرون رفتن از خانه و شهر خود و این دسته دوم از گروه زیردستان است [که بیشتر بدان اشاره کردیم].

قرآن کریم از مستضعفان یاد کرده و به موضع عزت مندانه، همت بلند و کوشش آنان برای رهایی از استضعاف و محرومیت نیز اشاره نموده است:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ

يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (۱)؛ «و چرا شما در راه خدا و در راه [نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری برای ما تعیین فرما».

از این رو، می بینیم که قرآن کریم نیز اشاره می کند که این دسته از زیردستان به عذاب دسته نخست گرفتار نمی شوند:

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا»*

ص: ۲۲۰

فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَافُوًا غَفُورًا»^(۱)؛ «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرودستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان درگذرد که خدا همواره خطا بخش و آمرزنده است».

از زمره این مستضعفان و الا همت، گروهی هستند که در راه خدا هجرت می کنند و با هجرت و تغییر میهن، مخالفت خویش با مستکبران را اعلام می دارند و اینان جز هجرت راهی برای رهایی ندارند. چنان که قرآن کریم در پایان آیه پیشین بدان اشاره کرد و در آیه بعدی آشکارا آن را بیان می کند:

«وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا»^(۲)؛ «و هر که در راه خدا هجرت کند، در زمین اقامتگاههای فراوان و گشایشها خواهد یافت هر کس به [قصد] مهاجرت در راه خدا و پیامبر او، از خانه به در آید، سپس مرگش در رسد، پاداش او به طور قطع بر خداست و خدا آمرزنده مهربان است».

روشن است که این بخش از جامعه [یعنی مهاجران] در جامعه اختلاف و زیر سلطه مستکبران، شمارشان بسیار اندک می باشد و توان دگرگون ساختن اوضاع جامعه ای را که در آن زندگی می کنند، ندارند.

همچنین، هجرت این گروه بر اثر تلاشهای مستکبران برای تسلط بر جامعه آنان اطاعت مردم از این مستکبران به خاطر تواناییها و امکاناتی که آن ها در اختیار دارند از یکسو و فروتنی و فرمانبرداری بیشتر مستضعفان و تسلیم شدن آنان در برابر مستکبران و پذیرش واقعیت اجتماعی از سویی دیگر، و محدود بودن امکانات و شمار مستضعفان و نداشتن توان ایجاد دگرگونی از سوی سوم، صورت می گیرد.

بر اثر همه عواملی که گفته آمد، جامعه به جامعه ای استکباری بدل می شود که ستمگران و مستکبران بر سرنوشت جامعه و امکانات آن مسلط می شوند و به خاطر قدرت و سلطه ای که دارند فرمان می رانند و انواع شکنجه، تحقیر و توهین را در حق مردم اعمال می کنند.

ص: ۲۲۱

۱- نساء/ ۹۸ - ۹۹.

۲- نساء/ ۱۰۰.

دوم: نکته دوم این است که جامعه انسانی طبقاتی، نظام جدیدی را بر انسان تحمیل می کند که در این نظام، باطل با آشکارترین چهره خود نمودار می شود. همچنین، این نظام

با اصل و قانون «جانشینی انسان از سوی خدا» و با هدف تشکیل جامعه حق و عدالتی که این جامعه را جامعه جانشین الهی می سازد، سازگاری ندارد و نیز با نظام پرستش و

تسبیح گویی جهان هستی برای خدا، همخوانی ندارد.

از این جا، ضرورت بازگشت این جامعه به موقعیت طبیعی و به یکپارچگی مورد نظر یعنی به جامعه حق و عدالت و اصول فطری آن نمایان می شود، اصولی که خداوند این جامعه را بر آن سرشته است و اصولی که آن را جامعه جانشین الهی و جامعه یکپارچه مورد نظر می سازد. البته، این یکپارچگی تنها از طریق عوامل فطری امکانپذیر نیست بلکه باید یک انقلاب رادیکال در این جامعه رخ دهد که مستضعفان بلند همت در آن پیروز گردند، یعنی آنان که با تمام این اوضاع جدید و منحرف مخالفت کردند و علیه مستکبران پیا خاستند و فریاد زدند.

ضرورت بازگشت جامعه انسانی به موقعیت طبیعی و فطری خود، از سنتهای فراوان الهی در حرکت تاریخ انسانی سرچشمه می گیرد که قرآن کریم این سنتها را بیان کرده و آن ها از این قرارند:

۱ - سنت پیروزی حق بر باطل: «وَقُلْ حَيَاءُ الْحَقِّ وَزَهْقُ الْبَاطِلِ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا»^(۱)؛ «و بگو: حق آمد و باطل نابود شد. آری، باطل همواره نابود شدنی است».

۲ - سنت هدف که خداوند آن را پیش روی حرکت تاریخ انسانی نهاده است و این هدف، همان تکامل یافتن حرکت انسانی در برپایی حکومت، عدالت و پرستش خدا در زمین است: «وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»^(۲)؛ «و در حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد».

سوم: انقلاب رادیکال. آیا وقوع این انقلاب از درون جامعه امکانپذیر است یا نیازمند عواملی است بیرون از این جامعه؟

ص: ۲۲۲

۱- اسراء/ ۸۱.

۲- انبیاء/ ۱۰۵.

در پاسخ به این پرسش باید گفت: این انقلاب باید انقلابی رادیکال، واقعی و راستین باشد که اهداف مطلوب را بر آورده سازد. از آن جا که فرض ما بر آن است که جامعه کنونی جامعه ای ناسالم است و به طور کلی گمراهی و برتری جویی بر این جامعه و

تمامت دسته ها و گروههای آن حاکم می باشد، پس باید انقلاب و دگرگونی از بیرون آن بیاید.

شهید صدر به شرح اندیشه انقلاب بیرونی پرداخته و بیان کرده است:

تاریخ بشری از آغاز کهن ترین دوران بهره کشی شاهد دو پایه مختلف برای دگرگونی و انقلاب اجتماعی بوده است:

اول: پایه بشری. این پایه همان مجموع درونمایه ای است که در دل‌های مستضعفان نهفته است یعنی احساسات شخصی و شعله ور شده به سان یک واکنش روحی و برداشت عملی از زندگی و این واکنش بر اثر انواع شکنجه ها، رنجها و سختیهایی است از دست دیگران کشیده اند و نیز بر اثر پایمال شدن حقوق و منافع آنان و هر اندازه که

وضعیت این مستضعفان بدتر می شود و ستمگری و توهین استثمارگران نسبت به آنان افزایش می یابد و بهره کشی و زیان رساندن این استثمارگران ژرفتر می شود، احساس دگرگونی اجتماعی در مستضعفین نیز به تدریج فزونتر می گردد. در این زمان است که این مستضعفان با آن احساساتی که دارند به سان عکس العمل در برابر جنایتی که بر ضد آنان انجام می شود، به اقدامات و فعالیت‌هایی دست می زنند و می کوشند که خود از ستمگران‌شان انتقام بگیرند و حقوق از دست رفته خود را باز گردانند و منافع غصب شده شان را به دست آورند و از حالت محرومیتی که به سر می برند بیرون آیند.

برای این که این احساسات به انقلاب بدل شود، می باید مرکزیتی در میان محرومان وجود داشته باشد تا این احساسات را رهبری کند و از همین انقلاب، کادر رهبری به وجود می آید که رهبری مستضعفان را در مبارزه علیه استثمارگران و قیام بر ضد آنان، برعهده می گیرد. (۱)

انقلاب مستضعفان در چند مرحله انجام می شود و از مرحله ای آغاز می گردد که احساس استثمار و محرومیت زدگی در دل‌های این مستضعفان انباشته می شود. آن گاه [در

ص: ۲۲۳

مرحله بعدی] دایره مستضعفان گسترش می یابد [یعنی احساس یاد شده همه آنان را

دربار می گیرد] تا آن جا که در این وضعیت اجتماعی یک دگرگونی نوعی، از طریق متمرکز شدن حالت استکبار در افرادی مشخص، به وجود می آید. از این رو، مستضعفان، خیزش و مقاومت در برابر این افراد مستکبر را آغاز می کنند تا به حقوق و منافع خود دست یابند و از وضعیت محرومیت خود بیرون آیند.

در این جا وجود یک «هسته مرکزی» در چنین عملیات روانی و اجتماعی ناگزیر است، به گونه ای که این مرکزیت در آینده به «رهبری» این جنبش بدل شود و برای این مستضعفان انقلابی برنامه ریزی کند، مستضعفانی که به پایگاهی برای این رهبری تبدیل می شوند تا به حقوق خویش دست یابند و از منافعشان دفاع کنند و اگر این هسته رهبری نباشد، مستکبران همچنان به بهره کشی، ایجاد محرومیت و سلطه خود ادامه می دهند، چرا که مستضعفان پراکنده، فرقه فرقه و ناتوان هستند و این را در فصل بعدی توضیح خواهیم داد.

آن گاه [در یک مرحله دیگر] با هجوم ناگهانی مستضعفان علیه مستکبران و درهم کوبیدن آنان و در دست گرفتن موقعیتهای ایشان، انقلاب مورد نظر رخ می دهد.

تاریخ در برخی از دورانهای خود، شاهد این گونه انقلاب بوده است. چه، به عنوان نمونه، بردگان در پاره ای از دورانها و به این دلیل که طبقه محروم جوامع خود را تشکیل

می دادند، در بخشهای فراوانی از تاریخ پیاخاستند، با یکدیگر متحد شدند و پیرامون هسته مرکزی مشخصی گرد آمدند که همین هسته بعدها به کانون رهبری آنان بدل شد و رهبری جنبش این بردگان را بر دوش گرفت تا انقلاب پیروز شود و حکومت را در دست گیرد و موقعیتهای فرمانروای ستمگری را تصرف کند که آنان را به بردگی گرفته، مورد ستم قرار داده، انواع شکنجه را بر آنان روا داشته و از حقوق و مزایای خود محرومشان کرده است.

یکی دیگر از نمونه های این نوع دگرگونی و انقلاب، آن چیزی است که در انقلاب بلشویکی در روسیه به وقوع پیوست. چرا که مستضعفان بر تزارها یورش بردند و رژیم تزاری را درهم کوبیدند و خود زمام حکومت را در دست گرفتند. (۱)

ص: ۲۲۴

۱- لیکن می توان در تطبیق دادن این عامل بر انقلاب بلشویکی انتقاد کرد، به این دلیل که انقلاب یاد شده بر یک نظریه فکری و سیاسی تکیه داشت و پس از آن به حزبی تبدیل شد که رهبری عملیات را برعهده گرفت و گرد هم آمدن عواطف و احساسات محض نبود، هر چند که عامل این انقلاب، داخلی بود، نه خارجی.

شهید صدر بر همین اساس، به نقد و تحلیل پرداخته، زیرا که گفته است: انقلابی که بر طبق این اساس رخ دهد، بیانگر یک انقلاب حقیقی در اندرون جامعه انسانی نیست. چه، وقتی ما این اساس را به طور ژرف بررسی کنیم، خواهیم دید که با احساسات شخصی و مادی بر جای مانده از شرایط بهره کشی تعامل دارد، زیرا که وضعیت بهره کشی احساس شخصی نسبت به منافع را در تمامی افراد جامعه پی ریزی می کند و توجه شخصی به ثروت و حکومت را در آنان افزایش می دهد که می توان از آن به «هوس» تعبیر کرد. اما این احساس و توجه، در میان استثمارگران بازتاب مثبت دارد، به

گونه ای که آنان می خواهند بر تمامی آنچه دست شان به سوی آن دراز می شود سلطه پیدا کنند و با هدف رسیدن به این آرزوها، تمامی امکانات را در اختیار گیرند. لیکن در میان

مستضعفان بازتاب منفی دارد: اولاً به صورت مقاومت همگانی. ثانیاً به صورت حرکت همگانی و ثالثاً به صورت قیام همگانی بر ضد استثمارگران و ستمگران.

اما این مقاومت همان زمینه روانی ای را دارد که استثمارگران باخود داشتند و این زمینه روانی از احساساتی سرچشمه می گیرد که شرایط بهره کشی آن را آفریده است. این شرایط هر چند به انقلاب و دگرگونی اجتماعی می انجامد، لیکن در حقیقت، انقلاب علیه بهره کشی و ریشه های آن نیست، بلکه انقلابی است بر ضد همین گروه استثمارگر و به همین سبب، جامعه را به مسیر درست و نقش شایسته خود در جانشینی از خدا و برپایی حق و عدالت باز نمی گرداند. بلکه تنها جاهای بهره کشی را تغییر می دهد. (۱) یا

دائرة بهره کشی در عرصه فردی را کم رنگ می سازد. اما بهره کشی، استثمار، ستمگری و تجاوز به حقوق دیگران همچنان استوار باقی می ماند. آنچه در نهایت اتفاق می افتد آن است که مستکبران مرحله پیشین که در اقلیت بودند، در مرحله کنونی به مستضعفان بدل می شوند که اکثریت را تشکیل می دادند و ممکن است جا به جایی سبب شود که

مستضعفان جدید، به مراتب بیش از مستضعفان قدیم به فشار و ستم دچار شوند. چه، در مرحله کنونی، علاوه بر عامل ثروت اندوزی، قدرت طلبی و بهره کشی که در ذات هر

ص: ۲۲۵

فرد برای محروم سازی دیگران و ستم بر آنان وجود دارد، عامل دیگری نیز بر آن افزوده شده است و آن عامل قدرت و روح انتقام جویی است. اما در این روند انقلاب و دگرگونی، حق و حقیقت و عدالت، هیچ نقشی ندارد.

بالتبع، این حالت موجب می شود که طبقه جدیدی توسط گروهی به وجود آید که دیگران را به محرومیت می کشاند، تنها به منافع خود اهمیت می دهد و پستها، داراییها و

امکانات را به انحصار خود در می آورد، زیرا از عوامل اختلاف و هوسهای نفسانی پیروی می کند.

آنچه گفته آمد، در بهترین حالتی است که می توان آن را فرض کرد. امّا اگر چنین فرض کنیم - همان گونه که در بیشتر حالتها رخ داده است - که مستضعفان بر اثر این احساسات و پایین بودن سطح آگاهی سیاسی و اجتماعی شان، به گمراه سازی، نیرنگ و دروغ دست یازند و برخی از آنان برخی دیگر را استثمار کنند و یا هنگامی که آنان در میان خود، دچار کشمکش و درگیری می شوند، مستکبران آن ها را استثمار نمایند، پیامدهای اجتماعی، بسیار بدتر خواهد بود.

چرا که عامل گمراهی و نیرنگ همواره در تمامت دورانهای تاریخ، در کنار عامل هوس، حرکت انسان را همراهی کرده و خواهد کرد و این چیزی است که قرآن کریم بر آن تأکید کرده است و خداوند به ابلیس اجازه داد که در زندگی و حرکت انسان، نیرنگ گمراه سازی را به کار گیرد و این موضوع از عواملی است که نباید در تحلیل و قرائت تحولات اجتماعی آن را نادیده گرفت.

از این منظر می توان در منطبق شدن اندیشه «تحول» - به سبب انباشته شدن احساسات مستضعفان - بر انقلاب بلشویکی مناقشه کرد، چرا که این انقلاب از اندیشه ای نشأت گرفت که یک حزب آن را رهبری کرد، حزبی که توانست با مطرح کردن این اندیشه، محرومان را فریب دهد و آنان را به سوی ایجاد دگرگونی اجتماعی هدایت کند و از احساسات انباشته شده آنان و شرایط سیاسی بهره گیرد، تا در آینده، خود نقش

استثمارگران را بازی کند، لیکن با شعار و عنوان: «طبقه محروم کارگر» این حزب، تزارها را که به بهره کشی می پرداختند از میان برداشت و خود جای ایشان را اشغال کرد.

البته، گاه اثرگذاری عوامل یاد شده با اثرگذاری دیگر عوامل انقلابها در تاریخ بشری

همراه می شود و این عوامل همان عوامل فطری است که خداوند انسان ها را بر آن سرشته است و لذا برخی از انسان ها به خاطر برپایی عدالت و دادگری در میان مردم بپا می خیزند و انقلاب می کنند.

همین موضوع است که حضور برخی از افراد برخوردار و بالادست و گهگاه زیان دیده را در کنار انقلابیون محروم و زیردست توجیه می کند و این هنگامی است که انقلاب بر پایه بشری باشد. لیکن انقلاب بر این پایه را نمی توان از عوامل هوس و نیرنگ

و فریبکاری خالی دانست، چرا که در جامعه انسانی عوامل و مؤلفه هایی حاکم است که با این عوامل در ارتباط می باشد و همین امر جامعه یکپارچه فطری را به چند پارچگی و اختلاف می کشاند.

دوم: پایه دینی و الهی. [دومین پایه انقلاب، پایه دینی است] زیرا که تاریخ بشری در برخی از دورانهای خود، شاهد تلاشها و عملیات دگرگونی بوده که از اندیشه ای سرچشمه گرفته است که می گوید: باید احساساتی را که مولود شرایط بهره کشی است نابود کرد و به جای آن بر احساسات دیگری به عنوان پایه انقلاب تکیه نمود، انقلابی که

هدفش اجرای عدالت و نیکی و رسیدن به مصالح و منافع همه جامعه انسانی و تمامی عناصر و افراد این جامعه، چه مستکبران و چه مستضعفان است.

به بیانی دیگر: احساسات مستضعفان را به گونه ای باید متحول ساخت که نشانگر احساس ارزشهای واقعی به خاطر عدل و حق و دادگری باشد و نیز نشانگر کرامت انسانی، ایمان انسان به پرستش خدا و رهایی او از هر پرستش دیگر.

با این تحول، این احساسات می تواند پایگاهی را بیافریند که هم بهره کشی و برتری جویی را پهلو به پهلو پالایش می کند و هم حالت ستم بری و تسلیم پذیری را بر می افکند. چرا که این پالایش، نه تنها منافع شخصی این پایگاه را تأمین می کند که منافع

همه افراد جامعه و منافع ستمگران و ستمدیدگان را با هم تأمین می کند. همچنین، این

پایگاه [یا مرکزیت] ابزار حکومت را از چنگ استثمارگران بیرون می آورد، نه به این دلیل که خود چشم طمع بدان دوخته، آن را در انحصارش درآورد، بلکه به این سبب که حکومت حق تمامت افراد جامعه است و نیز روابط اجتماعی ای را که بر پایه استثمار به وجود آمده بر می افکند، زیرا که این روابط نشانگر وجود ستم در اندرون جامعه است،

خواه ستم کهرانگاری و خواه ستم مهترانگاری. این پایگاه روابط استثماری و ظالمانه ای

همچون روابط گذشته برای گروه دیگری از جامعه به وجود نخواهد آورد، بلکه جامعه بشری را به شرایطی باز خواهد گردانید که بتواند وظیفه جانشین خود از سوی خداوند بر زمین را انجام دهد و اهداف والای آن را تحقق بخشد. (۱)

بدین ترتیب، پایه دینی [انقلاب اجتماعی] به اجرا شدن عدالت و برابری و رخ دادن دگرگونی مورد نظر می انجامد و این نتیجه از طریق ستیز با انواع ستم به دست می آید، خواه ستم مستکبر که به خاطر برتری جویی خود و فراتر رفتن از حدود حقی که به وی اجازه استثماری دیگران را نمی دهد، ستمگر است و خواه ستم مستضعفی که بر اثر تسلیم پذیری خود و فراتر رفتن از حقی که به وی اجازه نمی دهد در برابر استثماری از سوی دیگران خاموش بماند، ستمگر به شمار می رود و خواه ستم مستضعفی که قیام می کند و جای مستکبر پیشین را می گیرد [و همانند او بر دیگران ستم می کند]، چرا که همه این افراد ستمگرند، زیرا رفتارشان بر خلاف حق و عدالت و برابری است، در حالی که دگرگونی و انقلاب حقیقی زمانی تحقق می یابد که حق به جایگاه خود باز گردد.

مقایسه میان دو پایه اول و دوم

مقایسه میان دو پایه پیشین، آشکار می کند که پایه دوم، همان چیزی است که امکان دارد، پیامبرش انقلاب حقیقی باشد و پشتوانه معنوی این پایه است که می تواند انقلاب را تداوم بخشد تا هدف به طور کامل تحقق یابد، هدفی که جامعه با رسیدن به آن، به جامعه استخلاف الهی باز می گردد. در این جامعه تنها خداوند محور است و پایه و حدود

روابط آن، تنها حق و عدالت است که خداوند آن را می پسندد.

در حالی که پایه بشری [= پایه نخست انقلاب اجتماعی]، تنها به انقلابی ناقص می انجامد که در نیمه راه متوقف می شود، یا به انقلابی صوری و شکلی منجر می شود که در آن، جایگاههای مستکبران و مستضعفان با یکدیگر تعویض می شود و آثار پامال کردن حقوق از لحاظ مقدار و چگونگی تفاوت پیدا می کند، اما اساس ستمگری و تجاوز، همچنان در جامعه انسانی برجای می ماند.

ص: ۲۲۸

این ارزیابی برای این دو پایه و محض شناخت و آگاهی از آن برای انتخاب پایه دوم یعنی پایه دینی از سوی مستضعفان و تکیه آنان بر این پایه در مبارزه خود علیه مستکبران

بسنده نمی کند، بلکه [افزون بر شناخت و آگاهی] وجود این دو امر مهم نیز ناگزیر است:

۱ - تربیت درست و تزکیه والای روحی انقلابیون، تا آنان با اراده خود، این پایه درست [=پایه دینی] را بپذیرند و به خاطر آن جهاد کنند و نیز خود را از هرگونه احساس بهره کشی، انتقامجویی و عشق به زندگی دنیوی و مادی پاک سازند.

۲ - آگاهی و شناخت درست از اصولی که جامعه عدالت و روش افتخارآمیز بر آن استوار است، روشی که در روند دگرگونی باید از آن پیروی کرد.

جستار دوم: شریعت و رهبری

رسالت و رسول

پس از آن که دگرگونی اجتماعی برای حلّ اختلاف از درون جامعه ناممکن شد، نوبت به نقش شریعت، یعنی «رسالت» و نقش پیامبران زمامدار یعنی نقش رهبری برای حلّ اختلاف و تحقق یافتن این آرمان والای الهی می رسد. چه، از درون جامعه نمی توان شریعت و رهبری را به وجود آورد بلکه نیاز به اموری بیرون از جامعه دارد:

رسالت

اولاً: جامعه نیاز به تربیتی دارد که آن را از بیرون اراده ناتوان خویش فرا گیرد و نیز نیاز

به هدایتی دارد که آن را از بیرون آگاهی و دانش عقب افتاده اش دریافت کند و این تربیت و هدایت همان «رسالت» یا شریعت است.

ضرورت تربیت و دگرگونی روانی توسط عامل بیرونی بدان سبب است که یکپارچگی جامعه - به طور کلی - از میان رفته، اراده اش ضعیف گشته و شرایط روانی ای بر آن حاکم شده است که از حرکت و رشد آن جلوگیری می کند و برای جامعه ای پراکنده و ناتوان که بر خود ستم می کند، امکان ندارد، فردی از اندرونش برای اجرای حق و عدالت حرکت کند، زیرا چگونه ممکن است کسی که بر خود ستم می کند، در جستجوی حق و عدالت برآید و آن را در جامعه خویش بر پا بدارد؟

از این جا، بناچار این تربیت باید از بیرون این جامعه بیاید، یعنی فردی که در اندرون جامعه تربیت نشده، بیاید و به تربیت آن پردازد و این فرد، همان «پیامبر زمامدار» است

که از سوی خدای سبحان و از طریق وحی الهی تربیت یافته است.

بنابراین، تنها «وحی الهی» است که می تواند تربیت انقلابی و زمینه روانی شایسته را فراهم سازد و انقلابیونی را پرورش دهد که نه خواستار برتری در زمین هستند و نه خواستار فساد و از مستضعفان پیشوایانی بسازد که وظایف خلافت را به حق بر دوش گیرند و وارثان زمین باشند:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا»^(۱)؛ «آن سرای آخرت را برای کسانی قرار می دهیم که در زمین خواستار برتری و فساد نیستند».

«و تُرِيدُ أَنْ نَمِيزَ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^(۲)؛ «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان وارث [زمین] کنیم».^(۳)

اما ضرورت هدایت الهی بدان دلیل است که برپاداشتن جامعه حق و عدالت، به شناخت حق و عدالت از طریق شرح و تفصیلی که هدایت الهی درباره ساختار و روابط و

شیوه رفتار می دهد نیاز دارد و برای جامعه ای که از لحاظ آگاهی و شناخت عقب افتاده است، امکان ندارد به این هدایت و تفصیل برسد، زیرا که در این جامعه، فطرت انسانی بر اثر سیطره استثمارگری و عکس العملهای استثمارگران، اثرگذاری خود را از دست داده، هوس و منافع مادی بر مسیر انسان مسلط گشته، انسان در معرض گمراهی، تحریف، نیرنگ و کجروی قرار گرفته است.

[افزون بر تشکیل جامعه مبتنی بر حق و عدالت] وحی الهی می تواند انسان را به این حقیقت هدایت کند و به سوی این راه رهنمونش سازد و این همان چیزی است که خداوند در داستان آدم و فرود آمدن او بر زمین وعده داده است:

«فَأَمَّا يَا تَيْنُكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^(۴)؛ «پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی نیست و

ص: ۲۳۰

۱- قصص/ ۸۳.

۲- قصص/ ۵.

۳- الاسلام يقود الحياه، ص ۱۵۰.

۴- بقره/ ۳۸.

ثانیا: ناگزیر از وجود رهبری است که عملیات دگرگونی [= انقلاب] را با هر دو بعدش رهبری کند و برای این رهبر امکان ندارد که در همین جامعه منحرف، تربیت شود، یا آمادگی روانی پیدا کند و یا حقیقت را بشناسد. چرا که در این صورت، وی یا مستکبر است که می‌کوشد بر منافع و امکانات بیشتری دست یابد یا مستضعف است که می‌خواهد انتقام خود را بستاند و یا گمراه کننده ای است که راهی به سوی حق نمی‌برد و

این افراد به سوی حق نمی‌روند و برای حق کار نمی‌کنند و برای پرداختن به عملیات دگرگونی مورد نظر [= رهبری انقلاب] شایستگی ندارند. به همین دلایل است که رهبر این انقلاب باید «پیامبر» یا «امام» باشد که به طور گزینشی تربیت شده، اراده الهی داشته

و هدایت را از پروردگارش آموخته باشد تا بتواند راه او را بشناسد:

«وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ» (۱)؛ «و تو را سرگشته یافت و هدایت کرد». این امر به وی امکان

میدهد که جامعه خود را تربیت، رهبری و هدایت کند تا بتواند جامعه حق و عدالت به وجود آورد. خداوند فرموده است:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۲)؛ «... تو فقط هشدار دهنده ای و برای هر قومی رهبری است».

ضرورت عصمت

از این جا، ما وحی و «عصمت» را در پیامبران و علم الهی کامل و عصمت را در امامان علیهم السلام شرط دانستیم. چه، پیامبر، پرچمدار رسالت الهی از سوی خداوند و انسانی است که الهی ساخته شده، تا پایگاههای شایسته انسانی و معنوی انقلاب را بنیان نهد برای مردم شرایط حقیقی را آماده کند که بار دیگر نقش شایسته جانشینی خود را ایفا کنند و همچنین، امامان علیهم السلام شخصیت‌هایی هستند که رهبری الهی جامعه به سوی حق و عدالت را بر عهده دارند و آنانند که ادامه دهنده نهضت پیامبرانند، زیرا که از لحاظ علمی

ص: ۲۳۱

و عملی در مکتب آنان تربیت یافتند و آمادگی ربّانی پیدا کردند، به گونه ای که از اوضاع

اجتماعی حاکم در جامعه ستم آن روز اثر نمی پذیرفتند و در غیر این صورت، در معرض انحراف و گمراهی قرار می گرفتند و هرگز عملیات دگرگونی [یا انقلابی] که آنان رهبری

آن را برعهده داشتند، پیامدهای لازم خود را نداشت و تنهاجا به جایی موقعیتها و نوعی

استثمار جدید بود و هرگز جامعه نیکی، شایسته سالاری و حق، تشکیل نمی شد و هرگز تعادل اجتماعی مورد نظر که قرآن کریم در هنگام سخن گفتن درباره هدف بعثت انبیا و فرو فرستادن کتابهای آسمانی بدان اشاره کرده است یافت نمی شد:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بَاصِلَاتٍ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَ» (۱)؛ «به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن ها کتاب و ترازو را فرود

آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند...».

عوامل انقلاب دینی

برای این که هدف دین، پیامبران و امامان علیهم السلام با هم تحقق یابد، یعنی ایجاد دگرگونی ریشه ای، انقلاب واقعی و بازگشت گروه شایسته به نقش حقیقی خود در جانشینی شایسته بر روی زمین، می بینیم که پیامبران و امامان علیهم السلام پیروان خود و به طورعموم، همه انسان ها را به چند موضوع بنیادین فرا خوانده است که می توان آن ها را به امور زیر خلاصه کرد:

اول: شناخت خداوند و شناخت حقایق جهان هستی و سنتهای الهی، تا بتوان به هدایت الهی پی برد و بدون این شناخت، انسان تحت تأثیر گمراه سازبها و نیرنگها قرار می گیرد.

دوم: جهاد اکبر که انسان به وسیله آن به احکام شرعی، حدود الهی و اخلاق ربّانی متعهد می شود. این امر بدان سبب است که مستضعفان بتوانند بر شهوت های خود پیروز گردند و خود را انقلابی ای شایسته بسازند و از طریق خود سازی به سمت حق و عدالت حرکت کنند و بدون این سازندگی روانی و معنوی، انسان در حرکت اجتماعی خویش به سقوط کشانده خواهد شد و در برابر فشار هوسها و خواسته ها و شهوات ناتوان خواهد

ص: ۲۳۲

گردید و تنها به منافع خود و بهره کشی روی خواهد آورد.

سوم: جهاد اصغر، یعنی تلاشهای مادی به منظور کنار زدن استثمارگران و ستمگران از جایگاههایشان که به طور معمول بدان چنگ در می زنند و برای جلوگیری از دگرگونی اجتماعی ریشه ای [= انقلاب رادیکال] از زور بهره می گیرند. در این وضعیت، پیکار در راه خدا ضرورت پیدا می کند، تا شوکت مستکبر درهم شکسته شود، مستکبری که از دعوت حق جلوگیری می کند، زیرا با منافع او سازگاری ندارد. پیکار در راه خدا یکی از نمادهای جهاد اصغر است، چرا که جهاد اصغر، مفهوم گسترده ای دارد که تمامی کوششها، تلاشها، فعالیتها و کارهای دشوار را در بر می گیرد و انسان صالح به منظور دگرگون ساختن جامعه و تشکیل جامعه ای صالح که با شریعت الهی همخوانی داشته باشد، به آن ها می پردازد.^(۱)

در این جا باید تأکید کنیم که جهاد اکبر و جهاد اصغر در انقلاب پیامبران، جدایی ناپذیرند و پهلو به پهلو حرکت می کنند، زیرا که پیامبر به همراه یاران خود همیشه از

جهاد اکبر به جهاد اصغر و از جهاد اصغر به جهاد اکبر می روند، بلکه گاهی در یک وقت هر دو جهاد را انجام می دهند و حتی در هنگامه ای که در عرصه های پیکار گرما گرم

ص: ۲۳۳

۱- دو اصطلاح «جهاد اکبر» و «جهاد اصغر» در احادیثی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده آمده است. به عنوان نمونه، از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «پیامبر صلی الله علیه و آله دسته ای را اعزام کرد و چون آنان بازگشتند، آن حضرت فرمود: خوش به حال گروهی که جهاد اصغر را پشت سر گذاشتند و جهاد اکبر بر عهده آنان باقی مانده است. گفتند: ای رسول خدا، جهاد اکبر چیست؟ فرمود: جهاد با نفس». بحار الانوار، ج ۱۹، ص ۱۸۲، ح ۳۱. پیامبر صلی الله علیه و آله از جهاد با نفس به «جهاد اکبر» تعبیر کرده است و مقصود او از جهاد اصغر، پیکار در راه خدا، یا معنای پر دامنه تری است که هر گونه جهاد در راه دین و تحقق یافتن اهداف آن را در بر می گیرد. چنان که خداوند فرموده است: «وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ...» (حج/۷۸)؛ «و در راه خدا چنان که حق جهاد [در راه] اوست جهاد کنید...». چه، خداوند در این آیه به «جهاد» معنایی فراگیر داده که برپایی نماز، دادن زکات و پناه بردن به خدا را در بر می گیرد. و حتی هر گونه تلاشی را که با هدف تشکیل جامعه صالح اسلامی انجام می شود، در بر می گیرد. ابوالحسن اول علیه السلام فرمود: «هر که این روزی را از راه حلال بجوید تا آن را برای خود و خانواده خود هزینه کند، همانند کسی است که در راه خدا جهاد می کند» بحار الانوار، ج ۱۰۳، ص ۳، ح ۶. همچنین، در روایات آمده است که به پا داشتن احکام خدا، یا ایجاد جامعه صالح و امثال آن، از انواع جهاد در اسلام به شمار می رود.

چکیده ارکان انقلاب دینی

از لا به لای آنچه گفته آمد، می توانیم در تعریف مسائل و ارکان بنیادین و ارزنده حرکت تاریخ اسلامی به یک جمع بندی برسیم، ارکانی که وجود آن در ایجاد تحول

بنیادین حتمی و ضروری است. این ارکان عبارتند از عوامل چهارگانه زیر:

۱ - دین: به معنای شریعت، زیرا از این طریق می توان نشانه های هدایت و حق و عدالت الهی را شناخت، تا تحول جامعه انسانی و اصلاح کزرویهها و فسادی که در دورانهای اختلاف برای این جامعه پیش می آید دوش به دوش هم انجام شود.

۲ - انسان معصوم: این انسان خواه پیامبر باشد و خواه امام، باید پهلو به پهلو دین حرکت کند تا بتواند تحول بنیادی و انقلاب را رهبری کند.

۳ - جهاد اکبر: یعنی جهاد با نفس و پالیش آن، سفارش به تقوا و نیرومند ساختن اراده به منظور پای بندی به تقوا، تا انسان این شایستگی را بیابد که به حق و دادگری پردازد و آن گونه که خدا وعده داده است، وارث زمین شود و امانت الهی را بر دوش کشد.

۴ - جهاد اصغر: انجام تلاشها و از آن جمله، پیکار در راه خدا به خاطر نابودی طاغوت و ستمگر، یا هر مانعی دیگر که جلو حرکت احقاق حق و تشکیل جامعه عدالت را می گیرد.

ما باید این ارکان و عوامل چهارگانه را بشناسیم که توسط آن ها می توان جامعه یکتاپرست براساس شریعت و به رهبری پیامبران و امامان علیهم السلام برپا کرد. اینها عواملی هستند که با یکدیگر پیوند دارند و برخی از آن ها برخی دیگر را کامل می کند و نظریه ت

ص: ۲۳۴

۱- از نمونه های زیبایی که بیانگر توأم بودن جهاد اکبر و جهاد اصغر است، رفتار امام علی علیه السلام در هنگام نبرد با عمرو بن عبدود می باشد که قهرمان درجه یک مشرکان به شمار می رفت و مردم نبرد با او را نوعی خودکشی می دانستند. آن گاه که امام علی علیه السلام در این نبرد، وی را از پای درآورد، لختی از کشتن او خودداری کرد. هنگامی که علت این کار را از او پرسیدند، پاسخ داد: عمرو در همان لحظه ای که بر زمین افتاد با ناسزا گفتن به پدرم، خشم مرا برانگیخت و لذا اندکی دست نگهداشتم تا وی را به خاطر خدا بکشم، نه برای فرو نشاندن خشم شخصی خودم و تنها برای دفاع از اسلام و نه برای دفاع از کرامت خودم.

کامل یافته ای را تشکیل می دهد که از یکسو بیانگر نظریه اسلامی درباره ایجاد دگرگونی اجتماعی است و از سوی دیگر ماهیت موضعی را که باید انسان در برابر جامعه خود و حرکت تاریخ فرا پیش گیرد، آشکار می سازد. همچنین، از جهت سوم، روشن می کند که محور اساسی در تحول اجتماعی و اثرگذار در حرکت تاریخ انسانی، محتوای درونی انسان است.

با آنچه گفته آمد، پی می بریم که انقلاب حقیقی، به هیچ روی نمی تواند از وحی و نبوت و پیامدهای روانی، معنوی و عقیدتی آن در زندگی انسان، جدا باشد. همان گونه که نبوت و رسالت الهی نمی تواند به هیچ روی از انقلاب اجتماعی و ستیز علیه بهره کشی، عیاشی و ستمگری جدا باشد.^(۱)

ص: ۲۳۵

۱- الاسلام يقود الحياه، ص ۱۵۱.

باب چهارم: نظریه قرآن درباره حرکت تاریخ

اشاره

فصل اول: عوامل اثر گذار در حرکت تاریخ

فصل دوم: انواع نمونه های آرمانی

ص: ۲۳۷

پس از آن که عناصر و ارکان بنیادین دگرگونی اجتماعی [و انقلاب] یعنی شریعت،

نبوت، هدایت، جهاد اکبر و جهاد اصغر را شناختیم، خوب است که نظریه قرآنی درباره دگرگونی و حرکت تاریخ را بشناسیم و بدانیم که از دیدگاه قرآن، دگرگونی از کجا آغاز می شود؟ چگونه صورت می گیرد؟ چه اهدافی دارد؟ و شکل و تصویر آن چگونه است؟

عوامل اثر گذار در تاریخ

در آغاز باید بدانیم که حرکت تاریخ انسانی با دیگر حرکت‌های جهان هستی تفاوت دارد، به این ترتیب که حرکت تاریخ، تنها «سببی» نیست بلکه به طور روشن «غایی» نیز هست. (۱) از این رو، تنها به عاملی که در وجود و گذشته این حرکت اثر گذار است، وابسته

ص: ۲۳۹

۱- اصطلاح غایی و سببی از اصطلاحات فلسفی است. غایی به چیزی گویند که به خاطر هدف و مقصود حرکت می کند، به گونه ای که این هدف و مقصود، با حرکت آن ارتباط دارد و در آن اثر می گذارد. افزون بر این که عوامل اثر گذار در وجود حرکت را نیز دارد. اما سببی به چیزی گویند که حرکت آن به وسیله عواملی است در وجود این حرکت اثر دارد [و نه به وسیله هدف]. حرکت غایی غالباً در حرکت ارادی است همانند حرکت انسان. این که گفتیم: حرکت تاریخ «به طور روشن» غایی است، به این سبب این قید را آوردیم که برخی از حرکات طبیعی دیگر وجود دارد که غایی است، لیکن ما آن را در عمل درک نمی کنیم، در حالی که خدا این غایت را می داند.

نیست بلکه به هدفی که از آن در نظر گرفته شده نیز وابسته است. چرا که حرکت تاریخ انسانی، حرکتی است هدفدار، دارای علت غایی و چشم انداز آینده و همانند حرکت ستارگان، جبری و بی اختیار نیست.

آینده عامل حرکت در تاریخ

آینده، عامل حرکت برای هرگونه فعالیت تاریخی است. در این جا این پرسش مطرح می شود: آینده ای که در حال حاضر وجود ندارد و معدوم است، چگونه می تواند عامل حرکت و علت وجودی باشد؟

پاسخ: این موضوع را از این طریق می توانیم تصور کنیم که وجود ذهنی آینده، در حال حاضر مورد است، زیرا که آینده در تصویر و وجود ذهنی عینیت می یابد و همین وجود ذهنی نقش محرک را بازی می کند و این، همان ماهیت اثرگذاری علت غایی اشیاء است.

وجود ذهنی محرک تاریخ است و این، در دو بعد تجلی می یابد:

۱ - اندیشه: مقصود از اندیشه، تصور کردن هدف و نگرش به آینده است، یعنی وجود اهداف و آینده در ذهن انسان. چه، آینده در حال حاضر به صورت مادی خود وجود ندارد، بلکه به صورت ذهنی اش وجود دارد. بنابراین، آینده در درون انسان وجود دارد، نه در برون او.

۲ - اراده: منظور ما از اراده، نیرویی است که انسان را به سوی اشیا به حرکت در می آورد، خواه این اشیا کارها، اعمال و رفتار خود انسان باشد و خواه چیزهای مادی بیرونی و جدا از انسان.

روشن است که اراده همانند اندیشه، موجود بیرونی و مادی نیست بلکه موجودی است که خداوند آن را در درون انسان آفریده، نه در برون وی و به وسیله آن، وی را بر بسیاری از آفریدگان گرامی داشته، برتری داده است.

گاه اراده توان تحقق بخشیدن کارهای دشوار و تاب مشکلات را دارد و گاه ناتوان است و تحت تأثیر عوامل بیرونی و درونی قرار می گیرد و در برابر آن ها از خود ضعف نشان می دهد. بنابراین، اراده هر چند یک موجود درونی است، لیک از عوامل برونوی اثر

محتوای درونی انسان: اندیشه و اراده

از این جا روشن می شود که «اندیشه» و «اراده» در حقیقت، محتوای درونی و خودآگاه انسان است. این محتوای درونی که ما در آغاز جستار از آن به عنوان وجود ذهنی یاد کردیم، اساس حرکت تاریخ است، زیرا این محتوای درونی است که آرمانها را می سازد و از طریق درهم آمیختن اندیشه و اراده، اهداف را مجسم می کند و در نتیجه، در آغاز، انسان حرکت می کند و پس از آن، کل تاریخ انسانی به حرکت در می آید.

این تحلیل از حرکت تاریخ، هر چند درست و موشکافانه است، لیک در عین زمان، باید به دو عنصر ارزنده که اثر بزرگی بر این درونمایه انسان دارد، اشاره کرد و به همین

سبب اثر ارزنده ای نیز بر حرکت تاریخ دارد. این دو عنصر به خاطر اهمیتی که دارند، قرآن در چندین مورد بر آن دو تأکید کرده است و ما در فصلهای پیشین به آن ها اشاره کردیم. این دو عنصر عبارتند از:

۱ - غریزه و خواسته هایی که خداوند آن ها را در اندرون انسان به ودیعت نهاده است و نیز شهوت هایی که خداوند آن ها را در نظر انسان در این دنیا آراسته است و این شهوت ها بر نگرش او به اشیا و نیز بر فعالیت و توانمندی و ناتوانی اراده او اثر ویژه ای

دارد. قرآن کریم از این عنصر به عنوان «هوس» یاد می کند.

۲ - فشارهای بیرونی که انسان در معرض آن قرار می گیرد. به ویژه از سوی ستمگران و مستکبران، یا بدعتگزاران گمراه کننده و یا شیاطین جنی و انسی که انسان را در نگرش

خود به اشیا فریب می دهند و گمراهش می سازند. هر چند انسان در بیشتر این موارد، اراده خویش را از دست نمی دهد، لیکن این اراده تا اندازه بسیار از این عوامل اثر می پذیرد که باید آن ها را بر شمرد و مورد شناسایی قرار داد. در فصل پیشین به این

عوامل اشاره کردیم. (۱)

ص: ۲۴۱

۱- شهید صدر به طور آشکار از این دو عامل نام نبرده و تنها هنگامی که در باره اثر گذاری ستمگران، جهاد اکبر و جهاد اصغر سخن گفته، به آن ها اشاره کرده است. لیک بدون ابراز نقش این دو عامل به صورت روشن، تصویر نمایش این نظریه کامل نخواهد بود.

براساس این برداشت، می‌توانیم یک تحلیل منطقی و انسانی از آنچه در مدخل این جستار و پس از توجیه اهمیت آن بیان کردیم، ارائه دهیم. این تحلیل منطقی آن است که درونمایه انسان، اساس حرکت تاریخ و پایه روبنای اجتماعی است، با تمامی آنچه این روبنا آن را در بر دارد از قبیل روابط، سازمانها، اندیشه‌ها و جزئیات. این روبنا [= محیط برونی انسان] با همین زیربنا ارتباط دارد و حتی جهانی که انسان را در میان گرفته [= محیط زندگی] تحت تأثیر این درونمایه و روابط اجتماعی ای قرار می‌گیرد که بر پایه آن استوار شده است.

دگرگونی و تحول این روبنا و جهانی که پیرامون آن قرار دارد، پیرو همین زیربنا و تحول آن است و هرگاه زیربنا دگرگون شود، روبنا دگرگون می‌شود و هرگاه زیربنا ثابت بماند، روبنا نیز ثابت باقی خواهد ماند.

بنابراین، رابطه میان درونمایه انسان و روبنا و تاریخ جامعه، رابطه وابستگی و رابطه سبب و مسبب است. (۱)

قرآن کریم از این رابطه سخن گفته و آن را به عنوان سنت تاریخ توصیف کرده است - در گذشته بدان اشاره کردیم - خداوند چنین می‌فرماید:

«...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» (۲)؛ «...در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد تا آنان حال [درونی] خود را تغییر دهند...».

این آیه به روشنی بسیار نشان می‌دهد که درونمایه انسان، پایه روبنا [یعنی وضعیت محیط برونی انسان] و حرکت تاریخی است. چرا که آیه درباره دو تغییر سخن گفته است:

۱ - تغییر قوم: «خدا حال قومی را تغییر نمی‌دهد»، مقصود تغییر اوضاع قوم، امور و روبنا و اوضاع برونی آنان است و این تغییر، تنها در صورتی انجام می‌شود که تغییر دیگر

انجام شود.

۲ - تغییر دیگر، تغییر حال درونی قوم است: «تا آنان حال خود را تغییر دهند». چرا که قرآن کریم، از تغییر درونمایه قوم، به تغییر حالت درونی آنان تعبیر کرده است.

روشن است که مقصود از «ما بِأَنْفُسِهِمْ» تغییر چیزی است که در درون و دل‌های قوم

ص: ۲۴۲

۱- المدرسه القرآنیه، ص ۱۱۶، درس ۹.

۲- رعد ۱۱/.

است، به گونه ای که درونمایه قوم به عنوان یک قوم یا یک ملت متغیر باشد، و گرنه تغییر

یک، یا دو و یا سه نفر نمی تواند پایه تغییر همگانی قوم را تشکیل دهد. بنابراین، درونمایه امت به عنوان یک امت است که اساس و پایه دگرگونها در تمامت روبنا و حرکت تاریخی به شمار می رود.

حتی برخی از آیات قرآنی اشاره می کند که میان دگرگونیهای گسترده تر و این درونمایه انسان رابطه وجود دارد، یعنی دگرگونیهای جهانی که انسان را احاطه کرده است. آیات یاد شده این رابطه را به عنوان یکی از سنتها و قواعد تاریخ می داند، به گونه ای که این دگرگونی در درونمایه انسان بر دگرگونی در محیط او نیز اثر می گذارد.

خداوند فرموده است:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱)؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند به طور قطع برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند، پس به [کیفر] دستاوردها [گریبان] آنان را گرفتیم».

این آیه قرآن کریم میان ایمان و تقوا که از امور قلبی است و در درون انسان وجود دارد و تغییری که در کل اوضاع این مردم پیش می آید، ارتباط برقرار کرده است، خواه این تغییر به سمت خوبی و نیکی در زندگی اجتماعی انسان و زندگی جهان پیرامون او باشد و خواه به سمت بدی و تباهی.

بنابراین، همان گونه ایمان و تقوا بردگرگونی جامعه اثر مثبت دارد، بر دگرگونی جهان

هستی و طبیعتی که انسان را احاطه کرده نیز اثر می گذارد. همچنین، دروغگویی، تبهکاری، نداشتن تقوا و ارتکاب گناهان بر جهان هستی و طبیعت اثر منفی می گذارد. آیات دیگری نیز به این موضوع اشاره می کند:

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصِفُونَ» (۲)؛ «و خدا شهری را مثل زده است که امن و امان بود و روزی اش از هر سو فراوان می رسید. پس [ساکنانش] نعمت های خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به [سزای] آنچه انجام می دادند، طعم

ص: ۲۴۳

۱- اعراف / ۹۶.

۲- نحل / ۱۱۲.

گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشاندید».

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (۱)؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است، تا [سزای] بعضی از آنچه را که کرده اند به آنان بچشاند، باشد که باز گردند».

گناهانی که مردم می کنند و کارهای زشتی که انجام می دهند، در ایجاد فساد در خشکی و دریا اثر می گذارند.

جدایی ناپذیری محتوای درونی و برونی از یکدیگر

بدین ترتیب پی می بریم که از نگاه قرآنی میان حرکت محتوای درونی انسان و محتوای برونی یا روبنای او، پیوندی بنیادین وجود دارد و لذا باید فرایند تغییر در محتوای درونی، دوش به دوش فرایند تغییر در محتوا و ساختار برونی، حرکت کند. شهید صدر به این موضوع چنین اشاره کرده است:

«بر اساس باور اسلام و قرآن، دو فرایند باید دوش به دوش یکدیگر حرکت کنند: فرایند پرداختن انسان به ساختن محتوای درونی، دل، اندیشه، اراده و آرزوهای خود [از یکسو] و فرایند پرداختن به ساختن محتوای برونی یا روبنا [از سوی دیگر] پس باید این

دو بنای درونی و برونی در کنار یکدیگر حرکت کنند و نمی توان بنای برونی را جدا از بنای درونی فرض کرد، و گرنه این بنای برونی، بنایی خواهد بود لرزان و در حال فرو ریختن.

به همین دلیل، اسلام فرایند ساختن محتوای درونی را، در صورتی که در جهت نیکی باشد، «جهاد اکبر» و فرایند ساختن محتوای برونی را، چنانچه در جهت نیکی باشد، «جهاد اصغر» نامیده است و هرگاه جهاد اصغر از جهاد اکبر جدا شود، محتوا و معنا و نیز

توان خود را بر دگرگون ساختن حقیقی در عرصه تاریخی و اجتماعی از دست می دهد» (۲).

از این جا، اگر فرض کنیم که انسان به فرایند تغییر بنای درونی پردازد و فرایند تغییر در بنای برونی و روبنا را رها کند، به حالت گوشه گیری و انزوای اجتماعی یعنی

ص: ۲۴۴

۱- روم/۴۱.

۲- المدرسه القرآنیه، ص ۱۱۷، درس نهم.

«رهبانیت» دچار خواهد شد. رهبانیتی که اسلام آن را نپذیرفته و در پدیده های اجتماعی

و اخلاقی فراوانی در تاریخ انسان، خود را نشان داده است. در تاریخ اسلام، برخی از شیوه های تصوف و عرفان را می توان نمونه هایی از این رهبانیت دانست. خداوند بلند مرتبه فرمود:

«... وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا مِنْهُمْ أَجْرَهُمْ وَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ فَاسِقُونَ» (۱)؛ «...ترک دنیایی که از پیش خود آوردند، ما آن را برایشان مقرر نکردیم، مگر آن که کسب خشنودی خدا کنند. با این حال،

آن را چنان که حق رعایت آن بود منظور نداشتند. پس پاداش کسانی از ایشان را که ایمان

آورده بودند بدانها دادیم و [لی] بسیاری از آنان دست خوش انحرافند».

بنابراین، قرآن کریم بیان کرده است که جهاد اکبر هر چند بر انسان واجب است، لیک وقتی انسان در یک حرکت شخصی، تنها بدان بسنده و از جامعه انسانی کناره گیری می کند و فرایند ساختن بنای برونی و اجتماعی را رها می سازد، این جهاد اکبر، به بدعت

و انحراف از فرایند تغییر مطلوب در به کار زدن این تکلیف الهی بدل می شود و از اهداف آن دور می گردد.

همچنین، اگر انسان، تنها به روبنا و زندگی مدنی اهمیت دهد و دگرگونی در محتوای درونی و روانی را رها کند، باز هم در حرکت وی ناهماهنگی به وجود خواهد آمد و این حرکت تکامل پیدا نخواهد کرد بلکه ممکن است به حرکت ویران کننده ای برای انسان و جامعه بدل شود.

قرآن کریم به برخی از نمونه های این حالت اشاره کرده است و این هنگامی است که درباره برخی از دین برگشتگان و منافقانی سخن می گوید که از ساختن درون خویش دست برداشته اند و یا کسانی که محتوای درونی آنان با نمای برونی ایشان همخوانی ندارد. خداوند فرموده است:

«وَأْتَلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَاصْسِلْخَ مِنْهَا فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْعَاوِينَ * وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحَمَلَ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرَكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاصْصِلْصِ الْقَصِيصِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (۲)؛ «و

ص: ۲۴۵

۱- حدید ۲۷.

۲- اعراف ۱۷۵/ - ۱۷۶.

خبر آن کس را که آیات خود را بر او داده بودیم برای آنان بخوان که از آن عاری گشت. آن گاه شیطان او را دنبال کرد و از گمراهان شد. و اگر می خواستیم قدر او را به وسیله [آن آیات] بالا می بردیم، اما او به زمین [= دنیا] گرایید و او هوای نفس خود پیروی کرد. از این رو داستانش چون داستان سگ است [که] اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام بر آورد و اگر آن را رها کنی [باز هم] زبان از کام بر آورد. این مثل آن گروهی است که آیات ما را تکذیب کردند. پس این داستان را [برای آنان] حکایت کن، شاید که آنان بیندیشند».

«وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا تَسْمَعُ لِقَوْلِهِمْ كَأَنْهُمْ خُشْبٌ مِّنْ دَرَّةٍ يَّحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ هُمُ الْعَادُونَ فَاحْذَرُهُمْ قَاتَلَهُمُ اللَّهُ إِنَّي يُؤْفَكُونَ» (۱)؛ «و چون آنان را ببینی، هیكلهائشان تو را به شگفت و می دارد و چون سخن گویند به گفتارشان گوش فرا

می دهی گویی آنان شمعکهایی پشت به دیوارند [که پوک شده و در خور اعتماد نیستند]: هر فریادی را به زیان خویش می پندارند. خودشان دشمنند. از آنان پرهیز؛ خدا بکشدشان؛ تا کجا [از حقیقت] انحراف یافته اند».

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (۲)؛ «و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب و می دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد و حال آن که او سخت ترین دشمنان است. و چون ریاستی یابد، کوشش می کند که در زمین فساد کند و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباہکاری را دوست ندارد».

بر این اساس، هرگاه انسان فرایند دگرگونی را در قلب خویش به مورد اجرا نگذارد و خود را شایسته نسازد، هرگز نمی تواند سخنان شایسته در جامعه خویش مطرح کند بلکه ممکن است به شخصیتی دوگانه تحول یابد که ظاهر زیبا و سخنان شگفت انگیز او با درون زشت، کینه توز و ویرانگرش ناسازگاری دارد - همان گونه که آیات قرآنی به این مطلب اشاره می کند - تنها زمانی این سخنان به بنیادی شایسته در جامعه تحول می یابد که از درون و قلبی که با ارزشهای برگرفته از همان سخنان آباد شده، بیرون آمده باشد. (۳)

ص: ۲۴۶

۱- منافقون/۴.

۲- بقره/ ۲۰۴ - ۲۰۵.

۳- المدرسه القرآنیه، ص ۱۸۸، درس نهم.

از این جا در می یابیم که امامان اهل بیت علیهم السلام به واژه «جهاد» معنای گسترده ای می دهند که هم جهاد اکبر را در بر می گیرد و هم جهاد اصغر را. نیز به «جهاد اصغر» معنایی می دهند که تمامی رو ساخت حرکت انسان را در بر می گیرد و تنها به پیکار در راه

خدا منحصر نمی شود. همه این معنای وسیع به خاطر ارتباط ژرفی است که میان مصادیق آن وجود دارد.

از جمله روایاتی که نشانگر این معنای گسترده برای جهاد است، روایتی می باشد که از فضیل بن عیاض - درباره تقسیم بندی جهاد - به ما رسیده است. فضیل گوید: از امام

صادق علیه السلام درباره جهاد پرسیدم: آیا جهاد سنت [= مستحب] است یا واجب؟ آن حضرت فرمود:

«جهاد بر چهار نوع است. دو جهاد واجب است و یک جهاد سنت است که تنها با جهاد واجب بدان اقدام می شود. یکی از دو جهادی که واجب است، جهاد انسان با نفس خویش است تا از نافرمانیهای خداوند بازش دارد و این جهاد، بزرگترین جهاد می باشد. جهاد با دشمن بر تمامی امت واجب است و اگر آنان این جهاد را رها کنند، به طور حتم عذاب بر آنان فرود خواهد آمد و این، از عذابهایی است که امت به آن دچار خواهند شد. همین جهاد بر امام به تنهایی سنت است که به همراه امت به سمت دشمن برود و با آنان جهاد کند. اما جهادی که سنت می باشد، هر سستی که انسان بر پا دارد و برای برپایی، رساندن و احیای آن جهاد کند، کار و کوشش او از بهترین کارها به شمار می رود، زیرا که

کار او احیای سنت است و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر که سنت نیکویی را برپا کند، برای اوست پاداش این سنت و پاداش هر کس که بدان عمل می کند تا روز رستاخیز، بی آن که از پاداش آنان چیزی کاسته شود».^(۱)

در این روایت می بینیم که امام علیه السلام جهاد با نفس را «بزرگترین جهاد» بر می شمارد و هر کار نیک و شایسته ای را که انسان با کوشش و رنج خود انجام می دهد، «جهاد» می داند و این جهاد همان تلاشی است که انسان در ساختن روبنا و تغییر همگانی اجتماعی به خرج می دهد.

ص: ۲۴۷

اشاره

پس از آن که پی بردیم، زیربنای حرکت تاریخ انسانی، همان محتوای درونی انسان است که از دو عنصر و دو رکن تشکیل می‌شود: یکی «اندیشه» و تصویر ذهنی که انسان آن را برای آینده‌ای ترسیم می‌کند که می‌کوشد بدان دست یابد و دیگری «اراده» که

انسان از آن برخوردار است و به وسیله آن به فعالیت و حرکت به سمت این آینده می‌پردازد و از این جا، به دست می‌آوریم که ارتباط میان درون و برون، در پیامدها و آثار است.

اکنون این پرسش را مطرح می‌کنیم: نقطه آغاز در ساختن این محتوا و محوری که باید مرکز فرایند ساختن آن قرار گیرد کدام است؟

در تفسیر این نقطه آغازین، دو گرایش فرا روی ما قرار دارد:

۱ - گرایش مادی: این گرایش می‌کوشد محتوای درونی را توسط عوامل مادی که در درون انسان یا در پیرامون او قرار دارد تفسیر و توجیه کند. زیرا انسان یک موجود مادی است که از عوامل مادی‌ای که وجود او از آن‌ها تشکیل می‌شود یا از عواملی که پیرامون او قرار دارند، اثر می‌پذیرد و در آن‌ها اثر می‌گذارد. از جمله مصداقهای این گرایش، «نظریات تک‌عاملی» است که از نظریات بنام در تفسیر تاریخ و جامعه به شمار می‌رود.

۲ - گرایش معنوی: گرایشی که قرآن کریم آن را پذیرفته است. از نگاه این گرایش،

انسان محور اصلی زندگی را تشکیل می‌دهد و به همین سبب، وی عنصری اثر گذار و فعال است و موجودی می‌باشد که از روح و ماده تشکیل شده و بُعد روحی، با ارزش‌ترین بُعد وجودی انسان است و توسط همین بُعد است که او بر سایر موجودات مادی زنده برتری دارد. از این نگاه باید نقطه آغاز در ساختن محتوای درونی با این بُعد روحی و معنوی انسان مرتبط باشد.

این گرایش مورد پذیرش قرآن کریم است. از نظریه‌ای که این گرایش را تشکیل می‌دهد، می‌توانیم به نام نظریه «آرمان برتر» یاد کنیم.

در آغاز، خوب است به نظریات تک عاملی اشاره کنیم که یکی از مصادیق ارزنده گرایش نخست است و سپس از نظریه اسلامی: «آرمان برتر» یاد نماییم.

ص: ۲۴۸

۱- به منظور آگاهی بیشتر از این نظریات به کتاب «اقتصادنا» ج ۱، ص ۴۱ رجوع شود.

بر اساس باور این نظریات، آنچه بر ساختار محتوای درونی انسان اثر می گذارد، عوامل مادی پیرامون انسان است. همچنین، آن ها می کوشند که تمامی عوامل مادی را به

یک عامل اصلی باز گردانند، اما سایر عوامل، عوامل اثر گذار فرعی هستند که در وجود و

تحول خود از این عامل اصلی پیروی می کنند.

مهمترین نظریات تک عاملی از این قرارند:

الف - نظریه مارکسیستی

این نظریه می گوید: محتوای درونی انسان از عامل اقتصادی و تحول آن اثر می پذیرد. اقتصادی که به نوبه خود، موجب درگیری طبقاتی میان گروههای انسانی می شود. چه، براساس فرضیه این نظریه، جامعه انسانی بر اثر عامل اقتصادی و ابزار تولید به مجموعه ای از طبقات بدل می شود که با یکدیگر اختلاف و درگیری دارند و روابط اجتماعی از طریق همین درگیری طبقاتی شکل می گیرد. زمانی که ابزار تولید در جامعه انسانی تغییر پیدا می کند، این تغییر بر درگیری طبقاتی بازتاب می یابد که به نوبه

خود بر محتوای درونی انسان منعکس می شود و با این انعکاس است که حرکت انسان و حرکت تاریخ انسانی آغاز می گردد.

ب - نظریه فروید

این نظریه می گوید: محتوای درونی انسان از غریزه جنسی که در اندرون او به ودیعت نهاده شده است، اثر می پذیرد، به این دلیل که غریزه جنسی بیان مادی از عامل بقا و دوام

انسان و نیز عامل وجود روابط انسانی در جامعه انسانی است و به همین سبب، نقطه آغاز در ساختار محتوای درونی و وضعیت روحی و روانی انسان محسوب می شود. در نتیجه، هر ساختار اجتماعی و جنبش اجتماعی با این غریزه و نیازهای آن رابطه دارد. به

بیانی دیگر: وجود انسان، زاد و ولد کردن او در روی زمین و روابط او در این زمین، از این غریزه اثر می پذیرد.

ج - نظریه نژاد گرایی

این نظریه باور دارد که محتوای درونی انسان از عامل خون، نژاد و قوم اثر می پذیرد و این عامل نژادی است که ماهیت مادی در شخصیت انسان را تشکیل می دهد و بر رفتار او اثر می گذارد. بنابراین، چنانچه انسان از نژادی پاک و بی آلایش به وجود آید و از دیگر خونها اثر نپذیرفته باشد، از یک وضعیت روحی و روانی برخوردار خواهد بود که با وضعیت روحی و روانی فردی دیگر، که خونس با خون دیگران درهم آمیخته است، تفاوت دارد و به همین سبب است که توان نوآوری و سازندگی در میان این افراد متفاوت می باشد. چه، نژاد پاک، همان نژاد نیرومند و به وجود آورنده تمامت نمادهای زندگی در

جوامع انسانی است. تاریخ جز زنجیره ای به هم پیوسته از مبارزات میان نژادهایی که بر

سر بقا با یکدیگر به نبرد می پردازند، نیست و در این نبرد، پیروزی به نام خونی ثبت می شود که پاک و نیرومند است و دیگر ملتها در طی آن نابود می شوند و از میان می روند.

نازیها در دوران حکومت «هیتلر» پیرو همین نظریه بودند و می کوشیدند آن را در بستر تاریخ به مورد اجرا گذارند.

د - نظریه عامل جغرافیایی

این نظریه، عامل جغرافیایی و شرایط محیط طبیعی و جغرافیایی را عامل اثرگذار در ساختار محتوای درونی انسان می داند و به همین سبب، آن را زیر بنای تاریخ امتهای ملتها

قلمداد می کند، زیرا تاریخ انسان ها بر اثر اختلاف عوامل جغرافیایی و طبیعی که در پیرامون آنان قرار دارند، تفاوت پیدا می کند. چرا که این عوامل است که اسباب تمدن را

برای آنان فراهم می سازد و اندیشه های خلاق آنان را به کار می اندازد و در نتیجه، پیشاپیش کاروان بشریت قرار می گیرند، یا اندیشه های خلاق را از انسان ها می گیرد و آنان

عقب می افتند.

این نظریه می گوید: محتوای درونی انسان - همان گونه که پیشتر اشاره شد - از تصویر

ذهنی اثر می پذیرد، تصویری که انسان آن را در اندیشه و ذهن خود برای آینده می سازد و همو را مقصود، هدف و آرمان عالی خویش قرار می دهد و با اراده خود به سوی آن حرکت می کند و اراده او در حقیقت، اراده کارها و فعالیت‌هایی است که وی را به این آرمان می رساند.

بنابراین، آن تصویر ذهنی یا «آرمان» که انسان در ذهن خود از آینده می سازد، نقطه آغازین در ساختار محتوای درونی انسان و گروه انسانی است. از این رو، چنانچه این آرمان، آرمانی باشد صالح، مطلق و نامحدود، محتوای درونی انسان نیز به صورت همین آرمان نامحدود تغییر شکل پیدا می کند و همچنین، هرگاه این آرمان، آرمانی پست، محدود و کوچک باشد، محتوای درونی انسان هم، به همین صورت تغییر می یابد.

با این بیان، می توانیم یکی از ابعادی را به دست آوریم که نظریه قرآنی درباره حرکت تاریخ، در این بعد با نظریات مادی اختلاف دارد، نظریاتی که می کوشد حرکت تاریخ را به عامل دیگری به جز درونمایه انسان پیوند دهد که در آن صورت، اثرگذاری آن عامل قهری خواهد بود، نه ارادی و نیز حرکت تاریخ جبری خواهد بود، نه اختیاری.

لیکن افزون بر این بعد، به زودی بعد دیگری را می یابیم که نظریه قرآنی در آن با نظریات مادی - حتی پس از رسیدن به این حقیقت که نقطه آغاز حرکت تاریخ، همان تغییر محتوای درونی انسان است - اختلاف دارد. این بعد دیگر به شکل و معنای تغییر در محتوای درونی مربوط می شود و چگونگی این شکل و معنا نیز - بالطبع - به اهداف تغییر بستگی دارد. چه، پیشتر بیان کردیم که ویژگی حرکت تاریخی نسبت به دیگر حرکتها آن است که یک حرکت «نمایی» و هدفدار است و لذا برخی از حرکت‌های تاریخی از برخی توسط نمونه آرمانهای خود جدا می شوند، آرمانهایی که بیانگر هدف و آینده حرکت تاریخی است، چرا که هر حرکت تاریخی آرمان والای خویش را دارد.

این آرمان از سوی هر گروه انسانی، بر اساس نگرش کلی که به زندگی و جهان هستی دارد و از طریق باور فکری [= جهان بینی] این گروه، نو به نو می شود و توسط اراده او و توان روحی ای که در اختیار دارد، در جامعه عینیت می یابد، توان روحی ای که درخور آن

نمونه آرمانی است و آن گروه را به سمت این آرمان به حرکت در می آورد.

در عین حال، آرمان برتر است که آرزوها و اهداف تفصیلی حرکت انسان را مشخص می کند و باز هم این اهداف و آرزوهاست که فعالیتها و حرکتها را در هنگام رهسپار شدن به سوی آن آرمان برتر، تعیین می نماید.

خدا و آرمان

در قرآن کریم و در بیان دینی - در برخی حالتها - نام خدا بر «آرمان» به کار برده می شود. به این دلیل که آرمان، همان هدف و آرزویی است که بر حرکت انسان اثر می گذارد. در این صورت، آرمان است که رهبر، فرمانده، فرمانروا و راهنما می باشد و هموست که فعالیتها و حرکتهای انسان و جریان تاریخ را می سازد و به همین سبب، می بینیم که قرآن کریم اصطلاح «اله» را تعمیم می دهد و آن را بر «هوس» به کار می برد، و این زمانی است که هوس همان اثرگذاری «اله» را داشته باشد. خداوند فرموده است: «أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوِيَهُ...» (۱)؛ «آیا آن کس که هوای [نفس] خود را معبود خویش گرفته است دیدی؟». در این آیه از هوس به «اله» یعنی خدا تعبیر شده است و این هنگامی است که درجه هوس به طور مصنوعی آنقدر بالا برده شود که به آرمان و آرزوی نهایی این یا آن فرد تبدیل شود. (۲)

داستان ابراهیم در قرآن کریم این طرز فکر درباره «آرمان» را به گونه ای روشن بیان کرده است. چرا که در این داستان آمده است:

وقتی ابراهیم درباره این آرمان و خدا جستجو می کرد و خداوند خواست که او از طریق این جستجو به حقیقت برسد، چندین فرضیه و نمونه آرمانی را در ذهن وی برانگیخت. خداوند درباره حالت روانی ابراهیم علیه السلام در آغاز کار، چنین سخن می گوید:

«وَكَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلُوكًا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ * فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي...» (۳)؛ «این گونه ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم

نمایاندیم تا از جمله یقین کنندگان باشد. پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره ای دید؛ گفت: این پروردگار من است...». ابراهیم در آغاز تفکر، درباره خدا با این تصویر ذهنی

می اندیشد. بنابراین، فرض را بر آن می گیرد که این ستاره، همان «خدا» است، زیرا بسیار

دور، بلند و عالی است: «... فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْإِفْلِينَ» (۴)؛ «... و چون غروب کرد، گفت: غروب کنندگان را دوست ندارم». زیرا آرمانی که ابراهیم بدان رسیده است و می خواهد آن را شناسایی کند آرمانی است نامحدود، والا، عالی و با دوام که هرگز غروب کردن و پایان یافتن به سراغ آن نیاید. ابراهیم علیه السلام به این دلیل این سخن را گفت که ماه از ستاره پیشین بزرگتر است و شاید بزرگی آن این توان را به وی بدهد که همیشه بماند. سپس قرآن کریم به توصیف حالت ابراهیم ادامه می دهد و می گوید: «فَلَمَّا رَأَى الْقَمَرَ بَازِعًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَيْسَ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ الضَّالِّينَ» (۵)؛ «... و

چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: این پروردگار من است. آن گاه چون ناپدید شد، گفت: اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود، قطعاً از گروه گمراهان بودم».

همچنین، «فَلَمَّا رَأَى الشَّمْسُ بَازِعَةً قَالَ هَذَا رَبِّي هَذَا أَكْبَرُ...»؛ «پس چون خورشید را بر آمده دید،

ص: ۲۵۲

۱- فرقان/۴۳.

۲- المدرسه القرآنيه، ص ۱۲۰، درس نهم.

۳- انعام/۷۵ - ۷۶.

۴- انعام/۷۶.

۵- انعام/۷۷.

گفت: این پروردگار من است. این بزرگتر است...». ممکن است فعالیت و توان خورشید بر ماندگاری، بیشتر از ماه باشد، زیرا بزرگتر از ماه است و در این صورت، او سزاوار پروردگاری است، نه ماه... «...فَلَمَّا أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تُشْرِكُونَ» (۱)؛ «...و هنگامی که افول کرد، گفت: ای قوم من، من از آنچه [برای خدا] شریک می سازید

بیزارم».

بدین ترتیب، قرآن بیان می کند، تمامی آرمانهای فرضی که در آن روزگار در میان مردم مطرح بوده اند، آرمانهایی هستند باطل، دروغین و در معرض ناپدیدشدن و نابودی. از این رو، ابراهیم علیه السلام - در این منظره قرآنی - هیچ کدام از آن آرمانها را به عنوان خدای خویش نمی پذیرد. چرا که او در پی آرمانی برتر از آن ها بود که ماندگار و مطلق

باشد و در حرکت و وجود خود محدود نباشد. از این جا، خداوند این روی کرد ابراهیم علیه السلام به این آرمان برتر را از زبان او حکایت کرده، چنین می گوید:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» (۲)؛ «من

ص: ۲۵۳

۱- انعام / ۷۷.

۲- انعام / ۷۹.

از روی اخلاص، پاک دلانه روی خود را به سوی کسی گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است و من از مشرکان نیستم».

نیز از این جا در می یابیم که قرآن کریم وقتی می خواهد درباره خداوند به عنوان عالیتزین آرمان سخن بگوید، با نام های نیکو، به طور کلی، از او یاد می کند.

«قُلِ ادْعُوا اللَّهَ - أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...» (۱)؛ «بگو: خدا را بخوانید یا رحمان را بخوانید، برای او نام های نیکوتر است...» یا این که با اوصاف کمال

مطلق او را توصیف می کند و چنین می گوید:

«هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ * هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ * هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۲)؛ «اوست خدایی که غیر از او معبودی نیست، داننده غیب و آشکار است، اوست رحمتگر مهربان. اوست خدایی که جز او معبودی نیست، همان فرمانروای پاک سلامت [بخش و] مؤمن [به حقیقت حقه خود که] [نگهبان، عزیز، جبار و] متکبر [است] [پاک است خدا از آنچه [با او] شریک می گردانند. اوست خدای خالق نوساز صورتگر [که] بهترین نام ها [و صفات] از آن اوست. آنچه در آسمانها و زمین است تسبیح او می گویند و او عزیز حکیم است».

در این جا قرآن کریم از دانش، قدرت، مهربانی، رحمت و سایر صفات خداوند سخن می گوید و می خواهد آرمان حقیقی و نامحدود انسان را برای او بیان کند و نیز نشانه های این آرمان را برایش مشخص سازد و او را رها نمی کند که در میان اندیشه های

خود دست و پا بزند. هدف قرآن از این بیان آن است که انسان، خدا را معبود و آرمان والای خود قرار دهد و درونمایه خویش را به گونه روشن بر طبق این انتخاب، بسازد و آگاهانه و مسئولانه به سمت این آرمان حرکت کند و جامعه خویش را نیز به سوی آن به حرکت درآورد.

ص: ۲۵۴

۱- اسراء/ ۱۱۰.

۲- حشر/ ۲۲ - ۲۴.

اشاره

به منظور بیان نظریه «آرمان» به صورت کامل تر، ناگزیریم که انواع آرمانهای گونه گون را بررسییم و معانی و اثرگذاری آن ها، بر حرکت انسان را مشخص کنیم. از لا به لای این

جُستار به دست می آید که آرمان بر سه نوع است:

نوع اول: آرمان تکراری

اشاره

آرمان تکراری آن است که از طریق وضعیتی که جامعه انسانی در آن به سر می برد به آینده نگاه کنیم. یعنی وجود ذهنی ای که آینده را شکل می دهد، در این جا نمی تواند از

وضعیت کنونی خود فراتر رود و از آن عبور کند بلکه این وجود ذهنی، آرمان خود را از همین وضعیت کنونی و با حدود، مشخصات و شرایط آن بر می گیرد و به همین سبب، این آرمان به جای این که چشم دوختن به آینده ای جدید باشد، کوششی است برای بزرگ جلوه دادن وضعیت موجود و انتقال آن به آینده. این وضعیت که به شرایط انسان کنونی مربوط می شود و باید انسان در جهت دگرگون ساختن آن کار کند، از یک حالت نسبی و محدود به امر نامحدودی تحول می یابد که انسان به خاطر بزرگداشت آن کار و فعالیت می کند و در نتیجه، حرکت تاریخی، حرکتی تکراری می شود، زیرا آینده تکرار

وضعیت کنونی و گذشته خواهد بود.

از این روی، ما از این آرمان به نام «آرمان تکراری» یاد کردیم. چرا که نگرش انسان به آینده و حرکت او با الهام گرفتن از این نگرش، تکرار وضعیتی است که او هم اکنون در آن

به سر می برد و این وضعیت کنونی نیز تکرار وضعیت گذشته و اوضاع پیشین اوست که در آن به سر می بُرد. در نتیجه، این آرمان او، به حق آرمانی است تکراری.

تاریخ انسانی در دورانهای گوناگون خود، شاهد وجود این گونه آرمان تکراری در زندگی مردم بوده است. چرا که انسان در دورانهای بسیاری با این نوع آرمان در زندگی اجتماعی خود به سر برده است.

عوامل وجود آرمان تکراری

می توان عامل وجود آرمان تکراری در جوامع انسانی را یکی از دو عامل اصلی زیر دانست که یکی از آن ها درونی است و دیگری برونی:

۱ - انس و عادت: منبع این عامل، درونی و روانی است که به حالت روحی، روانی و درونی انسان باز می گردد. این حالت، بیانگر میل درونی انسان است به این که در برابر

دگرگونی نامشخص، به گذشته و حال خود چنگ در زند و آن را نگهدارد. انس و عادت انسان در برخی از دورانهای زندگی و تکیه او به یک وضعیت اجتماعی مشخص، به حالت رکود و تباهی در درون جامعه اش منجر می شود و چنین انسانی به یک انسان گمشده بدل می شود که ره به سوی حق نمی برد و مسیر تحول، تکامل و پیشرفت را نمی شناسد.

حتی این انسان، به انسانی بدل می شود که در درون چهارچوبها و مرزهای اجتماعی ای که عادت کرده است، زندگی می کند. از این روی، «وضع نسبی» که در آن به سر می برد و به حال و گذشته او تعلق دارد، به «وضع مطلق» تحول می یابد و گویی این چیزی که وی بدان عادت کرده و در آن زندگی می کند، تمامی چیزها در زندگی گذشته، حال و آینده و حتی در سراسر زندگی و شیوه رفتار اوست.

قرآن کریم پدیده عادت را در بسیاری از آیاتی که درباره اقوام سخن گفته، بیان کرده

است، اقوامی که دعوت پیامبران را نپذیرفتند. با این که آنان نمونه آرمانهای برتر و به حقی را برای این اقوام آوردند که فراتر از وضع موجود بود و می خواست انسان را به

حرکت در آورد و آن را از حدود نسبی خود به آینده ای برتر ببرد و یا از حالت عقب افتادگی و تباهی بیرون آورد و به حالت بهبود یافته و پیشرفته برساند. اقوام بشری به این دلیل با دعوت پیامبران مخالفت ورزیدند که این دعوت با اُنس و عادت آنان به آنچه

پدران خود را بدان یافته بودند سازگاری نداشت و نه به دلیل باورشان به وضع موجود و درستی این وضع. خداوند فرموده است:

«يَلْ قَالُوا إِنَّا وَحَدِّثْنَا أَبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهِ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ» (۱)؛ «بلکه گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافتیم و ما [هم با] پیگیری از آنان، راه یافتگانیم» بنابراین، ماجرای بنیادین آنان و تنها دلیلی که در برابر دعوت پیامبران ارائه داده اند آن است که پدران

خویش را بر این سنت و روش دیدند.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ» (۲)؛ «و چون به آنان گفته شود: از آنچه خدا نازل کرده است پیروی کنید، می گویند: نه، بلکه از چیزی که پدران خود را بر آن یافته ایم، پیروی می کنیم.

آیا هر چند پدرانشان چیزی را درک نمی کرده و به راه صواب نمی رفته اند [باز هم در خور

پیروی هستند]؟». قرآن کریم، این فرزندان را به خاطر پیروی از پدرانشان به شدت محکوم می کند، پدرانی که جز راه و رسم خود، چیزی را باور نمی کردند و از توان اندیشیدن و نگرش درست به آینده برخوردار نبودند و لذا در وضع موجود خود، در جا می زدند. با این که این وضع، وضع فاسدی بود و پدران آنان چون از راه خرد و راه راست

بیرون رفته بودند، آن را فرمایش گرفتند، چرا که آنان نه چیزی را درک می کردند، نه به

سوی حق می رفتند و نه راه راست را می جستند.

آن گاه قرآن بیان کرده است، در تمامی برخوردهایی که پیامبران با مشرکان و منکران

نبوت خود داشتند، این پدیده و عامل روانی [= پیروی از عادات و رسوم] بر وضعیت

عمومی حاکم بوده است. خداوند می فرماید:

«وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ» (۳)؛ «و هیچ تذکر

جدیدی از سوی [خدای] رحمان برایشان نیامد، جز این که همواره از آن روی بر

١- زخرف/٢٢.

٢- بقره/١٧٠.

٣- شعراء/٥.

می تافتند».

«قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفَى اللَّهِ شَكُّ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى قَالُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا تُرِيدُونَ أَنْ تَصُدُّونَا عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَأْتُونَا بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ» (۱)؛ «پیامبرانشان گفتند: مگر درباره خدا پدید آورنده آسمانها و زمین تردیدی هست؟ او شما را دعوت می کند تا پاره ای از گناهانتان را بر شما ببخشاید و تا

زمان معینی شما را مهلت دهد. گفتند: شما جز بشری مانند ما نیستید. می خواهید ما را از

آنچه پدران مان می پرستیدند باز دارید؟ پس برای ما حجتی آشکار بیاورید».

۲ - سلطه طاغوت: این سلطه، عامل اجتماعی و بیرونی است که به ظهور «آرمان تکراری» در مراحل بسیاری از تاریخ بشری منجر شده است. چه، طاغوت [= فرمانروای

ستمگر] تنها از طریق خویشتن و وجود خویش به آینده نگاه می کند و هر گونه تغییر در زندگی را شورش علیه قدرت و سلطه خود می داند، زیرا که تغییر به معنای زدودن نشانه های وضع موجود و کنونی است که طاغوت برجسته ترین و روشن ترین نماد آن به شمار می رود.

از این رو، طاغوت در بسیاری از اوقات به تمامی نیرو و قدرت خود متوسل می شود تا جامعه را با ویژگیها و نشانه های موجود و فعلی اش و در همان چهارچوب و شرایط و اوضاع اجتماعی که مردم در آن به سر می برند، نگهدارد تا سلطه او بر این جامعه پا بر جا بماند.

البته گاه می بینیم که طاغوت پا را از دایره انس و عادت بیرون می نهد و می کوشد که جامعه انسانی را تغییر دهد و با شیوه خاص خود آن را بسازد [= به تعبیر امروز،

اصلاح طلب می شود]. اما این تغییر - در هر حال - از آن قاعده مستثنا نیست [یعنی باز هم وضع موجود تغییر می کند]، زیرا که طاغوت خود، جزء مهمی از وضع حاضر است و می کوشد آن را بر طبق شرح و تفسیر خود بسازد. بنابراین، تغییر [یا اصطلاحات جدید] تکرار واقعیت حاضر است، لیک توسط همین عنصر فرمانروا [یعنی توسط طاغوت].

این چنین، جامعه در حالت تکراری زندگی می کند که پیشتر از آن سخن گفتیم. زیرا که آینده او را طاغوت تعیین می کند و این آینده، نسخه ای خواهد بود از وضعیت کنونی

ص: ۲۵۸

جامعه، همچنان که وضعیت کنونی جامعه نسخه ای است از تاریخ و گذشته او.

قرآن کریم به این عاملِ آرمان تکراری [= سلطه طاغوت] و اثرگذاری آن در بُعد مثبت خود اشاره می کند. این بُعد مثبت زمانی تحقق پیدا می کند که انسان سلطه طاغوت را نپذیرد و در این صورت، به آینده بهتر خواهد رسید، خداوند می فرماید:

«وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الطَّاغُوتَ أَنْ يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فَبَشِّرْ عِبَادِ * الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ هَدَىٰ اللَّهُ ۖ وَوَالِهِمُ اللَّهُ ۖ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ» (۱)؛ «و آنان که خود را از طاغوت به دور می دارند تا مبادا او را پرستند و به سوی خدا بازگشته اند، آنان را مژده باد، پس بشارت ده به آن بندگان من که به سخن گوش فرا

می دهند و بهترین آن را پیروی می کنند؛ اینانند که خدایشان راه نموده و اینانند همان خردمندان».

خداوند [در این آیه] برای کسانی که از پرستش طاغوت دوری می گزینند، یک ویژگی بنیادین بیان کرده است و آن این است که به سخن گوش فرا می دهند و از بهترین آن پیروی می کنند. این ویژگی بدان معناست که آنان قید و بندی برای اندیشه و اراده خود قرار نداده، چهارچوبی برای آن نساخته اند که نتوانند از آن عبور کنند، بلکه حقیقت را

هدف و محور تلاشهای خود قرار داده اند. بنابراین، آنان آرزو، چشمداشت و نگاه واقعی به زندگی دارند که به ایشان اجازه می دهد، از طریق گوش دادن سخن و پیروی از بهترین آن، حقیقت را پیدا کنند.

اگر این افراد، طاغوت را می پرستیدند، تنها می توانستند در چهارچوب واقعیتی باشند که این طاغوت آن را می خواست و هرگز نمی توانستند در موقعیتی قرار گیرند که سخن را گوش فرادهند و از بهترین آن پیروی کنند، بلکه از هر سخنی روی بر می تافتند و

تنها از سخنی پیروی می کردند که طاغوت برایشان می خواست. چرا که وی آنان را از روشنایی بیرون می کند و به تاریکی می برد.

قرآن کریم آن گاه که از پدیده «فرعونی» سخن می گوید، به گونه ای روشن به این پدیده اشاره کرده، آن را به شکل گسترده و فراگیر مطرح می کند.

شاید هدف خداوند از بیان پدیده فرعونی آن باشد که می خواهد این پدیده را به

گونه ای آشکار مطرح و به عنوان مسأله ای اصلی توصیف کند، که جامعه انسانی در تمامی دورانهای تاریخ طولانی خود با این مسأله رو به رو بوده است، تا از این طریق به

انسان ها هشدار دهد که مبادا تحت تأثیر این پدیده قرار گیرند و یا به سوی آن گرایش پیدا کنند.

فرعون در این داستان، عنوان فرمانروایی است که موسی علیه السلام با وی همزمان می باشد. بنابراین، فرعون انسان مشخصی است که رویاروی موسی علیه السلام قرار گرفته است. امّا قرآن کریم ماجرای این فرمانروا را با این گستردگی مطرح کرده است، تا بیان کند که پدیده «فرعونی» برجسته ترین پدیده اجتماعی و «طاغوتی» است که بر جوامع انسانی فرمان می راند و حتی در این پدیده، فرعون به حدّی می رسد که ادّعی الوهیت و ربوبیت می کند و خود را آرمان برتر جامعه انسانی قلمداد می کند و آن را آشکارا اعلان می نماید.

پس فرعون همان پروردگاری است که باید او را پرستید، نه خدا را:

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (۱)؛ «و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم». فرعون جز خود، خدای دیگری برای مردم قائل نبود و می گفت: خدایی که موسی ادّعا می کند، وجود ندارد.

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانَ عَلَيَّ الطِّينَ

فَاصْجَعْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ» (۲)؛ «و فرعون گفت:

ای بزرگان قوم، من جز خویشتن خدایی برای شما نمی شناسم. پس ای هامان، برایم بر گل آتش بیفروز و برجی [بلند] برایم بساز. شاید به [حال] خدای موسی اطلاع یابم و من جدّا او را از دروغگویان می پندارم». جامعه حق ندارد نظری جز نظر فرعون داشته باشد و تنها اوست که به راه راست رهبری می کند:

«...فَقَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» (۳)؛ «...فرعون گفت: جز آنچه می بینم، به شما نمی نمایم و شما را جز به راه راست راهبر نیستم» و از این قبیل

ادعاهای بیهوده و دروغین.

این چنین، فرعون به عنوان طاغوت دوران خود، تمامی نیروهایش را گرد می آورد تا

ص: ۲۶۰

۱- نازعات/ ۲۴.

۲- قصص/ ۳۸.

۳- غافر/ ۲۹.

قدرت و حکومت بی چون و چرای خویش بر جامعه را حفظ کند و این جامعه را بر طبق نگرش خود به اشیا بسازد و در همین وضع نابسامان نگاهش دارد و از حرکت به سوی پیشرفت و تکامل بازش دارد و حتی اجازه ندهد که درباره تکامل بیندیشد، تا آینده اش تکرار وضعیت کنونی اش باشد، چنان که وضعیت کنونی او تکرار وضعیت گذشته اوست. (۱)

سلطه شهوت، عاملی دیگر

می توان عامل دیگری را برای آرمان تکراری به آنچه شهید صدر بیان کرده است، افزود و این عامل، سلطه شهوت های مادی بر اراده و زندگی انسان و تسلیم شدن او در برابر این شهوت هاست. این شهوت ها بیانگر خواسته ها و تمایلهایی است که در نهاد انسان به ودیعت گذاشته شده است. از این رو، وقتی که انسان جز این شهوت ها و غریزه ها، چیزی پیش رویش نبیند، می کوشد در آینده خویش به آن ها چنگ زند.

بنابراین، شهوت ها همان نقشی را بازی می کند که انس و عادت بازی می کرد. قرآن

کریم در چندین مورد به این موضوع اشاره کرده است. آن گاه که از پایداری کافران در برابر ادیان الهی و ستیز آنان با دعوت پیامبران، به خاطر پاسداری از این زندگی و شهوت ها و لذتهای آن، سخنی می گوید. قرآن کریم بر نقش زندگی آن جهان و تمایل نداشتن به زندگی این جهان و ارزشهای آن، تأکید می کند.

البته، چنانچه این عامل [= سلطه شهوت] را به نوع دوم آرمان - که به زودی بدان اشاره خواهیم کرد - یعنی به آرمان محدود باز گردانیم، عامل سوم محسوب نخواهد شد.

وانگهی این عوامل، گاه به طور جمعی بر آرمان تکراری اثر می گذارد و لذا طاغوت برای تحقق هدف خویش یعنی حفظ حکومت و سلطه خود بر مردم و ترسیم آینده آنان بر اساس وضعیت کنونی، از عادت، شهوت ها و خواسته ها با هم بهره می گیرد، یا این که عادت موجب پیدایش حالت سرکشی و پذیرش سلطه طاغوت و سر فرود آوردن در برابر آن به عنوان یک واقعیت موجود در جامعه انسانی می شود.

ص: ۲۶۱

محصول آرمان تکراری - از طریق یک عامل با مجموع عواملی که سبب وجود آن می شود - پدیده چند دستگی، پراکندگی و ناهماهنگی در حرکت جامعه انسانی است.

اگر ما این آرمان را از طریق نخستین عاملی که سبب وجود آن می شد در نظر بگیریم یعنی از طریق انس و عادت، در می یابیم که در جازدن انسان در «آرمان خود» این آرمان

را در طی مدت طولانی، جزئی از وضع موجود او می سازد و لذا همین آرمان که در گذشته محول انسان و جامعه بود، اندک اندک توان خود بر به حرکت در آوردن و دگرگون ساختن این جامعه را از دست داد.

زمانی که «آرمان» توان خود بر به حرکت در آوردن و دگرگون ساختن را به طور کامل از دست می دهد، دلبستگی امت به این آرمان به تدریج متزلزل و ضعیف می شود و سرانجام به نقطه صفر می رسد و به همین سبب، دلبستگی خود به این آرمان را به کلی از دست می دهد. چه، امت در آغاز به این آرمان عشق می ورزید و بدان پای بند بود و آن را

در حرکتهای آینده اش پیش روی خود قرار داده بود و دلیل آن هم این بود که آرمان مزبور در آن زمان به امت نیرو می داد تا به خیزشهای انقلابی و تحوّل پردازد. اما وقتی این

آرمان توان دهشی خود را از دست می دهد، در حقیقت عنصر بنیادین وجودش را از دست می دهد و لذا عادت به تنهایی [یعنی آرمان مورد نظر] نمی تواند به عنوان خواسته و معشوق امت باقی بماند. چرا که نیازهای انسان و نگاه او به آینده در حال تغییر و تحول

است. بنابراین، عادت [که در گذشته یک عامل حرکت آفرین بود] به عاملی بازدارنده

حرکت و تحوّل بدل می شود و بدین سبب، امت عشق خود به آن را از دست می دهد.

وانگهی امت به عنوان یک امت تنها زمانی یکپارچه می شود و فرزندان او با یکدیگر به تفاهم و همیاری می پردازند که همگی از یک وضعیت اجتماعی و روابط اجتماعی برخوردار باشند و این امر هم وقتی تحقق می یابد که امت از «آرمان والای واحد» برخوردار باشد و دیدگاه واحد به آینده خود داشته باشد، دیدگاهی که در گذشته فرزندان امت را گرد هم می آورد و یکپارچه می ساخت. هرگاه امت، دلبستگی خود به آن «آرمان» و آن «دیدگاه» را از دست دهد، عامل و عنصر یکپارچگی خود را از دست داده

است و در این صورت، توجّه هر کدام از افراد امت در اندرون خویش به سمت اوضاع و زندگی خصوصی خود تغییر می یابد و تمامیت وضعیت و تلاشهای شخصی اش این می شود که:

«چگونه بام و شام کند؟ چگونه بخورد و بیاشامد؟ چگونه آسایش و آرامش برای خود، فرزندان و خانواده خود فراهم کند؟ و چه نوع آسایش و آرامشی؟ آسایش به آن معنای بی ارزش برای این واژه و آرامش به آن معنای کوچک برای آن واژه؟ در این صورت، هر انسانی در بند نیازمندیها و خواسته های شخصی خود می شود و پیرامون آن می چرخد و جز آن چیزی را نمی بیند. چرا که این انسان پس از آن که آرمانش از میان رفته

و سقوط کرده است، آرمانی برای خویش نمی یابد. در چنین حالتی، امت به سایه امت بدل می شود و امت حقیقی بر جای نمی ماند» (۱).

در این هنگام است که آن جامعه و آن امت به چندین امت و گروه تقسیم می شود و حتی به افراد پراکنده و از هم جدا شده ای بدل می شود که بر سر منافع شخصی و اهداف محدود خویش با یکدیگر دست و پنجه نرم می کنند. چرا که منافع آنان بی شمار و با یکدیگر ناسازند و کسی که این منافع را گرد آورد و ناسازیهای آن ها را از میان بردارد،

وجود ندارد. این سخن با آنچه قرآن کریم از این حالت توصیف می کند همخوانی دارد. خداوند می فرماید:

«...بَأْسِهِمْ بَيْنَهُمْ شَدِيدٌ تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا وَقُلُوبُهُمْ شَتَّى ذَلِكِ بَانَ لَهُمْ قَوْمٌ لَا يَعْقِلُونَ» (۲)؛ «...جنگشان میان خودشان سخت است. آنان را متحد می پنداری و [لی] دل‌هایشان پراکنده است، زیرا آنان مردمانی اند که نمی اندیشند».

جنگشان میانشان سخت است و این به دلیل وجود ناسازگاریها در میان آنان است، هر چند که در نمای بیرونی یک امت را تشکیل می دهند و لذا می پنداری که آنان متحدند، در حالی که دل‌هایشان پراکنده است، زیرا که منافع و اندیشه هایشان پراکنده است.

امّا چنانچه «آرمان تکراری» را از طریق عامل دیگری که سبب وجود آن می شود یعنی از طریق سلطه طاغوت و فرعونها و تسلط آنان بر جامعه مورد توجه قرار دهیم، در

ص: ۲۶۳

۱- المدرسه القرآنیة، ص ۱۲۷، درس دهم.

۲- حشر/ ۱۴.

می یابیم که طاغوت کار خود را با این شعار آغاز می کند: او یکی از افراد امت است و همانند آنان زندگی می کند و اهداف آنان را دنبال می کند. سپس هنگامی که بر امت مسلط می شود، به خاطر تواناییها و امکاناتی که در اختیار دارد، به استثمار آنان می پردازد

و اندک اندک در ارتباط با امت پا را از حد معقول فراتر می نهد و در نتیجه، جز برای خود هیچ ارزشی برای امت قائل نمی شود و جز دیدگاه خود، هیچ دیدگاهی را نمی پذیرد. خداوند فرموده است:

«...قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ» (۱)؛ «...فرعون گفت: جز آنچه می بینم، به شما نمی نمایم و شما را جز به راه راست راهبر نیستم». از این روی،

امت عشق خود به این طاغوت را نیز از دست می دهد.

در این هنگام، طبیعی است که گروهی از میان امت سر برآورد و با رفتار طاغوت و دیدگاه خود کامانه او بستیزد، تا منافع ویژه خود را بجوید و طاغوت نیز به گروههای امت

به اندازه هماهنگی و ناهماهنگی آن ها با دیدگاه او، امتیاز دهد و همچنین با این ستیز و ناهماهنگی، حرکت نبرد و شورش علیه طاغوت در درون جامعه آغاز گردد، همان گونه که قرآن کریم می گوید:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (۲)؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سربرافراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت، طبقه ای از آنان را زبون می داشت: پسرانشان را سر می برید و زنانشان را زنده بر جای می گذاشت که وی از فسادکاران بود». از آن جا که این

مردمان [= بنی اسرائیل] با فرعون ستیز کردند و نخواستند بر طبق دیدگاه ویژه او زندگی کنند و با وی به ستیز برخاستند، او هم برای این که آنان را مجازات کند، به سر بریدن

پسران و بر جای گذاشتن زنان دست یازید که این اقدام، به پدیدار شدن کشمکشها، درگیریها و ناسازیها در درون جامعه منجر شد و بر اثر این درگیریها، جامعه به فرقه ها و گروههای پراکنده ای بدل شد که با یکدیگر می جنگیدند و همدیگر را از پای در می آوردند.

خداوند می گوید: «و تُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أُمَّةً

ص: ۲۶۴

۱- غافر/۲۹.

۲- قصص/۴.

نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»^(۱)؛ «و خواستیم بر کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند منت نهیم و آنان را پیشوایان [مردم] گردانیم و ایشان را وارث [زمین] گردانیم». این آیه نتیجه این کشمکشها و ناسازگاری را بیان می کند، اختلافی که به سبب وجود این طاغوت و سلطه او بر سرنوشت جامعه به وجود آمده است و این نتیجه آن است که سرانجام، پیروزی و رستگاری از آن فرودستانی خواهد بود که خداوند آنان را پیشوایان مردم و

وارثان زمین خواهد گردانید.

همچنین، اگر ما «آرمان تکراری» را از طریق عامل سوم یعنی شهوت ها و منافع شخصی که در برخی از مراحل موجب یکپارچگی امت می شد مورد توجه قرار دهیم، می بینیم که به تدریج به عاملی تغییر می یابد که امت را پراکنده و پاره پاره می کند، زیرا این شهوت ها و منافع با یکدیگر ناهمخوانی و ناسازگاری دارد. همان گونه که این موضوع را پیشتر در بیان عوامل اختلاف و برون رفت جامعه از وضعیت یکپارچگی فطری شرح کردیم.

اقدامهای تاریخ درباره جامعه پراکنده

تاریخ به ما آموخته است که هرگاه جامعه انسانی و امت به حالت پراکندگی و چند دستگی دچار شود، در برابر سه وضعیت و اقدام تاریخی قرار می گیرد. یعنی تاریخ، یکی از اقدامهای زیر را درباره این امت به مورد اجرا می گذارد:

۱ - هجوم بیگانگان: امت پراکنده در برابر هجوم و سلطه بیگانگان در هم می شکند

و متلاشی می شود. زیرا این امت پس از آن که آرمان برتر خود را که موجب یکپارچگی صفوفش می شد، از دست می دهد، به اختلاف و پراکندگی دچار و به افراد یا گروههای کوچکی بدل می شود که هر کدام در پی نیازهای شخصی و اهداف محدود خود می باشد و به همین سبب، ناتوان و پراکنده می شوند و شکار و طعمه مهاجمان بیگانه و نیروهای آزمند خارجی قرار می گیرند، نیروهایی که به آن ها یورش می برند تا ایشان را زیر سلطه و قدرت خود در آورند و داراییها و نیروهایشان را در اختیار گیرند.

تاریخ انسانی شاهد نمونه های فراوانی از این وضعیت بوده است و از آن جمله

ص: ۲۶۵

می توان از دو رویداد مهم به عنوان بهترین گواه نام برد که در تاریخ اسلامی مان به وقوع

پیوسته است:

نخست: سقوط اَمّت اسلامی به دست مهاجمان مغول در قرن هفتم هجری و قرن سیزدهم میلادی.

دوم: یورش غریبها به امت اسلامی در یک سوم نخست قرن چهاردهم هجری و

اوایل قرن بیستم میلادی.

اَمّت اسلامی، به طور کلی، تنها زمانی به این دو وضعیت اسفبار دچار شد که همبستگی خود را از دست داد و به ملت از هم گسیخته ای بدل گردید که ستمگران و خودکامگان و شهوترانان سودجو بر آنان فرمان می راندند و با اسلام به سان راه و رسمی

که از پدران و مادران خود گرفته اند، برخورد می کردند. در میان این امت، ستمگران، زورگویان، گرایشهای قومی یا فردی و حبّ دنیا حکومت می کردند و این وضعیت به چند دستگی و پراکندگی آنان منجر شد و در نتیجه، سخت ناتوان و به لقمه ای گوارا برای

مهاجمان بیگانه مبدل گردیدند.

۲ - تقلید و دنباله روی از دیگران: دومین اقدامی که تاریخ درباره امت پراکنده به

مورد اجرا می گذارد آن است که این امت در نمونه آرمانی ذوب می شود که از تاریخ و هستی آن جامعه بیگانه و یک آرمان وارداتی است. چرا که وقتی امت، پیوند دوستی خود با آرمانی را که باور داشته است، از دست می دهد و پراکنده می شود، بار دیگر به دنبال آرمان دیگری می گردد که جامعه را یکپارچه سازد.

در این هنگام، امت ممکن است در اثنای جُستن «آرمان برتر» به خطری بزرگ دچار شود و آن این که نمونه آرمانی امت دیگری را برای خویش برگزیند که از او نیرومندتر است، و چنین پندارد که عظمت و قدرت این امت از آن آرمان نشأت گرفته است و لذا آن را می پذیرد، با این امید که نیرو، قدرت، یکپارچگی و موقعیتی را که آرزو داشت، باز

یابد.

برخی افراد و گروهها در جهان اسلامی مان، این نوع اندیشه را پذیرفته اند و لذا دیگران را به پذیرش نمونه آرمانی غربی فراخوانده اند، آرمانی که در جدایی دین از سیاست و پای بندی به اصل آزادی فردی و نژادپرستی و منافع ویژه دنیوی و مادی

تجسم می یابد. چه، این اصل، همان عاملی است که [به گمان این افراد] در ورای امکانات

و تواناییهای غربیها نهفته است و آنان با بهره گیری از این امکانات امت اسلامی را زیر

سلطه خود در آورده، بر آنان چیره گشته اند.

یکی از این افراد، «رضاخان پهلوی» در ایران بود که کوشید الگوی غرب را به طور

صوری، میان امت اسلامی مان در ایران پیاده کند.

همچنین، تجمل گرایی در شخص «مصطفی کمال» در ترکیه تجسم یافت. او نمونه آرمانی غربی درباره جدایی دین از زندگی را پذیرفت، تا آن جا که حروف عربی را، که مردم مسلمان ترکیه با آن می نوشتند، به حروف لاتینی تغییر داد تا نسلهای ترکیه از تمامی

ریشه های اسلامی، فرهنگ دینی و جهان اسلامی خود جدا گردند، زیرا دیگر توان خواندن فرهنگ تاریخی خود را که با زبان ترکی و حروف عربی نگاشته شده بود نداشتند و نیز می خواست ملت ترک را هر چند از لحاظ شکل و صورت ظاهری به ملت های غربی نزدیک سازد.

همچنین، نویسندگان و اندیشمندانی را این جا و آن جا در جهان اسلامی خود می بینیم که آشکارا و بی پرده مردم را به آرمانها و الگوهای غربی فرا می خوانند و می خواهند امت اسلامی را به امت غربی در تمامی جزئیات، خصوصیات و خصلتهایش مبدل سازند نظیر «سلامت موسی» مصری و امثال او.

۳- بازگشت به حق: سومین اقدام تاریخ آن است که بذرهای بازگشت به حق و آرمان

مطلق - با در نظر گرفتن شرایط و دورانی که امت در آن به سر می برد - از نو در ژرفای دل امت کاشته می شود. چرا که امت حرکت خود را از نو آغاز می کند و بذرهای قیام حقیقی را در آن آشکار می سازد تا به آرمان والا و نامحدود خویش، که در خدای سبحان و بلند مرتبه تجلی یافته است، باز گردد و ما به زودی در نوع سوم آرمانهای برتر - به خواست خداوند - درباره آن سخن خواهیم گفت.

امت اسلامی ما، در دوران استعمار بر سر این دو راه قرار گرفته اند:

یک: پذیرش شیوه دنباله روی و ذوب شدن در آرمان و الگوی غربی که در این صورت، روز به روز پراکنده تر، از هم گسیخته تر و ناتوانتر خواهد شد.

دو: پذیرش شیوه بازگشت به اسلام حقیقی و ارائه اسلام به امت اسلامی با زبان روز

و این همان شیوه ای است که پیشگامان نهضت اسلامی در پایان دوره ناتوانی و آغاز دوره

استعمار آن را پذیرفتند. (۱)

۴- اقدام تاریخی دیگر: افزون بر رفتار و اقدامهای سه گانه تاریخ که شهید صدر بیان کرده است، می توان اقدام چهارمی را که تاریخ درباره امت، در صورت اختلاف و پراکندگی آنان، به مورد اجرا می گذارد، بدان افزود و این اقدام، همان گزینش آرمان موقت و محدود است که امت آن را از خلال تجربه ها و وضع موجود خود، استنباط می کند. این آرمان محدود، در مسیر امت، گامی به جلو و بیانگر بعد ابتکار و نوآوری در

حرکت اوست. همان گونه که این آرمان گزینی در انقلاب صنعتی و سیاسی اروپا و نیز در جنگهای داخلی آمریکا و تحول این کشور از دوران استعمار و بردگی به دوران دموکراسی و لیبرالیسم رُخ داد یا همانند آنچه در اتحاد جماهیر شوروی [= سابق] و کشورهای سوسیالیستی به وقوع پیوست.

این مطلب، همان چیزی است که شهید صدر بدان اشاره کرده و در سخن آینده خود درباره ایده آل محدود، آن را شرح داده است. شاید شهید صدر به این دلیل [در این جا] به اقدام چهارم تاریخی اشاره نکرده که به سخن درباره آرمان محدود بسنده نموده است.

نوع دوم: آرمان محدود

اشاره

نوع دوم، آرمانی است که جامعه انسانی با نگرش به آینده خود آن را بر می گزیند. این آرمان در حرکت این جامعه، گام دیگری است به جلو، چرا که گرایش به نوآوری و چیزهای جدید، امت را از وضع موجود و فاسدی که دارد بیرون می آورد.

این گرایش به نوآوری، هر چند گامی درست و واقع بینانه به شمار می رود، ولی گامی است محدود که تنها بخشی از راه دور و دراز آینده امت را تشکیل می دهد. این گرایش که امت آرمان خویش را از آن بر می گیرد، هر چند پر دامنه و گسترده باشد، باز هم محدود است. چرا که از ذهن انسان سرچشمه گرفته است و انسان هر اندازه از توان نوآوری و آینده نگری برخوردار باشد، باز هم نگرش او به حدود وجود، اندیشه و وضع موجود وی محدود است و به هیچ روی نمی تواند از این وضع فراتر رود.

ص: ۲۶۸

ممکن است این پرسش مطرح شود: خداوند به انسان استعداد و توان سترگی داده

است که می تواند تصویر موجود و تصویر جدید را در هم آمیزد و از آن یک تصویر جدید و برتر بسازد و در نتیجه، وی می تواند تصویری برای آینده اش بسازد که به مراتب

بهتر از وضعیت کنونی او باشد.

همچنین، انسان از طریق سرشت خود به وجود خداوند بلند مرتبه پی می برد و خداوند همان آرمان برتر است. بنابراین، چرا وی نتواند درباره این آرمان برتر و کامل،

بیندیشد؟

پاسخ: این تصویری که انسان از طریق فرایند در هم آمیختن پیش گفته، برای آینده اش تصور می کند، هر چند از وضع موجود بهتر است و او را به پیش می برد، لیک با وجود این، تصویر یاد شده چیزی جز نتیجه برداشتها و نگرش محدود انسان به اشیا نیست، خواه این نگرش درباره وضع موجود باشد و خواه درباره آینده و این، موجب تغییر این حقیقت نمی شود که نگرش انسان نگرشی محدود است، زیرا از یک سو خود انسان محدود است و از سویی دیگر، ماده ای که این تصویر از آن برگرفته شده محدود است و در این حالت، انسان، با کمال فاصله زیادی خواهد داشت.

همچنین، پی بردن انسان به وجود خدا موجب نمی شود که او بتواند راه رسیدن به خدا را نیز شناسایی کند، بلکه تنها با رهنمونی خداوند می تواند این راه را بیابد. بنابراین،

وقتی نگرش انسان شخصی باشد، همچنان محدود باقی خواهد ماند، به ویژه این که خداوند عشق به شهوت ها و هوس را در انسان به ودیعت نهاده، دامهای گمراه کننده شیطان را بر سر راه او قرار داده است، لذا این انسان همواره به رهنمونی پروردگار نیازمند

است.

از این روی، وقتی انسان به سمت این «آرمان برتر» حرکت می کند، ممکن است در این حرکت خویش، کار درستی را انجام داده باشد، زیرا که به سوی برتر حرکت کرده و بهترین گامی را که در این باره تصور می نموده، برداشته است. لیک با خطرهای بزرگی نیز رو به رو شده است، زیرا که وی قادر نبوده آنچه را که درست مطلق و کمال والا برای

وجود اوست، فراگیرد و خطر بزرگ هم آن است که او همین تصویر درست و محدودی را که برای آینده اش اندیشیده، به آرمان مطلق بدل کند و آن را به آینده اش گسترش دهد

و به جای خدا پرستشش کند. در این صورت، این آرمان درست و محدود می تواند در وضع حاضر و نخستین مرحله آینده به درد او بخورد، چرا که گامی است درست، ولی محدود. لیکن به زودی همین آرمان بر اثر تعمیم و گسترشی که انسان بدان می دهد راه را

می بندد و مانع حرکت و تکامل او می شود، با این که در آغاز، گامی بود به سوی آینده پیشرفته. از این روی، آرمان برتر محدود بار دیگر به آرمان تکراری باز می گردد و از این

جایی می بریم که آرمان برتر محدود به طور معمول اصل و ریشه آرمان تکراری در حرکت تاریخ را تشکیل می دهد. (۱)

خطا در گزینش آرمان محدود

نشانه های این خطا را می توانیم در دو بعد بنیادین و از طریق دو نمونه واقعی که حرکت تاریخی انسانی شاهد آن ها بوده است، روشن سازیم.

خطای گسترش افقی

بعد نخست: گاه انسان در اثنای حرکت و نگاه خود به آینده، چیزی را درست می بیند و برای تحقق آن تلاش می کند. لیکن گاه همین چیز درست را بر همه چیزها گسترش می دهد، به گونه ای که آن را الگویی برای هر چیز درست در جهان هستی فرض می کند. در حالی که آن چیز، تنها در یک جا، کار درستی است و نه در همه جا. در این هنگام است که انسان به خطایی بس بزرگ دچار می شود، زیرا که به طور افقی، محدود را به نامحدود بدل کرده است. این مطلب، همان چیزی است که در اثنای انقلاب صنعتی در اروپا اتفاق افتاد. چرا که جامعه اروپایی در آن زمان با دو بند بزرگ در بند کشیده شده بود:

۱ - بند کلیسا که عقاید و اندیشه انسان را در بند می کشید، زیرا کلیسا از طریق مقررات و برخی ادعاهای باطل خود، به سینه هر اندیشه و باور مخالف، دست رد می زد

و حتی هر اندیشه علمی را که با این ادعاها سازگاری نداشت، نمی پذیرفت.

به منظور تحمیل این بندهای فکری بر جامعه، کلیسا دادگاههای تفتیش عقاید تشکیل

ص: ۲۷۰

داد. بر طبق برخی آمارهای تاریخی، بیش از سی هزار دانشمند در آن زمان کشته و بیش از یکصد هزار دانشمند دیگر شکنجه شدند و این، بدان سبب بود که اندیشه های علمی یا عقیدتی این دانشمندان با مقررات کلیسای آن زمان سازگاری نداشت. (۱)

۲- فنودالیسم که نمودار ستم اجتماعی آن روز بود و محدودیتها را بر اوضاع سیاسی و اقتصادی جامعه تحمیل کرده، تمامی نیرو و امکانات را در اختیار گرفته بود.

بنابراین، جامعه اروپایی تصمیم گرفت که آینده خود را آزاد و از این قید و بندها رها سازد، به گونه ای که قید و بندهای کلیسا را در بعد فکری و علمی و قید و بندهای فنودالیسم را در بعد سیاسی و اقتصادی از هم بگسلد، تا حرکت کند و به پیش رود و این کار درستی است.

لیکن خطای انسان اروپایی در این کار آن بود که اندیشه آزادی را یک امر مطلق و همه چیز زندگی و جامعه خود دانست و آزادی برای او به ایده آل و آرمان بدل شد. در حالی که آزادی یعنی «گسستن بندها» و این، تصویر مطلوب جامعه [و آرمان والای او] را تشکیل نمی دهد بلکه یک نوع راهگشایی برای حرکت به پیش است. بنابراین، آزادی در بهترین فرضیه، ابزاری است برای رسیدن به جامعه انسانی صالح. ما نیاز به درونمایه آزادی و معنای آن داریم، در حالی که «اندیشه آزادی» درونمایه آزادی، شکل این حرکت اجتماعی، اهداف، معنا و تصویر آینده آن را برای ما بیان نمی کند.

همچنین، هرگاه «آزادی» از درونمایه خود تهی شود و بی معنا باقی بماند، به طور حتم به مصیبت و ویرانی منجر می شود و این همان چیزی است که تمدن کنونی غرب با آن دست به گریبان است، تمدنی که از طریق همین آزادی، تمامی ابزارهای نابودی و رنج را برای بشریت ساخته است. (۲)

خطای گسترش عمودی

بعد دوم: گاهی انسان توسط آرمان محدودی که بر می گزیند، گام محدودی بر می دارد و این گام در حرکت او در آن زمان، اندیشه ای است درست، لیک تبدیل این

ص: ۲۷۱

۱- این گونه رفتار، نوعی ستم دینی یا نوعی انس و عادت است.

۲- المدرسه القرآنیه، ص ۱۲۷، درس دهم.

اندیشه به یک اندیشه فراگیر در همه زمانها، به یقین اندیشه ای است نادرست.

به عنوان نمونه، انسان حرکت خود را از «یک خانواده کوچک» یعنی از آدم و حوا و سپس از خانواده هایی کوچک پس از آن دو آغاز کرد. اندیشه تشکیل این خانواده به سان چهارچوبی برای جامعه انسانی، در زمان خود، اندیشه درستی بود و در نگرشهای بعدی انسان، به اندیشه تشکیل قبیله بدل شد که جامعه و خانواده های متعدد را با یکدیگر پیوند می داد و ساختمان اجتماعی بر پایه این پیوند استوار گردید.

اندیشه قبیله ای در آن زمان، نیز اندیشه درستی بود، زیرا که این اندیشه، مجموعه های خانواده های کوچک را در چهارچوبی واحد گرد هم می آورد، تا از آن ها جامعه ای واحد تشکیل دهد.

آن گاه این اندیشه بعدها به اندیشه نژاد و جامعه تحول یافت که قبایل و عشایر بی شماری را در بر می گرفت. این قبایل در چندین ویژگی و از آن جمله، زبان همداستان بودند. این اندیشه نیز ممکن است در یک مقطع زمانی خاص درست باشد، زیرا که گروههای فراوان را در ساختاری یگانه، یک دست و یکپارچه می سازد و این ساختار، همان، نژاد یگانه، جامعه یگانه و امت یگانه است.

از این جا، چنانچه بخواهیم هر اندیشه ای از این دست اندیشه های محدود را گسترش دهیم، از باب نمونه اندیشه قبیله را یک اندیشه فراگیر فرض کنیم - که در زمانی

معین درست هم بوده است - و آن را نامحدود بدانیم و چنین تصور کنیم که تمامی حرکتهای انسان در زمان آینده بر پایه همین اندیشه استوار خواهد بود، در این صورت، به یک اندیشه نادرست بدل می شود. چرا که این گسترش زمانی در عمود زمان، از محدود نامحدود می سازد و این یک تعمیم و گسترش دادن نادرست است.

همچنین، اندیشه «نژاد» هر چند در یک زمان درست بوده است، لیکن گسترش آن به همه زمانها - آن گونه که در دوران کنونی ما مطرح است - به نحوی که زندگی انسان در طول تاریخ بر اساس زبانها، نژادها و خون تقسیم شود، اندیشه ای است نادرست.

از این رو، انسان در بسیاری از دورانها و از آن جمله در دوران کنونی، خود را در بند این اندیشه ها می بیند و همین امر، وی را وامی دارد که پس از رنجهای فراوان، این گونه

اندیشه ها را از خود دور کند و به یکپارچگی جامعه انسانی روی آورد.

بنابراین، گسترش زمانی یکی از خطاهای دیگری است که هر کس آرمان محدود را به عنوان آرمان برتر خویش برگزیند، به آن دچار می شود.

در این صورت، انسانی که بر سر راه دراز تاریخ می ایستد [و می خواهد مسیر تاریخ بشری را تعیین کند] باید بداند که افق تاریخی محدودی دارد، چون ذهن و اندیشه بشری او محدود است. از این رو، باید با این افق، به سان یک افق محدود رفتار کند و از آن برای

خویش افقی نامحدود و آرمان برتر نسازد، و گر نه وضعیت او همانند کسی خواهد بود که به افق جغرافیایی نگاه می کند و تنها تا فاصله محدودی را [= در مثل فاصله دویست متر] می تواند ببیند و خیال می کند که همان جا پایان دنیاست و آسمان در همان مسافت نزدیک به زمین رسیده است و یا وضعیت او همانند کسی است که به دنبال آب می گردد و به جای آب، به سوی سراب گام برمی دارد. قرآن کریم به این پدیده اشاره کرده است. آن جا که خدا می گوید:

«وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيَعِهِ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ وَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّيَهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ» (۱)؛ «کسانی که کافر شدند، کارهایشان چون سرابی در زمینی هموار است که تشنه آن را آبی می پندارد، تا چون بدان رسد آن را چیزی نیابد و خدا را نزد خویش یابد و حسابش را تمام به او دهد و خدا زود شمار است».

از این رو، قرآن کریم این نمونه آرمانهای ساختگی و محدود را، که انسان آن ها را به

جای خدای سبحان به عنوان «اله» برای خود بر می گزیند، در سستی و ناتوانی به خانه عنکبوت تشبیه می کند، که توان مقاومت در برابر تاریخ را ندارد. خداوند می فرماید:

«مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنْكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ

الْمَيْبُوتِ لَبَيْتُ الْعُنْكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (۲)؛ (۳) «داستان کسانی که غیر از خدا دوستانی اختیار کرده اند، همچون داستان عنکبوت است که [با آب دهان خود] خانه ای برای

خویش ساخته و در حقیقت - اگر می دانستند - سست ترین خانه ها همان خانه عنکبوت است».

ص: ۲۷۳

۱- نور/۳۹.

۲- عنکبوت/۴۱.

۳- المدرسه القرآنيه، ص ۱۳۶، درس دهم.

در این جا ممکن است گفته شود: انسان از طریق تجربه انسانی و اجتماعی می تواند همواره به خطاهای خویش در گزینش آرمان محدود پی ببرد و با گزینش یک آرمان محدود دیگر، گامی به جلو بردارد، تا این که به تدریج به کمال مطلوب دست یابد، همان گونه که شناخت انسان در تجربه های طبیعی به تدریج تکامل پیدا می کند.

این سخن از چند جهت نادرست است، چرا که تجربه های انسانی در جامعه با تجربه های انسانی در طبیعت تفاوت دارد، زیرا تجربه های انسانی در طبیعت، به طور معمول، بی طرفانه است و لذا به تدریج تکامل پیدا می کند. اما تجربه های انسانی در جامعه، تجربه هایی است که اولاً: برای جامعه انسانی ویرانگر است، زیرا تنها در محدوده آزمایشگاه محصور نمی ماند و آثار آن به بیرون از سیطره و محدوده تجربه نیز می رسد و ثانياً: انسان در برابر تجربه های اجتماعی بی طرف نیست، چرا که عوامل درونی و برونوی وجود دارند که بر این تجربه ها اثر می گذارند، نظیر عادت، شهوت، ستمگران و دیگر عواملی که بیشتر در سخنان خود درباره نقش اختلاف در جامعه فطری، بدان اشاره کردیم. (۱)

رابطه آرمان تکراری و محدود

بیشتر بیان کردیم که آرمان محدود، اصل و ریشه آرمان تکراری را تشکیل می دهد، زیرا که «آرمان تکراری» در حقیقت در بسیاری از اوقات، مرحله و گامی دیگر و حتی پیامد «آرمان محدود» است. چه، آرمان تکراری با ایده و آرمان محدودی آغاز می شود که انسان با انگیزه آن به سوی تصویری جداگانه حرکت می کند. لیکن وقتی این آرمان در آینده تحقق می یابد و بشریت بدان دست پیدا می کند، این آرمان و این تصویر برایش محدود می شود و به وضع موجود بدل می گردد و در این هنگام است که نقش آرمان تکراری آغاز می شود.

به بیانی دیگر: اگر یک گام به عقب برگردیم، با نوع دوم خدایان آرمانی روبه رو می شویم. و این نوع در بسیاری از اوقات، آرمان برتر و خدایی است که نگاه به آینده دارد و سپس [زمانی نمی گذرد] که این آرمان برتر و این خدا به آرمان و خدای تکراری

ص: ۲۷۴

۱- برای روشن شدن تفاوت میان تجربه طبیعی و تجربه اجتماعی به کتاب: «اقتصادنا» رجوع کنید.

بدل می شود.

آن گاه، این آرمان تکراری پس از اندک زمانی موجب پراکندگی و چند دستگی امت می شود که در این هنگام باید تسلیم یکی از اقدامهای تاریخی شود که پیشتر بیان شد و گزینش آرمان محدود می تواند یکی از آن اقدامها باشد و در نتیجه، دوران تازه ای آغاز

می شود. (۱)

مراحل تحوّل یافتن آرمان محدود به تکراری

در دورانی که آرمان محدود به آرمان تکراری بدل می شود، جامعه و امت چهار مرحله را پشت سر می گذارد:

۱ - مرحله اثرگذاری آرمان برتر: وقتی انسان تصویری از آینده می سازد، در مسیر خود، گامی به جلو برداشته است، زیرا به سمت عملی ساختن این تصویر در خارج حرکت می کند و لذا این تصویر در حرکت او اثر می گذارد. لیکن این تصویر به دلیل این

که از درون زندگی انسان برگرفته شده، به همین زندگی دنیا مربوط می شود و قرآن کریم از آن به «عاجله» یعنی دنیای زودگذر تعبیر کرده است. از این رو، تصویر یاد شده اثر محدود دارد و لذا از آن به آرمان محدود تعبیر شده است، چنان که پیشتر بدان اشاره شد.

قرآن کریم در آیاتی چند، آرمان این انسان و حرکت او را که به دنبال به دست آوردن «عاجله» و دنیای زودگذر است و پیامد این حرکت را به تصویر کشیده است و خداوند می فرماید:

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا» (۲)؛ «هر کس خواهان [دنیای] زودگذر است به زودی هر که را خواهیم [نصیبی] از آن می دهیم، آن گاه جهنم را که در آن خوار و رانده داخل خواهد شد، برای او مقرر می داریم». بنابراین، هر که اهداف خود را در این دنیای زودگذر می بیند، ممکن است خداوند در دادن خواسته او شتاب کند و او به منافع و آرزوهای فوری و محدود خود

ص: ۲۷۵

۱- المدرسة القرآنية، ص ۱۳۷، درس دهم.

۲- اسراء/ ۱۸.

دست یابد. لیک این منافع، زودگذر و دنیوی است و از پی آن عذاب و زیان، و این همان چیزی است که می توان از آن به جهنم دنیا تعبیر کرد. چرا که ستم رواج پیدا می کند و تبهکاری و ویرانگری فراگیر می شود و انسان در بدبختی، رنج و زیان به سر می برد، همان گونه که امروز در جای جای دنیا شاهد آن هستیم.

همچنین، این انسان گرفتار جهنم آخرت نیز می شود، زیرا خداوند برای دنیاپرستانی که جز این آرمان زودگذر دنیا را نمی بینند، یعنی برای شرک آورندگان به خدا و بازگشتگان از فطرت انسانی که به جز خداوند، خدایان دیگری برای خود گزیده اند، خواری و عذاب دردناک در آن جهان نیز آماده کرده است.

آن گاه خداوند در آیه دیگر به کوشش قابل تقدیر انسان مؤمن اشاره می کند:

«وَمَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَى لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا» (۱)؛ «و

هرکس خواهان آخرت است و نهایت کوشش را برای آن بکند و مؤمن باشد، آنانند که

تلاش آن ها مورد حق شناسی واقع خواهد شد». خداوند می خواهد بیان کند که مؤمنان را نیز آرمان برتر باشد و این آرمان آن چنان اثرگذار و حرکت آفرین است که انسان مؤمن

را به حرکت و کوشش و می دارد تا به سوی آرمان برتر و برحق خویش به طور دایم، پیوسته و نامحدود حرکت کند و لذا این حرکت و کوشش، سزاوار ستایش و تقدیر است.

بدین ترتیب، آیه مبارکه زیر درباره «مرحله اثرگذاری آرمان برتر» یک قانون فراگیر را به دست می دهد:

«كُلًّا نُمِدُّ هُوْلَاءِ وَهَوْلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَيْبِكَ وَ مِمَّا كَانَتْ عَطَاءُ رَيْبِكَ مَحْظُورًا» (۲)؛ «هر دو [دسته: اینان و آنان را از عطای پروردگارت مدد می بخشیم و عطای پروردگارت [از کسی] منع نشده است». آن قانون این است که آرمان برتر انسان خواه حق باشد و خواه باطل و اهداف او چه به دنیا مربوط باشد و چه به آخرت، بر حرکت وی اثر می گذارد و خداوند دهش خود را هرگز از این حرکت قطع نمی کند، هر چند این حرکت از لحاظ حدود و پیامدها مختلف است و به آرمان برتر بستگی دارد.

نظیر این آیه است، این سخن خداوند متعال:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُمْ وَزِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ

ص: ۲۷۶

۱- اسراء/ ۱۹.

۲- اسراء/ ۲۰.

الأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرِيَهُ مُضِيْعًا ثُمَّ يَكُوْنُ حُطَامًا وَفِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيْدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللّٰهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مِمَّا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا اِلَّا مَتَاعُ الْعٰزِوْرِ(۱)؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است [مثل آن‌ها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن به شگفتی اندازد. سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن گاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیاپرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آموزش و خشنودی است و زندگانی دنیا جز کالای فریبنده نیست». این تصویر ذهنی که در دنیای زودگذر تجسم یافته است، هم بر حرکت انسان اثر می‌گذارد و هم بر

حرکت کل جهان هستی، نظیر بارانی که فرو می‌ریزد و بر اثر آن، گیاهان می‌روید و موجب شگفتی کافران می‌شود. سپس این گیاهان زرد می‌شود. بنابراین، باران در ایجاد حرکت، هیجان و اثرگذاری نقش دارد، لیکن این حرکت و اثرگذاری در همین دنیا محدود می‌شود و فراتر از آن نمی‌رود.(۲)

۲ - مرحله تقسیم شدن جامعه: پس از آن که در مرحله نخست، تمامی افراد جامعه،

هم رهبران و هم ملت در تحقق بخشیدن تصویر آینده و آرمان برتر شرکت می‌کردند، اینک این جامعه در مرحله دوم به دو دسته تقسیم می‌شود:

دسته فرمانروایان و بزرگانی که در مرحله پیشین، رهبران جامعه خود بودند و دسته فرمانبران و زیردستان این فرمانروایان. این دسته دوم، توده مردم هستند که توان حرکت

به سوی آرمان برتر خود را از دست داده، به پیروان محض برای آن فرمانروایان و بزرگان

بدل شده‌اند. قرآن کریم به این مرحله، یا وضعیت اشاره کرده است:

«وَقَالُوا رَبَّنَا اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَاصْلُوْنَا السَّبِيْلَ(۳)؛ «و می‌گویند: پروردگارا، ما رؤسا و بزرگتران خویش را اطاعت کردیم و ما را از راه به در کردند». این تقسیم بندی تنها

ص: ۲۷۷

۱- حدید/۲۰.

۲- باید توجه داشت که زندگی انسان تنها به این دنیا محدود نمی‌شود و به همین دلیل و با توجه به گستردگی و کشش زندگی او، سخن قرآن کریم، سخنی است درباره آن آرمان برتر که هم دنیا را در بر می‌گیرد و هم آخرت را.

۳- احزاب/۶۷.

به این دلیل در جامعه رخ داد که آرمان برتر محدود، در این مرحله نتوانست بر مجموعه امت به طور یکسان اثر بگذارد بلکه اثر آن در کسانی که در رأس هرم و قدرت قرار داشتند منحصر شد، زیرا که منافع آنان به این آرمان برتر پیوند خورده بود. اما سایر افراد امت هیچ گونه منفعتی را در این آرمان برای خود نمی دیدند و لذا توان اثر گذاری خود بر

حرکت این افراد را از دست داد و آنان به طبقه ای فرمانبر و پیرو محض برای رئیسان و بزرگان بدل شدند. (۱)

برخی گویند: رئیسان و بزرگان در صورتی که حالت بهره کشی و برتری جویی در آنان نمی بود و نیز امت هم زندگی دنیوی و هم زندگی اخروی را نمی خواستند [بلکه تنها زندگی دنیوی را می خواستند] بر اداره و ساختن جامعه و تحقق بخشیدن منافع این جامعه از دیگران توانا تر بودند.

۳- مرحله کشش تاریخی: در این مرحله، طبقه سیاسی به وجود می آید، چرا که سلطه سردمداران و بزرگان، به سلطه طبقه ای تغییر می یابد که با توجه به ویژگی خانوادگی، یا طبقاتی و یا ارثی، جایگاههای خود را به ارث می برند و در این هنگام، این

طبقه، به طبقه ثروتمند و برخورداری بدل می شود که اهداف بزرگ ندارد و تنها سرگرم آرزوهای کوچک خود می باشد.

آن گاه این طبقه ثروتمند به نمونه آرمانی محدود در درون جامعه چنگ در می زند، زیرا منافع آن ها بدان پیوند دارد و بعدها آن را به نمونه آرمان تکراری بدل می کند.

در برابر این طبقه ثروتمند، طبقه دیگری از مردم وجود دارد که به استضعاف و استثمار کشیده شده است. این طبقه با این وضعیت [فلاکت بار] انس می گیرد و هیچ نقشی در زندگی ندارد، جز اطاعت و فرمانبرداری از طبقه حاکم و ثروتمند.

بدین سبب، جامعه به دو طبقه تقسیم می شود: طبقه ثروتمند و طبقه مستضعف و این تقسیم اجتماعی در درازنای تاریخ ادامه و کشش پیدا می کند.

قرآن کریم به این مرحله اشاره کرده است:

«وَ كَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّهٍ وَ

ص: ۲۷۸

أَنَا عَلَىٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ» (۱)؛ «و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده ای نفرستادیم مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم».

بر این اساس، ثروتمندان عیاش، زاده پدرانشان و کشش تاریخی آنان هستند و

همچنین، مستضعفان نیز محصول وضعیت پدران خود و کشش تاریخی آنان می باشند. (۲)

۴- مرحله سرکشی و کشمکش: در این مرحله، وضعیت سرکشی و ستمگری به وجود می آید. چه، پس از آن که امت، از هم پاشید، پاره پاره شد، به چند طبقه تحول یافت و پیوند دوستی خود به آرمان تکراری اش را به تدریج از دست داد، به مرحله چهارم پا می گذارد. در این مرحله، جنایتکاران بر گردن مردم سوار می شوند و بی چون و

چرا بر آنان فرمان می رانند، جنایتکارانی که بهره کشی و خودخواهی را به ارث برده اند،

تا آن جا که به یک حالت پایدار برای آنان بدل شده است و از این حالت، به سرکشی، ستمگری، جنایت و شکستن همه حرمتها و ارزشها و آرمانها تعبیر می شود و آنان در این حالت، هیچ گونه پیمان، سوگند خویشاوندی، احترام و حقی برای امت قائل نیستند. قرآن کریم به حالت یاد شده اشاره کرده، می گوید:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ أَكَابِرَ مُجْرِمِيهَا لِيُمْكِرُوا فِيهَا وَمَا يَمْكُرُونَ إِلَّا بِأَنْفُسِهِمْ وَمَا يَشْعُرُونَ» (۳)؛ «و بدین گونه، در هر شهری گناهکاران بزرگش را می گماریم تا در آن به نیرنگ پردازند، و آنان جز به خودشان نیرنگ نمی زنند و درک نمی کنند». (۴)

بدین سبب، کشمکش و درگیری در جامعه رخ می دهد تا مستکبران به ویرانگری، سرکوب و تبهکاری نامحدود در زمین دست یازند. چنان که قرآن کریم به این موضوع اشاره می کند: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَدُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ»

فَدَمَّرْنَاهَا تَدْمِيرًا» (۵)؛ «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را و ما می داریم تا در آن به انحراف [و فساد] پردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم

ص: ۲۷۹

۱- زخرف/۲۳.

۲- المدرسه القرآنيه، ص ۱۳۸، درس دهم.

۳- انعام/۱۲۳.

۴- المدرسه القرآنيه، ص ۱۳۹، درس دهم.

۵- اسراء/۱۶.

گردد. پس آن را [یکسره] زیر و رو کنیم».

این مراحل چهارگانه نامبرده را در مجموع حرکت تاریخ بشری به روشنی می یابیم و

قرآن کریم بدان اشاره کرده است.

همچنین، این مرحله ها را در برخی نمونه های تاریخ معاصر خودمان نیز شاهد بوده ایم، یعنی هنگامی که نازیها در جنگ جهانی دوم به عنوان یک طبقه اجتماعی قدرت را در دست گرفتند و بر منافع جامعه فرمان می راندند، چگونه تلاش کردند که تمامی ارزشهای جامعه اروپایی را از طریق جنگ فراگیر جهانی که آن را به تمامی نقاط جهان کشیدند، در هم بکوبند.

تصوّر این مرحله بندی، هر چند در حرکت و تحول تاریخ، یک امر منطقی است، لیک یک امر ضروری به شمار نمی آید، بلکه این تحول به عوامل فردی و شخصی بستگی دارد که در این انسان فرمانروا یا در این گروه از انسان ها وجود دارند و نیز با عوامل سه گانه ای که پیشتر گفته شد و فراهم آمدن یا جدا شدن این عوامل در اثر گذاری، پیوند دارد.

نوع سوم: آرمان نامحدود

اشاره

قرآن کریم خدای سبحان را در برابر حرکات اجتماعی انسان نهاده و او را آرمانی برای این انسان در این حرکت قرار داده است. بنابراین، انسان در حرکت خویش به سوی او ره می پیماید و در رستخیز با او دیدار می کند. پاداش یا مجازاتش را از او دریافت

می نماید که یا درجه والا در بهشت است یا عذاب دردناک در دوزخ. خداوند فرموده است: «يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ»^(۱)؛ «ای انسان، حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد». بنابراین، حرکت انسان از دیدگاه قرآنی ناگزیر به خدای بلند مرتبه پایان می پذیرد:

«...وَالِلَّهِ الْمَصِيرُ»^(۲)؛ «...و بازگشت همه به سوی خداست».

خلاصه، این حرکت به سوی آرمان برتر، ماهیت این آرمان و نتایج و آثار آن است. تفاوت میان آرمان برتر و دو نمونه آرمانی دیگر را می توان در نقاط زیر پیدا کرد:^(۳)

ص: ۲۸۰

۱- انشقاق/۶.

۲- آل عمران/۲۸.

۳- این نقاط، از درس یازدهم کتاب «المدرسه القرآنیه» اثر شهید صدر، ص ۱۴۱، تلخیص شده است.

۱ - حرکت و تلاش به سوی خدا: انسانیت همانند یک گروه و جامعه به سوی خدا در حرکت است، اما این حرکت با رنج، کوشش و مبارزه توأم است و این همان چیزی است که در اصطلاح قرآنی آن را «کساح» می نامند و آیه کریمه پیشین بدان اشاره کرد، زیرا

که این حرکت، یک حرکت معمولی نیست بلکه حرکتی است به سوی بالا و به همین سبب، با رنج و کوشش همراه است. (۱)

۲ - پرستش خدا: آیات کریمه و از آن جمله، آیه شریفه پیش گفته، نشانگر وجود حقیقتی پایدار در خارج است که انسانیت به سوی آن در حرکت می باشد. این انسانیت در سیر خویش، به سوی خدا پیش می رود، خواه به آرمان نامحدود ایمان داشته باشد و خواه به نمونه آرمانهای محدود و تکراری دیگر.

در نهایت، تفاوت میان آرمان نامحدود و نمونه آرمانهای دیگر آن است که چنانچه حرکت، آگاهانه و با شناخت آرمان نامحدود باشد، این حرکت همان پرستش خداوند با زبان فقه و شریعت است، چرا که حرکت به سوی خداوند از روی شناخت است. بر خلاف آرمانهای دیگر که پرستش خداوند نیست، زیرا آگاهانه و از روی شناخت خداوند نیست. بنابراین، آنچه آرمان نامحدود را از دیگر آرمانها جدا می کند، همان آگاهی و شناخت است، و گر نه حرکت در هر حال، باید به این حقیقت پایدار پایان یابد و

به تدریج بدان نزدیک شود. قرآن کریم از این حرکت آگاهانه، به «سبیل الله» و «صراط مستقیم» تعبیر می کند.

۳ - حرکت آگاهانه انسان: چنانچه حرکت به سوی آرمان نامحدود یعنی خداوند

بلند مرتبه آگاهانه باشد، مجموعه آثار و پیامدهای زیر بر آن مترتب خواهد شد:

الف - احساس مسئولیت در پیشگاه خداوند، زیرا خداوند حقیقت پایداری است که

ص: ۲۸۱

۱- لیکن این حرکت لازم نیست که صعودی باشد بلکه گاهی ممکن است نزولی باشد. پیداست که رنج و کوشش به دلیل قانون آزمایش است که خداوند انسان را در چهارچوب آن آفریده است: «ما انسان را از نطفه ای آمیخته آفریدیم تا او را بیازماییم و وی را شنوا و بینا گردانیدیم». انسان / ۲

انسان به سوی او در حرکت است. پس ناگزیر در برابر او مسؤول است و این مطلب را به زودی شرح خواهیم کرد.

ب - آرمان نامحدود، همان «خداوند» است که هیچ گونه حدّ و مرز یا پایانه جغرافیایی ندارد. چون او نامحدود حقیقی است و به همین دلیل، خداوند در طول راه وجود دارد و نه تنها در پایانه یا میانه آن. و به هر اندازه که انسان در این راه پیش می رود، نمونه آرمانی خود را به گونه روشن تر و کامل تر می بیند.

در نمونه آرمانی غیر خدا، هر چند باز هم خداوند در راه وجود دارد، همان گونه که «آیه سراب» بدان اشاره کرده، زیرا انسان خدا را می بیند و خدا از وی حسابرسی می کند،

چرا که خدا حقیقی است پایدار در جهان هستی. لیک تفاوتی که در ماهیت حرکت وجود دارد آن است که آیا این حرکت عبادت است یا عبادت نیست، تکاملی است یا نزولی، انسان را به خدا نزدیک می کند یا دور؟ از این رو، اندازه و نوع دیدار با خدا در نمونه آرمان الهی با نمونه آرمانی غیر الهی تفاوت دارد.

ج - از آن جا که هدف، خدای سبحان است و او مطلق می باشد. پس حرکت به سوی او نیز مطلق و بی پایان است و نزدیک شدن به او همواره و به اندازه پیشرفت در راه به سوی اوست. لیکن به طور طبیعی این نزدیکی، نسبی و برداشتن گامهای بلند یا کوتاهی خواهد بود که انسان در راه به سوی او بر می دارد، ولی هرگز تمامی راه را طی نخواهد کرد، چرا که انسان محدود است و محدود هرگز نمی تواند به طور کامل به نامحدود یعنی خداوند برسد.

از این رو، دروازه نوآوری و پیشرفت به روی انسان همیشه باز است و هرگز بسته نمی شود. البته، در صورتی که انسان از این حقیقت پایدار و نامتناهی هستی آگاه باشد و برای رسیدن به او تلاش کند و کار کند.

د - تغییر کمی و کیفی: از آن جا که حرکت انسان به سوی حقیقت نامتناهی است، تحوّل و تغییر «کمی» در این حرکت به وجود می آید، زیرا انسانی که از ویژگی نوآوری و

روح پیشرفت همیشگی در راه برخوردار است، هنگام عبور خود از این راه، تمامی خدایان دروغین، بتها و موانعی را که بر سر راه او نهاده شده از میان بر می دارد، چرا که

آن‌ها مانع رسیدن او به خدا و پیشرفت وی در این مسیر نامتناهی می‌شود.

این همان چیزی است که پدیده تاریخی را برای ما تفسیر می‌کند، پدیده‌ای که قرآن کریم به شکل یکی از سنت‌هایی بدان اشاره کرده است که بر حرکت تاریخ انسانی فرمان می‌راند.

این پدیده تاریخی آن است که پیامبران همواره با ستمگران خوشگذران در جوامع خود به سان یک قطب مخالف رو به رو بودند، زیرا بتها و اشیای بی‌ارزشی که بر سر راه انسان نهاده شده، وقتی به تندیس بدل می‌شود، می‌بینی که گروهی از مردم به صورت مدافعان طبیعی آن در می‌آیند، زیرا منافع، شهوت‌ها و کیان مادی ایشان بدان پیوند خورده است و آنان هستند که به حساب این مردمان بیچاره از این تندیس بهره می‌برند، مردمانی که آن تندیس را خدای خود و آفریدگار وجودشان قرار داده‌اند. خداوند در این باره می‌فرماید:

«وَكَذَلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (۱)؛ «و بدین گونه در هیچ شهری پیش از تو هشداردهنده‌ای نفرستادیم، مگر آن که خوشگذرانان آن گفتند: ما پدران خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما از پی ایشان راهسپاریم».

«وَ مَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ» (۲)؛ «و ما در هیچ

شهری هشداردهنده‌ای نفرستادیم، جز آن که خوشگذرانان آن‌ها گفتند: ما به آنچه شما بدان فرستاده شده‌اید کافریم».

«وَ قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ الْآخِرَةِ وَ اتَّرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ» (۳)؛ «اشراف قومش که کافر

شده و دیدار آخرت را دروغ پنداشته بودند و در زندگی دنیا آنان را مرفه ساخته بودیم گفتند: این [مرد] جز بشری چون شما نیست: از آنچه می‌خورید، می‌خورد و از آنچه می‌نوشید، می‌نوشد».

ه - در کنار این تغییر کلی، تغییر و تحول «کیفی» در حرکت انسان حاصل می‌شود و

ص: ۲۸۳

۱- زخرف/۲۳.

۲- سبأ/۳۴.

۳- مؤمنون/۳۳.

این تغییر، همان راه حل بی طرفانه و بی نظیر برای تضادی است که میان منافع مادی و

خواسته ها و تمایلات فردی انسان - که وی را به بهره کشی، ستمگری، جاوید ماندن در زمین و چسبیدن بدان وا می دارد - و منافع همگانی جماعت و جامعه انسانی و تکامل روحی و اخلاقی در حرکت معنوی و روحی او وجود دارد. چرا که انسان از بدن خاکی و روح ترکیب یافته است. خاک وی را به سوی زمین، شهوت ها و غرایز می کشاند و روح او را به سوی خدا، تکامل و اخلاق الهی. این تضاد را می توان از طریق احساس مسؤولیت بی طرفانه حل کرد. چه، برای نخستین بار در تاریخ آرمانهای بشری که در طول تاریخ موجب حرکت انسان می شده، احساس مسؤولیت ژرف در برابر آرمان برتر در انسان پدید می آید، زیرا او درک می کند که این آرمان برتر دارای واقعیت خارجی است.

مسؤولیت حقیقی، تنها در صورتی تحقق پیدا می کند که انسان از یک سو خود را مسؤول بداند و از سویی دیگر در برابر کسی که از او بالاتر است خود را مسؤول بداند و

در غیر این صورت، احساس مسؤولیت او واقعی نخواهد بود، زیرا که دیگر نمونه آرمانها ساخته و پرداخته خود انسان است و امکان ندارد که انسان در برابر چیزی واقعا

احساس مسؤولیت کند که ساخته و پرداخته و دستاورد خودش می باشد.

آری، ممکن است به صورت وهمی و خیالی احساس مسؤولیت کند، اما این احساس خیلی زود با کوچکترین پیشامدی از میان برود. درست همان گونه که قرآن می گوید:

«مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا أَسْمَاءَ سَيَّمَّتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...» (۱)؛ «شما به جای او جز نامهایی را نمی پرستید که شما و پدرانتان آنها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آن ها نازل نکرده است...».

گاهی آرمان محدود، قوانین، عاداتها و منشهایی را به وجود می آورد. لیکن آن ها پوشش ظاهری محض هستند، که انسان هر زمان فرصتی بیابد از پایبندی بدان بیرون می آید. درست برخلاف آرمان برتر الهی که احساس مسؤولیت را به گونه ای ژرفا می بخشد که انسان احساس می کند، در پیشگاه خداوند توانا، شنوا و بینایی قرار دارد که

از وی حساب می کشد و در برابر ستم، کیفر و در برابر نیکی و عدالت به او پاداش می دهد.

ص: ۲۸۴

این تغییر کیفی، یعنی «احساس مسئولیت» یک امر عرضی، ثانوی و رفتاری محض در حرکت انسان نیست بلکه شرط اصلی و بنیادین در موفقیت این حرکت است، زیرا که یک راه حل واقعی برای تضاد همیشگی موجود میان روح و بدن انسان، میان خاک پست و روح الهی که در آن دمیده شده، ارایه می دهد. همان گونه که آیات قرآنی بدان اشاره می کند. خداوند فرموده است:

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُيَالِهِ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ» (۱)؛ «همان کسی که هر چیزی را که آفریده است، نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. سپس [تداوم] نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود. آن گاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دلها قرار داد؛

چه اندک سپاس می گزارید».

بنابراین، انسان از لحاظ درونمایه ذهنی، از دو چیز ناسازگار فراهم آمده است که برحسب ساختار درونی اش وی را در معرض آزمون و آزمایش قرار می دهد تا از این طریق، تکامل پیدا کند و این تکامل که ناسازگاری و تناقض درونی را برطرف می سازد، تنها زمانی تحقق می یابد که وی بی طرفانه و دور از خودخواهی، احساس مسئولیت کند.

عصمت و پایداری پیامبران

تغییر کیفی پیش گفته، دو پدیده اجتماعی و عقیدتی را برای ما توجیه می کند:

پدیده اجتماعی، همان پدیده پایداری و ایستادگی پیامبران در طول تاریخ است. زیرا که آنان همواره پایدارترین و پاک ترین انقلابیها بودند و هیچ گونه سازش، نرمش و تمایلی

به راست یا چپ از خود نشان نمی دادند، بلکه الگوی شکیبایی، ایستادگی و پایداری بودند و تاریخ آنان نشان نداده که حتی یکی از آنان از هدف خویش دست کشیده، یا شکست خورده باشد. در حالی که تاریخ انسانی، شاهد نمونه های فراوانی از نابودی انقلابیها و یا پاپس گذاردن آنان بوده است. عامل شکیبایی، ایستادگی و پایداری پیامبران،

احساس مسئولیت واقعی و در حد بالای آنان بوده که در تمامت وجود، احساسات، و

ص: ۲۸۵

اندیشه های آنان تجلی می یافته است.

پدیده عقیدتی، پدیده عصمت در پیامبران است، چه، عصمت عبارت است از: احساس مسؤولیت بالا، آگاهانه و استوار در انسان، به گونه ای که او را از هر اشتباه،

انحراف یا ناتوانی در برابر فشارهای درونی و بیرونی نگه می دارد.

۴ - نقش دیگر دین در جامعه انسانی: با این برداشت، می توان به نقش دیگر دین در

جامعه انسانی پی برد، یعنی به نقش دین در رشد کمی و کیفی حرکت اجتماعی که از راههای زیر انجام می شود:

الف - گشودن افقها و دروازه های نوآوری در برابر حرکت انسان در این راه بی پایان، به گونه ای که این حرکت به پیشرفت همیشگی در تکامل روحی و معنوی بدل شود.

ب - هموار کردن راه دور و دراز در برابر این حرکت، از طریق از میان برداشتن شبهه ها و موانعی همچون بتهای دروغین و خدایان ساختگی و نمونه های آرمانی پست تکراری و محدود که می کوشد انسان را از حرکت باز دارد و یا او را در میانه راه متوقف

سازد. بدین سبب، آیین یکتاپرستی پرچمدار نبرد علیه این خدایان و علیه تمامی بندهای دیگری می شود که بر خرد یا اراده انسان کشیده می شود، ستمگران، سرکشان و ثروتمندان خوشگذران از جمله این بندها هستند - تا حرکت انسان را از این بندها و حدود تنگ برهاند و از طریق حرکت به سوی آرمان نامحدود، منافع ستمگران و عیاشان

را ریشه کن سازد.

ج - محلّ ناسازگاری موجود میان روح و بدن انسان، میان خواسته ها، شهوت ها و منافع بی ارزش و تکامل روحی و اخلاقی او در حرکت خود به سوی خداوند. او این تکامل را از طریق احساس مسؤولیت واقعی در پیشگاه خداوند انجام می دهد، خداوندی که آرمان برتر حقیقی و مطلق است و نیز از طریق طرح این اندیشه که در برابر فرمانبری و پایبندی به حدود خداوند، پاداش دریافت خواهد کرد و در برابر گناه و زیر پا

نهادن حدود الهی و منافع برحق اجتماع، گرفتار کیفر خواهد شد.

۵ - عناصر عقیده اجتماعی: حرکت بشریت به سوی این آرمان برتر و برحق، به چند چیز بستگی دارد که عبارتند از:

الف - توحید: نگاه فکری روشن درباره این آرمان برتر [که پیشتر درباره اش سخن گفته شد] در عقیده توحید تجسم می یابد، عقیده ای که ایمان به خدای سبحان را در بردارد، همان خدایی که همه صفات کمال، نظیر دانش، قدرت، عدالت و... را داراست و تمامی اهداف، آرزوها و آرمانهای بشری در این صفات تجلی پیدا می کند [یعنی آرزوی بشر آن است که به این صفات دست یابد]. این عقیده به ما می آموزد که چگونه با این صفات کمال برخورد کنیم. البته، نه تنها به این عنوان که صفات یاد شده، حقایقی است عینی و پایدار در خارج و جدا از زندگی ما، بلکه با این عنوان که آن ها صفات و منشهایی

هستند که هدف و مقصد حرکت عملی و رفتار تکاملی انسان را تشکیل می دهند و نیز همین صفات است که انسان را در راه دور و دراز، به سوی خداوند هدایت می کند.

ب - معاد: انرژی روحی و معنوی که از این آرمان والا گرفته می شود، پشتوانه و سوخت دایمی برای اراده بشری در طول تاریخ است، این انرژی از خدا گرفته می شود و در «عقیده به روز رستاخیز» تجلی می یابد، یعنی باور داشتن «محشور شدن و ماندن و نابود نشدن»، چه، انسان از این باور می آموزد که عرصه کوچک دنیوی، از لحاظ سرنوشت، با عرصه های دیگری چون عرصه «برزخی» در جهان برزخ و عرصه «حشری» در جهان حشر و نشر و واپسین در ارتباط است. این عرصه ها، بس بزرگ اند و این باور، آن انرژی روحی و سوخت الهی را به انسان می دهد که جان تازه به اراده انسان

می بخشد و او را بر ادامه فعالیت توانمند نگه می دارد.

ج - نبوت: از آن جا که این آرمان برتر از انسان جداست و در هر زمان و مکانی وجود عینی و واقعی دارد، یک نوع پیوند واقعی و حقیقی میان انسان و این آرمان به وجود می آید. این پیوند در شخص پیامبر و نقش نبوت تجسم می یابد.

چرا که پیامبر همان انسانی است که دیدگاه روشن خداوند درباره باور یکتاپرستی [= توحید] و انرژی بر گرفته از باور روز رستاخیز [= معاد] را در هم می آمیزد و سپس آن را به سوی بشریت می آورد، تا وسیله و رابط میان انسان و خدا باشد و از سوی خدا، آدمی را مژده یا بیم دهد.

پیامبر، ناگزیر است که برای اثبات پیامبری خویش، در برابر برخی از مدعیان و ستمکارانی که خود را واسطه میان خدا و خلق می دانند، دلیل و حجت بیاورد.

د - امامت: بشریت پس از آمدن دین الهی، گاه درباره این دین، به اختلاف و چند دستگی دچار می شود - همان گونه که قرآن کریم به این پدیده اشاره می کند و پیشتر درباره آن سخن گفتیم - و لذا آمدن پیامبر [برای هدایت بشریت] به تنهایی بسنده نیست، زیرا که مرحله اختلاف، مرحله وجود خدایان گمراه کننده و نمونه آرمانهای پست و تکراری بر سر راه است و انسان ها برای رهایی از چنگال این خدایان و آرمانها ناگزیرند

که به میدان نبرد و ستیز با این خدایان نیرنگباز گام نهند و لذا، به رهبری ای نیاز دارند که راهنمایی و مدیریت این میدان نبرد را در دست گیرد و این رهبری، همان «امامت» است.

امام همان رهبری است که سرپرستی این نبرد را در دست می گیرد و نقش او همان نقش نبوت در یکی از مراحل نبوت است که به احتمال زیاد از دوران نوح آغاز شد. اما نقش نبوت پس از دوران پیامبر و خالی شدن صحنه از وجود او نیز ادامه می یابد و پس از

وی نیز برای از میان برداشتن خدایان ساختگی و برای این که فرآیند نیرنگ، گمراه سازی و تحریف انتظار می رود، نبرد همچنان ادامه دارد.

اصول پنجگانه دین

در پرتو آنچه گفته آمد، می توانیم دیدگاه روشنی درباره اصول پنجگانه دین بر اساس مذهب اهل بیت علیهم السلام داشته باشیم:

۱ - توحید: نگاهی روشن درباره آرمان برتر [= خدا] و نگاهی روشن درباره راهی که انسان را به او می رساند.

۲ - عدالت: این یکی از صفات کمال آرمان برتر [= خداوند] است نظیر علم، قدرت و دیگر صفات کمال. اما این که چرا از میان صفات خداوند، تنها از عدالت نام برده شده، به این دلیل است که عدالت اثر عملی و تربیتی در حرکت اجتماعی انسان از خود بر جای می گذارد که هدف از تکامل اجتماعی همین تربیت است و به همین دلیل است که عدالت از لحاظ عقیدتی مفهوم و ارزش سترگی دارد.

۳ - نبوت: پیوند ضروری و واقعی میان انسان و آرمان.

۴ - امامت - رهبری حرکت انسان در رویارویی با خدایان دروغین یا تحریف شده. امامت همراه با نبوت است و در صورتی که نبرد با خدایان باطل جریان داشته یا احتمال

این نبرد وجود داشته باشد، پس از نبوت نیز وجود دارد.

۵ - معاد: ایمان به روز رستاخیز. این ایمان است که انرژی روحی و سوخت الهی برای [موتور] زندگی، حرکت، احساس مسئولیت و ضمانتهای واقعی را تشکیل می دهد.

با آنچه گفته آمد، می توانیم به این موضوع پی ببریم که اصول دین در ساختار آرمان و در ارائه تصویر چهاربعدی روابط، سهم دارد و این چهار بعد - چنان که بیان کردیم عبارتند از: انسان، انسان دیگر، طبیعت و خداوندی که انسان را به جانشینی خود بر گماریده است.

همچنین، نقش انسان در حرکت تاریخی روشن شد و آن این است که انسان با توجه به وجود روحی و روانی خود، محور این حرکت به شمار می رود و زیرساخت ساختمان وجود روحی و محتوای درونی انسان، آرمانی است که وی به آن ایمان دارد.

نیز روشن شد که تغییر اجتماعی، تنها با تغییر محتوای درونی انسان تحقق می یابد، یعنی با تغییر آرمان انسان. همچنین، آشکار شد که آرمان برتر و برحق انسان، همان خداوند بلند مرتبه است که چهارمین بعد رابطه درست اجتماعی را در برابر «هوس»، شیطان و طاغوت» تشکیل می دهد که نمایانگر بعد چهارم در رابطه نادرست و

گمراه کننده اجتماعی می باشد.

باب پنجم: دین و روابط اجتماعی

اشاره

فصل اول: دین و رابطه انسان با طبیعت

فصل دوم: دین و رابطه انسان با انسان

فصل سوم: دین و روابط اجتماعی متقابل

ص: ۲۹۱

در سابق بیان کردیم، نظریات اجتماعی - به طور کلی - بر آنند که ارکان و عناصر بنیادین اجتماعی که هر جامعه انسانی از آن ها تشکیل می شود، عبارتند از: انسان، زمین،

رابطه میان این دو و نظامی که شکل این رابطه را مشخص می کند. امتیاز نظریه قرآنی بر

دیگر نظریه ها آن است که رکن دیگری را بر این ارکان می افزاید و این رکن رابطه انسان با خدا و آرمان برتر است. گفتیم که افزودن این بعد به معنای افزودن محض یک شماره به شماره های پیشین نیست، بلکه این بعد، اثر مستقیم و ارزنده ای بر دیگر ابعاد نیز دارد، به گونه ای که نگرش انسان به عناصر جامعه خود از طریق این بعد جدید، پاک تفاوت پیدا می کند. چرا که قرآن کریم از این بعد به انسان می نگرد، به این دلیل که او جانشین خداوند است و خداوند هم بر گمارنده این جانشین می باشد و به طبیعت به عنوان آفریده خدای سبحان نگاه می کند. همچنین، این بعد، بر رابطه موجود میان انسان و طبیعت از یک سو و میان انسان و برادرش انسان از سویی دیگر، نیز اثر می گذارد.

بیشتر درباره رابطه این بعد با دو رکن دیگر یعنی انسان و طبیعت سخن گفتیم و اینک باید درباره رابطه آن با رابطه موجود میان انسان و طبیعت سخن بگوییم. از این رو، موضوع جستار ما «رابطه اجتماعی در چهارچوب نظریه استخلاف» است که همان نظریه دین و قرآن درباره این روابط باشد.

جستار ما در این باب در سه فصل خواهد بود:

۱ - دین و رابطه انسان با طبیعت.

۲ - دین و رابطه انسان با انسان.

۳ - دین و روابط اجتماعی دو جانبه.

فصل اول: دین و رابطه انسان با طبیعت

حرکت انسان در دامن طبیعت با هدف بر آوردن نیازهای اوست و بدین سبب، او کار می کند تا بر این طبیعت سلطه پیدا کند و آن را رام خویش ساخته، به خدمت گیرد.

لیک این انسان در طی حرکت خویش برای رام ساختن طبیعت، با مشکلی بنیادین رو به رو می شود و آن این که ممکن است طبیعت، نیازهای او را بر آورده نکند و از اراده و

خواست او سر باز زند، زیرا که طبیعت در بیشتر اوقات، فرمانبر نظام گسترده جهانی است که به مراتب از قدرت و حرکت انسان نیرومندتر و تواناتر است.

انسان گاهی خود را رو در روی این مشکل می بیند. به عنوان نمونه، او می کوشد نیاز خوردن و آشامیدن خود را برطرف سازد. لیک حیوانی که او می کوشد شکارش کند تا با فراهم کردن لقمه غذایی خود را سیر نماید، می گریزد و در نتیجه، بر اثر چابکی این حیوان به آن نمی رسد. همچنین، دسترسی انسان به آب، دشوار می نماید، زیرا این آب در زیر زمین وجود دارد، یا در جای بلندی که نمی تواند بدان برسد.

یا این که انسان خود را در برابر یک نوع خطر دیگری یابد که طبیعت از طریق این خطر به ستیز با او می رود و می کوشد مستقیماً هستی او را هدف بگیرد از قبیل خطر سیلها، بلاهای طبیعی، حیوانات درنده و امثال آن.

گاه انسان می کوشد زمین را آباد و کشت کند، ولی با سرپیچی و مخالفت زمین رو به

رو می شود و این بر اثر پستیها و بلندیهای زمین، وجود سنگها، صخره ها و بلندیها در آن است که آبادانی و کشت را مانع می شود و یا به سبب وجود آفتها و بیماریهای ویرانگر در آن می باشد.

چکیده سخن: انسان همواره با مشکل نافرمانی طبیعت روبروست، خواه در تأمین نیازهای خود از آن، خواه در زیستن در آن و یا آباد کردن آن. بنابراین، قرآن و دین چگونه

به این مشکل نگاه می کنند؟ و چه راه حلهایی برای برطرف کردن این مشکل پیش روی انسان می نهند؟

دریافت این مشکل و شناخت راه حلهایی که قرآن کریم و دین برای درمان آن ارائه داده است از ما می خواهد که در دو بعد بنیادین پژوهش و تحقیق کنیم:

۱ - آیا خدای سبحان این طبیعت [= زمین] را به گونه ای آفریده است که تمامی نیازها و خواسته های انسان را بر آورده سازد، هر چند شمار این انسان به طور سرسام آور و همیشگی رو به افزایش باشد؟

۲ - چگونه انسان می تواند بر این طبیعت مسلط شود و برای تأمین نیازها و خواسته های خویش، آن را زیر فرمان خود در آورد؟

درباره بُعد نخست، بسیاری از آیات قرآن به پاسخ از پرسشی که در این بعد مطرح شده، پرداخته است از قبیل این سخن خداوند:

«وَاتِيكُمْ مِنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِنْ تَعِدُوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا...» (۱)؛ «و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی توانید آن را به شمار در آورید». چرا که قرآن کریم تأکید کرده است که این طبیعت تمامی نیازهای انسان را تأمین می کند، زیرا پیداست که مقصود از سخن خداوند: «از هر چه از او خواستید به شما

عطا کرد...» خواستن در هنگام دعا نیست، چون در بسیاری از اوقات می بینیم که انسان بی آن که به وسیله دعا از خدا درخواست کند، نیازهایش بر آورده می شود و گاهی با دعا

هم نیازش بر آورده نمی شود. بنابراین، مراد از درخواست در این آیه - به قرینه آغاز آیه که درباره رام کردن سخن می گوید - درخواست حقیقی است که از آن به نیاز واقعی زندگی و وجود انسان تعبیر شده است. بنابراین، هر آنچه را انسان در حرکت وجودی

خویش بدان نیاز دارد و آن را درخواست می کند، خداوند آن را به وی داده و برایش محقق ساخته است و سخن خداوند این مطلب را تأیید می کند: «اگر نعمت خدا را بشمارید، نمی توانید آن را به شمار درآورید...» چه، این نعمت های الهی از مرز شمارش

بیرون است، چرا که تمامی نیازمندیهای انسان را فرا می گیرد و به تمامی خواسته های او پاسخ می دهد.

همچنین، نظیر معنای آیه پیش گفته را به خوبی از این سخن خداوند به دست می آوریم:

«وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ» (۱)؛ «روزی شما و آنچه وعده داده شده اید در آسمان است».

«...هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرِ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...» (۲)؛ «...آیا غیر از خدا آفریدگاری است که شما را از آسمان و زمین روزی دهد؟...».

نسبت به بُعد دوم، آنچه از قرآن کریم آشکار می شود آن است که خدا طبیعت [= زمین] را به گونه ای آفرید که آن را رام انسان و زیر قدرت و سلطه او قرار داد - البته، در صورتی که انسان این را بخواهد - به نحوی که مسأله رام کردن طبیعت و سلطه یافتن بر آن

به خود انسان واگذار شد و خداوند سبحان و بلند مرتبه، خرد، اراده و توان به دست آوردن دانش و مهارت از طریق تجربه را به او داد. چنان که آیات مربوط به خلافت انسان

در زمین و آیات رام کردن طبیعت برای انسان، به این موضوع اشاره می کند.

انسان از راه کار کردن در دامن طبیعت، به تدریج رازها و قوانین سلطه یافتن بر آن را کشف می کند، زیرا وی برای دست یافتن به نیازمندیهای خود ناگزیر است که کاری انجام

دهد و به تجربه و آزمایش پردازد و در این صورت است که به طور حتم مهارت پیدا می کند و این امر وی را وا می دارد که درباره کارها، تجربه ها و عرصه های دیگری بیندیشد، تا بر تواناییها و امانات خود که وی را بیشتر و پر دامنه تر بر طبیعت مسلط می سازد، بیفزاید و بدین ترتیب، هر زمان که انسان از طریق تجربه مهارتی را به دست می آورد، وادار می شود که برای به دست آوردن مهارتی دیگر به تجربه ای دیگر دست یازد. از این رو، انسان در یک حالت مبادله همیشگی میان تجربه و مهارت به سر می برد

ص: ۲۹۶

و همین امر، به رشد و افزایش آگاهیهای علمی و مهارت‌های عملی او در چگونگی مسلط شدن بر طبیعت و آسانسازی دشواریهای آن منجر می‌شود، تا نیازهای فراوانش را برطرف و خواسته‌های خود را بر آورده کند.

قرآن کریم به این حقیقت، از طریق آیاتی اشاره کرده که درباره آفرینش آسمان و زمین و رام کردن همه آنچه در آن هاست نظیر ابر، باران، دریا‌هایی که کشتیها در آن‌ها به حرکت در می‌آید، خورشید، ماه، شب، روز و دیگر موجودات، سخن گفته است. همان گونه که تاریخ بشر نیز شاهد این حقیقت بوده است، زیرا که خداوند تواناییها و امکاناتی

به بشر داده که وی را بر بهره‌گیری از این آفریده‌ها توانمند ساخته است و در این راستا

فرمود:

«اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا لَكُمْ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْفُلْكَ لِتَجْرِيَ فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَسَخَّرَ لَكُمْ الْأَنْهَارَ * وَسَخَّرَ لَكُمْ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ دَائِبِينَ وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ * وَاتَّيَكُم مِّنْ كُلِّ مَا سَأَلْتُمُوهُ وَإِن تَعِدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (۱)؛ «خداست که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آبی فرستاد و به وسیله آن از میوه‌ها برای شما روزی بیرون آورد و کشتی را برای شما رام

گردانید تا به فرمان او در دریا روان شود و رودها را برای شما مسخر کرد. و خورشید و

ماه را که پیوسته روانند برای شما رام گردانید و شب و روز را [نیز] مسخر شما ساخت. و از هر چه از او خواستید به شما عطا کرد و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را

به شمار در آورید. به طور قطع انسان ستم پیشه ناسپاس است.».

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ...» (۲)؛ «و آنچه را در آسمانها و آنچه را در زمین است به سود شما رام کرد، همه از اوست...».

«وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا» (۳)؛ «و اوست کسی که دریا را مسخر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید...»؛

«...سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ» (۴)؛ «...پاک است کسی که این را برای ما رام کرد، و [گرنه] ما را یارای [رام ساختن] آن‌ها نبود.».

ص: ۲۹۷

۱- ابراهیم/ ۳۲ - ۳۴.

۲- جاثیه/ ۱۳.

۳- نحل/ ۱۴.

در آیات پیش گفته در سوره ابراهیم، تعادل روشن میان این دو بُعد، یعنی بر آوردن نیازهای انسانی و رام کردن به چشم می خورد، امری که بر وجود پیوند میان آن دو تأکید

می کند. به ویژه اگر ما توجه کنیم که این آیات در سیاق سخن درباره ایمان، انفاق و کار

شایسته آمده است که شرایط مورد نظر در این رام سازی را برای ما روشن می نماید.

البته، گاه خداوند در مواردی که انسان از یافتن و پیدا کردن راه برای بر آوردن نیازهای خود از طبیعت ناتوان می ماند و به بن بست می رسد، دخالت می کند و لذا نقش خداوند و پیامبران به عنوان یک حالت استثنایی فرا می رسد تا انسان را در حلّ این مشکلات و دشواریها رهنمون شوند، نظیر آنچه برای دو پسر آدم رخ داد که قابیل، هابیل را کشت و نمی دانست با بدن او چه کند، پس خداوند کلاغی را فرستاد تا به قابیل نشان دهد که چگونه بدن برادرش را زیر خاک پنهان کند. خداوند فرموده است:

«فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ * فَبَعَثَ اللَّهُ غُرَابًا يَبْحَثُ فِي الْأَرْضِ لِيُرِيَهُ كَيْفَ يُؤَارِي سَوْءَةَ أَخِيهِ قَالَ يَا وَيْلَتَى أَعَجَزْتُ أَنْ أَكُونَ مِثْلَ هَذَا الْغُرَابِ فَأُوَارِيَ سَوْءَةَ أَخِي فَأَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِينَ» (۱)؛ «پس نفس [آماره] اش او را به قتل برادرش ترغیب کرد و وی را کشت و از زیانکاران شد. پس خدا زاغی را برانگیخت که زمین را می کاوید، تا به او نشان دهد چگونه جسد برادرش را پنهان کند. [قابیل] گفت: وای بر

من. آیا عاجزم که مثل این زاغ باشم تا جسد برادرم را پنهان کنم؟ پس از [زمره] پشیمانان گردید».

می توان آنچه را برخی آیات قرآنی بیان کرده، بر این معناحمل کرد، یعنی دخالت مستقیم خداوند در آموزش برخی از پیامبران. همان گونه که در داستان داوود آمده است، چرا که چگونگی ساختن زره و نرم کردن آهن به وی آموزش داده شد. خداوند فرموده است:

«وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَالنَّارُ لَ الْحَدِيدِ» (۲)؛ «و به راستی

داوود را از جانب خویش مزیتی عطا کردیم [و گفتیم: ای کوهها، با او همصدا شوید و ای پرندگان [هماهنگی کنید] و آهن را برای او نرم گردانیدیم».

ص: ۲۹۸

«وَعَلَّمْنَاهُ صِنْعَهُ لِيَبْسُطَ لَكُمْ لِيُخَصِّصَ نَكْمَ مِنْ بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ» (۱)؛ «و به [داوود] فنّ زره [سازی] آموختیم، تا شما را از [خطر] جنگتان حفظ کند. پس آیا شما سپاسگزارید؟».

با وجود این، قانون و سنت الهی آن است که تجربه و عملکرد انسانی، پایه شناخت ابزار تسخیر طبیعت و بهره‌گیری از آن باشد. اما دخالت الهی در این امور، تنها یک دخالت استثنایی است.

در این جا یک پرسش باقی می‌ماند که باید پاسخ آن را هم پیدا کرد و آن این است: چرا خداوند امور سلطه بر طبیعت و رام ساختن آن را به انسان، اندیشه و تجربه‌های او واگذار کرد و شناخت کامل و مشروح آن را به وی ارایه نداد؟ در حالی که درباره رفتار انسان، عملکرد و راه رسیدن او به آخرت چنین کرد، زیرا که راه و روش را به او نشان داد

و راه درست و شناخت این راه را برایش آشکار ساخت؟

آیا رحمت الهی و لطف ربّانی ایجاب نمی‌کند، همان رفتاری را که خداوند درباره آخرت با انسان داشته است، درباره دنیا نیز داشته باشد؟

پاسخ: با اندکی تأمل و اندیشیدن، پاسخ این پرسش روشن می‌شود و به پاره‌ای از ابعاد آن بیشتر اشاره کردیم:

اول: خداوند به انسان، خرد، توان استنباط و اندیشیدن را داده است که این شایستگی را به او می‌دهد، دانش به دست آورد و به تجربه و آزمایشها بیفزاید تا راه رام

ساختن طبیعت را پیدا کند. افزون بر این الطاف، هرگاه انسان از ایمان و تقوا برخوردار

باشد خداوند طبیعت را فرمانبر او می‌سازد. خداوند فرموده است:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...» (۲)؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین بر ایشان

می‌گشودیم...». از این رو، انسان در این راه [= در تسخیر طبیعت] با مشکل حقیقی رو به رو نخواهد شد.

برخلاف آخرت و دین که امکان ندارد انسان در این باره به حقیقت کامل برسد و نیازهایش را از طریق تجربه و خرد برطرف سازد، چه، از یکسو، جهان آخرت «غیب»

ص: ۲۹۹

۱- انبیاء/ ۸۰.

۲- اعراف/ ۹۶.

است [= از نظر ما ناپدید است] و از سویی دیگر، تجربه اجتماعی از لحاظ انگیزه با تجربه علمی تفاوت دارد، زیرا که در تجربه اجتماعی ممکن است انسان به حقیقت برسد، لیک بر اثر ناسازی که میان منافع شخصی و منافع اجتماعی، یا میان توانمند و ناتوان وجود دارد بدان عمل نمی کند.

همچنین، تجربه اجتماعی همانند تجربه علمی انباشته و متحول نمی شود، زیرا که تجربه اجتماعی به زمان طولانی نیاز دارد که اجازه نمی دهد تجربه انباشته شود، در حالی که تجربه علمی در آزمایشگاه انباشته می شود و حتی گاهی تجربه اجتماعی بر اثر مرگ صاحبان تجربه، یا تغییر یافتن برداشتها و منافع و یا به سبب نرسیدن به دستاوردهای نهایی در این تجربه، به عقب باز می گردد.

ثانیاً: زندگی دنیا از نگاه دین، سرگرمی، بازیچه، بیهودگی و فریب است. از این رو، ارزش دنیا به مقدار پیوند آن با جهان واپسین و نقش آن در گرفتاریها و آزمایشهاست و به

همین سبب، خطای دنیوی و یا نرسیدن به دستاوردهای مطلوب، هیچ اثری بر

سرنوشت تکامل انسانی ندارد. بر خلاف آخرت که زندگی حقیقی انسان است و گمراهی یا نرسیدن به اهداف مطلوب، هلاکت حقیقی برای انسان به شمار می رود.

ثالثاً: حکمت الهی ایجاب کرد که یکی از عرصه های امتحان و گرفتاری و آزمایش، عرصه برخورد انسان با طبیعت از طریق تلاشها و رنجهای او باشد، تا به وی مزد و پاداش بیشتر عطا کند و یا این نحوه برخورد با طبیعت، نشانه ای باشد برای زیان و کیفر

او. خداوند فرموده است:

«هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا فَاصْثَمُّوا فِي مَنَابِحِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ وَإِلَيْهِ النُّشُورُ» (۱)؛ «اوست کسی که زمین را برای شما رام گردانید، پس در فراخنای آن رهسپار شوید و از روزی [خدا] بخورید و رستاخیز به سوی اوست».

با آنچه گفته آمد، تفاوت میان امور دنیوی و امور اخروی روشن می شود و نیز پی می بریم که نگاه دین به رابطه میان انسان و طبیعت از قرار زیر است:

الف - طبیعت پاسخگوی تمامی نیازهای دنیوی انسان است، بی آن که وی به سختی و تنگ دستی دچار شود.

ص: ۳۰۰

ب - انسان بر طبیعت سلطه دارد، زیرا که خداوند آن را رام انسان گردانیده است و این رامسازی از طریق اندیشه و تجربه های انسان یا به وسیله بخشش و رحمت الهی انجام می شود.

ج - عامل رفتار و اراده انسانی در چگونگی این رابطه دخالت دارد، به گونه ای که این رابطه در صورت همراهی با ایمان و تقوا، رابطه برکت، امنیت و آرامش و در صورت همراهی با کفر و گناه و جنایت، رابطه عذاب، نگرانی و تبهکاری می شود.

ص: ۳۰۱

اشاره

رابطه انسان با انسان دیگر با یک مشکل حقیقی دیگر نیز رو به رو می شود که از نفاق افکنیها و هوای نفس انسانی و تقویت غرایز سرچشمه می گیرد، غرایزی که خداوند آن ها را در وجود انسان به ودیعت نهاده است. در نتیجه، اثرگذاری این غرایز از حد معمول فراتر می رود و در روابط انسان با انسان بازتاب پیدا می کند و لذا رابطه ها به

رابطه های کشمکش و ناسازگاری بر سر منافع میان توانمند و ناتوان بدل می شود، چه، خداوند از لحاظ آفرینش یعنی از لحاظ قدرت، فرصت، روزی و امکانات، برخی انسان ها را بر برخی دیگر برتری داده است. همان گونه که قرآن کریم به این موضوع اشاره می کند.

در این هنگام است که فرد توانمند می کوشد منافع را به انحصار خود درآورد یا در شهوترانیها و لذت جوییها و محروم ساختن ناتوان از این منافع زیاده روی کند و یا بر این

فرد ناتوان و مقدرات او مسلط شود و از این طریق، حالت هوسرانی و سرکشی خود را بنمایاند.

این مشکل یکی از مهم ترین و بنیادی ترین مشکلاتی است که ادیان آسمانی و مکاتب

و فلسفه های اجتماعی آن را مورد توجه قرار داده و کوشیده است راه حلهای درخور

برای برطرف ساختن آن ارایه دهد.

تحقیق درباره این مشکل و بررسی آن به گونه ای ژرف و گسترده، برای ما آشکار می کند که عوامل آن فراوان و زمینه ها و شکلهایش گوناگون است:

۱ - زمینه های ناسازگاری میان منافع توانمند و ناتوان

اشاره

این ناسازگاری منافع، سه زمینه دارد که از این قرار است:

زمینه توزیع ثروت طبیعی

چنان که پیشتر گفتیم، در طبیعت، انرژیها، امکانات و ثروتهای هنگفتی وجود دارد که چنانچه از طریق روابط برابر و عادلانه توزیع شود، پاسخگوی همه نیازمندیهای انسان خواهد بود. لیکن ما شاهد نمودار شدن مشکل استثمار توانمند از ناتوان، به صورت گسترده، در این زمینه هستیم و این هنگامی است که فرد توانمند از این ثروتها حق ویژه

برای خویش قایل می شود یا انرژیها و امکانات را بر اثر وسوسه های شیطانی و هوسرانی و سرکشی عزیزه دارا شدن، هدر می دهد و اسراف می کند و می کوشد نیازهای خود را در زمینه خوراک، نوشیدنی، پوشاک و مسکن تأمین نماید و برای افزایش قدرت و توان خود، به مقدار داراییهایش بیفزاید. بنابراین، توازن جامعه به هم می خورد

و جامعه با پدیده گرسنگی، بیماری و بی سوادی رو به رو می شود. تاریخ در دورانهای گوناگون خود شاهد این پدیده بوده است و ما تقریباً نمی توانیم مرحله ای را بیابیم که بشر بر اثر مشکل ناسازگاری منافع توانمند و ناتوان با این پدیده ها دست و پنجه نرم نکرده

باشد.

زمینه روابط جنسی و خانوادگی

خداوند رابطه جنسی و تمایل به رابطه ویژه میان مرد و زن را در وجود انسان به ودیعت نهاده، همانگونه که این عزیزه را در حیوان نیز قرار داده است. در پس این عزیزه،

اهداف مشترک انسانی و حیوانی در نظر بوده که به وجود انسان و بقای او در زمین مربوط می شود و به همین سبب، خداوند برای انسان همسر آفرید. خداوند فرموده

است:

«يَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» (۱)؛ «ای مردم، از پروردگارتان که شما را از نفس واحدی آفرید و جفتش [نیز] از او آفرید و از آن دو، مردان و زنان بسیاری پراکنده کرد، پروا دارید؛ و از خدایی که به [نام] او از همدیگر

درخواست می کنید پروا نمایید و زنهار از خویشاوندان مبرید که خدا همواره بر شما نگهبان است».

همچنین در پس این غریزه اهدافی اجتماعی نهفته است که به روابط خود انسان مربوط می شود، زیرا که در این روابط، انسان با حیوان تفاوت دارد. این اهداف اجتماعی،

همان روابط قبیله‌گی و خویشاوندی میان افراد است. آیه یاد شده و آیات پس از آن، با سخن گفتن درباره خویشاوندان و حقوق آنان به این رابطه اجتماعی اشاره کرده و خداوند چنین فرموده است:

«يَأْتِيهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقِيكُمْ...» (۲)؛ «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت، ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست...».

همچنین، قرآن کریم وقتی که موضوع خانواده و ابعاد، احکام و حقوق گوناگون آن را بررسی کرده، درباره رابطه اجتماعی پیش گفته سخن گفته است:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (۳)؛ «و از نشانه های او این که از [نوع] خودتان همسرانی

برای شما آفرید تا بدانها آرام گیرید و میانتان دوستی و رحمت نهاد. آری در این [نعمت] برای مردمی که می اندیشند به طور قطع نشانه هایی است». این آیه، موضوع خانواده را با ابعاد و احکام گوناگون آن بیان کرده است.

لیک این غریزه و روابط جنسی، یکی دیگر از زمینه های بروز مشکل در روابط

ص: ۳۰۴

۱- نساء/۱.

۲- حجرات/۱۳.

۳- روم/۲۱.

انسانی و صورتی دیگر برای بیان مشکل رابطه توانمند و ناتوان شد و این مشکل هنگامی رخ می‌کند که انسان به دنبال این گزینه کشانده شود و در درجه بالایی نسبت به

روابط جنسی عشق ورزد و در نتیجه، در برقراری این رابطه، از حدّ طبیعی و عدالت اجتماعی فراتر رود و در افزایش همسر و فرزند به عنوان نمادی از طغیان شهوت و دست یافتن به نیرو و قدرت تلاش کند. قرآن کریم به این مطلب در چند مورد اشاره کرده است:

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَ أَوْلَادًا وَ مَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ» (۱)؛ «و گفتند: ما دارایی و فرزندان مان از همه بیشتر است و ما عذاب نخواهیم شد».

در این جا، فرد توانمند، زیاده خواهی در اشباع گزینه جنسی خود را به حساب فرد ناتوان عملی می‌کند و لذا این گزینه به یکی از نمادهای نابسامانی و برهم زدن توازن در

روابط اجتماعی و دامن زدن به فساد، ناهنجاریهای اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی بدل می‌شود.

تاریخ بشریت شاهد پدیده تجارت بردگان سفید پوست و زنان روسپی و حتی شاهد جنگهایی بوده که بر اثر تجاوز به زنان و نوامیس رخ داده و طغیان گزینه جنسی به سقوط

جوامع انسانی منجر شده است.

به علاوه، تاریخ شاهد پدیده ستم مرد نیرومند - به طور کلی - بر زن [ناتوان] و هتک حرمت او بوده است، به این دلیل که زن، طرف ناتوان در این رابطه جنسی است. همچنین، شاهد مصادره حقوق زن توسط مرد و استثمار او بوده است، خواه در چهارچوب روابط اجتماعی انسانی و خواه در چهارچوب روابط ویژه خانوادگی، به گونه ای که زن در پاره ای از اوقات، حکم کالا و دارایی را پیدا می‌کرده است.

زمینه اقتدار و جایگاه اجتماعی

افرادی که درون جامعه زندگی می‌کنند، از لحاظ تواناییها و امکانات با یکدیگر متفاوتند و در این جا، فرد نیرومند با انگیزه حُبّ جاه، مقام و قدرت، می‌کوشد که تمامی

تواناییها و امکانات خود را برای رسیدن به حکومت و سلطه یافتن بر جامعه به کار گیرد.

ص: ۳۰۵

ادّعی جاه و مقام و ریاست، گاه به ادّعی خدایی منجر می شود. همان گونه که قرآن کریم در این باره در هنگام بیان رفتار کافران و مشرکان و بیان پدیده فرعونى سخن گفته است.

بدین ترتیب، آتش درگیری میان نیرومند و ناتوانی که از بیشتر نیازها و لوازم زندگی خود محروم است، شعله ور می شود و قرآن کریم از حالت محرومیتی که توانمندان برای ناتوانان ایجاد می کند به سرکشی، زیاده خواهی و استکبار تعبیر کرده است.

۲ - شکلهای درگیری

اشاره

وقتی از زمینه های «مشکل درگیری» میان توانمند و ناتوان به شکلهایی منتقل می شویم که این مشکل به خود می گیرد، می بینیم که مشکل یاد شده عملاً در چند شکل نمودار می شود:

اول: شکل فردی

این شکل از طریق فرد خودکامه و ستمگری نمودار می شود که در عرصه زندگی اجتماعی ظهور می کند و به انواع ستمگری، سرکشی و برتری جویی دست می یازد، چرا که امکانات و تواناییهای جامعه اش را در انحصار خود درآورده و با بهره گیری از آن، انواع سختیها و شکنجه ها را به بستگان، ملت یا جامعه خویش می چشاند و بر اثر این رفتار ستمگرانه، حالت «فرعونى» در جامعه انسانی نمودار می شود که در وجود طاغوتهایی همچون فرعون، نمرود، قارون، یزید، تیمور لنگ، هیتلر، استالین، رضا

پهلوی، مصطفی کمال، صدام و هر ستمگری تجسم می یابد که حرکت بشری در زمان کنونی، یا گذشته شاهد آن بوده و هست و یا در روزگاران آینده شاهد آن خواهد بود.

ثانیا: شکل گروهی

شکل گروهی [درگیری میان توانمند و ناتوان] توسط گروه یا قبیله ای نمودار می شود که منافع مشترک دارد یا یک طبقه اجتماعی را تشکیل می دهد، چرا که به یک طبقه خاص اجتماعی بدل می شود، نظیر طبقه اشراف در جامعه اروپایی، یا رومی، یا ایران

قدیم، یا قبیله قریش در دوران جاهلی در مکه، یا بنی اسرائیل در عصر عیسی علیه السلام، یا طبقه «کهنوت» در دوران حکومت کلیسا، یا طبقه سرمایه داران، یا [فؤدالها= زمینداران

بزرگ] یا شرکتهای بزرگ اقتصادی چند ملتیی، یا گروهها و انجمنهای سیاسی و یا سازمانهای تبلیغاتی، چه، این طبقات، طبقات سیاسی و اجتماعی توانمند در برابر طبقات ناتوان جامعه را تشکیل می دهند و قدرت و توان آن ها هم بدان سبب است که ثروتها و تواناییهای جامعه خویش را به استثمار و انحصار خود در آورده و به طور ناروا بر دیگران تسلط یافته اند.

ثالثاً: شکل ملی

شکل ملی و جهانی [تضاد توانمند و ناتوان] از طریق سلطه یک ملت بر ملت یا ملتهای دیگر انجام می شود و نیز به انحصار در آوردن ثروتها و امکانات آن ملتها و احتکار این ثروتها و مسلط شدن بر آن. چنان که این شکل را در برخی از ملتهای غربی در

دوران جدید نظامی، سیاسی و اقتصادی مشاهده می کنیم و بدین ترتیب، یک ملت به فرعون یا نمرود و یا طاغوتی بدل می شود که می کوشد جهان را فرمانبر قدرت و حکومت ستمگر خود سازد.

حلّ مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان

حلّ دینی و قرآنی

قرآن کریم برای مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان [= قوی و ضعیف]، به رغم زمینه های گسترده و اشکال فراوانی که دارد، راه حلّ درخوری را مطرح کرده است و در این طرح خود، بر دیدگاه فراخ، باز و ژرفی که نسبت به این مشکل دارد تکیه نموده است. چرا که دیدگاه اسلام و ادیان آسمانی به طور کلی درباره این مشکل با دیدگاههای مادی و بشری درباره آن، تفاوت دارد.

به عنوان نمونه، اسلام این مشکل را همچون مارکسیسم در کشمکش میان یک فرد و فردی دیگر، یا یک طبقه و طبقه ای دیگر و یا همانند نازیسم در نزاع میان یک نژاد و نژادی دیگر منحصر نمی کند. همچنین، آن را در یک زمینه خاص نظیر زمینه اقتصادی یا

خانوادگی و یا ملی منحصر نمی سازد، بلکه مشکل یاد شده را نماد حقیقتی می داند که عامل همه این درگیریها و کشمکشها را تشکیل می دهد.

این از یک سو و از سویی دیگر، اسلام به کشمکش موجود میان توانمند و ناتوان به این عنوان نمی نگردد که تنها به یک ملت و یک جامعه بشری یا به یک مرحله تاریخی اختصاص دارد، بلکه آن را مشکلی می داند که تمامت جوامع انسانی، خواه غربی و خواه شرقی را در گذشته، حال و آینده در بر می گیرد و این کشمکش تا زمانی که جامعه انسانی

به وحدت مطلوب نرسیده، همچنان ادامه خواهد داشت.

همچنین، اسلام به این مشکل به طور سطحی نگاه نمی کند بلکه نگاه ژرف به آن دارد و می خواهد ریشه ها و سرچشمه های درگیری میان توانمند و ناتوان را به دست آورد، چه، اسلام این درگیری را به یک درگیری ژرفتر که در درون انسان وجود دارد پیوند می دهد و آن، درگیری «هوس» با «عقل» و درگیری رسالت الهی با شیطان است، زیرا که در درون انسان، میان شهوت ها، خواسته ها و تمایلاتی که خداوند در او به ودیعت نهاده و عقلی که از طریق ارتباط با آرمان برتر یعنی خدای سبحان وی را به سوی حق هدایت می کند، درگیری وجود دارد. حق یعنی همان چیزی که انسان را به کمال می رساند و راه او را، راه خدایش قرار می دهد.

از آن جا که انسان در معرض گمراهسازی و وسوسه های شیطانی قرار دارد، خداوند برای هدایت او پیامبران را می فرستد، تا راه را به او نشان دهند و اندیشه های تخیلی و

خلاف واقع را از او بزدایند:

«...فَأَمَّا يَا تَبِئَكُمْ مَنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^(۱)؛ «...پس اگر از جانب من شما را هدایتی رسد، آنان که هدایتم را پیروی کنند برایشان بیمی

نیست و غمگین نخواهند شد».

این چنین، اسلام حلّ مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان را به حلّ مشکل کشمکش در خود انسان پیوند داده است که از عامل درونی یعنی هوس و عقل و عامل بیرونی یعنی شیطان و هدایت دینی سرچشمه می گیرد و لذا دو نوع جهاد را در زندگی انسان مطرح کرده است تا وی توسط آن، این درگیری را برطرف سازد.

ص: ۳۰۸

جهاد نخست: منظور جهاد اکبر است که اسلام توسط آن درگیری درونی انسان یعنی درگیری میان هوس و عقل را برطرف می کند و این کار را از طریق تربیت اراده انسانی انجام می دهد و آن را قادر می سازد که جلو سرکشی غرایز و شهوت ها را بگیرد و آن ها را کنترل کرده، از طریق هدایت الهی به سوی حق رهنمونی کند و بدین سبب، عوامل واقعی این کشمکش درونی انسان را برطرف سازد.

جهاد دوم: همان جهاد اصغر است که اسلام می کوشد توسط آن درگیری اجتماعی موجود در ارتباط انسان با برادرش انسان را حل کند و این، زمانی است که درگیریها بالا

می گیرد و به یک وضع اجتماعی بدل می شود که انسان سرکش بر اثر هوسبازی و وسوسه های شیطانی به دنبال غرایز و شهوت ها کشانده می شود و در نتیجه، حالت توازن در روابط اجتماعی برهم می خورد و نیاز به معالجه بیرونی پیدا می کند.

بنابراین، دیدگاه دینی و اسلامی کوشیده است که ریشه مشکل و عوامل درونی آن را از طریق جهاد اکبر برطرف کند، جهادی که انسان توسط آن بر هوس خویش مسلط می شود و این امر، وی را وادار می دارد که روانه راه حق شود و به شیوه هدایت پایبند بماند.

همچنین، اسلام کوشیده است که مشکل برونی انسان را برطرف سازد و این هنگامی است که این مشکل به یک حالت اجتماعی بدل شود که درمان نخست [یعنی جهاد اکبر]

سودی نبخشد و درمان آن به جهاد اصغر نیز نیاز داشته باشد.

از این رو، اسلام به وضع قوانین و احکام شرعی ای پرداخت که رفتار انسان در روابط اجتماعی، ماهیت و شکل آن را محدود کند و شیوه درمان مشکل یاد شده را از هر دو بعد روشن سازد.

بدین سبب، شیوه اسلامی با شیوه مادی همچون شیوه اروپایی تفاوت پیدا می کند، زیرا شیوه مادی می کوشد مشکل پیش گفته را با این دید برطرف سازد که جزئی است جدا از دیگر مشکلات روحی و معنوی موجود در جهان.

یا با این دید که مشکلی است ویژه گروه یا طبقه ای خاص که می توان از طریق نابود کردن این گروه یا طبقه، آن را برطرف کرد.

یا این که تنها به درمان شکل و صورت این مشکل می پردازد و عوامل و درونمایه آن

را برطرف نمی سازد و به درمان ریشه و اساس این مشکل نمی پردازد.

راه‌های مادی و بشری برای درگیری توانمند و ناتوان

اشاره

برای این که تفاوت راه حلّ دینی برای این مشکل با دیگر راه‌ها را روشن‌تر بیان کنیم، به دو نمونه اصلی از این راه‌ها اشاره می‌کنیم که انسان عصر حاضر با این دو

نمونه آشنایی دارد و از طریق آن‌ها به درمان مشکل یاد شده پرداخته است:

۱ - راه حلّ مارکسیستی

اشاره

کشورهای بسیاری به ویژه کشورهای اردوی سوسیالیستی در عصر کنونی این نمونه و راه حل را پذیرفته‌اند. اما این اردو در دهه نود قرن پیشین از میان رفت، زیرا که نتوانست مشکلات را براساس آنچه باور داشت حل کند بلکه این راه حلّ آنان، به شکلی دیگر، به افزایش مشکلات منجر شد.

چکیده آنچه نظریه مارکسیستی در این باره ارایه می‌کند، آن است که نخست می‌کوشد مشکل را تشخیص دهد و آن‌گاه برای آن راه حل مطرح کند.

بر اساس تشخیص «مارکس»، مشکل موجود میان انسان و برادرش انسان با پدیده «درگیری طبقاتی» ارتباط دارد و عنصر بنیادین آن مشکلی که به جنگ طبقاتی میان طبقه

مالکان ابزار تولید، استثمارگران و انحصارطلبان فواید و منافع این ابزار و طبقه کارگر یا کشاورزی که مالک چیزی نمی‌باشد منجر می‌شود، عامل اقتصادی یعنی «مالکیت ابزار تولید» است، طبقه کارگر و کشاورزی که اندک‌اندک به طبقه استثمار شده، رنج کشیده و محروم بدل می‌شود و چیزی را به دست نمی‌آورد، جز آنچه را که همین مالکان ابزار تولید به آنان می‌بخشند، یعنی دستمزدی که تنها حداقل نیاز زندگی آنان را تأمین می‌کند

و حتی اگر مالکان به کارگران فعال نیاز نمی‌داشتند تا به تولید و به دست آوردن سودها و منافع خود ادامه دهند، همین مقدار از دستمزد را هم به آنان نمی‌پرداختند.

همچنین، پیشرفت ابزار تولید و رشد آن، به طور طبیعی، به افزایش تولید و بهبودی آن منجر می‌شود، ولی بازتاب آن در طبقه مالک است و لذا سودهای این طبقه فزونی می‌یابد و سطح زندگی آنان بالا می‌رود، در حالی که سطح زندگی طبقه کارگر پایین می‌آید، چه، افزایش تولید به افزایش عرضه در بازار منجر می‌شود و بهای کالاهای تولید

شده برحسب «قانون عرضه و تقاضا» کاهش می یابد و همین امر، صاحبان ابزار تولید را

ص: ۳۱۰

وامی دارد که دستمزد کارگران را پایین بیاورند تا میان پایین آمدن بهای کالاهای تولید

شده و دستمزد کارگران تعادل برقرار کنند. در پی این اقدام مالکان و کاهش دستمزدها، سطح زندگی کارگران ناگزیر پایین می آید.

این از یک سو و از سویی دیگر، پیشرفت و افزایش ابزار تولید، موجب می شود که این ابزار جای بازوهای کارگران را بگیرد و صاحبان این ابزار تولید از کارگران بی نیاز و این کارگران بی کار شوند و بدین ترتیب، روز به روز به سختیها و استثمار این طبقه افزوده

شود.

در این جا، راه حلّ این مشکل نمودار می شود و احساس مظلومیت و دشمنی نسبت به طبقه مالک در دل‌های طبقه کارگر و محروم رشد می کند، طبقه ای که ثروت، آسایش، امکانات و تواناییهایش روز به روز فزونی می یابد. هر اندازه که این احساسات افزایش یابد، عوامل دگرگونی و انقلاب بر ضد این اوضاع اسفبار و درد آور، در دل‌های کارگران رشد می کند.

طبقه کارگر وقتی که به مرحله مشخصی می رسد، برای نابودی طبقه مالکان ابزار

تولید که از آن به طبقه «سرمایه دار» تعبیر می شود، جنبشی را آغاز می کند. پس از پیروزی این جنبش و سلطه کارگران بر ابزار تولید، جامعه به جامعه ای یکپارچه و یک دست بدل می شود که در آن، تنها یک طبقه وجود دارد و آن «طبقه کارگر» است که طبقه اکثریت و طبقه فراگیر در وجود انسانی می باشد. پس از پیروزی جنبش کارگری، دیگر هیچ گونه درگیری اجتماعی باقی نمی ماند تا برای از میان برداشتن عامل این درگیری که وجود دو طبقه یعنی «طبقه دارا» و «طبقه نادار» بود، اقدام کرد.

نقد راه حل مارکسیستی

مارکسیسم در راه حلّی که برای مشکل درگیری میان توانمند و ناتوان - که از آن به نام «درگیری طبقاتی» یاد می کند - ارایه داده، مرتکب چند خطا شده است و به همین دلیل، نتایجی که از طریق این راه حل بدان رسیده با واقعیت تاریخی بشر به ویژه با واقعیت سالهای اخیر سازگاری ندارد. از این رو، ما بر این باوریم که نظریه مارکسیسم درباره آینده

حرکت روابط اجتماعی در طول تاریخ، بر خلاف واقع است.

برخی از خطاهای نظریه مارکسیسم از این قرارند:

۱ - مارکسیسم اسیر دیدگاه محدود و تنگ بوده است، زیرا راه حلی که برای مشکل اجتماعی ارائه داده، به عنوان راه حل مشکل تمامت جامعه بشری نیست بلکه راه حل مشکل اجتماعی جامعه اروپایی است که خود مارکس در آن می زیسته است. از این رو، نظریه مارکس همانند نظریه یهود درباره جامعه انسانی، محدود و تنگ نظرانه است، نظریه ای که «یهود» را قوم برتر و برگزیده انسانی می داند و سایر مردم را موجوداتی بی ارزش و بی اراده. چرا که یهود از دید اسرایلیلیها که در جامعه کفر و شرک و گمراهی به سر برده اند، به جامعه انسانی می نگرند.

قرآن کریم به این اندیشه باطل یهود اشاره کرده است و خداوند با حکایت از آنان چنین می گوید:

«...ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لَيْسَ عَلَيْنَا فِي الْأُمِّيْنَ سَبِيلٌ...» (۱)؛ «... این بدان سبب است که آنان

[به پندار خود] گفتند: در مورد کسانی که کتاب آسمانی ندارند، بر زیان ما راهی نیست...». این سخن بدان معناست که یهود حق دارند هرگونه بخواهند با کسانی که کتاب ندارند رفتار کنند، زیرا آنان در نردبان انسانی در پله پایین تر از یهود قرار دارند. (۲)

۲ - نظریه مارکسیسم درباره تحلیل «نبرد طبقاتی» به حقیقت نرسیده و به عامل اصلی این نبرد پی نبرده است و به همین دلیل، در نتیجه گیریها و پیشگوییهای که بر پایه این

تحلیل استوار شده و از طریق آن، حرکت و رهسپاری نبرد یاد شده به سوی انقلاب اجتماعی مورد نظر را تعیین کرده، به اشتباه دچار شده است.

مارکس راجع به فرآیند انقلاب مورد انتظار در جامعه اروپایی چند چیز و پدیده را انتظار می کشید، لیک هیچ کدام از آن ها در عمل تحقق نیافت:

۱ - او امیدوار بود که فرآیند دگرگونی مورد انتظارش، به زودی در بیشتر جوامع

ص: ۳۱۲

۱- آل عمران/۷۵.

۲- شاید این دیدگاه یهودی درباره تقسیم بندی بشریت، در «کارل مارکس» و پژوهشهای اجتماعی او نیز اثر گزارده است، به این دلیل که او نیز یک یهودی است و به این دلیل که دیدگاهی که انسان بی دین بدان می رسد و اندیشه های جامعه ای که وی در آن زندگی می کند، به طور معمول، بر یکدیگر اثر متقابل دارد.

اروپایی، موجب تحوّل و پیشرفت ابزار تولید و صنعت خواهد شد، جوامعی که از آن‌ها به نام کشورهای سرمایه‌داری یاد می‌شود نظیر آلمان، انگلیس، و فرانسه و حتی ایالات متحده آمریکا. امّا این پیش‌بینی مارکس در این جوامع تحقق نیافت بلکه سرمایه‌داری در

این جوامع، تا امروز پابرجا مانده و هیچ‌گونه دگرگونی که مارکس آن را انتظار می‌کشید رخ نداد، بلکه سرمایه‌داری در جوامع یاد شده بیش از پیش ریشه دارتر و ژرف‌تر گردید.

آنچه بیشتر نشانگر خطای مارکس در این پیش‌گویی می‌باشد، رخ دادن این دگرگونی مورد انتظار در جوامعی است که از لحاظ تکنولوژی و ابزار تولید عقب افتاده‌تر [از جوامع پیش‌گفته] است نظیر جامعه روسیه تزاری، چین فئودالی که فاقد هرگونه ابزار پیشرفته تولید بودند و تنها بر بازوان انسان‌های کارگر تکیه داشتند.

ب - نیز مارکس انتظار داشت که چنانچه ابزار تولید پیشرفت کند و توان تولید بیشتر و

بهرتر را بیابد، بدبختی و محرومیت کارگران افزایش یابد، زیرا این ابزار جای بازوان نیروی انسانی کارگر را خواهد گرفت. لیک واقعیتهایی که جامعه سرمایه‌داری غربی، به طور کلی، چه آمریکا و چه اروپا شاهد آن بوده، با این پیش‌گویی مارکس سازگاری ندارد. چرا که در این کشورها، نه تنها بدبختی و ناداری کارگران افزایش نیافت که وضع آنان از زمانی که ابزار تولید هنوز چندان پیشرفته نبود، بهتر هم شد. همچنین، کارگران با بهره‌گیری از

قوانین دموکراسی در این جوامع، اتحادیه‌های کارگری تشکیل دادند که توانستند با مالکان ابزار تولید بهتر کنار بیایند و زندگی کنند، حتی بسیاری از مسئولان این اتحادیه‌ها

به تدریج به سطح بالای زندگی و رفاه دست یافتند و آن‌گونه که مارکس انتظار داشت، نه

بدبختی آنان افزایش یافت و نه بدبختی کارگرانی که آنان از سوی این کارگران نمایندگی

می‌کردند.

ج - همچنین، افزون بر آنچه گفته آمد، مارکس انتظار داشت که سرمایه‌داران و مالکان ابزار تولید، به زودی به حالت بیم و هراس از طبقه کارگر و استثمار شده دچار شوند، زیرا آنان بر این باورند که کارگران علیه آنان بشورند و نابودشان سازند تا وضعیت

جامعه‌ای را که در آن از ستمگری و محرومیت رنج می‌برند دگرگون کنند و این محرومیت به هر اندازه که وضعیت سرمایه‌داری در این جوامع رو به پیشرفت برود، افزایش می‌یابد

و بالا می‌رود.

لیکن واقعیت کنونی جوامع سرمایه داری در اروپا و آمریکا با این انتظار آقای مارکس همخوانی ندارد، زیرا که سرمایه داران و مالکان ابزار تولید، دوش به دوش طبقه کارگر زندگی می کنند و امور آنان را سامان داده و وظایف آنان را در میانشان تقسیم کرده اند، بی آن که در حالت رعب و وحشتی که مارکس در تحلیل خود تصور کرده بود به سر برند. در این جا باید پرسید:

آیا خطای مارکس در پیش بینی و چشمداشت خود، بر اثر بدگمانی شدید نسبت به طبقه سرمایه دار بوده که این بدگمانی با واقع همخوانی نداشته است؟

یا این که سرمایه داران به سبب بیمی که از طبقه کارگر داشتند، از برخی سودها و منافع و مصالح به نفع این طبقه دست برداشتند، تا با آنان زندگی کنند و خطر احتمالی از

سوی طبقه یاد شده را از خود دفع کنند؟

یا این که عامل خطای مارکس [در پیش بینی خود] به وجدانهای سرمایه داران و مالکان ابزار تولید بازمی گردد که این وجدانها پس از آن که مرده بودند، بیدار شدند و پس از آن که احساس را از دست داده بودند، دوباره این احساس را باز یافتند و به تعبیر اسلامی، این سرمایه داران حالت مهربانی و تقوا پیدا کردند و به سبب این مهربانی و تقوا

با کارگران به شکل انسانی رفتار می کردند و لذا به نفع آنان از برخی مصالح و منافع خود

دست برداشتند و با این کار، حالت بدبختی و نادانی را از طبقه کارگر زدودند.

لیکن کاوش درباره این مسأله برای ما آشکار می سازد که هیچ کدام از فرضیه های پیش گفته، عامل بهبود وضعیت کارگران در جوامع سرمایه داری نبوده، زیرا درجه بدگمانی مارکس بالاتر از واقعیت نبوده است. همچنین، سرمایه داران بر اثر احتمال شورش کارگران بر ضد خود، یا در نتیجه بیداری وجدانهایشان در یک لحظه و بدل شدن به انسان های مهربان و با تقوا، از منافع خود به سود کارگران دست نکشیدند.

ما از طریق تحلیل علمی این موضوع، به این نتیجه می رسیم که عملی نشدن پیشگوییهای مارکس در این نکته نهفته است که این پیشگوییها بر پایه ای غیر واقعی و غیر

منطقی استوار است، پیشگوییهایی که مشکل اجتماعی را به طور اساسی به «درگیری طبقاتی» پیوند می دهد.

ما بر این باوریم که مارکس در هنگامی که به تحلیل وضعیت جامعه اروپایی پرداخته،

از یک نقطه محوری و بنیادین غفلت کرده است. چرا که وی اندیشه خویش را تنها به کشمکش موجود در اندرون این جامعه منحصر ساخته است، در حالی که این کشمکش و درگیری با یک درگیری دیگر همزمان بوده که آن هم بر پایه درگیری میان توانمند و ناتوان استوار است. این درگیری، همان کشمکش میان کل جامعه اروپایی - که از لحاظ مادی پیشرفت کرده و توانسته است، دیگر ملتها را استثمار کند و تحت سلطه خود در آورد - و جوامع ناتوان دیگر در جهان که از آن ها به جوامع جهان سوم یاد می شود و در

آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین قرار دارند و نیز از این درگیری به درگیری شمال و جنوب نیز یاد می کنند.

همچنین، انسان سرمایه دار در طی درگیری دوم، خود را در برابر دو نوع منافع می بیند:

اول: منافعی که توسط کارگران در داخل خود جامعه سرمایه داری به دست می آورد و این منافع، وی را وامی دارد که به استثمار و بهره کشی بیشتر این کارگران دست یازد.

دوم: منافعی که از طریق استثمار کشورهای ضعیف و استثمار ملتها و ثروتهای آن نظیر نفت، آهن، سرب، اورانیوم و دیگر منابع، به دست می آورد که ثروتهای هنگفت و کلانی را تشکیل می دهد.

این انسان سرمایه دار با یک مقایسه کوچک در می یابد که منافع نوع دوم به مراتب، بزرگتر و سودمندتر است و اصلاً قابل مقایسه با منافع نوع اول نیست. برحسب این حقیقت، وی باید با کارگران در داخل جامعه سرمایه داری آمریکایی و اروپایی همداستان شود تا منافع و ثروتهای ملتهای ضعیف در کشورهای جهان سوم را بچاپد و بهبود وضع طبقه کارگر در این جوامع سرمایه داری از این جا ناشی می شود. چرا که سرمایه داران درصدد شدند، رضایت این طبقه را به دست آورند تا در چاپیدن منافع و ثروتهایی با هم شریک گردند که از طریق بهره کشی ملتهای ناتوان و زیر دست، آن ها را به چنگ آورده اند.

حق آن است که بخش بزرگی از ثروتها و امکاناتی که کارگران در جوامع سرمایه داری بدان دست یافته اند بر اثر بهره کشی ملتهای ضعیف در کشورهای جهان سوم است که از سوی اروپا و آمریکا انجام شده و در این بهره کشی، سرمایه داران و کارگران با هم شرکت

داشته اند. البته، در این زمینه نمی توان عوامل اخلاقی دیگر را نادیده گرفت که در آگاهی

انسانی اثر داشته است و این عوامل عبارتند از: جنبش ملت‌های استعمار شده از یک سو، مصیبت‌ها و بدبختی‌های جنگ‌هایی که دیدگاه‌های اروپایی بر کشورهای غربی تحمیل کرد، به ویژه جنگ جهانی اول و دوم از سویی دیگر، خطرهایی که جهان غرب از جنگ سرد میان خود و اندیشه مارکسیستی احساس می کرد و شعله ور شدن آتش احساسات دشمنی و شورش که جوامع غربی را تهدید می نمود از سوی سوم و پیدا شدن فرهنگ اجتماعی و انسانی در نهادهای بین المللی نظیر سازمان ملل متحد و حقوق بشر و نیز

انقلاب ارتباطات و علم از سوی چهارم. عوامل یاد شده و امثال آن، در شکست پیشگویی‌های مارکس اثر بزرگی داشت، لیکن مهمترین عامل اثرگذار - چنان که گفتیم - تغییر جایگاه منافع کارگران و سرمایه داران بود.

۲ - راه حل سرمایه داری دموکراسی

اشاره

سرمایه داری دموکراسی، عوامل درگیری در روابط انسانی را بر پایه عامل استبداد و آزادی تفسیر می کند، زیرا ادعا می کند، جامعه آزادی که گرفتار درگیری داخلی است، می تواند این درگیری را از طریق آزادی حل کند و همچنین، انسانی که در این جامعه به سر می برد می تواند آزادانه به سوی عملی کردن اهدافش حرکت کند و به عدالت و آسایش و استقلال دست یابد.

اما جامعه استبدادی و بردگی ناگزیر است که در وضعیت کشمکش و درگیری زندگی کند، درگیری میان نماینده مالکان و حاکمان بر مردم، خواه این نماینده فرد باشد و خواه

طبقه و نماینده بردگان ستمدیده و در بند غل و زنجیرهای ستمگران فرمانروا.

نقد راه حل سرمایه داری

کاوش درباره این تفسیر نیز ما را به این حقیقت می رساند که این تفسیر، محدود و تنگ نظرانه است، زیرا تنها از طریق بحران آزادی که اروپای قرون وسطی بدان گرفتار بوده است به زندگی انسانی و روابط آن می نگرد. چرا که بررسی حرکت وضعیت انسانی، حتی در اروپایی که به آزادی مورد ادعا و شکل لگام گسیخته آن رسیده، ثابت

می‌کند که این کشمکشها در زندگی جوامع یاد شده ادامه یافته است و داستان بهره‌کشی همچنان به حال خود باقی مانده و حتی این آزادی به بهره‌کشی پر دامنه و بردگی گسترده در درون این جوامع بدل شده است و این هنگامی اتفاق افتاد که سرمایه‌داران در دوره‌هایی از زمان، با شعار «آزادی اقتصادی» هموطنان خود را مورد بهره‌کشی فاحش قرار می‌دادند و انواع رنجها و فشارها را بر آنان وارد می‌کردند، تا آن‌جا که این افراد به بردگان و اسیران اوضاع اقتصادی و شرکتهای سرمایه‌داری بدل گشتند، شرکتهایی که

نیرو، زندگی و فعالیت آنان را در اختیار گرفتند. لیکن بی‌آن‌که در ظاهر و از طریق روابط اجتماعی آنان را در بند قرار دهند.

همچنین، این آزادی در بعد دیگر، به «بندهای درونی» بدل شدند که انسان نمی‌تواند از این بندها برهد و لذا برده شهوت‌ها و بیماریهای اجتماعی و اسیر گمراهسازیه‌ها و تبلیغات شیطنی و نگرانیها در مورد آینده خود می‌شود و با این آزادی هرگز توان مقاومت در برابر اثرگذاری این بندها و رستن از آن‌ها را ندارد.

از چیزهایی که نشانگر این حقیقت است، آن چیزی است که در ایالات متحده آمریکا در موضوع «تحریم شراب» در دهه سوم قرن بیستم رخ داد و این زمانی بود که ملت به طور عموم در برابر بندهای هوس‌بازی و شهوترانی سقوط کرد و نتوانست خود را از بند باده‌گساری آزاد سازد. به رغم این‌که از لحاظ قانونی نمایندگان ملت آن را

تحریم کردند و برای وضع این قانون پولهای کلانی هزینه شد و در راه اجرای آن دهها هزار تن از مردم به قتل رسیدند و در راه تبلیغ آن صدها هزار صفحه نگاشته شد. لیکن پس از گذشت سیزده سال از این «تحریم» جامعه آمریکا به حالت قبلی خود بازگشت و نوشیدن شراب را مباح دانست، زیرا آنان برده هوس و شهوت شدند.

آنچه را هم اینک در جوامع اروپایی و آمریکایی و نیز جوامع دنباله‌رو آن‌ها می‌بینیم، نمونه دیگری است از این حقیقت، چه، این جوامع در وضعیت بردگی مطلق در برابر مسائل جنسی، مواد مخدر، از هم‌پاشیدگی خانوادگی و تبلیغات و امثال آن به سر می‌برند و این در حالی است که آنان به خطرهای این اوضاع و مقدار ویرانگری آن‌ها باور

دارند. اما با وجود این، نمی‌توانند از این اوضاع برهند، زیرا که بر اثر همان آزادی مورد ادعا، اسیر و برده شهوت‌ها شده‌اند.

از این جا برای ما روشن می شود که تحلیل و تفسیر دموکراسی سرمایه داری [از درگیری طبقاتی] با واقعیت تطبیق نمی کند و با روابط انسانی که خود صاحبان این نظریه دارند سازگار نیست، نظریه ای که برای تفسیر مشکل خود و طرح راه حل در خود برای این مشکل، آن را آورده اند.

در این صورت، ناگزیریم، به تفسیر دینی برای این مشکل که ما آن را با توجه به بیان

قرآنی پذیرفتیم، بازگردیم. براساس این تفسیر، درگیریهایی [= درگیریهایی

توانمند و ناتوان] به عوامل درونی که در نفس انسان وجود دارند باز می گردد و این عوامل به صورت درگیری میان توانمند و ناتوان نمودار می شوند. این درگیری در حقیقت، به دو درگیری باز می گردد:

یکی درگیری درونی، یعنی درگیری هوس با عقل و دیگری درگیری برونی یعنی نبرد شیطان با هدایت. درمان این مشکل آن است که میان دو محور جهاد باید توازن برقرار کرد: محور درونی که در جهاد با نفس برای شکستن زنجیرهای درونی تجلی می یابد و محور برونی که در جهاد راه خدا و رسیدن به آرمان نامحدود و نابود کردن ستمگران، استثمارگران و مستکبران تجسم می یابد، تا عدالت و آزادی حقیقی در جامعه انسانی تحقق یابد.

ص: ۳۱۸

تأثیر متقابل انسان با انسان و انسان با طبیعت

پس از آن که پیشتر دو خط رابطه انسان با انسان و انسان با طبیعت در جامعه انسانی و مشکلاتی که هر کدام از این دو خط از آن رنج می برد و راه حلهای مطرح شده درباره این

مشکلات را بررسی کردیم، اکنون در این جا می کوشیم، به بررسی تأثیر متقابل میان این دو خط پردازیم. چرا که از لابلای قرآن کریم به دست می آید که میان خط رابطه انسان با برادرش انسان و خط رابطه او با طبیعت، تأثیر متقابل وجود دارد. از این رو، پیشرفت و

بالندگی در هر کدام از این دو خط بر خط دیگر بازتاب پیدا می کند. همان گونه که مشکلات هر کدام از این دو خط رابطه، اثر مستقیم بر خط دیگر دارد.

از این جا، تلاش برای متحول ساختن هر کدام از این دو خط، یا درمان مشکلات، باید با در نظر گرفتن این رابطه متقابل میان این خط و خط دیگر انجام شود.

به عنوان نمونه، چنانچه رابطه انسان با طبیعت، متحول شود و رشد یابد، این حالت، اثر منفی بر رابطه انسان با برادرش انسان می گذارد و این اثر گذاری منفی زمانی اتفاق

می افتد که انسان توان استثمار، بهره کشی و سلطه بیشتری را در خود می بیند و درمی یابد

که ابزارها به شکل گسترده ای وی را بر این کار توانمند ساخته است و لذا می کوشد سرکشی کند و برادر دیگرش را مورد بهره کشی قرار دهد، تا به امکانات و ثروتهای

فزونتر برسد. خداوند می فرماید:

«كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ ﴿١﴾»؛ «حقاً که انسان سرکشی می کند. همین که خود را بی نیاز پندارد». چون انسان احساس کند که بی نیاز و قدرتمند است، سرکشی می کند و در ارتباط خویش با برادرش انسان، حدود را زیر پا می گذارد. این حالت را از

طریق دو فرضیه ساده می توان به تصویر کشید:

اول: فرض کنیم این انسان با کارهای دستی خود و با ابزارهای ابتدایی و ساده ای که بشر در آغاز زندگی اش با آن آشنایی داشته، توان استثمار طبیعت را دارد. در این هنگام،

چنین انسانی می کوشد، با دست، یا عصا و یا چاقوی خود، حیوانات را شکار کند و با خیش و تبر خود و امثال آن زمین را شخم زند. در این حالت، وی هر چه در استثمار طبیعت فعالیت و تلاش کند، تنها به ثروت محدودی دست خواهد یافت که درخور فعالیت و ابزار ابتدایی اش و نیز متناسب با مساحت محدودی می باشد که در آن فعالیت می کند.

دوم: فرض می کنیم، این انسان از طریق دستگاههای جدید که در جهان کنونی ما، رایج است می تواند ثروتهای طبیعی را به دست آورد، در این صورت، وی قادر خواهد بود که به ثروتهای هنگفت و سرسام آوری دست یابد و همین امر، بر رشد فزاینده و پرشتاب این ثروتها بازتاب پیدا خواهد کرد، رشدی که با حجم امکانات و تواناییهای این

انسان بر بهره کشی و استثمار طبیعت و با مساحتی که در آن فعالیت می کند، همخوانی دارد.

با توجه به دو نمونه پیش گفته، فرایند بهره کشی و سلطه انسان بر برادرش انسان از لحاظ شکل و اندازه هایی که دارد، در «نمونه نخست» محدود خواهد بود. چرا که ممکن است این سلطه و بهره کشی بر یکی از ابعاد فعالیت های اجتماعی، یا بر مساحت محدودی نظیر روستا یا منطقه منحصر شود.

اما در «نمونه دوم»، فرایند بهره کشی این انسان، بزرگ، گسترده و فراگیر خواهد بود، زیرا که امکانات و تواناییهای او گسترده و فراگیر است. از این رو، می بینیم که یکی از

عوامل توسعه استعمارگری در جهان کنونی ما، به پیشرفت چشمگیری باز می گردد که در

ص: ۳۲۰

رابطه انسان با طبیعت و توان او بر سلطه بر طبیعت حاصل شده است.

با توجه به آنچه گفته آمده، نکته ای که در آن «رابطه متقابل میان دو خط رابطه انسان» در جامعه را بیان کردیم، همان تفاوت مهمی است که میان برداشت قرآنی و برداشت مارکسیستی از این موضوع وجود دارد که بر پایه ماتریالیسم تاریخی استوار است، چه، مارکسیسم کوشیده است موضوع بهره کشی انسان از انسان را به پیشرفت و تحول ابزار تولید و سلطه انسان بر این ابزار پیوند دهد و آن را سبب و عامل همه آن بهره کشیها و

سرکشیها بداند. اما از دیدگاه قرآنی، عامل آن، چیز دیگری است که در قبل بیان شد، یعنی هوس. چرا که وقتی انسان سلطه بیشتر بر طبیعت پیدا می کند - از طریق پیشرفت ابزار تولید - درهای هوس در برابرش گشوده می شود و همین امر به صورت چشمگیری سبب سرکشی او در حرکت اجتماعی اش می شود، به گونه ای که با درجه هوس وی همخوانی دارد.

از این جا آشکار می شود که پیشرفت ابزار تولید به سان شمشیر برنده و سلاح نیرومندی است که می توان آن را در راه تجاوز و تخریب به کار گرفت، همان گونه که می توان در جلوگیری از تجاوز و تحقق بخشیدن امنیت و آرامش از آن بهره جست. بنابراین، پیشرفت ابزار تولید، ممکن است زمینه مناسبی را برای پدیدار شدن سرکشی در جامعه انسانی فراهم کند و ممکن است در راه تحقق یافتن آسایش و آرامش سودمند افتد. اما علت و عامل اصلی در این باره نخواهد بود.

در بُعد دیگر رابطه نیز قضیه از همین قرار است. چرا که پیشرفت و تحول رابطه انسان با برادرش انسان، بر رابطه انسان با طبیعت اثر مستقیم دارد. از این رو، هر گاه این رابطه

پیشرفت کند، روابط انسانی در جامعه بر پایه تقوا و پیوند با خدا و نیز بر اساس چیزی

استوار می شود که موجب تحقق یافتن عدالت، امنیت و آسایش شود. چه، قدرت و رابطه انسان با طبیعت به گونه ای مثبت و بر طبق اجازه خداوند پیشرفت می کند و لذا

انسان مشمول عنایت الهی می شود و درهای برکات خداوند از آسمان و زمین به روی این انسان گشوده می گردد. خداوند فرموده است:

«وَ أَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (۱)؛ «و اگر [مردم] در راه درست

ص: ۳۲۱

پایداری ورزند، به طور قطع آب گوارایی بدیشان نوشانیم».

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ...» (۱)؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، قطعاً برکاتی از آسمان و زمین برایشان

می گشودیم...».

امّا چنانچه این رابطه انسان با انسان در حرکت خود، رویکرد منفی داشته باشد، به گونه ای که ستم، نا امنی و سرگردانی و گمراهی بر این رابطه حاکم باشد، به زودی این بعد منفی بر رابطه او با طبیعت و بر توان او بر بهره گیری و استفاده از این طبیعت نیز

بازتاب پیدا خواهد کرد و توانایی او بر بهره گیری از طبیعت به عقب باز می گردد و طبیعت [= زمین] بخیل می شود و دیگر مشکلات او را حل نمی کند و نیازهایش را برطرف نمی سازد و به همین دلیل، خداوند پس از آن که بیان می کند، ایمان و تقوا سبب فرود آمدن برکتها از آسمان و زمین می شود، چنین می فرماید:

«...وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۲)؛ «.. ولی تکذیب کردند. پس به [کیفر] دستاوردها [گریبان] آنان را گرفتیم».

همچنین در سیاق آیه دیگر از سوره جن آمده است:

«لِنُقْتِلَهُمْ فِيهِ وَ مَنْ يُعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا» (۳)؛ «تا در این باره آنان را بیازماییم و هر کس از یاد پروردگار خود دل بگرداند، وی در قید عذابی [روز] افزون در آورد».. نیز در سخن دیگر خداوند آمده است:

«و مَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَ نَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى» (۴)؛ «و هر کس از

یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی سختی خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسوس می کنیم».

بنابراین، وقتی رابطه جوامع بشری، رابطه ای دروغین و منحرف باشد، بر چنین جوامعی عذاب فرود خواهد آمد و زندگی آنان تنگ و دشوار خواهد شد و بدین سبب، فساد در زمین آشکار خواهد گردید. خداوند فرموده است:

ص: ۳۲۲

۱- اعراف/۹۶.

۲- اعراف/۹۶.

۳- جن/۱۷.

۴- طه/۱۲۴.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ...» (۱)؛ «به سبب آنچه دستهای مردم فراهم آورده، فساد در خشکی و دریا نمودار شده است...».

تفسیر غیبی و تفسیر ارادی رابطه متقابل

این اثرگذاری متقابل را می توان چنین تفسیر کرد که اثر مزبور یک امر غیبی است و خداوند بر این جهان و کل جهان هستی سلطه دارد و در تمامی اجزای آن اثر می گذارد و همین خدا به طور مستقیم اراده کرده است - و اراده او تخلف ناپذیر است - که رابطه انسان با انسان و رابطه او با طبیعت، بر یکدیگر تأثیر متقابل داشته باشد، به گونه ای که هرگاه این انسان با برادرش انسان رابطه عادلانه داشته باشد، برکات آسمان و زمین بر وی فرود آید و هرگاه در زمین ستمگر و تبهکار باشد، این برکات، خوبیها و نعمت ها بر او بخل ورزد.

همچنین، می توان این تأثیر متقابل را با تفسیر ارادی تفسیر کرد، یعنی آن را به اراده و زندگی مادی انسان پیوند داد، بدین معنا که خداوند فرود آمدن این برکتها را به اراده

انسانی ارتباط داده است. چرا که قرآن کریم و نظریه اسلامی در این باره بر امور کلی زیر

تأکید می کند:

یکی از آن امور آن است که اراده الهی و عامل غیبی، عاملی است همیشه استوار و موجود و هرگز اثرگذاری اش قطع و تعطیل نمی شود، حتی در اموری که بیشتر مادی و ارادی می نماید بلکه قطع شدن این عامل غیبی ناممکن است. البته، باید توجه داشت که این عامل غیبی گاه به طور مستقیم و گاه به طور غیر مستقیم در این یا آن امر اثر می گذارد

و خداوند برای کامل کردن روند اثر گذاری مطلوب، در کنار این عامل غیبی، عوامل مادی نیز قرار می دهد.

یکی دیگر از آن امور این است که خدای سبحان زندگی دنیا را خانه امتحان و آزمایش برای انسان قرار داده و لذا در کنار عامل غیبی، اراده انسان و عوامل مادی را نیز در حرکت انسان در این دنیا، مؤثر قرار داده است، تا زمینه ای باشد برای امتحان و آزمایش.

ص: ۳۲۳

وانگهی این عامل مادی که ما از آن سخن می‌گوییم و در اثر گذاری متقابل میان دو خط رابطه انسان در جامعه نقش بازی می‌کند، می‌توان بعد اثر گذاری منفی آن را به روشنی از قرآن کریم به دست آورد. آن جا که درباره جامعه فرعونى سخن می‌گوید، جامعه‌ای که بالاترین الگوی سرکشی و ستمگری است، تا آن جا که آن فرد سرکش در این جامعه ادعای خدایی می‌کند. خداوند فرمود:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي...» (۱)؛ «و فرعون گفت: ای بزرگان قوم، من جز خویشتن برای شما خدایی نمی‌شناسم...». نیز خداوند از زبان فرعون فرموده است:

«فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (۲)؛ «و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم».

قرآن کریم در این آیات بیان کرده است که جامعه فرعونى، جامعه‌ای است پاره پاره، جدا از یکدیگر و ناتوان. خداوند می‌فرماید:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَهُ مِنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (۳)؛ «فرعون در سرزمین [مصر] سر بر افراشت و مردم آن را طبقه طبقه ساخت. طبقه‌ای از آنان را زبون می‌داشت: پسرانشان را سر می‌برید و زنانشان را زنده بر جای می‌گذاشت که وی از فساد کاران بود».

جامعه فرعونى بدین سبب، جامعه‌ای است که از سازماندهی انرژیهای عظیمی که

خداوند در آن به ودیعت نهاده در راه واحد و در راه هدف واحد ناتوان می‌باشد و همچنین نمی‌تواند از طبیعت بهره بگیرد و بر آن سلطه پیدا کند و لذا خیرات و برکاتی که

به این جامعه می‌رسد بسیار اندک است و در نتیجه، جامعه در حالت تنگ دستی و نیازمندی شدید زندگی خواهد کرد.

همچنین، قرآن کریم، بعد مثبت اثر گذاری عامل مادی در جامعه ایمان، یکتاپرستی و تقوا را بیان کرده است. این جامعه، جامعه یکپارچه و نیرومند است. خداوند می‌فرماید:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ» (۴)؛ «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما. پس مرا پرستید».

ص: ۳۲۴

۱- قصص/۳۸.

۲- نازعات/۲۴.

۳- قصص/۴.

۴- انبیاء/۹۲.

«وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرِهِ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ» (۱)؛ «و همگی به ریسمان خدا چنگ زنید و پراکنده نشوید و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن گاه که دشمنان [یکدیگر] بودید. پس میان دل‌های شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از

آن رهانید. این گونه خداوند نشانه‌های خود را برای شما روشن می‌کند. باشد که شما راه

یابید».

در این جامعه تمامی امکانات یک دست می‌شود و فراهم می‌آید و لذا عامل توفیق، پشتیبانی، عنایت و رحمت الهی می‌شود و این جامعه را در بر می‌گیرد، جامعه‌ای بر سر

داشتن خدای یگانه، آیین یگانه و نظام یگانه همداستان شده است و با خداوند پیوند دارد و از او یاری، خیر و برکت می‌خواهد.

نشانه‌های چند دستگی در جامعه فرعون

اشاره

به منظور روشن ساختن اندیشه قرآنی درباره یگانگی و چندگانگی، استاد ما شهید

صدر به تحلیل نشانه‌های چندگانگی در جامعه فرعون پرداخته و از این جامعه به عنوان گواهی بر هدر رفتن انرژیها و گرفته شدن خیرات و برکات از جامعه بر اثر ستمگری، سرکشی و خودکامگی یاد کرده است.

شهید صدر جامعه فرعون را به چند دسته تقسیم کرده است (۲):

ص: ۳۲۵

۱- آل عمران/۱۰۳.

۲- در گذشته، در باب سوم، اشاره کردیم که دسته‌های موجود در جامعه فرعون به سه دسته اصلی تقسیم می‌شوند. اما در این جا ممکن است در این تقسیم بندی - که ما آن را با اندکی از تصرف و تعدیل بیان کردیم - از لحاظ بُعد استکبار و استضعاف این تقسیم، با استاد خود شهید صدر موافق نباشیم، چه، بزرگان و مشاوران [دربار] جزء طبقه استکبار و بالادست هستند، زیرا این طبقه در بعد سیاسی و فرهنگی، در اندیشه، منافع و بعد معنوی و اخلاقی با مستکبر شریک است. همچنین، توده مردم، ممکن است به پیروان محض برای مستکبر بدل شوند، زیرا به وسیله با دو حرکت او این سو و آن سو می‌روند و به شیوه و آیین او متعهد می‌گردند. شاید ظاهر آیه قرآنی همین معنا را می‌رساند: «لَوْلَا أَن تَمَّ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» سبأ/۳۱. بنابراین، همان گونه که از ظاهر آیه پیداست، مراد از استضعاف در این جا، استضعاف فرهنگی و معنوی است و گاه به استضعاف سیاسی

یعنی به سلطه، ستم، پای مال شدن حقوق و حرمتها از سوی مستکبر منجر می شود. لیکن در هر حال، تحلیل استاد، به طور دقیق، نشانه های تجزیه و چند دستگی در جامعه فرعونى را بازگو می کند.

این دسته، قله هرم جامعه فرعون را تشکیل می دهد که می کوشد تمامی جامعه و طبقات گوناگون آن را به استضعاف بکشاند و این جامعه را برده خود سازد تا شهوت ها و خواسته های خود را به مورد اجرا گذارد. این دسته، گروهی است ستمگر و مستکبر که ممکن است در قالب فرد، یا خانواده، یا گروه و یا ملتی تجسم یابد. این دسته در برابر

دیگر دسته های جامعه قرار دارد که برخی از آن ها مستضعف و ستمگر در حق خود می باشند و برخی دیگر، مستضعف و ستمدیده اند.

از مهمترین ویژگیهای دسته نخست جامعه فرعون آن است که سر کرده و نماینده رسمی این دسته، در ستمگری و سرکشی خود افراط می کند، تا آن جا که ادعای الوهیت و خدایی می کند. خداوند از زبان فرعون حکایت می کند و چنین می فرماید:

«وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي...» (۱)؛ «فرعون گفت: ای بزرگان

قوم، جز خودم خدایی را برای شما نمی شناسم...».

نیز خداوند فرموده است:

«فَحَشَرَ فَنَادَى * فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى» (۲)؛ «و گروهی را فراهم آورد و ندا در داد و گفت: پروردگار بزرگتر شما منم». ادعای خدایی فرعون، چه با ادعای لفظی باشد و چه با

شیوه رفتاری. از این رو، وی این حق را به خود می دهد که در خصوصی ترین کارهای جامعه و افراد آن دخالت کند، چرا که باور دارد، رئیس بی چون و چراست و دیگران حق ندارند که درباره خود بیندیشند و راه و منافی برای خود برگزینند، مگر از طریق همین

فرعون. خداوند با حکایت از فرعون می گوید:

«...قَالَ فِرْعَوْنُ مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَى...» (۳)؛ «...فرعون گفت: جز آنچه می بینم، به شما نمی نمایم...».

ص: ۳۲۶

۱- قصص / ۳۸.

۲- نازعات / ۲۳ - ۲۴.

۳- غافر / ۲۹.

دسته دوم: پیروان

دسته دوم، همان طبقه ستمگرانی است که از فرعون و خانواده فرمانروای او پیروی می‌کند و در ستم بر مردم با آنان شرکت می‌جوید. اعضای این طبقه از این جهت، ستمگرند، ولی از سویی دیگر و به این دلیل که آنان اسیر دست ستمگران و فرعونها هستند و به عنوان پیروان طبقه فرمانروا مرتکب ستم می‌شوند نه به عنوان افراد مستقل،

ستم‌دیده محسوب می‌شوند. از این رو، قرآن کریم از آنان به «ستمگران مستضعف» یاد می‌کند، در برابر «ستمگران مستکبر» که همان طبقه فرمانروا باشند. خداوند در این باره

می‌فرماید:

«...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْفُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَن نَّتَمَّ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ» (۱)؛ «...و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می‌دیدید [که چگونه] برخی از آنان با برخی

[دیگر جدل] و گفتگو می‌کنند. کسانی که زیر دست بودند به کسانی که [ریاست و] برتری داشتند، می‌گویند: اگر شما نبودید به طور قطع ما مؤمن بودیم». بنابراین، هر دو طایفه

ستمگرند، چرا که خداوند فرموده است: «.. ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می‌دیدید...». البته، با این تفاوت که برخی از آنان مستکبر و فرمانروا هستند و برخی دیگر مستضعف و فرمانبر که از مستکبر پیروی می‌کنند، فرمان می‌برند و فرمانهای او را به مورد اجرا می‌گذارند.

دسته سوم: یاران و اطرافیان

این دسته، وزیران، مستشاران، نویسندگان و امثال ایشان را تشکیل می‌دهد که بخشی از دستگاه حاکم به شمار می‌رود. این طبقه، در پیرامون ستمگر و طاغوت فرمانروا که بر

مردم فرمان می‌راند حلقه می‌زنند، به او مشورت می‌دهند، در اجرای تصمیمها به او کمک می‌کنند، بر احساسات و عواطف او اثر می‌گذارند و هماهنگی می‌کنند و کارهای زشت او را در نظرش زیبا جلوه می‌دهند و لذا در تحریک و تشویق او بر ستم سهم دارند، هر چند که به طور مستقیم و با دست خود ستم نمی‌کنند. قرآن کریم به این دسته

ص: ۲۳۷

اشاره کرده و فرموده است:

«وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَدْرُؤُا مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَالِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ»^(۱)؛ «و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد کنند و [موسی] تو و خدایانت را رها کند؟ [فرعون] گفت: به زودی پسرانشان را می کشیم و زنانشان را زنده نگاه می داریم و ما بر آنان مسلطیم». این سران قوم که نمایندگان طبقه اطرافیان بودند، با نواختن بر

تارهای حساس قلب فرعون، وی را بر کشتن موسی تحریک و تشویق کردند، در حالی که اینان از کسانی بودند که خدایی فرعون و حاکمیت و برتری جویی او را نمی پذیرفتند و

با آن مخالفت می کردند.

دسته چهارم: توده مردم

این دسته، عموم افراد جامعه فرعون را تشکیل می داد. افرادی که هیچ گونه اندیشه، نظر و اراده ای در کارها، حرکتها و روابط اجتماعی خود نداشتند و حتی توان اندیشیدن، نگرش و تصمیم گیری را از دست داده بودند.

اینان بر حسب آنچه شرایط موجود حکم می کرد، حرکت می کردند. احساسات، هوسها و اوضاع سیاسی موجود، آنان را به حرکت در می آورد. از این رو، افراد یاد شده،

هرگاه وضع عمومی با فرمانروا بود. با وی بودند و هرگاه شرایط سیاسی بر ضد او تغییر می کرد، علیه او بودند.

امام علی علیه السلام این طبقه را چنین توصیف کرده است:

«و توده پست و بی اراده مردم که از هر صدایی پیروی کنند و با وزیدن هر بادی این سو و آن سو روند. نه از روشنایی نور دانش، بهره ای دارند و نه به پایه استواری پناه

برند»^(۲)

ص: ۳۲۸

۱- اعراف / ۱۲۷.

۲- نهج البلاغه، قصار الحکم، ۶۸۵/۱۴۷ در جوامع اروپایی نیز این دسته به چشم می خورد و آن ها کسانی هستند که در رأی گیریها شرکت نمی کنند و یا برگه سفید در صندوقها می اندازند، زیرا هیچ موضعی درباره مسائل مطرح شده ندارند.

این دسته معمولاً در جوامع انسانی، بزرگترین دسته را تشکیل می دهد و همچنین، در همین زمان، مشکل اصلی جامعه شایسته را نیز مجسم می سازد. از این رو، هر زمان که این جامعه بتواند گروه یاد شده را به گروهی بدل کند که دارای اندیشه ای روشن، اراده ای

نیرومند و موضع درست باشد، به گونه ای که به بیان قرآن: به گروه «پیرو برترین سخن»،

یا به بیان امام علی علیه السلام: به گروه «دانش آموز در راه رستگاری»، یا به بیان فقیهان ما در رساله های عملی: به گروه «تقلید گر از عالمان ربّانی» متحول شود و یا این گروه را به

رهبری شایسته نظیر «پیامبران»، «امامان» و «صالحان» پیوند دهد این جامعه [از هر زمان و هر جامعه ای] به تکامل و رسیدن به اهداف خود نزدیکتر خواهد بود و اگر به این موفقیت دست نیابد، از تکامل و اهداف والای خویش دورتر خواهد شد.

امام علی علیه السلام به نابودی این دسته فرا می خواند. البته نه به صورت فیزیکی بلکه باید آن را به یکی از گروههای سه گانه پیش گفته متحول ساخت. اما ستمگران و فرعونها می کوشند که دایره این دسته را گسترش دهند و آن را پایگاه گسترده ای برای ستمگری خود بسازند و لذا آنان را همچنان بی سواد و فرمانبران بی چون و چرای خود نگه می دارند تا قدرت و سلطه خود را بر آنان و حتی بر تمامت جامعه ای که از این دسته و دیگر دسته ها تشکیل می شود تحمیل کنند.

دسته پنجم: مستضعفان فرمانبر

قرآن کریم به این دسته اشاره کرده است:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوِيَهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» (1)؛ «کسانی که برخواستن ستمکار بوده اند، [وقتی] فرشتگان جانشان را می گیرند، می گویند: در چه حال بودید؟ پاسخ می دهند: ما در زمین از مستضعفان بودیم.

می گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن مهاجرت کنید؟ پس آنان جایگاهشان دوزخ است و [دوزخ] بدسرانجامی است».

بنابراین، دسته پنجم، هر چند دسته ای ستمدیده و رنج کشیده است و بر او ستم رفته

ص: ۳۲۹

و او هم این حقیقت را درک می کند و از آن خشنود نمی باشد، لیکن گروهی است که در برابر ستم تسلیم شده و در حرکت و رفتار خویش، در عمل، آن را پذیرفته است، هر چند از لحاظ روحی با آن مخالف می باشد و به همین دلیل، این گروه برخویشتن ستم کرده و به سبب این ستم، سزاوار مجازات الهی و رفتن به دوزخ است، زیرا صرف این که فضای واقعی جامعه، فضای ستم است، موجب نمی شود که انسان در برابر ستم تسلیم شود و آن را بپذیرد بلکه باید در جهت تغییر آن کار کند. اما چنانچه در وضعیت سختی از استضعاف باشد نتواند در هیچ جایی وظیفه شرعی خود را انجام دهد، باید به سرزمین

پهناور خدا هجرت کند، تاجای مناسبی پیدا کند که بتواند نقش خویش را به سان جانشین خداوند در آباد کردن زمین، ستیز با ستمگری، تحقق بخشیدن عدالت و ایجاد آسایش و آرامش و امنیت در جامعه ایفا کند.

دسته ششم: گوشه نشینان

قرآن کریم از گوشه نشینان به «رُهبان» [= تارکان دنیا] تعبیر کرده است. این دسته از زندگی می گریزد و می کوشد از جامعه و حرکت آن فاصله بگیرد و گوشه ای را برگزیند. چرا که پدیده های فساد و گمراهی را که مورد پسندش نیست در این جامعه می بیند. بنابراین، گروه نامبرده، در برابر ستم تسلیم نشده، لیکن در رویارویی با ستم و اصلاح

جامعه، نقش و وظیفه خود را انجام نمی دهد و در وضعیتی که از پیش خود ابداع کرده است به سر می برد. خداوند می فرماید:

«... وَ رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا...» (۱)؛ «... و [امیاً] ترک دنیایی که از پیش خود درآوردند، ما آن را برایشان مقرر نکردیم مگر برای آن که کسب خشنودی خدا کنند، با این حال آن را چنان که حق رعایت آن بود منظور نداشتند...».

آری، خداوند برای بندگان شایسته خویش ترک دنیای دیگری را مقرر کرده است که انسان در عین حال که در این زندگانی دنیا عابد و زاهد است، انسانی خواهد بود که طالب خشنودی خداوند و ایفا کننده نقش طبیعی خود در این دنیا می باشد. از این رو،

ص: ۳۳۰

«جهاد» از منظر اسلام نوعی «رهبانیت» و ترک دنیا است، زیرا انسان با جهادی که می کند،

هم مسئولیت و وظیفه ای را که در رویارویی با ستم دارد انجام می دهد و هم زندگی دنیا

را رها می کند و بدان بی میلی نشان می دهد.

همچنین، نماز، زکات، روزه و دیگر عبادت ها از نظر اسلام، ترک دنیا است، زیرا این عبادتها از یک سو پرستش خدا، پیوند با او؛ و دوری جستن از دنیا و زرق و برقهای آن است و از سوی دیگر، انسان نقش طبیعی خود را در زندگی دنیا و جامعه خود انجام

می دهد. چرا که عبادت، انسان را از کارهای زشت باز می دارد، نفس او را پاکیزه می سازد و به بالاترین پله های کمال بالا می برد. با مطالعه احکام این عبادات و توجه به ابعاد فردی و اجتماعی آن، می توان به حقیقت یاد شده پی برد.

رهبانیت خودساخته می تواند به دو صورت در جامعه نمودار شود که هر کدام از دیگری بدتر است:

۱ - صورت جدی رهبانیت [= دنیاترکی]. در این صورت، انسان به طور حقیقی و واقعی در حالت دوری از جامعه خود به سر می برد و تمامی لذت های دنیا را رها می کند، تا بدان آلوده نشود. لیک از ایفای نقش و مسئولیت خویش در حرکت اجتماعی شانه خالی می کند.

این نوع رهبانیت خودساخته، از اصول شرافتمندانه و پاک سرچشمه می گیرد، هر چند این رفتار، انحرافی و گمراهی است. از این رو، قرآن کریم، در جایی دیگر به پیامد

این نوع رهبانیت، به دیده مثبت می نگرد:

«لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عِدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (۱)؛ «مسلمانان یهودیان و کسانی را که شرک ورزیده اند دشمن ترین مردم نسبت به مؤمنان خواهی یافت و قطعاً کسانی را که گفتند: ما نصرانی هستیم نزدیکترین مردم در دوستی با مؤمنان خواهی یافت، زیرا برخی از آنان دانشمندان و رهبانانی اند که تکبر نمی ورزند».

۲ - صورت ریایی رهبانیت: انسان وانمود می کند که دنیا را ترک کرده و در این حالت زندگی می کند. لیکن در واقع، در حالتی به سر می برد که در بالاترین حد به زمین چسبیده

ص: ۳۳۱

و به زندگی دنیا و لذت‌های آن چنگ زده است. همان گونه که بسیاری از راهبان و دانشمندان چنین می‌کنند. آنان در شهوت‌های دنیا و لذت‌های آن غرق شده، ثروت‌های هنگفتی را گرد آورده‌اند و به مقامها و پست‌ها توجه دارند و با وجود این، شعار رهبانیت و دوری از دنیا و شهوت‌های آن را سر می‌دهند! قرآن کریم به این گروه در چند جا اشاره کرده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ الْأَخْيَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْحَسْرِ لُبَاتِلٍ وَيَصِفُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بسیاری از دانشمندان یهود و راهبان، اموال مردم را به ناروا می‌خورند و [آنان را] از راه خدا باز می‌دارند و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند، ایشان را از عذابی دردناک خبر ده.»

اسلام هر دو صورت رهبانیت، چه جدی و چه ریایی آن را قاطعانه رد کرده، هر چند که با رهبانیت ریایی و منافقانه بیشتر و سخت‌تر در ستیز است.

دسته هفتم: مستضعفان ستیزگر با ستم

این دسته، هم در سطح تئوری و روانی و هم در سطح عملی با ستم در ستیز است و برای این که نقش خویش را ایفا کند و وظیفه خود را انجام دهد، وارد عمل می‌شود یا فرصت را چشم می‌دارد.

قرآن کریم درباره این دسته چنین می‌گوید:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا» (۲)؛ «و چرا شما در راه خدا [و در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی‌جنگید؟ همانان که می‌گویند: پروردگارا ما را از این شهری که مردمش ستم‌پیشه‌اند بیرون ببر و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش یآوری

برای ما تعیین فرما.»

ص: ۳۳۲

۱- توبه / ۳۴.

۲- نساء / ۷۵.

این گروه در پیشگاه خدا زاری می کنند و از او یاری می جویند که آنان را از حالت استضعافی که در آن به سر می برند بیرون آورد و ایشان را در ستیز با ستم و مقاومت در برابر آن یاری کند.

از دیدگاه قرآنی روشن است که این دسته، تنها دسته ای است که قرآن کریم آن را پذیرفته، در جایگاه لطف الهی اش قرار داده و از حکم دسته ستمگر بر خویشان، استثنایش کرده است. خداوند فرموده است:

«إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَّا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا * فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَن يَغْفُرَ لَهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا» (۱)؛ «مگر آن مردان و زنان و کودکان فرو دستی که چاره جویی نتوانند و راهی نیابند. پس آنان [که فی الجمله عذری دارند] باشد که خدا از ایشان در گذرد که خدا همواره خطابخش و آمرزنده است».

چکیده

نتیجه ای که بدان می رسیم از این قرار است:

در هر جامعه، به فراخور ستمی که در آن رخ می دهد، در روابط انسان و طبیعت شکست عاید آن جامعه می گردد و برعکس آن، در هر جامعه به تناسب عدالت و ستیز با ستمی که در آن حاکم است، در روابط انسان و طبیعت شکوفایی دیده می شود.

جامعه فرعون، جامعه ای است تجزیه شده و پراکنده که نیروها و استعدادهایش به هدر می رود و بدین سبب، آسمان قطره های بارانش را بر این جامعه فرو نمی ریزد و زمین برکاتش را از آن دریغ می کند. اما در جامعه عدالت، کاملاً برعکس است. چرا که در

این جامعه، استعدادها یکی می شود و فرصتها و زمینه های رشد برابر می گردد. این همان

جامعه تقوا و ایمان است که قرآن کریم درباره آن سخن گفته و این همان جامعه امام مهدی (عج) است که روایات از آن خبر داده است. (۲)

ص: ۳۳۳

۱- نساء/ ۹۸ - ۹۹.

۲- المدرسه القرآنیه، ص ۱۸۳، درس سیزدهم.

باب ششم: وحدت نهایی دینی

اشاره

پیش درآمد: مراحل تاریخ جامعه انسانی

فصل اول: پایه های وحدت الهی

فصل دوم: حکومت اسلامی

فصل سوم: دستاوردها و آثار

ص: ۳۳۵

از لابه لای جستارهای پیشین می توانیم به دست آوریم که حرکت بشری و جامعه انسانی، چند مرحله مهم و بنیادین را پشت سر نهاده است. در این مراحل، دین نقش ویژه ای داشته که می توان با عنوانهای زیر بدان اشاره کرد:

۱ - وحدت فطری: مرحله ای که روابط اجتماعی بر پایه فطرت انسانی و رویکردهایی استوار بوده که خداوند در وجود انسان به ودیعت نهاده است. نقش دین در این مرحله، آن بوده است که این رویکردها و گرایشهای انسانی را تأیید و هدایت کند.

۲ - اختلاف ابتدایی: این اختلاف، به سبب آنچه اوضاع اجتماعی انسان ایجاب می کرد به وجود آمد، یعنی بر اثر ناسازی هدفها، خواسته ها، خودخواهی و سرکشی در رفتار. این اوضاع به پدیدار شدن شرک و بت پرستی ابتدایی منجر شد که مورخان از آن به نام جامعه نخستین انسانی یاد می کنند.

۳ - وحدت دینی: این وحدت، بر پایه باور دینی به خدای یگانه، اخلاق، ارزشها و ساماندهی رفتار انسانی توسط شریعت و قانون استوار است و این، همان مرحله ای می باشد که از زمان نوح آغاز شد. همان گونه که این مطلب از قرآن کریم بر می آید، آن گاه که درباره آیینی سخن می گوید که خداوند نوح علیه السلام را بدان سفارش کرد:

«شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى

وَ عِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...»^(۱)؛ «از [احکام] دین، آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن

به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که: دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی

مکنید...».

۴ - اختلاف بت پرستی: این اختلاف [به تدریج] تحول پیدا کرد و به صورت پدیده فرعونی تجسم یافت، زیرا انسان خویشتن را به عنوان خدا و آرمان برتر جامعه انسانی مطرح کرد که به جای خدا مورد پرستش قرار گیرد و به صورت چهارچوبی درآید که جامعه انسانی طبق حدود، ارزشها و قوانین این چهارچوب ساخته شود.

پیشتر با خصوصیات چنددستگی و پراکندگی جامعه فرعونی که مرحله «اختلاف دوم» را تشکیل می داد، آشنا شدیم و دانستیم که دین در مرحله پیشرفته ای آمد تا این نوع

اختلاف را برطرف کند.

۵ - وحدت دینی اجتماعی: این وحدت نیز بر پایه باور واحد الهی و آیین ربّانی استوار است. لیکن دو عنصر بنیادین جدید بر این دو افزوده می شود که عبارتند از: بنیاد دینی و رهبری دینی. این وحدت، در زمان ابراهیم علیه السلام آغاز شد که بنیادهای توحیدی را برپا کرد و احکام و ارکان آن را در جامعه انسانی پایدار ساخت نظیر «کعبه» و دیگر عبادتگاهها که از آن جمله، «بیت المقدس» هنوز بر جای مانده است. همچنین، آن بزرگوار، رهبری دینی [= امامت] را بنیاد نهاد تا جامعه انسانی را رهبری کند. وحدت اجتماعی - دین یاد شده به گونه تاریخی و روشن در زمان موسی علیه السلام تکامل یافت و آن حضرت قوانین اجتماعی ای را آورد که نمایانگر طرحی بود برای حکومت، جامعه و امت.

۶ - اختلاف در دین، تفسیر، برداشت و اجرای آن: این اختلاف، پدیده ای است آشکار و روشن در جامعه اسرائیلی که اختلاف، درگیری، پراکندگی و چنددستگی

موجود در این جامعه را به نمایش می گذارد و قرآن کریم به طور روشن و با تفصیل درباره آن سخن گفته است. رسالت حضرت عیسی علیه السلام و آنچه در دوران او و پس از آن، رخ داد، به گونه ای روشن نمایانگر این مرحله جامعه انسانی است.

ص: ۳۳۸

۷- وحدت نهایی دینی: این وحدت بر پایه یگانگی عقیده، رهبری، حکومت، امت و جامعه استوار است و این، همان چیزی است که آخرین رسالت الهی، یعنی اسلام آن را آورد.

این مراحل هفتگانه، گاه در برخی ابعادش در زمان یا مکان با یکدیگر تداخل می کند، بدین معنا که مرحله پیشین هنوز پایان نیافته که مرحله بعدی فرا می رسد و یا برخی از

پیامدها و آثار و پدیده های مرحله پیشین در شرایط مرحله بعدی و پیشرفته بر جای می ماند، خواه در بعد اختلاف و خواه در بعد وحدت. (۱)

لیکن وقتی به جامعه انسانی و پیشرفت حرکت تاریخ آن بنگریم و بخواهیم از طریق قرآن کریم برای آن تاریخ بگذاریم، به روشنی خواهیم دید که جامعه انسانی در تاریخ خود، از دو معادله بنیادین پیروی می کند که بر پیشرفت و تکامل این جامعه یا سقوط و تنزل آن از یک سو و بر پدیده هایی که حرکت آن بدان شهره شده از سویی دیگر، اثر داشته است:

نخست: معادله هوس و دوست داشتن شهوت ها و هدایت الهی از طریق وحی الهی، یعنی از طریق ادیان الهی.

دوم: معادله وحدت و اختلاف در تمامی مراحل، صورتها و اشکال آن. همچنین،

می بنیم که هر کدام از این دو معادله و دو طرف آن ها با یکدیگر پیوند دارند. چرا که معادله دوم، نمادی است برای معادله نخست. این دو معادله مراحل و اشکالی را پشت می گذارند که برخی از آن ها در کنار برخی دیگر قرار می گیرند. لیکن در عین زمان، تحول و تکامل پیدا می کنند و هر کدام بر دیگری اثر می گذارد و سبب آن هم این است که

ص: ۳۳۹

۱- این مراحل تاریخ انسانی به کاوش دقیق و کامل نیاز دارد، به ویژه مرحله اختلاف در دین که قرآن کریم در هنگام سخن گفتن درباره تاریخ بنی اسرائیل و در داستان موسی و عیسی علیهما السلام بر آن تأکید ورزیده است. به منظور آشنایی بیشتر و فهمیدن این مراحل بشری می توانید به کتاب ما با نام «القصص القرآنی» رجوع کنید. با مراجعه به این کتاب و بررسی نمونه هایی که ما برای پیامبران چون آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی عرضه کرده ایم، تفاوت نشانه های این مرحله آشکار و روشن می شود که هر کدام به جستاری مفصل نیاز دارد. با خواندن این دو جستار، آثار و نشانه های این مرحله بر پژوهشگر هوشمند پوشیده نمی ماند.

خدای سبحان قانون آزمایش را از قوانین ثابت در حرکت بشری و یکی از عناصر تکامل آن قرار داده است و لذا هوس و اختلاف باید دو خط موجود و پایدار در این حرکت باشند و هر زمان که این دو پیشرفت کنند، هدایت الهی [= رسالت آسمانی] برای درمان

آن ها در حدی که در خور این پیشرفت باشد وارد عمل شود. در کنار هوس و اختلاف، خویش آن را اراده کرده است و این همان چیزی است که قرآن کریم آن را مورد تأکید قرار داده است:

«وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ وَ تَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ» (۱)؛ «و اگر پروردگار تو می خواست، به طور قطع همه مردم را امت واحدی قرار می داد، در حالی که پیوسته در اختلافند. مگر کسانی که پروردگار تو به آن ها رحم کرده و برای همین، آنان را آفریده است و وعده پروردگارت [چنین] تحقق پذیرفته است [که] البته، جهنم را از جن و انس یکسره پر خواهم کرد».

آخرین رسالت الهی در بر دارنده عناصر بنیادین وحدت است که انسان را به هدف کامل وجود بشریت در زمین می رساند و این هدف، همان وحدت واقعی اجتماعی است که خداوند مؤمنان شایسته را بدان وعده داده است:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۲)؛ «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتما آنان را در این

سرزمین جانشین [خود] قرار دهد. همان که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیم شان را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند».

این مرحله [= وحدت نهایی دینی] همان مرحله امام مهدی منتظر علیه السلام و روزی است که خداوند از طریق پیامبران و فرستادگان، این روز را به مردم وعده داده است.

ص: ۳۴۰

۱- هود / ۱۱۸ - ۱۱۹.

۲- نور / ۵۵.

برای روشن ساختن این نوع وحدت در آخرین رسالت الهی باید به چند امر اشاره کنیم:

اول: بیان عناصر بنیادین در آخرین وحدت دینی

دوم: حکومت اسلامی که از ابزار ارزنده تحقق یافتن عدالت به شمار می رود.

سوم: شیوه قرآن کریم برای رسیدن به این وحدت.

چهارم: دستاوردها و آثار.

ص: ۳۴۱

اشاره

پس از آن که ویژگیهای چند دستگی و پراکندگی در جامعه فرعونى و مرحله اختلاف در دین را شناختیم، خوب است به پژوهش درباره عناصر اصلی پردازیم که آخرین دین الهی آن ها را مورد توجه قرار داده است تا پدیده اختلاف را برطرف سازد و نیز ویژگیهایی را بررسییم که این دین را از سایر ادیان الهی جدا می کند. این عناصر، همان

عناصر بنیادین وحدت است، ولی با مقداری افزایش و تحول. چرا که آخرین دین الهی به چند عنصر و پایه مهم توجه کرده و کوشیده است که از طریق آن به درمان پدیده اختلاف در جامعه انسانی پردازد. این پدیده به چند نوع اختلاف بدل شده است: اختلاف در عبادت، اختلاف در دین و اختلاف در کاربرد و این دین می خواهد جامعه انسانی را به وضعیت جامعه واحد باز گرداند. این عناصر را می توان به چهار عنصر زیر خلاصه کرد:

نخست: باور توحید الهی

دوم: ارزشها و اصول توحیدی که از همان باور سرچشمه می گیرد و جامعه انسانی بر پایه آن استوار است.

سوم: آیین واحد الهی.

چهارم: امت و ملت واحد که ماده جامعه انسانی را تشکیل می دهد.

عناصر نخست: باور توحیدی

در گذشته به این نکته پی بردیم که باور توحیدی، عنصر ارزنده تحقق یافتن «وحدت انسانی» در طول دورانها و مراحل تاریخ را تشکیل داده و خواهد داد. لیکن آخرین دین، به این باور توحیدی ابعاد تازه ای بخشید، هم از لحاظ روشنی و هم از لحاظ جزئیات، شکل، تعهدها، اثر گذاری در جهان هستی و جامعه انسانی و رابطه میان این دو، به نحوی که از این باور توحیدی، باور و عقیده ای ساخت، استوار، اثر گذار در زندگی اجتماعی انسانی و توانمند بر حل بسیاری از عوامل و زمینه های اختلافات. این ابعاد را در نقاط زیر می توان دید:

۱ - روشن و فراگیر بودن باور توحیدی در منظومه ای تکامل یافته از سوی خداوندی که دارای صفات زیبا و بزرگ است و نام های نیکو دارد و رابطه او با فرشتگان و پیامبران،

رابطه خدایی و بندگی است. او که کتابها را از طریق وحی بر پیامبرانش فرو می فرستد، وحیی که صورتها و شکلهای متعدد دارد. این خدا هم مرکز نظام تکوینی است و هم مرکز نظام تشریحی و این دو نظام به طور دایمی و همیشگی با او پیوند دارند. همچنین، تمامی آفریدگان یعنی انسان و تمامت هستی وابسته به او و تسلیم اراده او می باشند و در برابر عظمت او سر فرود می آورند و با ستایش او تسبیح می گویند.

خدا به برپاداشتن حق و عدالت میان مردم فرا می خواند، داد ستمدیده را از ستمگر می ستاند و انتقام ستمدیدگان را از ستمگران می گیرد و برای این منظور روز کیفر دادن

و حسابرسی و جهان واپسین را مهیا کرده است که داوری و فصل خصومتها در آن جهان از آن همین خدای یگانه و فرمانروای روز رستاخیز است. زندگی دیگر، همان زندگی حقیقی انسان است که اهداف مطلوب با آسایش و آرامش و در حد کمال تحقق می یابد.

این باور توحیدی با پای بندی به آیین الهی و حدود شرعی، استوار و کامل می شود و بدون آن کاهش می یابد و ضعیف می گردد تا آن جا که به شرک و دورویی بدل می شود.

نظیر این صورت روشن و آشکار «یگانگی» با این جزئیات را در هیچ یک از ادیان پیشین الهی نمی یابیم، هر چند که اصول، ریشه ها و برخی از نشانه های آن ادیان در آخرین دین الهی [= اسلام] موجود است.

از این نگاه است که قرآن کریم در چندین آیه به خطرناک بودن پدیده اختلاف در دین و تحریف آن توجه می دهد و تأکید می کند، تحریف بر اثر اختلاف گروههای متعدد و

مؤمن به این دین، دامنگیر آن شده است. چرا که تحریف ممکن است به نابودی خود عقیده و دین منجر شود و در این جا، پای بندی به راه راستی که اسلام آن را آورده و نیز

تقوای خداوند است که از این اختلاف و چند دستگی می تواند رهایی بخشد. خداوند فرموده است:

«وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاصْبِرْ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصِيكُم بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (۱)؛ «و این است راه راست من. پس، از آن پیروی کنید و از راهها [ی دیگر] که شما را از راه او پراکنده می سازد پیروی مکنید. اینهاست که [خدا] شما را بدان

سفارش کرده است، باشد که به تقوا گرایید».

«سَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...» (۲)؛ «از [احکام] دین آنچه را که به نوح درباره آن سفارش کرد، برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه را که درباره آن

به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم که دین را برپا دارید و در آن تفرقه اندازی مکنید...».

از این رو، قرآن کریم در اندیشه ای که درباره وحدت جامعه انسانی دارد، بر این برداشت عقیدتی تأکید کرده و تصویر آن را در این چهارچوب نهاده است، زیرا این تصویر، همان وحدت حقیقی است که می تواند قدرت، انرژی و تکامل حرکت بشری را در تمامی ابعاد حفظ کند و این وحدت و همداستانی برای خدا و در راه خدا باشد.

۲ - نگهداری محتوای عقیدتی با همه جزئیات آن از تباه شدن و تحریف؛ و این کار توسط متن قرآنی انجام می شود که از سوی خدا نازل گردیده و برای نگهداری آن از تحریف و دگرگونی و کم و زیاد شدن، تضمینهایی سپرده شده است:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (۳)؛ «بی تردید، ما قرآن را به تدریج نازل کرده ایم

و به طور قطع نگهبان آن خواهیم بود». همچنین، برای این که قرآن در دسترس همه مسلمانان باشد، تضمینهایی سپرده شده است، تا به صورت خط فرهنگی همگانی و پایدار در میان آنان درآید.

ص: ۳۴۴

۱- انعام / ۱۵۳.

۲- شوری / ۱۳.

۳- حجر / ۹.

تحریف نشدن دین اسلام و قرآن را زمانی درک می‌کنیم که به تحریف بزرگ عقیدتی که دامنگیر ادیان الهی شده است توجه کنیم و این تحریف هم بدان سبب بود که کتابهای آسمانی پیشین در معرض تحریف و نابودی قرار گرفت و دانستن آن از دسترس توده مردم خارج و به طبقه خاصی منحصر شد یعنی به طبقه دانشمندان و راهبانی که آیات خدا را به بهایی اندک می‌فروختند. این مطلب را در مرحله پیشین یعنی در مرحله اختلاف در دین، شناختیم.

۳- مشخص کردن یک مرجع دینی و فکری که اسلام را به درستی از قرآن کریم و سنت نبوی برداشت و عرضه کند و نیز آن را بشناسد و تفسیر کند و این مرجع دینی همان «اهل بیت» است که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و حقیقتا پاک و پاکیزه شان گردانیده است:

«...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۱)؛ «...خدا فقط

می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند». پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در متون بسیار و روشن، این مرجع دینی را مورد تأیید قرار داده است که از آن جمله، حدیث متواتر ثقلین است:

«من در میان شما دو چیز گرانبها را برجای نهادم که اگر به آن‌ها چنگ زنید، هرگز گمراه نخواهید شد. یکی از این دو از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان به زمین کشیده شده است و عترت من، اهل بیت من. این دو هرگز از یکدیگر جدا نگردند تا این که در کنار حوض کوثر بر من درآیند. پس بنگرید که پس از من با آن‌ها

چگونه رفتار خواهید کرد» (۲). همچنین، خلیفگان و مسلمانان هنگام عمل، در بسیاری از

امور دینی به اهل بیت علیهم السلام رجوع می‌کردند. (۳)

ص: ۳۴۵

۱- احزاب/۳۳.

۲- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۳ / ۳۷۸۸. این حدیث را از ابعاد مختلف باید بررسی کرد. چرا که حدیث ثقلین از بهترین احادیثی به شمار می‌رود که در این زمینه روایت شده است، هم از لحاظ دلالت، هم از لحاظ سند و موثق بودن، تا آن جا که برخی از عالمان و محققان گفته‌اند: این حدیث به حدّ تواتر رسیده است. به کتاب «فضائل الخمسه من الصحاح السنه»، ج ۲، ص ۵۲ و ۶۳ رجوع کنید.

۳- به منظور توضیح و تفسیر دلیل آوردن بر اثبات این مرجع دینی به کتاب ما «علوم القرآن»، ص ۲۵۵ رجوع کنید.

۴ - تشریح شعایر اسلامی و عبادی به صورت مشخص و روشن. این شعایر از امتیازات اسلام بر سایر ادیان الهی است، شعایری چون: نماز یومیه، روزه ماه رمضان، احیای حج ابراهیمی و بیان فرمول توحیدی آن و بخشش در راه خدا همچون زکات و خمس. این عبادات که ریشه در ادیان الهی پیشین داشت، با همان شکل مشخص و معین خود، از ارکان اسلام گردید و نقش ارزنده اجتماعی، معنوی و توحیدی دارد.

۵ - آخرین دین الهی [یعنی اسلام] به باور و ایمان، بعد عملی و اجتماعی در حرکت روزمره انسان داد، به گونه ای که ایمان شخص توسط رفتار او کامل می شود و ایمان به این

دین، در رفتار، کارها و فعالیت‌های انسان بازتاب پیدا می کند.

این تحول عقیدتی در دین اسلام با روشنی و جزئیاتی که برخی از نشانه های آن را در باور توحیدی و سایر پارامترهای این عقیده الهی شاهد بودیم ادامه یافت. از جمله این پارامترها پیامبر است که شرح و جزئیاتی را درباره شخصیت این پیامبر صلی الله علیه و آله، ماهیت رابطه او با خدا، چگونگی پیوند و ارتباط او با رسالتی که بر دوش دارد، رابطه او با مردمی که آنان را به این رسالت فرا می خواند، مسؤولیتهای او در برابر این رسالت و ویژگیهای او می بینیم که در دیگر ادیان آسمانی آن ها را نمی یابیم.

همچنین، مسأله امامت و رهبری و مسؤولیتهای آن در این دین، روشن تر و عملی تر شد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله که مقام امامت را هم دارد، در کنار رساندن رسالت، مسؤولیت دیگری را نیز برعهده می گیرد و آن، مسؤولیت رهبری انقلاب اجتماعی است که در این انقلاب، بتها و ستمگران را با هم درهم می شکند و برای بت پرستی و ستمگری مورد

هدف، نمونه ها و اصطلاحات جدیدی پیدا می شود که افزون بر بعد عقیدتی، بعد اجتماعی هم دارد.

همچنین، عدالت اجتماعی و اجرای آن در میان مردم، معنای روشنتری پیدا می کند. به همین دلیل، امامت و رهبری به یک ضرورت همیشگی و ماندگار پس از قطع شدن وحی و تمام شدن و پایان یافتن رسالت، بدل می شود، چرا که اهداف پیش گفته همچنان پابرجا و ماندگار است.

با آنچه گفته آمد، جایگاه باور رستاخیز از یک سو و اثرگذاری آن بر ساختن جامعه صالح انسانی از سویی دیگر، نیز روشن شد، چرا که مسأله روز رستاخیز با این گستردگی

و جزئیات و پیامدها و آثار، در ادیان پیشین مطرح نشده است.

عنصر دوم: اصول و ارزشهای توحیدی

اشاره

پوشیده نماند که اصول و ارزشهای توحیدی و نیز اخلاق الهی پایه بنیادینی را تشکیل می دهد که جامعه انسانی پس از اعتقاد به رسالت اسلامی بر آن استوار می باشد و به همین سبب، قرآن کریم در چندین جا، درباره پاکی و پاکیزگی سخن گفته است:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا...» (۱)؛ «از مال آنان صدقه ای بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه شان سازی...».

نیز درباره آموختن کتاب و حکمت چنین گفته است:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۲)؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و به طور قطع پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند». در این آیه می بینیم که آموزش حکمت پس از تزکیه و در کنار آموزش قرآن آمده است و یکی از نشانه های روشن حکمت، اخلاق می باشد. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «من تنها

برای این برانگیخته شدم که اخلاق نیکو را به پایان برسانم». (۳)

تکامل انسان چه در زندگی دنیوی و چه در زندگی اخروی، تنها از طریق اخلاق نیکو تحقق می یابد، زیرا که اخلاق پایه شریعت است، بدین معنا که اخلاق خاستگاه دین است، همان گونه که اخلاق هدف دین است که باید از طریق دین تحقق پیدا کند.

از امتیازات دین اسلام بر سایر ادیان آن است که به صورت روشن بر بعد اخلاقی پافشاری کرده است، چه، یکی از مهمترین پدیده های مرحله اختلاف در دین، نابسامانی اخلاقی در گروه های دینی است. چنان که بیشتر در جستاری که در مرحله اختلاف در دین داشتیم، به این مطلب پی بردیم.

پافشاری بر ارزشهای اخلاقی را می توان در پافشاری بر ارزشها و اصول زیر ملاحظه

ص: ۳۴۷

۱- توبه ۱۰۳.

۲- جمعه ۲.

٣- مجمع البيان، ج ١٠، ص ٤٢١؛ بحار الانوار، ج ١٦، ص ٢١٠.

کرد:

۱ - عبادت خدا و امکان تبدیل تمامی جزئیات زندگی و رفتار انسان به این عبادت و قصد قربت کردن در این جزئیات و رفتارها.

به علاوه، اسلام شعایر و مراسم همگانی را وضع کرده که عبادت محض است و ما نظیر آن را در هیچ دینی نمی توانیم پیدا کنیم.

افزون بر اینها، قرآن کریم می گوید: تمامی جهان هستی صحنه عبادت خداوند است و آسمانها و زمین و آنچه در آن ها می باشد خدای را تسبیح می گویند:

«تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (۱)؛ «آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آن هاست او را تسبیح می گویند و هیچ چیز نیست مگر این که در حال ستایش، تسبیح او می گوید، ولی شما تسبیح آن ها را در نمی یابید. به راستی که او همواره بردبار [و] آمرزنده است».

این عبادت نشان می دهد که انسان می خواهد اخلاق الهی داشته باشد یعنی به

«آرمان برتر مطلق» و رفتن به سوی او گرایش دارد، آن هم در یک حرکت استوار،

همیشگی و به صورت ژرف و فراگیر که انسان با تمام جزئیات زندگی خود و به شکل روزمره در آن حرکت کند. (۲)

۲ - تقوا: این واژه به معنای تقویت و رشد دادن انگیزه درونی انسان با هدف پایداری بر جاده شریعت و عمل به فرمان خدا و خودداری از نواهی اوست، به گونه ای که انسان در برابر خداوند پاسخگوی کارهایش باشد، خدایی که از همه پنهانیهها و رازها آگاه است.

گاهی از تقوا به «عدالت» تعبیر می شود و عدالت - چنان که پیشتر بیان کردیم - یکی از

ضمانتهای اجرائی در رفتار فردی و اجتماعی انسان به شمار می رود.

در قرآن کریم و سنت نبوی سخت بر تقوا تأکید شده است، چه از لحاظ مقدار و آوردن آن در همه حالاتها و مناسبتها و چه از لحاظ اهمیّت و پیامدها و آثاری که بر آن

ص: ۳۴۸

۱- اسراء/۴۴.

۲- به منظور پژوهش درباره عبادات و شعایر به کتاب ما به نام: «دور اهل البیت علیهم السلام فی بناء الجماعه الصالحه»، جزء

دوم، رجوع کنید، تا با تصویر کلی ژرفایی و فراگیری عبادت اسلامی آشنا گردید.

مترتب است. چرا که «بهترین توشه تقواست».

این تقوا از ارزنده ترین اصول وحدت است، زیرا برای خدای یگانه است و به همین سبب، یک سمت دارد.

۳- تقویت اراده انسان و عزم بر انجام عمل و پرداختن بدان و این کار را با شیوه جهاد با نفس یعنی «جهاد اکبر» می توان انجام داد. جهاد با نفس این توان را به انسان می بخشد

که با فشارهای گوناگون درونی نظیر شهوت ها، تمایلها و سرکشی آن یعنی با هوس و همچنین با فشارهای برونی همچون تهدید و سرکوب ستمکاران، رو به رو گردد.

به علاوه، انسان از طریق مبارزه با نفس می تواند کارهای دشوار و بلند مدت را به انجام برساند. چرا که دگرگونیهای اجتماعی به طور معمول، با شتاب و ناگهانی صورت نمی گیرد بلکه به تدریج و در مدت طولانی انجام می شود.

اصل تقویت اراده و اصل تقوا از دو جهت، در تحقق بخشیدن دستاوردها و اهداف بزرگ اجتماعی یکدیگر را کامل می کند: نخست: نیرومندی اراده، ضامن تحقق یافتن تقوا و پای بندی به احکام شرعی و اوامر و نواهی الهی است.

دوم: هماهنگی اراده انسانی با تقوا و اراده دینی و الهی، بر جهان پیرامونی انسان اثر می گذارد و موجب می شود که در کنار حرکت فردی و اجتماعی انسان، نصرت الهی نازل شود و فرشتگان آسمانی و سپاه آسمانها و زمین فرود آیند. همان گونه که آیات قرآن کریم، آشکارا این موضوع را بیان کرده است:

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (۱)؛ «و اگر مردم شهرها ایمان آورده و به تقوا گراییده بودند، به طور قطع برکاتی از آسمان و زمین برایشان می گشودیم، ولی تکذیب کردند. پس به [کیفر] دستاوردها [گریبان] آنان را گرفتیم».

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِإِصْحَابِ الْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ» (۲)؛ «در حقیقت کسانی که گفتند: پروردگار ما خداست، سپس ایستادگی کردند، فرشتگان بر آنان فرود می آیند [و می گویند]: هان

بیم

ص: ۳۴۹

۱- اعراف/ ۹۶.

۲- فصلت/ ۳۰.

مدارید و غمین مباشید و به بهشتی که وعده یافته بودید شاد باشید».

از این رو، اراده انسانی که گرایشهایی چند دارد و معمولاً به کشمکش منجر می شود، به عامل یگانگی بدل می شود و این در صورتی است که اراده الهی و دینی هماهنگ باشد.

دین اسلام در ضمن متونی بسیار و اقدامهایی فراوان که درباره شکیبایی، پایداری، تصمیم، مقاومت و جهاد سخن گفته، بر این اصل [= تقویت اراده انسانی] تأکید کرده است.

۴ - دانش، شناخت و خرد که راه راست به سوی خدا و آرمان برتر را تشکیل می دهد و فرمان الهی واحد، موضع دینی واحد و مصالح و مفاسد واقعی واحد را تعیین می کند و آن ها را با یکدیگر می سنجد و انسان را از سرگردانی، گمراهی و انحراف و اختلاف نگه می دارد.

۵ - وفای به عهد و پیمان. این اصل، احساس مسئولیت در برابر خدا، طبیعت و انسان را در آدمی رشد می دهد. احساس مسئولیت در چهارچوب مقررات اولی که انسان به دلیل واجب بودن اطاعت خدا، رسول او؛ و صاحبان امر، به این مقررات پای بند است و همچنین، در چهارچوب مقررات ثانوی که انسان به دلیل پیمانها، و میثاقها، عقود و ایقاعات [= پیمانهای یکسویه و دوسویه] خویشتن را بدان متعهد می سازد و از این طریق، زندگی و روابط اجتماعی خود را سامان می دهد و یگانگی و هماهنگی را تحقق می بخشد.

این وفا هرچند یکی از پارامترهای تربیت اراده انسان و تقویت آن را تشکیل می دهد، لیکن یکی از اصولی که قرآن کریم و اسلام راستین بر آن تأکید کرده نیز به شمار می رود،

زیرا قرآن می خواهد توسط وفای به پیمانها، نابسامانی ای را درمان کند که در توازن وحدت اجتماعی در مرحله اختلاف در دین به وجود آمده است، چه، وحدت و هماهنگی از طریق وفای به عهد و پیمان الهی امکانپذیر است.

از این رو، می بینیم که شدیدترین خطابها در این زمینه متوجه بنی اسرائیل است، چه خطاب منفی و چه خطاب مثبت، زیرا آنان بالاترین نماد مرحله اختلاف در دین هستند.

همچنین، وفای به پیمان، نابسامانی را که در توازن وحدت اجتماعی در هنگام

اختلاف گرایشها و خواسته‌های انسانی به وجود آمده، درمان می‌کند و از طریق پیمانها و میثاقها میان مردم یا با ولی امر، میان این خواستها هماهنگی ایجاد می‌کند.

۶- اصل حق و عدالت که دو رکن بنیادین احکام شرعی را تشکیل می‌دهند، زیرا این احکام در جزئیات خود، وابسته به حق و عدالت است.

وحدت و اصل حق و عدالت

اصل «حق و عدالت» درونمایه حقیقی شریعت را تشکیل می‌دهد، زیرا تمامی ارزشها و اصول اسلامی مربوط به حرکت فردی و اجتماعی انسان در این دو خلاصه می‌شود. همچنین، حق و عدالت، راه تکامل فردی و اجتماعی انسان و رسیدن به

خداوند یعنی آرمان برتر را تجسم می‌بخشد و اینک باید اندکی درباره این دو درنگ کنیم تا نقش آن‌ها در تحقق وحدت اسلامی را به دست آوریم.

حق

اما درباره حق، باید گفت: خدای سبحان حق مطلق است و از او جز حق سر نمی‌زند و همو نماینگر حقیقت پایدار در حرکت جهان هستی و زندگی است. حق یک چیز است که در واقع و به دور از خواسته‌ها و تمایلات انسان وجود دارد. حکم شرعی این حق را آشکار می‌سازد، حقی که با آنچه انسان را زیان و یا سود می‌رساند و با آنچه زندگی او را اصلاح و یا تباه می‌کند مطابقت دارد و لذا حکم شرعی راه اثبات حق است و این به دلیل

آن قاعده معروف می‌باشد: «احکام تابع مصالح و مفاسد واقعی است».

ارتباط رفتار انسان با قوانین و آیینهای الهی، سبب تحقق یافتن مصالح انسان می‌شود که قرآن کریم در چندین آیه در این باره سخن گفته است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِأَنَّ لِحَقِّ لِيَتَحَكَّمُ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىكَ اللَّهُ...» (۱)؛ «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به آنچه خدا به تو آموخته داور می‌کنی...».

این، به سبب آن است که داور می‌باشد میان مردم و ساماندهی روابط آنان بر اساس حقی باشد که خدا آن را می‌داند، نه بر حسب آنچه مردم می‌خواهند یا آن را دوست دارند،

ص: ۳۵۱

زیرا آنان گاهی به نفع خود رأی می دهند و آنچه را که بر زیانشان است نه به سودشان، دوست می دارند. خداوند فرمود:

«...وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ...» (۱)؛ «...و بسا چیزی را خوش نمی دارید و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می دارید و آن برای شما بد است...».

همچنین قرآن کریم به این حقیقت در کل جهان هستی نیز اشاره کرده و خداوند

فرموده است:

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ...» (۲)؛ «و اگر حق از هوسهای آن ها پیروی می کرد، قطعا آسمانها و زمین و هر که در آن هاست تباه می شد...».

بر نقش حق در حل اختلاف با هر دو نوع آن [در قرآن] تأکید شده است:

«كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِأَصْحَابِ لُحُوفٍ

لِيُخَلِّمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ

الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۳)؛ «مردم امتی یگانه بودند، پس خداوند پیامبران را نوید آور و بیم دهنده برانگیخت و با آنان، کتاب [خود] را به حق فرو فرستاد، تا در میان مردم در آنچه با هم اختلاف داشتند، داوری کند. و جز کسانی که [کتاب] به آنان داده شد - پس از آن که دلایل روشن برای آنان آمد - به سبب ستم [و حسدی] که میانشان بود [هیچ کس] در آن

اختلاف نکرد. پس خداوند آنان را که ایمان آورده بودند، به توفیق خویش، به حقیقت آنچه که در آن اختلاف داشتند، هدایت کرد. و خدا هر که را که بخواهد به راه راست هدایت می کند.».

این آیه نشان می دهد، کتابی که به حق آمده، برای این هدف آمده است که پدیده اختلاف در جامعه بشری را حل کند، خواه اختلاف ابتدایی و خواه اختلاف در دین. چرا که حق یک چیز است. برخلاف هوسها، خواسته ها و مصالح و منافع فردی که بی شمار و گوناگون است. همچنین، مصالح فردی هیچگاه با مصالح اجتماعی سازگاری ندارد و لذا

ص: ۳۵۲

۱- بقره/۲۱۶.

۲- مؤمنون/۷۱.

۳- بقره/۲۱۳.

هر آنچه برخلاف حق باشد، باطل است، نه پایداری ماند و نه مصلحت و منفعتی در آن وجود دارد.

قرآن کریم از اختلاف در دین که از آن نهی شده، به در هم آمیختن حق به باطل تعبیر کرده است:

«وَلَا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ تَكْتُمُوا الْحَقَّ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (۱)؛ «و حق را به باطل در

نیامیزید و حقیقت را با آن که خود می دانید، کتمان نکنید».

قسط و عدالت

درباره قسط و عدالت باید گفت: ادیان الهی بدین منظور فرو فرستاده شد که رابطه انسان با انسان و رابطه او با طبیعت را در چهارچوب ارتباط با خدا و بندگی او سامان بخشد. لیک این رابطه بر اثر برخورد مصالح و منافع مردم و اراده ها و خواسته هایشان، به مشکل اختلاف دچار می شود و لذا ایجاد توازن در این رابطه، یکی از اهداف شریعت اسلامی و یکی از اصول رسالت اسلامی بوده است.

پافشاری بر این اصل و اهمیت ویژه آن، از طریق پافشاری بر مفاهیم قسط و عدالت انجام شده است و این که عدالت، هدف ادیان الهی بوده است:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِبَاصِ لُبِّيَّاتٍ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيُقَومَ النَّاسُ بِبَاصِ لُقِسْطٍ...» (۲)؛ «به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن ها کتاب و ترازو را فرود

آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند...»

«...وَ أَنْ حَكَمْتَ فَأَحْكُم بَيْنَهُم بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۳)؛ «...و اگر داوری می کنی، پس به عدالت در میانشان حکم کن که خداوند دادگران را دوست دارد».

«إِنَّ اللَّهَ -يَأْمُرُ بِبَاصِ لُعَدْلِ وَ الْإِحْسَانِ وَ آيَاتِيذِي الْقُرْبَى وَ يَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ وَ الْبُغْيِ...» (۴)؛ «در حقیقت، خدا به دادگری و نیکوکاری و بخشش به خویشاوندان فرمان می دهد و از کار زشت و ناپسند و ستم باز می دارد...».

یا از طریق قانون گذاری که هدف عدالت را حفظ کند و این توازن را در واقع اجتماعی

ص: ۳۵۳

۱- بقره/۴۲.

۲- حدید/۲۵.

۳- مائده/۴۲.

تحقق بخشد، بر اصل عدالت تأکید شده است.

یا از طریق روشن ساختن وسعت دایره عدل و قسط در زندگی انسان و لذا اسلام، عدالت را، تنها در رابطه انسان با انسان لحاظ نکرده - آن گونه که در قانون گذاریهای

بشری، وضعیت معمولاً چنین است - بلکه آن را در رابطه انسان با خدا، با خودش و با طبیعت نیز در نظر گرفته است. چرا که گاهی از حدود خدا تجاوز می کند و این بزرگترین ستم است، زیرا خداوند می فرماید:

«... يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^(۱)؛ «...ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است». گاه انسان بر خویشتن ستم می کند و این هنگامی است که حدود مصالح حقیقی خود را زیر پا می گذارد و به دنبال خواسته ها و شهوت ها می رود. گاه بر جهان و طبیعتی که پیرامون او قرار دارد ستم می کند و یا بر دارایی خویش ستم می ورزد و این زمانی است که در هزینه کردن این دارایی حدود حق را پامال کند نظیر تلف کردن و اسراف نمودن...

اصل تقوا به همراه اصل حق که منافی عمومی و فردی انسان را در حرکت فردی و اجتماعی او در بر دارد، با هم تکامل پیدا می کند.

همچنین، این اصل با اصل جایگزینی [=عوض گرفتن] در رستاخیز با هم تکامل پیدا می کند، زیرا حفظ برابری، عدالت و قسط در زندگی اجتماعی ایجاب می کند که انسان در راه دیگران یا در راه جامعه به فداکاریهای ویژه ای دست یازد: فدا کاری با جان، با مال، با مقام و آبرو.

ضمانتهای اجرایی

دین اسلام در زمینه ارزشها و اصول، افزون بر روشنی، گستردگی، فراگیری و پافشاری که دارد، ضمانتهای اجرایی را نیز در این زمینه در نظر گرفته است که می توان

آن ها را به امور زیر خلاصه کرد:

۱ - قرآن کریم: قرآن با متن کامل و مقدس خود، همچنان دست نخورده باقی مانده و فرهنگ آن در میان امت رواج یافته است. چرا که این فرهنگ در طبقه ویژه ای چون

ص: ۳۵۴

دانشمندان و راهبان محصور نشده و این، به دلیل پافشاری بر مقدس بودن قرآن، گسترش تلاوت، حفظ، فهمیدن و درس خواندن آن بوده است.

۲- رهبری صالح: این رهبری نمادهای بسیاری داشته است که عبارتند از:

اول: اهل بیت علیهم السلام که خداوند پلیدی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه شان گردانیده است، زیرا آنان نمادهای کامل و عملی برای این ارزشها و اصول بوده اند:

«...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (۱)؛ «خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند».

در رأس اهل بیت علیهم السلام شخص رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار دارد که خداوند او را مقتدای مسلمانان گردانیده است:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا» (۲)؛ «قطعاً برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست. برای آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند».

یکی از ابعاد مهم دین اسلام آن بوده که پیامبر صلی الله علیه و آله درباره اهل بیت علیهم السلام که باید الگوی

عملی در زندگی مسلمانان باشد، تأکید می کرده است و این، افزون بر دو بعد دیگری است که در گذشته بدان اشاره کردیم، یعنی بعد امامت و بعد مرجعیت فکری.

روشن است که الگوی زنده و معاصری که انسان در زندگی خود با آن همزمان باشد همچون اهل بیت علیهم السلام به مراتب از الگوی ناپیدا و تاریخی (۳) که انسان در موقعیتهای مشخصی درباره آن چیزهایی می شنود، اثرگذارتر است.

ثانیا: اقتدا کردن به پیامبران پیشین نظیر حضرت ابراهیم علیه السلام و پیامبرانی که پیش و پس از او بودند. قرآن کریم بر این موضوع تأکید کرده و فرموده است:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمْ اقْتَدِهْ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ

ص: ۳۵۵

۱- احزاب/۳۳.

۲- احزاب/۲۱.

۳- آیه درباره امام مهدی علیه السلام [که غایب است]، امامان اهل بیت علیهم السلام سودمندی وجود او را در غیبت وی دانسته اند. ما در یک جزوه جداگانه در این باره سخن گفته ایم که می توان بعد سودمندی این الگو را به دست آورد. همان

گونه که به یکی از ابعاد این جستار در کتاب خود به نام: «دور اهل البیت علیهم السلام فی بناء الجماعه الصالحه» ج ۱، ص ۱۹۴، اشاره کرده ایم.

لِّلْعَالَمِينَ»^(۱)؛ «اینان کسانی هستند که خداوند هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی طلبم. این [قرآن] جز تذکری برای جهانیان نیست».

ملاحظه می شود که این آیه در سیاق سخن درباره پیامبران پیش و پس از ابراهیم علیه السلام آمده است.

ثالثاً: اقتدا کردن به مردان شایسته از صحابه برگزیده پیامبر صلی الله علیه و آله از میان مهاجران و انصار و تابعان، یعنی عالمان، فقیهان، عابدان و زاهدانی که به نیکی از صحابه پیروی کردند و نسل اندر نسل، وارثان دانش، اخلاق و شایستگی آنان می باشند.

۳- ضمانتهای دیگر: این ضمانتها که پیشتر از آن ها یاد کردیم، برای پیاده کردن شریعت اسلامی وضع شده است نظیر نظام اسلامی که بر پایه ارزشها و آرمانها استوار می باشد و نظیر امر به معروف و نهی از منکر و رشد انگیزه دینی و دیگر ضمانتها.

اسلام با این ضمانتها، در این بُعد وحدت، تکامل و توازن ایجاد کرده است. چرا که از یک سو، ارزشها و آرمانها را مبهم و پیچیده رها نکرده بلکه آن ها را در قالبها و شکلهای

مشخصی تعریف کرده است که انسان را به سوی این ارزشها ره می نماید و این شکلها همان شریعت است. از سویی دیگر، شریعت را نیز در چهارچوب حدود و شکلهایی جامد و قید و بندهایی آهنین رها نکرده بلکه آن را به وسیله ارزشها و اصول تفسیر کرده

است و در نتیجه، ارزشها و اصول به جهتهایی بدل شده که مسیر ساختارها و شکلهای شرعی را توجیه، شرح و تفسیر می کند تا همگام با آن حرکت کند.

بنابراین، شریعت اسلامی از طریق ایجاد ساختار یگانه و منظم برای زندگی، نقش ارزشها در زندگی انسانی را تکمیل می کند و ارزشها نیز مسیر شریعت را تفسیر و روشن می کند و به اندازه کافی بدان انعطاف می بخشد تا بتواند در هر زمان و مکان، مشکل اختلاف را برطرف سازد.

عنصر سوم: شریعت یگانه الهی

اشاره

می بینیم که ادیان الهی و از آن جمله اسلام، به قانونگذاری اهمیت داده است. لیکن

ص: ۳۵۶

این اهمیت در اسلام، مفصل تر، روشنتر و پیشرفته تر است و این بدان سبب است که دین اسلام می خواهد در میان مردم یگانگی ایجاد کند و اختلاف جامعه انسانی در این مرحله را برطرف سازد، اختلافی که بر اثر پامال کردن ارزشها و اختلاف در تفسیر این دین به وجود آمده است. از این رو، وحی الهی با شریعتی فرود آمد که حرکت انسان و رابطه او با انسان و طبیعت را با هم سامان می بخشد و همچنین، مشکلات و اختلافاتی را که دامنگیر این حرکت می شود نیز برطرف می کند.

امتیازات شریعت اسلامی

شریعت اسلام از امتیازات زیر برخوردار است که دیگر ادیان آن ها را ندارند:

۱ - روشن بودن: آیین اسلام واضح و روشن است، زیرا قوانین اسلامی با چند عامل مهم همراه است که این روشنی را به آن می بخشد:

الف - پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شخصا این قوانین را بیان کرده و شرح داده است و افزون بر آن، گروه فقیهان و مبلغان مأموریت یافته اند که برای توضیح و شرح قوانین یاد شده اقدام

کنند. همان گونه که قرآن کریم به این موضوع اشاره کرده است:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)؛ «و شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را وقتی به سوی آنان بازگشتند بیم دهند. باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند».

ب - اجرا و تجربه عملی قوانین در زمان صاحب رسالت، چه، برای پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نسبتا فرصت پر دامنه ای ایجاد شد که احکام اسلامی را در جامعه اسلامی به مورد اجرا بگذارد و از لحاظ فقهی می توانیم این گستردگی را در بسیاری از اصول و کلیات فقه در

عبادات و معاملات مورد اتفاق مسلمانان مشاهده کنیم، هر چند که فقه اسلامی در معرض مشکلات فراوانی قرار داشته است.

ج - معین شدن قرآن کریم و خاندان پاک پیامبر صلی الله علیه و آله برای مرجعیت دینی، فکری و

ص: ۳۵۷

فقهی و برگزیده شدن علی علیه السلام از میان اصحاب به دانش و آگاهی و قضاوت. چرا که این مرجعیت دینی، تنها در وجود امام علی علیه السلام و پس از او در وجود فرزندان پاکش، تجلی می یافت، به گونه ای که مردم در حل مشکلات دینی باید به آنان رجوع می کردند. (۱)

۲- فراگیر بودن: شریعت اسلام به اندازه ای فراگیر و گسترده است که ابعاد گوناگون

زندگی انسانی را در بر می گیرد و این گستردگی را ما در هیچ یک از ادیان پیشین الهی نمی یابیم، چرا که هم رفتار فردی انسان را در بر می گیرد و هم رفتار اجتماعی او را از

قبیل: عبادات، معاملات، خوردن، آشامیدن، رابطه انسان با طبیعت، رابطه او با برادرش انسان، حکومت، سیاست، اقتصاد، خانواده، جامعه و دیگر مواردی که انسان آن را می شناسد.

این فراگیر بودن آیین اسلام از راههای زیر انجام شده است:

نخست: بیان احکام تفصیلی مسائل پیش بینی شده.

دوم: بیان قواعد و اصول کلی که انسان می تواند هنگام نیاز در مسائل پیش بینی نشده بدان رجوع کند.

سوم: بیان احکام [پنجگانه]: واجب، حرام، مکروه، مستحب و مباح.

چهارم: بیان احکام ناسازواری منافع یا خواسته های افراد و بیان اولویتها و حالتها استثنایی همچون زیان دیدن و سختی و دشواری [=عسر و حرج].

۳- انعطاف پذیر بودن: شریعت اسلام به گونه ای انعطاف پذیر است که می تواند به وجود خویش ادامه دهد و دوش به دوش شرایط پیشرفته و تازه زندگی انسان حرکت کند. چرا که اسلام هم نیازهای پایدار در زندگی انسان را در نظر گرفته و برای آن احکام

پایدار وضع کرده است و هم نیاز ناپایدار و متغیر و یا متحرک در زندگی را مورد توجه قرار داده و از لحاظ قانونگذاری آن را تحت پوشش گرفته است.

چرا که این ناپایداری و تغییر را در موضوعات احکام مد نظر قرار داده و این احکام را به عوامل و مصالح آن پیوند داده است و به همین دلیل، برای احکام، عناوین ثانوی یا «حالتها استثنایی» را مشخص کرده است و نیز در چهارچوب قواعد کلی و گرایشهای

۱- این موضوع را علمای اعلام به تفصیل بررسی کرده اند و ما نیز در برخی از سخنرانیهای خود و نیز در کتاب: «علوم القرآن» ص ۲۵۵، بدان پرداخته ایم.

حکومت دینی و اهداف آن، اختیارات و صلاحیتهای لازم را به ولی امر مسلمانان داده است.

۴ - ضمانتهای اجرایی: ضمانتهای اجرایی را که اسلام وضع کرده است، می توان در امور زیر خلاصه کرد:

نخست: متحول ساختن و رشد انگیزه درونی انسان مسلمان از طریق تأکید بر اصل «تقوا» و پرهیز کردن از محرمات الهی و تقویت اراده انسانی توسط جهاد اکبر، کنترل نفس و جلوگیری از سرکشی شهوت ها و هوسهای نفسانی.

دوم: تأکید بر این اصل که خداوند در عوض بخشش، دهش، شکیبایی بر طاعت و دوری از معصیت و تلاش و کوشش در راه خدا و دیگران و مصلحت جامعه، پاداش می دهد. خداوند فرموده است:

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً...»؛ «کیست آن کس که به

[بندگان] خدا وام نیکویی دهد تا [خدا] آن را برای او چند برابر بیفزاید؟...».

همچنین، تأکید بر ارزشها و اصول اسلامی که ضمانت اجرایی را تشکیل می دهد و جهت های شریعت را مشخص می سازد و نیز حکومت را توجیه می کند و موجب شناخت حکمت آن می شود.

سوم: تأکید بر تشکیل حکومت اسلامی که به زودی به صورت جداگانه درباره آن بحث خواهیم کرد. چرا که حکومت، عنصر ارزنده ای در تحقق بخشیدن این وحدت به شمار می رود.

چهارم: تأکید بر اصل نظارت امت و امر به معروف و نهی از منکر به سان اصلی که مسؤولیت همگانی را متجلی می سازد، مسؤولیتی که امت آن را بر دوش می گیرد، تا از

یک سو فرمانروا[ی جامعه اسلامی] را زیر نظر بگیرد و از سویی دیگر بر رفتار انسان دیگر نظارت کند. به زودی در جستاری که از عنصر چهارم انجام خواهیم داد، به این موضوع بیشتر آشنا خواهید شد.

عنصر چهارم: امت و جامعه یگانه

اشاره

مکتب اسلام در اهداف دینی و نظام اجتماعی، به «امت» جایگاه ویژه ای داده

ص: ۳۵۹

است. چرا که خداوند انسان را جانشین خود در زمین قرار داده است. بنابراین، وی باید به وظیفه جانشینی خویش عمل کند. همان گونه که این موضوع را در باب اول این کتاب شرح کردیم و معنای این جانشینی را بیان نمودیم.

ادیان الهی برای رهنمونی انسان به خداوندی آمده است که کمال مطلق می باشد و چون در میان انسانها اختلاف واقع شود، یکی از اهداف بنیادین و ارزنده ادیان الهی، حلّ

این اختلاف و رساندن انسان به وحدت در پرستش خداوند و راه راست و یگانه است، راهی که او را به خدای بلند مرتبه و کمالات الهی می رساند و انسان با رسیدن به این کمالات، تنها خدا را می پرستد:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ» (۱)؛ «و جنّ و انس را نیافریدم، جز برای آن که مرا پرستند». نیز در رفتار، حرکت و جامعه خود، حق و عدالت را اجرا می کند:

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِاصْ لُبِّيَّاتٍ وَ أَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِاصْ لُقْشَطٍ...» (۲)؛ «به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آن ها کتاب و ترازو را فرود

آوردیم، تا مردم به انصاف برخیزند...».

تردیدی وجود ندارد که حرکت پیامبران و ادیان الهی به زودی به تحقق یافتن این هدف الهی در پایان منجر خواهد شد:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (۳)؛ «و در

حقیقت، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد».

دین اسلام، آخرین دینی است که به فرمان خداوند این هدف در آن جامه عمل خواهد پوشید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَ لَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَ مَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۴)؛ «خدا به کسانی

از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتما آنان را در این

ص: ۳۶۰

۱- ذاریات/۵۶.

۲- حدید/۲۵.

۳- انبیاء/۱۰۵.

زمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان را به ایمنی مبدل گرداند، [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هرکس پس از آن به کفر گراید آنانند که نافرمانند».

بدین ترتیب، هدف اسلام از تغییر و تکامل و یگانگی، انسان، امت و جامعه است. لیکن سؤال این است که این تغییر اجتماعی همگانی چگونه تحقق پیدا خواهد کرد؟

در این جا از اسلام چنین به دست می آید که این تغییر اجتماعی [= انقلاب] از طریق دو عامل اساسی تحقق پیدا خواهد کرد:

نخست: از طریق پیامبر که مسئولیت رساندن پیام الهی و پرورش و آموزش انسان را بر دوش دارد.

دوم: از طریق انسانی که از این پیام استقبال می کند و از لحاظ معنوی و روحی دگرگون می شود. چرا که دگرگونی جامعه از طریق دگرگونی افراد صورت می گیرد:

«... إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...» (۱)؛ «... در حقیقت، خدا حال قومی را تغییر نمی دهد تا آنان حال خود را تغییر دهند...».

در این صورت، انسان همان گونه که هدف تغییر اجتماعی است، ابزار تغییر اجتماعی

نیز می باشد و تغییر [یا انقلاب اجتماعی]، بر طبق اراده و سنت الهی، با زور و قدرت تحقق پیدا نمی کند:

«... وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً...» (۲)؛ «... و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد...».

«... وَ لَوْ شَاءَ لَهَدَيْكُمْ أَجْمَعِينَ» (۳)؛ «... و اگر [خدا] می خواست مسلماً همه شما را هدایت می کرد».

«إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ» (۴) «اگر بخواهیم،

معجزه ای از آسمان بر آنان فرود می آوریم، تا در برابر آن، گردنهایشان خاضع گردد».

ص: ۳۶۱

۱- رعد/۱۱.

۲- مائده/۴۸.

۳- نحل/۹.

۴- شعراء/۴.

«...أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ»^(۱)؛ «...پس آیا تو مردم را ناگزیر می کنی که بگردند؟».

همچنین، خداوند خواست که فرستادگان و پیامبران را از میان مردم برگزیند، تا آنان به این وظیفه مهم [= انقلاب اجتماعی] پردازند و نخواست که این کار را از راه دیگری یعنی توسط فرشتگان و نیروهای غیبی انجام دهد.

این گونه نگرش به جایگاه امت و مردم در اسلام، موجب شده است که خطابه‌های قرآنی دارای روش خاصی باشد، یعنی خطابی باشد که بیش از آن که شخص پیامبر صلی الله علیه و آله یا گروه خاص و یا نخبگان را مورد خطاب قرار دهد، متوجه امت، مردم و جامعه باشد. هر چند که پیامبر صلی الله علیه و آله مسؤولیتهای ویژه ای دارد و نخبگان هم در جامعه اسلامی نقش اصلی و ارزنده ای را ایفا می کنند.

از این رو، اسلام درباره امت بر دو بعد پافشاری می کند:

نخست: بعد وحدت امت و جامعه انسانی و ایجاد عوامل اصلی که این وحدت انسانی را تحقق بخشد.

دوم: تعیین نقش و یا نقشهایی که باید امت در جامعه انسانی تکامل یافته بدان

پردازند و این، هدف مکتب اسلام است. ما به بُعد نخست در این جا اشاره خواهیم کرد، ولی بعد دوم را هنگامی که از حکومت اسلامی سخن می گوئیم، بررسی خواهیم کرد. چرا که نقش امت، یکی از عناصر ارزنده در تشکیل این حکومت به شمار می رود.

وحدت امت و جامعه

عوامل و عناصر وحدت امت و جامعه در اسلام را می توان به امور زیر خلاصه کرد:

نخست: برادری ایمانی. اسلام بر وحدت بشری و اصول آن تأکید کرده و تمامی موانع وحدت از قبیل ریشه، نژاد، زبان، تاریخ، جغرافیا، زمین، خاک، مصالح و منافع فردی را لغو نموده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^(۲)؛
«ای مردم ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و شما را

ص: ۳۶۲

۱- یونس/ ۹۹.

۲- حجرات/ ۱۳.

مَلَّتْ و قَبِيلَه قَبِيلَه گِردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت،

ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «همه شما از آدم هستید و آدم از خاک است. هیچ عربی بر غیر عربی برتری ندارد، جز به وسیله تقوا». (۱)

لیکن بشریت بر اثر پیروی از شرایط و محیط زندگی خود، از این اصل یگانه [یعنی برادری ایمانی] که آنان را گرد هم می آورد، دوری گزید و بدین سبب، ناگزیر چهارچوب دیگری وضع می شد که انسان ها را گرد هم می آورد. اسلام این چهارچوب واحد را بر پایه جداسازی حق از باطل و باور کردن خدا از باور نکردن او؛ وضع کرد.

«أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ» (۲)؛ «آیا کسی که مؤمن است چون کسی است که نافرمان است؟ یکسان نیستند». مؤمن و کافر به این دلیل برابر نیستند که خداوند

می خواهد رفتار جامعه انسانی بر پایه حق باشد و نقطه پایان و تکامل حرکت او به سوی

خدا باشد. خداوند فرموده است:

«يَأْتِيهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ» (۳)؛ «ای انسان، حقا که تو به سوی پروردگار خود به سختی در تلاشی و او را ملاقات خواهی کرد».

با توجه به این دیدگاه قرآنی، رابطه ایمانی، پایه وحدت امت و جامعه قرار گرفت و مسلمانان برادر ایمانی یکدیگر شدند.

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْرِحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۴)؛ «در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید،

امید که مورد رحمت قرار گیرید».

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مؤمنان با هم برادر و فرزندان یک پدر و مادرند، چون از یکی از آنان رگی زده شود، دیگران برایش بی خواب شوند». (۵)

نیز آن حضرت فرمود: «مؤمنان با یکدیگر برادرند و خونهایشان با هم برابر. آنان علیه

ص: ۳۶۳

۱- تحف العقول، ص ۳۴.

۲- سجده/۱۸.

۳- انشقاق/۶.

٤- حجرات /١٠.

٥- الكافي، ج ٢، ص ١٦٥، ح ١.

دیگران یک قدرت هستند و دونپایه ترینشان می تواند از سوی آنان پیمان بسپارد» (۱).

دوم: دوستی مؤمن با مؤمن. چهارچوب اخوت [= برادری] ایمانی که بر پایه ایمان استوار است، نیاز به درونمایه ای دارد که این وحدت را در میان افراد به وجود آورد و به این وحدت، نیرو و قدرت اثرگذار در زندگی اجتماعی و تکامل حرکت انسانی بخشد، چه، رابطه عقیدتی و فکری محض، به تنهایی برای تحقق یافتن آثار و دستاوردهای اجتماعی این وحدت بسنده نیست.

از این رو، اسلام درونمایه رابطه اخوت ایمانی را دوستی مؤمن با مؤمن قرار داده است:

«وَالْمُؤْمِنُونَ

وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ...» (۲)؛ «و مردان و زنان با ایمان دوستان

یکدیگرند...».

واژه «ولایت» به معنای دوستی، محبت، پای بندی، پیمان، پشتیبانی و یاری کردن است. بنابراین، ولایت، رابطه ای است که دارای بعد عاطفی و روانی می باشد و به دوستی خدا و پیامبرش منجر می شود. چنان که دارای بعد قراردادی، پیمانی و تعهد اجتماعی نیز می باشد و در عین حال، از بعد عملی هم برخوردار است که در پشتیبانی و یاری برادر مؤمن تجلی می یابد. تمامی این ابعاد را می توان از آیات قرآنی و روایات و نیز از خود اندیشه «ولایت» استنباط کرد. (۳)

سوم: وضع نظامی کامل برای روابط اجتماعی میان فرزندان امت و مسلمانان در سطوح گوناگون. چنان که این نظام، نحوه برقرار کردن رابطه با غیر مسلمانان از قبیل اهل

کتاب و دیگران را نیز دربر می گیرد و این، نظامی است، استوار، نیرومند و فراگیر که بر

پایه اندیشه فراگیر انسانی، باور ایمانی و مسئولیت اجتماعی و زندگی استوار می باشد.

یکی از اصول این نظام، تکامل اجتماعی و مسئولیت گروهی در برابر مسائل جامعه

ص: ۳۶۴

۱- مفید، الامالی، ص ۱۸۶ - ۱۸۷، ح ۱۳. برای توضیح بیشتر این عامل وحدت و عامل بعدی به کتاب: «الوحده الاسلامی من منظور الثقلین»، ص ۸۲ و کتاب: الاخوه الایمانیه من منظور الثقلین» از همین نویسنده رجوع کنید.

۲- توبه/ ۷۱.

۳- برای توضیح بیشتر در این باره، به کتاب: الوحده الإسلامیه من منظور الثقلین، ص ۸۵؛ کتاب: الحکم الاسلامی بین النظریه والتطبیق، ص ۹۰ و کتاب: الاخوه الایمانیه من منظور الثقلین از همین نویسنده رجوع کنید.

است نظیر امر به معروف و نهی از منکر و واجبات کفایی که مسئولیت آن‌ها بر دوش همه است و نیز همانند ارزشهای اخلاقی، احساسات بزرگوارانه و رفتار نیک با دیگران.^(۱)

چهارم: اسلام برای آن دسته از شعایر اسلامی که دارای ابعاد اجتماعی هستند، نظامی وضع کرده است تا به حرکت گروهی امت، ترتیب و سامان دهد، موانع را از میان فرزندان این امت بردارد و رنگ مذهبی و عبادی بدان بخشد که با وحدت دینی آخرین دین سازگار باشد. این شعایر عبارتند از: نماز جماعت، نماز جمعه، نماز عید فطر و عید

قربان، حج خانه خدا و زیارت دیگر اماکن مقدس و عبادتگاهها که هم از لحاظ محتوا و هم از لحاظ شکل ظاهری، نقش بزرگی در تحقق یافتن وحدت اسلامی دارد.^(۲)

پنجم: مشخص و معین کردن رابطه فرمانروا و فرمانبردار. چرا که یکی از عناصر اصلی در وحدت جوامع انسانی یا اختلاف در آن‌ها، مسأله حکومت و رابطه میان فرمانروا و رعیت و فرمانبروا و فرمانبردار است. مکتب اسلام، این رابطه را به طور دقیق

و گسترده تعیین کرده است که نقشی سترگ در تحقق یافتن این وحدت اجتماعی دارد. از مهم‌ترین ویژگیهای این رابطه آن است که اطاعت از فرمانروا در چهارچوب اطاعت از خداوند، بیعت کردن با او؛ و وحدت رهبری است و نیز فرمانروا از لحاظ معنوی، معیشتی و علمی در برابر همه اقشار ملت به طور یکسان مسؤول است. ما در جستاری جداگانه، این موضوع را کاویدیم و در بحث حکومت اسلامی به بیان گوشه‌ای از آن خواهیم پرداخت.

منظره‌هایی از وحدت امت

گوشه‌ای از تجلی وحدت امت اسلامی را در منظره‌های قرآنی زیر می‌توان دید:

الف - منظره وحدت در حرکت اجتماعی و اعتقادی از طریق چنگ زدن به ریسمان

ص: ۳۶۵

۱- این نظام اجتماعی را در کتاب خود به نام: دور اهل البیت فی بناء الجماعه الصالحه، ج ۱، ص ۴۶۵ به تفصیل بررسی و در جزء دوم، ص ۱۱، شرح کرده‌ایم.

۲- مسأله نظام شعایر و عبادات را در کتاب خود به نام: دور اهل البیت فی بناء الجماعه الصالحه، ج ۲، ص ۱۵۵، باب هفتم به تفصیل بحث کرده‌ایم.

الهی:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - حَقَّ تَقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ * وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ

اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا...» (۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا آن گونه که حق پروا کردن از اوست، پروا کنید و زینهار، جز مسلمان نمیرید. و همگی به ریسمان خدا چنگ زنی و پراکنده نشوید...».

این منظره را منظره ای دیگر تأیید می کند، یعنی منظره چنگ زدن به دستاویزی استوار که قدرت و پایداری را به نمایش می گذارد:

«...فَمَنْ يَكْفُرْ بِاصِّ لَطَاغُوتٍ وَيُؤْمِنْ بِاصِّ لَلِّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِاصِّ لُغُزْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۲)؛ «... پس هر کس به طاغوت کفر ورزد و به خدا ایمان آورد، به یقین به دستاویزی استوار، که آن را گسستن نیست، چنگ زده است و خداوند شنوای داناست.».

ب - منظره همدلی و یگانگی در عواطف و احساسات قلبی و هماهنگی آن ها با یکدیگر در اندیشه و حرکت و این هماهنگی توسط عامل غیبی به وجود می آید که در نعمت الهی و تأیید و یاری خداوند تجلی می یابد:

«... وَاذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ

إِخْوَانًا...» (۳)؛ «... و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آن گاه که دشمنان یکدیگر بودید. پس میان دلهای شما الفت انداخت، تا به لطف او برادران هم شدید...».

قرآن کریم بر این حقیقت غیبی تأکید می کند، چرا که در آیه دیگر می گوید: با ابزار مادی محال است که چنین همبستگی اجتماعی تحقق پیدا کند:

«...هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصِيرَةٍ وَبِإِصَابٍ لِمُؤْمِنِينَ * وَاللَّفَّ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ لَوْ أَنْفَقْتَ مِثْرَ الْأَرْضِ جَمِيعًا مَا أَلَّفْتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ أَلَّفَ بَيْنَهُمْ إِنَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۴)؛ «.. همو بود که تو را با یاری خود و مؤمنان نیرومند گردانید. و میان دلهایشان الفت انداخت که اگر آنچه در روی زمین

است همه را خرج می کردی، نمی توانستی میان دلهایشان الفت برقرار کنی، ولی خدا بود که میان آنان الفت انداخت، چرا که او توانای حکیم است.».

ج - منظره امت یکپارچه، چه از لحاظ تاریخی و چه از لحاظ اجتماعی. این

١- آل عمران/١٠٢ - ١٠٣.

٢- بقره/٢٥٦.

٣- آل عمران/١٠٣.

٤- انفال/٦٢ - ٦٣.

یکپارچگی به این سبب به وجود آمد که امت اسلامی از لحاظ عقیدتی، اخلاقی، اهداف زندگی و اصول انسانی به امت پیامبران بدل شد. زیرا که امت‌های پیامبران هر چند از نظر

زمان، مکان، زبان و قبیله با یکدیگر متفاوتند، ولی اهداف اجتماعی، آرمانها و مقاصد انسانی واحد، ابزارهای شرافتمند، عقیده و ارزشهای یگانه آن‌ها را با یکدیگر پیوند می‌دهد، به گونه‌ای که دیدگاه فراگیر اجتماعی و جهانی امت اسلامی در ادوار گذشته

تاریخ بشری تکامل پیدا می‌کند و گسترش می‌یابد تا در دوران اسلام، همه اقوام و ملت‌ها را در بر می‌گیرد [و همگی به امتی یگانه بدل می‌شوند]:

«إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاصْبِرُوا صَبْرًا مَعًا وَلَا يَخَافُ عُقْبَىٰ» (۱)؛ «این است امت شما که امتی یگانه است و منم پروردگار شما، پس مرا بپرسید».

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاصْبِرُوا صَبْرًا مَعًا وَلَا يَخَافُ عُقْبَىٰ» (۲)؛ «و در حقیقت، این امت شماست که امتی یگانه است و من پروردگار شمایم. پس، از من پروا دارید».

این وحدت که بر پایه اصل انسانی و اعتقاد به خدای یگانه و زندگی ابدی و تکامل اخلاقی استوار است، به جدایی و چند دستگی اجتماعی و رفتاری بدل می‌شود، چرا که عوامل وحدت امت اسلامی از میان می‌رود و این امت به گروه‌ها و حزب‌هایی تقسیم می‌شود:

«فَتَقَطَّعُوا أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ زُبُرًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۳)؛ «تا کار [دین]شان را میان

خود قطعه قطعه کردند [و] دسته دسته شدند، هر دسته‌ای به آنچه نزدشان بود، دل خوش کردند».

«إِنَّ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا لَسَتْ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ أَنْمًا أَمْرُهُمْ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ يُنَبِّئُهُم بِمَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (۴)؛ «کسانی که دین خود را پراکنده ساختند و فرقه فرقه شدند، تو هیچ‌گونه مسؤول ایشان نیستی، کارشان فقط با خداست. آن‌گاه به آنچه انجام می‌دادند آگاهشان خواهد کرد».

«...وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ * مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ

ص: ۳۶۷

۱- انبیاء/۹۲.

۲- مؤمنون/۵۲.

۳- مؤمنون/۵۳.

۴- انعام/۱۵۹.

فَرِحُونَ»(۱)؛ «... واز مشرکان مباحثید: از کسانی که دین خود را قطعه قطعه کردند و فرقه فرقه شدند؛ هر حزبی بدانچه پیش آن هاست دل خوش شدند».

د - منظره کشش و گسترش [و سرایت] دوستی خدا و بیزاری از دشمنان او به همه

جزئیات زندگی اجتماعی انسانی، تا اندیشه: «دوستی خدا، پیامبرش و مؤمنان و بیزاری از شریکان خدا» همه این جزئیات زندگی را در محدوده عملی واحد، یکپارچه سازد و این محدوده را محور آن قرار دهد. در این جا باید موضع ابراهیم علیه السلام و بیزاری او از قومش، به سبب این که آن ها بتها را می پرستیدند، الگو و سرمشق قرار گیرد. البته مشروط بر این که این موضع با تحول، گسترش و فراگیری اجتماعی همراه باشد که تمامی ابعاد و نقاط زندگی انسان را در بر گیرد و این فراگیری زمانی بهتر روشن می شود

که ما آیات زیر را بخوانیم و میان دوستی خدا و بیزاری از دشمنان او مقایسه کنیم:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا آبَاءَكُمْ وَأَخْوَانَكُمْ أَوْلِيَاءَ إِنِ اسْتَحَبُّوا الْكُفْرَ عَلَى الْإِيمَانِ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَأَخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ»(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر پدرانتان و برادرانتان کفر را بر ایمان ترجیح دهند [آنان را] به دوستی مگیرید و هر کس از میان شما آنان را به دوستی گیرد، آنان همان ستمکارانند. بگو: اگر پدران و پسران و برادران و زنان و خاندان شما و اموالی که گرد

آورده اید و تجارتی که از کسادش بیمناکید و سراهایی را که خوش می دارید، نزد شما از

خدا و پیامبرش و جهاد در راه وی دوست داشتنی تر است، پس منتظر باشید تا خدا فرمانش را [به اجرا در] آورد و خداوند گروه فاسقان را راهنمایی نمی کند».

«فَإِذْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ إِنَّا بُرءُؤُا مِنْكُمْ وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى تُؤْمِنُوا بِأَصْلِ اللَّهِ

وَخُدَّهَ إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ وَمَا أَمْلِكُ لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنْبَأْنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ»(۳)؛ «به طور قطع برای شما در [پیروی از] ابراهیم و کسانی که با

ص: ۳۶۸

۱- روم/ ۳۱ - ۳۲.

۲- توبه / ۲۳ - ۲۴.

۳- ممتحنه/ ۴.

اویند سرمشقی نیکوست: آن گاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از آنچه به جای خدا

می پرستید بیزاریم. به شما کفر می ورزیم و میان ما و شما دشمنی و کینه همیشگی پدیدار شده تا وقتی که فقط به خدا ایمان آورید، جز [در] سخن ابراهیم [که] به پدر خود گفت: حتما برای تو آمرزش خواهم خواست، با آن که در برابر خدا اختیار چیزی را برای تو ندارم. ای پروردگار ما، بر تو اعتماد کردیم و به سوی تو باز گشتیم و فرجام به سوی توست».

«إِنَّمَا وَرِثَكُمُ اللَّهُ مُورْسُوهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

رَاكِعُونَ * وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ» (۱)؛ «ولی شما تنها، خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند. و هر کس که خدا و پیامبر او و کسانی را که ایمان آورده اند،

ولی خود بدانند [پیروز است، چرا که] حزب خدا همان پیروزمندانند». فراگیری پیش گفته زمانی آشکار می شود که ما آیات قرآنی را که درباره دوستی خداست دنبال کنیم، تا دریابیم که دوستی خدا تمامی جزئیات زندگی انسانی را دربر می گیرد.

عنصر پنجم: امامت و حکومت

اشاره

از پایه ها و عناصر اصلی وحدت دینی در اسلام «امامت» است. گاه امامت و نبوت در یک شخص گرد هم می آید و گاه از نبوت جدا می شود. در آخرین دین، امامت عنصری است که از نبوت جدا نمی شود، چه، پیامبر از همان آغاز امام بوده، همان گونه ابراهیم علیه السلام سرانجام، امام بوده است. آن گاه امامت پس از درگذشت آخرین پیامبر، ادامه یافت، هر چند که نبوت قطع شد و ادامه پیدا نکرد.

مسئولیت‌های نبوت و امامت

امامت در وظایف بنیادینی که آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را برعهده دارد و قرآن کریم بدان اشاره کرده، با نبوت شریک است و این وظایف عبارتند از: تلاوت و خواندن آیات

تبلیغ، پرورش و پاکیزه ساختن امت و جامعه و آموزش کتاب و حکمت. خداوند فرموده

ص: ۳۶۹

است:

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِن قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ»^(۱)؛ «اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب

و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

بی تردید، تمامی این مسؤولیتها مستلزم آن است که پیامبر و امام، دین را به طور کامل فرا گرفته، نگهبان آن باشد، تا بتواند آن را به مردم برساند و به آموزش و پرورش آنان پردازد و به وسیله آن پاکشان گرداند.

همچنین، پیامبر و امام باید به رهنمونی امت پردازد و به اندازه ای که به دین و اهداف آن مربوط می شود بر حرکت آنان نظارت و اشراف داشته باشد، تا بتواند از این طریق، آن ها را پاک گرداند و پرورش دهد.

همچنین، پیامبر و امام باید مسؤولیت ستیز با انحراف را برعهده گیرد و به منظور سلامتی حرکت و رفتار امت^(۲)، تدابیر لازم را در پیش گیرد، زیرا که این مسؤولیت از لوازم پرورش دادن و پاک گردانیدن به شمار می رود.

تفاوت میان نبوت و امامت

چنان که پیشتر گفتیم، گاه نبوت با امامت در یک شخص گرد می آید و گاه از آن جدا می شود و در این صورت، نبوت در امور زیر با امامت تفاوت دارد:

۱ - پیامبر، رسالتی [= دینی] را با خود می آورد که از طریق وحی الهی به او می رسد، اما امام، این رسالت را به عنوان امانت از سوی پیامبر دریافت می کند، هر چند که همین

امام از سوی خداوند تعیین شده باشد تا این امانت به او سپرده شود.

۲ - دلیل نبوت پیامبر و حجتی که ثابت می کند این نبوت از سوی خداست، «معجزه» است. اما امام، آنچه امامت او را نزد مردم ثابت می کند و نیز حجت او بر مردم، نصی

است که از سوی پیامبر، به فرمان خدا، بر اثبات امامت آن امام رسیده باشد.

البته، گاه امامت با امور غیبی غیر عادی و قوانین تجربی همراه می شود که به معجزه

١- جمعه/٢.

٢- الاسلام يقود الحياه، ص ١٣٦ - ١٣٧.

شبهت دارد. لیکن اصل حجت و دلیل امامت، همان نصّ است.

۳- منکر پیامبر، مسلمان نیست، برخلاف منکر امامت که مسلمان گفته می شود و تنها از محدوده ایمان کامل بیرون است و سبب آن هم این است که امامت ادامه رسالت است و از طریق نصّ پیامبر ثابت می شود و لذا از وضوح و روشنی نبوت برخوردار نیست.

۴- نقش بنیادینی که پیامبر آن را ایفا می کند، استواری و تثبیت ارکان رسالت و رساندن آن به مردم است. اما نقش امام که پس از پیامبر می آید و پیامبر نیست، ادامه

فرآیند سازندگی و انقلاب است. بنابراین، نقش پیامبر پایه گذاری است و نقش امام ساختن بر روی این پایه است و لذا رسول خدا صلی الله علیه و آله در سخنی با امام علی علیه السلام تأکید می کند که او برای تنزیل می جنگد و علی علیه السلام برای تأویل (۱).

هدف بنیادین پیامبر، دگرگونی جامعه انسانی به وسیله دین است و این، باید دو مرحله را پشت سر گذارد:

نخست: رساندن دین به مردم و بنیاد نهادن آن.

دوم: ایجاد دگرگونی اجتماعی که عمر پیامبر، به طور معمول، برای این مرحله بسنده

نمی کند و نیاز دارد که این نقش توسط امام تکمیل شود.

مسئولیت‌های پیش گفته در آخرین نبوت، چند مسأله مهم را ناگزیر ساخته است:

مسأله نخست: استمرار امامت. پس از نبوت، ادامه امامت به دلایل زیر، یک امر ضروری است که ما این دلایل را به صورت

کوتاه بیان می کنیم: (۲)

۱- پیشتر بیان کردیم که فرآیند تغییر اجتماعی و از آن جمله، از میان بردن ستمگران و

ص: ۳۷۱

۱- از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرمود: «ای علی، تو نسبت به من، همچون هارون نسبت به موسی هستی، جز این که پس از من پیامبری نیست. تو دینم را ادا می کنی و به وعده ام جامه عمل می پوشانی و پس از من به خاطر تأویل پیکار می کنی، چنان که من به خاطر تنزیل پیکار کردم. ای علی، دوستی تو، ایمان و دشمنی تو، نفاق است. خداوند لطیف و آگاه به من خیر داده است که نه تن از امامان معصوم و پاک از نسل حسینند و از جمله آنان، مهدی این امت است که در آخرین زمان دین را بر پا می دارد، همان گونه که من در آغاز آن، دین را برپا کردم». کفایه الاثر، ص ۱۳۵؛ بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۳۳۱؛ ح ۱۹۰. مضمون روایت پیکار بر سر تنزیل و پیکار بر سر تأویل در شماری از روایاتی آمده است که شیعه و سنی آن ها را

روایت کرده اند. ر.ک: تاریخ ابن عساکر، ج ۳، ص ۱۲۷ و ۱۳۶؛ مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲. حاکم گفته است: این روایت صحیح است.

۲- ر.ک: دور اهل البیت فی الحیاه الاسلامیه، از همین نویسنده.

بتهای اجتماعی، مبارزه با نفس و پرورش اجتماعی، امری است که عمر پیامبر معمولاً برای آن بسنده نمی کند بلکه به وجود امام پس از پیامبر نیاز دارد، چرا که با رفتن آخرین

پیامبر، نبوت قطع می شود.

۲ - اختلاف بر سر چگونگی عبادت، اجرای احکام شرعی و مفاهیم دینی، پدیده ای است که همیشه در تاریخ انسانی وجود دارد و به نصّ قرآن از آن جدا نمی شود:

«...وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ * إِلَّا مَنْ رَحِمَ...» (۱)؛ «...پیوسته در اختلافند. مگر کسانی که پروردگار تو به آنان رحم کرده است...».

همچنین بر طبق روایت متواتر از پیامبر صلی الله علیه و آله: «ستارگان، اهل زمین را از عرق شدن در امان نگه می دارد و اهل بیت من امتم را از اختلاف و چنانچه یکی از قبایل عرب به مخالفت با آنان برخیزد، امت به اختلاف دچار شوند و به حزب شیطان بدل گردند» (۲).

بنابراین، وجود امام ناگزیر است تا حجت را بر مردم تمام کند و این اختلاف در دین را از میان بردارد. هر چند که به دلیل وجود ضمانتها در دین اسلام، اختلاف دینی در آخرین دین در مقایسه با ادیان پیشین اندک است، لیک با وجود این، اختلاف در هر حال وجود دارد.

۳ - اجرای احکام شرعی به طور کامل - که آخرین مرحله تاریخ بشری یعنی مرحله وحدت حقیقی دینی آن را ایجاب می کند و تمامی پیامبران و از آن جمله، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بدان مژده داده اند - در دوران امام مهدی منتظر (عج) می باشد. اجرای احکام

شرعی، چه در مرحله زمینه سازی و چه در مرحله اجرا، نیاز به امامت دارد.

مسأله دوم: امامت اهل بیت علیهم السلام. ضرورت ادامه امامت و بقای آن، مسأله دیگری را موجب شده است و آن این است که امامت باید در اهل بیت علیهم السلام باشد، زیرا که تنها آنان شایستگی این مقام را دارند نه دیگران و این به دلایل و عوامل چندی است که شرایط امامت و محتوای آن ایجاب می کند.

این مسأله از جستارهای کلامی است که این کتاب گنجایش آن را ندارد و لذا برای آشنایی بیشتر به کتاب ما: «دور اهل البیت فی الحیاه الاسلامیه» رجوع کنید.

ص: ۳۷۲

۱- هود/۱۱۸ - ۱۱۹.

۲- مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۴۹. حاکم گفته است: این حدیث، دارای سند صحیح است.

مسأله سوم: وحدت امامت. برای این که امامت نقش مطلوب خود را در تحقق بخشیدن وحدت دینی در اسلام ایفا کند، ضرورت دارد که امامت در میان امت یگانه باشد نه چندگانه و این از چیزهایی است که مسلمانان بر آن اجماع دارند.

متون قرآنی در چند مورد به وحدت امامت اشاره کرده است و از آن جمله، در داستان موسی علیه السلام. چرا که هارون را وزیر موسی علیه السلام قرار داده، نه همتای آن. یا در شیوه ای که قرآن کریم در باره نبوتها در ادوار مختلف مطرح کرده، باز هم از وحدت امامت و رهبر سخن گفته است، زیرا که در این شیوه در هیچ عصر و دوره ای شاهد تعدد رهبری نیستیم.

همچنین، روایاتی که از اهل بیت علیهم السلام در این زمینه به ما رسیده، نیز بر وحدت امامت تأکید کرده است. از آن جمله، از حسین بن ابی علا نقل شده که گفت: به ابا عبدالله علیه السلام گفتم: آیا می شود در زمین، امامی نباشد؟ حضرت فرمود: نه. گفتیم: آیا می شود در زمین

دو امام باشد؟ فرمود: «نه، مگر امامی که خاموش باشد و سخن نگوید و امامی که پیش از او هست سخن بگوید»^(۱)

مسأله چهارم: فرمانروایی از آن پیامبر و امام است. برای این که نقش امامت در تحقق بخشیدن آخرین وحدت، مؤثر بیفتد، بر همه مسلمانان واجب شده است که با امام بیعت کنند و در این بیعت هر مسلمانی پیمان می بندد که در چهارچوب احکام شرعی، بی چون

و چرا از امام فرمانبرداری کند و اطاعت او را همپای اطاعت خدا بداند.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله به طور متواتر نقل شده است و مسلمانان بر آن اجماع دارند که آن حضرت فرمود: «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، گویی در دوران جاهلیت از دنیا رفته است»^(۲). یا چنین روایت شده است: «هر که بمیرد و بیعتی نکرده باشد، در دوران

ص: ۳۷۳

۱- بصائر الدرجات، ص ۴۸۶، ح ۱۱؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۵۱، ح ۱۰۲.

۲- مجلسی در بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، باب وجود معرفه الامام، این روایت را آورده و در صفحه ۹۴ چنین گفته است: «بسیاری از عالمان اهل سنت روایت کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر که بمیرد و امام زمان خویش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است». این روایت از طریق اهل سنت، تنها در مسند احمد بن حنبل آمده است. برخی از آنان این روایت را آورده و سپس در برخی از چاپهای بعدی آن را حذف کرده اند و این، از شیوه های خطرناکی است که در وارونه جلوه دادن حقایق در عصر جدید به کار گرفته می شود. نیز روایت یاد شده را صاحب مجمع الزوائد از کتب جامع و متأخر اهل سنت نقل کرده است. همچنین، این روایت در کتر العمال نیز آمده است. در کتاب التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۶ به نقل از صحیح مسلم آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بمیرد و بیعتی نکرده باشد، گویی در دوران جاهلیت از دنیا رفته است». بیشتر روایات در این زمینه با این عنوان آمده است: هر که بمیرد و بیعتی نکرده باشد - یا با

امام یا به طور کلی - در دوران جاهلیت مرده است. روایت: «هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است» تنها به صورت بسیار محدود در کتابهای عالمان اهل سنت نقل شده است. این احتمال به طور جدی وجود دارد که روایات وارد شده درباره «بیعت» تحریف شده باشد چرا که این روایات در اصل، درباره شناخت امام آمده، لیک برای این که اندیشه های مردم را از عنوان امام دور کنند، آن ها را جعل و تحریف کردند، به گونه ای که معنا و مفهوم دیگری پیدا کردند.

همچنین، در قرآن کریم آمده است که فرستادن هر پیامبر مستلزم فرمانبرداری از این پیامبر است:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (۲)؛ «و ما هیچ پیامبری نفرستادیم، مگر آن که به فرمان الهی از او اطاعت کنند...». نیز اطاعت از پیامبر و امام، یعنی اولیای امر، با

اطاعت خداوند همراه است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر او عرضه بدارید. این بهتر و نیک فرجام تر است».

«وَأَطِيعُوا اللَّهَ - وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ...» (۴)؛ «و از خدا و پیامبر اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود...».

ص: ۳۷۴

۱- التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۶، به نقل از صحیح مسلم. ر.ک: کنز العمال، ج ۶، ص ۴۵ و ۶۶، احکام الاماره و آدابها.

۲- نساء/۶۴.

۳- نساء/۵۹.

۴- انفال/۴۶.

خداوند در سیاق آیه پیشین فرموده است:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۱)؛ «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی آورند، مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده ای دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم فرود آورند».

سخن درباره امامت و فرمانبری از امام، ما را به سخن درباره حکومت اسلامی، می کشاند که از مهمترین ویژگی‌های آخرین دین، یعنی دین اسلام به شمار می رود، چه از لحاظ محتوا و مضمون و چه از لحاظ اجرا و عمل. همچنین، حکومت اسلامی از مهمترین عناصر تحقق یافتن وحدت و از میان برداشتن حلقه های اختلاف نیز محسوب می شود. از این رو، می بینیم که تنها دین اسلام - نه سایر ادیان - توانست در دوران بنیانگذار این دین، حکومت اسلامی (۲) تشکیل دهد و این حکومت تا زمان کنونی

ما استوار و پابرجا بماند و به صورت یک حقیقت استوار در میان مسلمانان از لحاظ معنوی باقی خواهد ماند، تا این که مرحله ظهور حجت خدا، مهدی قائم (عج) فرا رسد و آن حضرت وحدت حقیقی و کامل را در عمل تحقق بخشد. همچنین، این حکومت در نشر دین اسلام و تقویت ارکان آن، اثری سترگ داشته است.

اهمیت حکومت اسلامی ایجاب می کند که برای آن، فصلی جداگانه و درخور این کتاب باز کنیم. همان گونه که این موضوع را در کتاب جداگانه ای به شکل بسیار مفصل بررسی کرده ایم. [= کتاب: الحکم الاسلامی بین النظریه والتطبیق]

ص: ۳۷۵

۱- نساء / ۶۵.

۲- حکومت اسلامی هر چند در دوران حکومت داوود و سلیمان و دیگر انبیای بنی اسرائیل به طور نسبی پیاده شد، لیکن این حکومت، یک مقام محض بود که پیامبر از طریق تحولات اوضاع اجتماعی نسبت به فرمانروایان و پادشاهان بدان دست یافت و حکومت اسلامی را به مورد اجرا گذارد. اقیماً حکومت اسلامی در دین اسلام، یک برنامه دینی است و به همین سبب، تا امروز ادامه پیدا کرده، هر چند که به انحرافهای فراوانی دچار شده است. حتی پس از سقوط حکومت عثمانی، قانون اساسی حکومت در ایران و سعودی همچنان بر پایه حکومت شریعت باقی ماند، اگر چه این دو کشور در بسیاری از موارد با حکومت اسلامی به مخالفت برخاستند.

اشاره

سخن درباره حکومت اسلامی پر دامنه است و ما می کوشیم نشانه های بنیادین آن را به طور کوتاه در ضمن سه جستار بیان کنیم و تفصیل را به کتاب خود به نام: «الحکم الاسلامی بین النظریه والتطبیق» واگذاریم:

جستار نخست: اندیشه کلی درباره ساختار حکومت اسلامی و خصوصیات فرمانروا.

جستار دوم: نقش حکومت اسلامی در جامعه انسانی.

جستار سوم: ویژگیهای حکومت اسلامی.

جستار نخست: ساختار کلی حکومت اسلامی و خصوصیات فرمانروا

اشاره

از طریق متون پیشین دانستیم که حکومت در اصل از آن خداوند بلند مرتبه است:

ص: ۳۷۶

«...إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ...»^(۱)؛ «فرمان جز به دست خدا نیست...».

خداوند این حکومت را برای پیامبرانی قرار داده که شخص و نام آنان را تعیین کرده است:

«وَتِلْكَ حُجَّتُنَا آتَيْنَاهَا إِبْرَاهِيمَ عَلَى قَوْمِهِ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَن نَّشَاءُ إِنَّ رَبَّكَ حَكِيمٌ عَلِيمٌ * وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِن قَبْلُ وَمَن ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ * وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلًّا مِّنَ الصَّالِحِينَ * وَاسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُؤُسَ وَلُوطًا وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ * وَمِن آيَاتِهِم وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَأَخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^(۲) «و آن حجت ما بود که به ابراهیم در برابر قومش دادیم. درجات هر کس را که بخواهیم فرا می بریم، زیرا پروردگار تو حکیم داناست. و به او اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه را به راه راست درآوردیم و نوح را از پیش راه نمودیم و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند. و اسماعیل و یونس و لوط که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم. و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را [بر جهانیان برتری دادیم] و آن را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم».

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاصْحَبْ حُكْمَ بَيْنَ النَّاسِ بِإِصْحَابِ لُحُقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَى فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ...»^(۳)؛ «ای داوود، ما تو را در زمین جانشین گردانیدیم، پس میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در می کند...».

پس از پیامبران، بر حسب نظریه مذهب شیعه امامی، حکومت از آن امامان است و این، به دلیل نصی است که به فرمان خداوند از پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده است.^(۴) و چنان که بیان

کردیم، امام همان مسؤولیتهای پیامبر را بر دوش دارد و از همان صلاحیتهای و اختیارات

ص: ۳۷۷

۱- انعام/۵۷. این موضوع در چند سوره آمده است. ر.ک: المعجم المفهرس، ماده حکم.

۲- انعام/۸۳ - ۸۷. آنچه در سوره انبیاء آمده، نیز به این موضوع اشاره دارد.

۳- ص/۲۶.

۴- دلایل اثبات امامت را در کتاب خود: «الامامه» و دیدگاههای اسلامی درباره حکومت را در کتاب خود: «الحکم الاسلامی بین النظریه و التطبيق»، باب دوم، ص ۶۱ بیان کرده ایم.

برخوردار است. البته، تفاوت‌هایی میان آن دو وجود دارد که بیشتر آن‌ها را بازگو نمودیم.

لیکن برحسب مذهب اهل سنت، پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و بر حسب مذهب

اهل بیت علیهم السلام پس از غیبت امام مهدی علیه السلام این پرسش مطرح می‌شود که حکومت از آن کیست؟ و چگونه خواهد بود؟

از متون دینی: آیات قرآنی و احادیث نبوی و فتاوی فقیهان و عالمان مسلمانان چنین برمی‌آید که حکومت دارای سه رکن و یا سه بعد است و ساختار این حکومت از طریق این ارکان روشن می‌شود و نظریه اسلامی کوشیده است که میان این سه رکن تعادل ایجاد کند:

نخست: نخستین رکن، درونمایه حکومت اسلامی و اختیارات آن می‌باشد که عبارت است از: مقامهای سه گانه قانونگذاری، اجرایی و قضایی و این اختیارات از آن فرمانروای اسلامی است.

دوم: ویژگیهای فرمانروای اسلامی که اختیارات یاد شده در وجود وی متمرکز می‌شود و توسط این ویژگیها می‌توان تشخیص داد که آیا این فرمانروا برای حکومت شایستگی دارد یا خیر؟

سوم: وظیفه امتی که حکومت به اداره امور آنان می‌پردازد و نقش این امت در حکومت مشخص یا تعیین کردن فرمانروا.

رکن نخست: درونمایه حکومت اسلامی

اشاره

حکومت اسلامی، همان گونه که پیشتر اشاره کردیم، قانونگذاری، اجرا و قضاوت را در بر دارد و اینها سه مقام شناخته شده حکومتی است.

مقام قانونگذاری

برتری حکومت اسلامی بر سایر حکومتها آن است که اصل قانونگذاری را از آن

خدا می‌داند و نقش فرمانروا، رساندن این قوانین و احکام یا کشف آن، از طریق رجوع به دلایلی است که شارع مقدس نیز آن‌ها را قبول داشته باشد.

دلایل استنباط قوانین و احکام به طور کلی عبارتند از: قرآن کریم، سنت نبوی که از

طریق اسناد معتبر ثابت می شود، اجماع و عقل، در صورتی که حکم شرعی یا علتها و بایستگیهای آن به صورت قطعی پی
ببرد. (۱)

در هر حال، فرمانروای اسلامی [= حاکم اسلامی] یا باید به احکام شرعی به طور مستقیم و از طریق وحی الهی آگاه باشد نظیر
پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس این احکام را به مردم برساند:

«...يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ...» (۲)؛ «... تا آیات او را بر آنان بخواند...».

«...وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ» (۳)؛ «...و بر فرستاده [خدا] جز ابلاغ آشکار

نیست».

یا این که این احکام از سوی خدا و پیامبر به وی سپرده شده باشد همانند امام و یا این فرمانروا مجتهد باشد و بتواند احکام را
از طریق دلایل تفصیلی چهارگانه استنباط کند.

البته، ولی امر، که همان فقیه جامع شرایط و دارای اجتهاد و عدالت و مهارت است، می تواند خلأ قانونی را در اموری که
شارع مقدس آن ها را به وی واگذار کرده، پر کند و

آن ها اموری هستند که مباح یا متحرک و متغیرند و از عامل شرایط و اوضاع اثر می پذیرند و به همین سبب، وضع احکامی
پایدار برای آن ها امکانپذیر نیست.

احکام حکومتی

به منظور روشن شدن این احکام به پاره ای از موارد آن اشاره می کنیم:

۱ - موضوعاتی که با آن دسته از امور عرفی ارتباط دارد که با تغییر عرف [= راه و رسم مردمی] و اوضاع اجتماعی تغییر می
یابد. به عنوان نمونه، بر شوهر واجب است که

هزینه زندگی همسرش از قبیل خوراک، پوشاک و مسکن او را پردازد و اینها اموری هستند که بر حسب تغییر زمان، سطح
زندگی مردم و شیوه های زندگی و معیشتی تغییر می یابد و امور دیگر از این باب.

۲ - موارد تراحم و ناسازی میان واجباتی که نمی توان آن ها را گرد آورد نظیر واجب

ص: ۳۷۹

۱- این موضوع معمولاً در علم اصول فقه بحث می شود و ما در این جا، تنها بدان اشاره کردیم.

۲- جمعه ۲.

۳- نور/۵۴. در سوره های دیگر نیز این مطلب آمده است. ر.ک: المعجم المفهرس، ماده بلغ.

بودن نگهداری مردم و واجب بودن دفاع از اسلام و مسلمانان در صورتی که مورد هجوم دشمن قرار گیرند که این دفاع ممکن است به شهادت و کشته شدن بینجامد. یا تزاحم و ناسازی میان واجبات و محرماتی که از مصلحتها و مفسده ها سرچشمه می گیرد و برخی از آن ها با برخی ناسازگاری پیدا می کند. به عنوان نمونه، نوشیدن شراب، حرام و حفظ جان واجب است. گناه انسان به نوعی بیماری دچار می شود که زندگی اش را تهدید می کند و درمان این بیماری به نوشیدن شراب منحصر می شود. یا سقط جنین حرام و حفظ زندگی مادر از واجبات و گناه این حرام با آن واجب ناساز می شود و به همین ترتیب... بنابراین، تشخیص اهمّ از مهمّ و تقدیم اهمّ بر مهمّ از وظایف قانونی و دینی فرمانروای اسلامی است.

۳- واجبات دینی به طور کلی - جز آنچه با دلیل مستثنا شده - مشروط بر آن است که موجب زیان و سختی و دشواری نشود. قرآن می گوید:

«...وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مَلَّةً...» (۱)؛ «... و در دین شما سختی قرار نداده است...».

«...يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ...» (۲)؛ «...خدا برای شما آسانی می خواهد و برای شما دشواری نمی خواهد...».

«زیان دیدن و زیان رساندن در اسلام نیست» (۳) این

قاعده از جمله قواعد مسلم است که هرگاه واجب اسلامی در برخی از حالتها موجب زیان یا سختی و دشواری شود، تشخیص این زیان و صدور حکم درباره آن از وظایف حکومت و حاکم اسلامی است، چه، زیان و همچنین سختی و دشواری با توجه به زمان

و مکان اختلاف پیدا می کند [و باید حاکم اسلامی آن را مشخص کند].

۴- قانونگذاری برای اداره امور مردم در زمینه اموری که مباح یا مربوط به آنان و در سیطره و تصرف ایشان است و این در زمانی خواهد بود که خواسته های مردم نسبت به این امور با یکدیگر ناسازگار باشد، به گونه ای که به نابسامانی زندگی آنان، با زیان

رساندن به این زندگی و یا درگیری و اختلاف میان آنان منجر شود. چنان که وضعیت در

ص: ۳۸۰

۱- حج/ ۷۸.

۲- بقره/ ۱۸۵.

۳- من لایحضره الفقیه، ج ۴، ح ۲۴۳ و ۷۷۷. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴، ابواب موانع الارث، ب ۱، ح ۱۰.

مورد بهره گیری از منابع طبیعی و همگانی نظیر آب، زمین، حیوانات موجود در خشکی و دریا و یا استفاده از راههای عمومی، از همین قرار است و برای ساماندهی این موارد،

به قانونگذاری و برنامه ریزی نیاز است.

۵ - ساماندهی و اجرای واجبات عینی و کفایی، تا اهداف مورد نظر از این واجبات تحقق یابد همانند ساماندهی فرایند جهاد، امر به معروف و نهی از منکر یا گردآوری خمس و زکات و یا آماده سازی نیرو...

مسئولیت قانونگذاری و برنامه ریزی امور یاد شده و امثال آن ها را فرمانروا و حکومت اسلامی بر دوش دارد.

مکانیسم قانونگذاری

مکانیسم قانونگذاری به طور اساسی بر چند امر تکیه دارد:

۱ - رویکرد همگانی در قانونگذاری اسلامی که مجتهد می تواند آن را از شریعت استنباط کند، نشانگر نشانه ها و سیاستهای کلی شریعت اسلامی است که با اهداف کلی و مقاصد همگانی، حرمتها، مقدسات و ارزشهای این شریعت ارتباط دارد. چرا که این مقدسات و ارزشها حدود فرآیند قانونگذاری به شمار می رود، که فرمانروا بدان می پردازد. (۱) این امر نشان می دهد که فرمانروای اسلامی باید مجتهد باشد تا توان تشخیص یاد شده را داشته باشد.

۲ - جستجو، تشخیص و دنبال کردن مصالح، تواناییها و امکانات مسلمانان و

خطرهایی که آنان را تهدید می کند و نیز درجه این خطرها.

۳ - مشورت با امت و مردم در امور تخصصی که شناخت آن ها به کارشناسان و آگاهان و افراد کارکشته نیاز دارد.

۴ - جلب آراء مردم در اموری که به مصالح شخصی و امور عمومی و خصوصی دنیوی آنان مربوط می شود، اموری که سرپرستی آن ها در اصل از آن مردم است، زیرا به زندگی آنان اختصاص دارد و ناگزیر باید به نیازها، نظریه ها و خواسته های آن ها در این

امور توجه کرد، چرا که اداره این امور به ایشان واگذار شده است.

ص: ۳۸۱

۱- ر.ک: شهید صدر، الاسلام يقود الحياه.

از این رو، تجربه کنونی حکومت اسلامی در جمهوری اسلامی ایران با ساختار و تشکیل نهادهایی چون مجلس خبرگان، مجلس تشخیص مصلحت نظام، شورای امنیت ملی، مجلس شورای اسلامی، شوراهای شهر و شوراهای اجرایی در زمینه های مختلف، با مصالح مردم ارتباط دارد و در نگاه اول به این نهادها، به نظر می رسد که تشکیل آن ها از نظامهای دموکراسی وام گرفته شده تا ساختار نظام اسلامی را متحول سازد. لیکن در حقیقت، چنین نیست بلکه نهادهایی هستند که - با قطع نظر از نام و شکل - درونمایه و خاستگاه اسلامی دارد.

ضمانتهای اجرایی

از این جا پی می بریم که قانونگذاری در «منطقه الفراغ» یعنی جاهایی که خلأ قانونی وجود دارد به قیدهای اساسی زیر محدود شده که سلامت این قانونگذاری را تضمین می کند:

نخست: حکم شرعی و الهی و رویکردهای همگانی آن که بیانگر مقاصد اهداف، ارزشها و اصول این حکم باشد.

دوم: مصالح و مفاسد واقعی جامعه که ممکن است بر اثر شرایط و اوضاع اجتماعی تغییر کند و شناخت آن ها تنها از طریق رایزنی با خبرگان و کارشناسان امکانپذیر است.

سوم: خواست امت و انتخاب آن در مسائلی که به امور و زندگی خصوصی دنیوی آنان مربوط می شود و نیز در اجرای خصوصیات که باید در ولی امر و فرمانروای اسلامی

وجود داشته باشد.

چهارم: نهایت درجه تلاش در شناخت واقع و مصلحت و رسیدن بدان و نیز اشراف فرمانروای اسلامی بر فرآیند قانونگذاری دستگاههایی که از سوی او برای این کار موظف و یا از جانب مردم انتخاب شده اند.

این امور چهارگانه، ضمانتهای اجرایی را تشکیل می دهد تا قانونگذاری در زمینه پیش گفته از یک سو با حکم شرعی همخوانی داشته باشد و از سویی دیگر با حق و عدالت و مصالح والا.

اجرا و عملی کردن احکام شرعی که در اصل شریعت ثابت شده، یا اجرای قوانین و برنامه‌هایی که ولی امر مسلمانان و دستگانهایی که مسئولیت ساماندهی زندگی انسان‌ها را برحسب مقتضیات شرایط و نیازهای جدید انسانی و اجتماعی بر عهده دارند آن‌ها را وضع می‌کنند، نیز از اموری است که به حاکم اسلامی واگذار شده است، چرا که ولایت همگانی او آن را ایجاب می‌کند، هر چند که مفهوم فقهی و اسلامی «ولایت» بسیار گسترده‌تر از اجرای احکام شرعی است، به گونه‌ای که هر سه قوه [= مجریه، مقننه

و قضائیه] را در بر می‌گیرد و معنای آن مساوی با حکومت است.

همچنین، می‌توانیم این مفهوم گسترده را از نصوصی به دست آوریم که بر وجوب بیعت با امام دلالت دارد و بیعت به معنای پیمان بستن و ملتزم شدن به طاعت و فرمانبرداری از امام است: «هر که بمیرد و با کسی بیعت نکرده باشد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است» (۱) «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است» (۲).

نیز این گسترده‌گی معنای ولایت را می‌توان از نصوصی به دست آورد که به طور کلی

حکومت را به سه دسته واگذار می‌کند: پیامبران، الهیون و دانشمندان. خداوند فرموده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا

وَالرَّبَّابِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ...» (۳)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می‌کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...». واژه حکم در این آیه به معنای اجرای شریعت است و دلیل آن این سخن خداوند است:

«... بِمَا اسْتَحْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ...»

ص: ۳۸۳

۱- التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۶.

۲- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، باب وجوب معرفه الامام.

۳- مائده/۴۴.

و نیز به قرینه احکام اجرایی که در سیاق این آیه آمده است.

بنابراین، پیامبر، الهی و دانشمند، اگر چه سرپرست، ناظر و گواه حکم شرعی و الهی است، لیکن در عین حال، مسؤول اجرا و پیاده کردن این حکم نیز می باشد:

«...وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۱)؛ «... و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند، آنان خود کافراند».

«...فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۲)؛ «... آنان خود ستمگراند...».

«...فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۳)؛ «... آنان خود نافرمانند...».

رمز سپرده شدن اجرای احکام شرعی به گروههای سه گانه آن است که آخرین آیین الهی نباید به صورت مفاهیم و عقاید محض یا مژده و هشدار باقی بماند که رفتار انسان

را تعیین می کند و یا به شکل اندرزها و رهنمودهایی برای مردم بر جای ماند که پای بندی

بدان، تنها از طریق رشد انگیزه های درونی انجام شود بلکه علاوه بر آن، باید مکانیسمی

برای اجرا و عملی کردن این آیین در جامعه انسانی وجود داشته باشد و این مکانیسم را از راههای زیر می توان به وجود آورد:

۱ - واگذار کردن اجرای احکام دینی به فرمانروای اسلامی.

۲ - وجوب فرمانبری ملت در محدوده دینی از فرمانروای اسلامی. چرا که امام علی علیه السلام فرمود: «در نافرمانی آفریدگار نباید از آفریده اطاعت کرد» (۴).

نیز در محدوده مصالح عالی اسلامی برای جامعه باید از حاکم اسلامی اطاعت کرد.

۳ - واجب بودن نظارت شرعی بر پیامبر، امام و مجتهد، یعنی کسی که آگاه به احکام دینی است.

۴ - واجب بودن نظارت همگانی بر امت تا ضمانتی باشد برای بیرون رفتن فرمانروا از خطّ کلی حرکت اسلامی.

بنابراین، سلطه فرمانروای اسلامی و فرمانبری از وی، دو عنصر بنیادین در تحقق یافتن این هدف مکتبی به شمار می روند.

از آن جا که اسلام به این بُعد اهمیتی ویژه می دهد، می بینیم که بر عنصر فرمانبری

١- مائده/٤٤.

٢- مائده/٤٥.

٣- مائده/٤٧.

٤- نهج البلاغه، قصار الحكم، ١٦٥ و ٦٩١.

تأکید فراوان می‌کند، تا آن جا که آن را به اصل ایمان به خدا و شالوده شریعت پیوند می‌دهد و این که سرپیچی از آن به نفاق و کفر منجر می‌شود.

این دو عنصر در تحقق وحدت اجتماعی در میان جامعه نقشی سترگ دارند، زیرا که نه برای دیدگاه‌های فردی درباره اجرای احکام زمینه‌ای باقی می‌ماند و نه برای تعدد صدور حکم و اختلاف آن.

با آنچه گفته شد، می‌توانیم اهمیت وحدت امامت و رهبری را در جامعه اسلامی توجیه کنیم.

مقام قضایی

منظور از مقام قضایی، برخورداری از قدرت و صلاحیت برای پایان دادن خصومتها و درگیریهای حقوقی میان افراد جامعه است. چرا که مردم در سایه نظام اسلامی ممکن است بر سر برخی از حقوق و مطالبات با یکدیگر به اختلاف دچار شوند. این اختلاف یا

بر اثر آگاه نبودن از واقعیت است، به گونه‌ای که هر کدام از آنان خود را حق به جانب می‌دانند، یا از روی عمد و نادیده گرفتن واقعیت است، زیرا از هوس پیروی می‌کنند و تحت تأثیر خواسته‌ها و شهوت‌ها قرار می‌گیرند، یا از شریعت و احکام شرعی سرپیچی می‌کنند و یا بر جان، مال، حرمت و حقوق دیگران تجاوز می‌کنند و این امر، به تشخیص حق، پایان دادن خصومتها، تعیین مجازات بازدارنده و اقدامهایی که مانع از این تجاوز شود، نیاز دارد و وظیفه مقام قضایی نیز همین کار است.

مقام قضایی نیز به فرمانروای اسلامی که واجد شرایط باشد نظیر پیامبر، یا امام و یا مجتهد یعنی کارشناس احکام دینی که عادل و آگاه باشد، واگذار شده است.

نصوص قرآنی مطلب یاد شده را ثابت می‌کند. خداوند فرموده است:

«فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۱)؛ «ولی چنین نیست، به پروردگارت قسم که ایمان نمی‌آورند، مگر آن که تو را در مورد آنچه میان آنان مایه اختلاف است داور گردانند؛ سپس از حکمی که کرده‌ای در دل‌هایشان احساس ناراحتی [و تردید] نکنند و کاملاً سر تسلیم

ص: ۳۸۵

باید بدانیم که قضاوت در این جا به معنای تشخیص حکم واقعی الهی نیست که پیامبر، یا امام و یا مجتهد، حکم واقعی و حقیقی خدا را بیان کند بلکه قضاوت در این جا

به معنای به کار بردن معیارهای شرعی است برای کشف حقیقت و تشخیص آن و آن گاه اجرای حکم شرعی بر حسب این کشف. گاه بر اثر ناقص بودن ابزار اثبات یا نبود این ابزار، حکم قاضی با واقعیت تطبیق نمی کند و لذا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من تنها با ابزارهای گواهی و سوگند در میان شما داوری می کنم».^(۱) گواه نیز گاهی برخلاف واقع

گواهی می دهد، چنان که سوگند، گاهی سوگند دروغ است. لیک با وجود این، براساس آن، خصومت فیصله می یابد و هر کدام از طرفین دعوا موظف است که داوری را بپذیرد و بدان پای بند باشد تا اختلاف و مشکل از میان برداشته شود.

با آنچه گفته آمد، می بینیم که حکومت اسلامی، مقامات و صلاحیتها به طور اساسی در «فرمانروای اسلامی» متمرکز می شود. اما امت، اگر چه وظیفه دارند که فرمانروا را شناسایی و آن گاه بر وی نظارت کنند که از مسیر کلی اسلام خارج نشود و رفتار او با حکومت اسلامی همخوانی داشته باشد، لیکن با وجود این، موظفند که در حدود حکم شرعی و مادام که این فرمانروا از موازین شرعی دست نکشیده است، از وی اطاعت کنند.

رکن دوم: ویژگیهای فرمانروای اسلامی

انتخاب فرمانروا

پیشتر که درباره ساختار حکومت اسلامی سخن می گفتیم، دانستیم که رویکرد کلی در ادیان الهی به طور عام و در دین اسلام به طور خاص آن است که مقامهای حکومتی و اختیارات در فرمانروای اسلامی متمرکز شود. چنانچه به این موضوع، آنچه را که به

ص: ۳۸۶

۱- از ابو عبدالله علیه السلام نقل شده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من تنها با ابزار گواهیها و سوگندها در میان شما داوری می کنم. برخی از شما در اقامه دلیل خود از برخی دیگر زرننگ تر است. بنابراین، هر کس که من چیزی از دارایی برادرش را برای او ببرم، همانا پاره ای از آتش را برای او بریده ام». کافی، ج ۷، ص ۴۱۴، ح ۱.

زودی در باره وظایف فرمانروای اسلامی و مسؤولیتهای بزرگ فرمانروا و حکومت اسلامی بیان خواهیم کرد بیفزاییم، به ضرورت وضع ضمانتهای اجرایی در حکومت و حاکم اسلامی توسط دین اسلام پی خواهیم برد، تا سلامت حرکت در حکومت اسلامی تضمین شود.

مهمترین ضمانتهایی که برای این منظور وضع شده، ویژگیها و خصوصیات فرمانروای اسلامی است، به گونه ای که این ویژگیها، «انسان شایسته ای» را مجسم می سازد که از برترین ویژگیهای علمی، اخلاقی، روانی و خصوصیات شخصی برخوردار است و از همه مردم برتر و یا از برترینها در این موضوعات می باشد. او پیشوا و مقتدایی است که دیگران در رفتار و کردار به او اقتدا می کنند و به همین دلیل، شایسته بر

دوش گرفتن مسؤولیت امامت و رهبری را دارد و عنوان امام و رهبر بر او تطبیق می شود.

ویژگیهای فرمانروای اسلامی را از آیات قرآنی که درباره گزینش پیامبران، فرستادگان و امامان از میان مردم سخن گفته و آنان را با بهترین ویژگیها توصیف کرده، می توان فهمید:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّتَهُ بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱)؛ «به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است. فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست». افزون بر این سخنان خداوند، آیاتی هستند که آنان را به عنوان

رهبر و مقتدایی توصیف کرده اند که دیگران به آنان اقتدا می کنند:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدْيِهِمُ اقْتَدِ قُلْ لَا اسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ» (۲)؛ «اینان کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است. پس به هدایت آنان اقتدا کن. بگو: من از شما هیچ مزدی بر این [رسالت] نمی طلبم. این قرآن جز تذکری برای جهانیان نیست».

همچنین، آیه امامت ابراهیم علیه السلام که از شایستگی آن حضرت برای این مقام سخن می گوید و این که او پس از آزموده شدن با کلمات و به انجام رساندن آن ها این شایستگی

را پیدا کرد:

ص: ۳۸۷

۱- آل عمران/ ۳۳ - ۳۴.

۲- انعام/ ۹۰.

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱)؛ «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. [ابراهیم] پرسید: از دودمانم [چطور]؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد». اینها افزون بر آیاتی است که بر جانشینی و وراثت صالحان برای زمین تصریح کرده است.

فرمانروایی یا امامت

فرمانروایی یا امامت، بعد دوم در حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله را تشکیل می دهد که در اصطلاح قانونی جدید از آن به مقام اجرایی تعبیر می کنند.

خلاصه این بُعد آن است که پیامبر، باید سرپرست، مدیر و فرمانروا باشد، تا شریعت و حکومت اسلامی را پیاده کند. چرا که آخرین آیین الهی، تنها با این هدف نازل شده است که به مورد اجرا گذاشته شود، نه این که به صورت مفاهیم الهی محض باقی بماند، یا مژده و بیم دادنی باشد که رفتار انسانی را محدود سازد و با اندرزها و رهنمودهایی

باشد که پای بندی بدان، از طریق انگیزه های ذاتی در مردم انجام شود. می بینیم که دین و احکام آن در صحنه عمل و اجرا با مشکلات بسیاری رو به روست که مهمترین آن ها، مشکل اختلاف و پراکندگی دیدگاهها در شیوه پیاده کردن این احکام و شکل اعمال و اجرای آن است، چه، در بسیاری از اوقات می بینیم که احکام و قوانین و چگونگی اجرای آن، از شخص اجرا کننده و به کار گیرنده آن اثر می پذیرد، زیرا که ممکن است وی در اجرای احکام راه افراط در پیش گیرد و از جاده حق و عدالت بیرون رود و نیز ممکن است وی در اجرای احکام راه افراط در پیش گیرد و از جاده حق و عدالت بیرون رود و نیز ممکن است مصادیق و جایگاههای احکام بر وی مشتبه شود و لذا در هنگام اجرای حکم، دیدگاه حاکمی پیاده شود که خطا کار قاصر یا مقصر است و خطایش عمدی باشد یا غیر عمدی. خداوند در این باره می فرماید:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَ لَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا

ص: ۳۸۸

يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (۱)؛ «خدا به کسانی از شما که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند، وعده داده است که حتما آنان را در این سرزمین جانشین [خود] قرار دهد؛ همان گونه که کسانی را که پیش از آنان بودند جانشین [خود] قرار داد و آن دینی را که برایشان پسندیده است به سودشان مستقر کند و بیمشان

را به ایمنی مبدل گرداند [تا] مرا عبادت کنند و چیزی را با من شریک نگردانند و هر کس پس از آن به کفر گراید، آنانند که نافرمانند».

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ» (۲)؛ «و در حقیقت»، در زبور پس از تورات نوشتیم که زمین را بندگان شایسته ما به ارث خواهند برد».

سخنگیری در ویژگیهای رهبری

قرآن کریم مفهوم «انسان صالح» را به سان عنوانی کلی و نامشخص که دستخوش اظهار نظرها یا جعل کاریها قرار گیرد، رها نکرده است بلکه ادیان الهی کوشیده اند که این انسان را مشخص سازند: یا با تعیین نام و شخص از سوی خداوند، چنان که در پیامبران، اوصیا و امامان علیهما السلام این گونه اند یا با تعیین ویژگیهای عمومی و دقیق که مردم بتوانند از طریق آن وی را تشخیص دهند. خداوند فرموده است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ آسَلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا

وَالرَّبَّابِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ...» (۳)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...».

«پیامبر» با فرمان الهی مشخص می شود، زیرا خدا پیامبر را برمی گزیند و انتخاب می کند و همچنین «الهیون» که اوصیای پیامبران هستند از سوی خدا تعیین می شوند. این دو گروه در بالاترین درجه عدالت قرار دارند که در «دانش کلام» واژه «عصمت» را بر آن

ص: ۳۸۹

۱- نور/۵۵.

۲- انبیاء/۱۰۵.

۳- مائده/۴۴.

به کار می برند و از این جا می توانیم انتظار داشته باشیم و حتی تأکید کنیم که این دو گروه شریعت را به طور کامل پیاده خواهند کرد.

اما در غیبت پیامبران و اوصیای آنان، نوبت به «دانشمندان» می رسد، دانشمندانی که

می توان آنان را از طریق ویژگیهای دقیق و راههای درست اثباتی که شریعت آن را وضع کرده است، شناخت. این ویژگیها تضمین می کند که اجرای شریعت، با امانت و دقیق و نیز توأم با حق و عدالت باشد و این فرمانبرویان در دام هوس، خواسته ها و منافع شخصی نیفتند یا به خطا و اشتباه دچار نگردند، چه، به زودی خواهیم دید که این ویژگیها، به طور دقیق، با هدف حکومت و با مسؤولیتهای سترگ و مهمّ فرمانروا همخوانی خواهند داشت.

بیشتر به برخی از نشانه های این ویژگیها پی بردیم و اینک می خواهیم آن ها را با اندکی از توضیح بیان کنیم.

ویژگیهای فرمانروا

اشاره

ویژگیهای کلی فرمانروا را به طور اجمال می توان نام برد و آن ها ویژگیهایی هستند که می توان از آیات قرآنی و روایات نبوی استنباط کرد:

۱ - آگاهی به دین و شریعت

از خصوصیات فرمانروا در حکومت دینی آن است که وی به اسلام، شریعت اسلامی، احکام و رویکردهای کلی آن آگاه باشد تا بتواند با تکیه به دلیل شرعی، فرمانهای خود درباره امور مردم را صادر کند و به همین سبب، اسلام شرط دانسته که باید حاکم اسلامی - در صورتی که پیامبر و وصی او نباشد - از درجه بالای علمی و تخصص برخوردار باشد و از این درجه به «اجتهاد» تعبیر می شود، تا این شایستگی را به وی بدهد که بتواند احکام شرعی مورد نیاز را استنباط کند، احکامی که وضع آن ها به وی واگذار شده و ابلاغ، آموزش و اجرای اسلام بدان نیاز دارد.

مجتهد همان کسی است که قرآن کریم از آن به «اهل الذّکر» تعبیر کرده و مشخص فرموده است که مردم هنگام شک و تردید [در احکام شرعی] به آنان رجوع کنند:

«...فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱)؛ «... پس اگر نمی دانید، از پژوهندگان

کتابهای آسمانی جويا شوید».

همچنین، مقصود از عبارت: «الاحبار» در آیه زیر نیز همان اهل ذکر [و صاحب نظران

و متخصصان علوم دینی] است:

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا

وَالرَّبَّابِيُّونَ وَالْأَحْيَارُ بِمَا اسْتِخْفَضُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَآخِشُوا وَلَا تَشْرَوْا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» (۲)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و [همچنین] الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...».

منظور از «حبر» همان دانشمند دینی است. خداوند پس از پیامبران و الهیون، مقام داوری بر طبق تورات را به دانشمندان واگذار کرده است.

از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله نقل شده است: «دانشمندان وارثان پیامبرانند و این بدان سبب است که پیامبران نه درهمی به ارث بر جای نهاده اند و نه دیناری و تنها احادیث خود را به ارث نهاده اند. پس هر که چیزی از این احادیث را فرا گیرد، بهره فراوانی برده است.» (۳)

نیز امام علی علیه السلام از آن حضرت روایت کرده است که گفت: «پروردگارا، به جانشینانم رحم کن - این سخن را سه بار تکرار کرد - پرسیدند: ای رسول خدا جانشینان تو کیانند؟ فرمود: کسانی که از حدیث و سنتم پیروی می کنند و سپس آن را به امتم آموزش می دهند.» (۴)

در حدیثی دیگر از امام رضا علیه السلام و از پدران آن حضرت نقل شده است: «... آنان که

پس از من می آیند و احادیث و سنت مرا نقل می کنند و آن را پس از من به مردم آموزش

می دهند.» (۵)

ص: ۳۹۱

٣- الكافي، ج ١، ص ٣٢، ح ٢.

٤- صدوق، الامالي، ص ٢٤٧، ح ٢٦٦؛ وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ١٣٩، ابواب صفات القاضى، ب ٨، ح ٥٣.

٥- عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٣٧، ح ٩٤؛ وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ٩٢، ابواب صفات القاضى، ب ٨، ح ٥٣.

این روایات و امثال آن می گوید: عالمان وارثان انبیا و جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله می باشند و

تردیدی وجود ندارد که یکی از برجسته ترین وظایف انبیا و فرستادگان الهی، حکومت است، چرا که خداوند فرموده است:

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...»^(۱)؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم، مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت کنند...».

این آیه در سیاق سخن درباره حکومت اسلامی آمده است. پس باید جانشینان پیامبران از عالمان باشند و عالمان نیز از نقش و مقام حکومت در جامعه مکتبی برخوردار باشند.

روشنتر از این آیه، روایتی است که از امام علی علیه السلام نقل شده است: «عالمان

فرمانروایان مردمند»^(۲) نیز امام حسن علیه السلام از پدرش نقل کرده است: «...اجرای امور و احکام در دست دانشمندان الهی و امانتداران حلال و حرام او هستند».^(۳)

از این متون استفاده می شود که عالمان، حق ولایت دارند، زیرا عبارتهایی چون «فرمانروایان»، «مجاری امور» و «امینان» این مطلب را به اثبات می رساند، چرا که این

عناوین، تنها بر فرمانروا صدق می کند و یا از برجسته ترین نمادهای فرمانروا به شمار

می رود.

همچنین، در توقیع معروف، از امام حجت (عج) آمده است: «...در رویدادهای جاری به راویان حدیث ما رجوع کنید، زیرا که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا...»^(۴) از مقایسه حجیت امام علیه السلام با حجیت راویان حدیث در این متن، استفاده می شود که فقیهان ولایت دارند، زیرا روشن است که حجیت امام علیه السلام در سطح حکومت و ولایت

است، پس حجیت راویان حدیث نیز ولایت [= فرمانروایی] را در بر می گیرد.

بهترین روایتی که بر ولایت دانشمند فقیه دلالت دارد، صحیح زراره از ابوجعفر

ص: ۳۹۲

۱- نساء/۶۴.

۲- غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۰/۵۵۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۲۱.

۳- تحف العقول، ص ۱۶۹ - ۱۷۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۵ ح ۱۶.

۴- اکمال الدین و تمام النعمه، ص ۴/۴۸۴. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۰، ابواب صفات القاضی، ب ۱۱، ح ۹.

باقر علیه السلام است: «اسلام بر پنج چیز بنیاد شده است: بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره گفت: کدام یک برتر است؟ آن حضرت فرمود: ولایت از همه آن ها برتر است، زیرا کلید آن ها می باشد و فرمانرواست که [مردم را] به سوی آن ها رهنمونی می کند...» (۱) از این سخن امام علیه السلام: «فرمانرواست که به سوی آن ها رهنمونی می کند» آشکارا به دست می آید که او در مقام تشخیص و تعیین فرمانروای اسلامی است و این پس از زمانی است که فضیلت ولایت [= فرمانروایی] را بیان و تعریف می کند و می گوید: «ولایت کلید آن هاست» و این عنوان در شخص «فقیه» نمودار است، زیرا او همان عالم و دانشوری است که مردم را به سوی این ارکان هدایت و دلالت می کند. (۲)

۲- عدالت

مقصود از عدالت آن است که انسان در رفتار و حرکت خویش، انسانی باشد که درست در جاده شریعت حرکت کند. فقیهان عدالت را معمولاً چنین تعریف می کنند: «عدالت، ملکه و حالت روحی و روانی استواری است که انسان را قادر می سازد، همواره خود را در برابر فشارهای درونی و برونی - نظیر فشار خشم، خواستن و ترسیدن نگاهدارد و بر خویشتن مسلط باشد».

عدالت، کمال ایمان است و نیز عدالت، تقوا و پایداری است که قرآن کریم فراوان از این دو سخن می گوید و خداوند به پیامبر خود و مؤمنان فرمان داده است که به آن ها

ص: ۳۹۳

۱- محاسن البرقی، ج ۱، ص ۴۴۶؛ ح ۱۰۳۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۵.

۲- بعید است که ظاهر عبارت: «...فرمانرواست که به سوی آن ها رهنمونی می کند» برای بیان مسؤولیت فرمانروا باشد، و گرنه باید عبارت به شیوه دیگری می آمد. چنان که در قرآن کریم آمده است: «الَّذِينَ إِن مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِمَا صُ لِمَعْرُوفٍ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عِيَاقِبَةُ الْأُمُورِ» حج/۴۱ «همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده وا می دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند و فرجام همه کارها از آن خداست». در این صورت، عبارت می بایست چنین می بود: «فرمانروا بر پا دارنده آن هاست» یا به شیوه ای دیگر. ظاهر متن [روایت] نشان می دهد که درصدد بیان آن است که فرمانروا راهنمای حکم شرعی است و گویی امام علیه السلام می گوید: فرمانروا همان کسی است که این ارکان را می شناسد یا آن ها را می داند یا به سوی آن ها رهنمونی می کند. برای توضیح بیشتر در استدلال علمی بر این روایت، به کتاب ما به نام: «الحکم الاسلامی بین النظریه والتطبیق» ص ۱۰۰ رجوع کنید.

پایند باشند و به وسیله تقواست که رفتار او را هماهنگ و همساز با احکام شرعی می سازد چه در واجبات و چه در محرمات.

عدالت همچون سایر خصلتهای روانی، درجاتی دارد و لذا فرمانروا باید از آن چنان درجه عالی عدالت برخوردار باشد که با عظمت مسؤولیتی که بر دوش گرفته همخوانی داشته باشد.

از جمله نصوص قرآنی که به ضرورت پایبندی فرمانروا به عدالت در حکومت اشاره می کند، این سخن خداوند است :

«فَاصْ سَتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتَ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ وَ لَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ»^(۱)؛ «پس همان گونه

که دستور یافته ای ایستادگی کن...».

از جمله روایتی که درباره شرط تقوا و عدالت در فرمانروا رسیده، روایتی است که از امام ابو جعفر علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «رهبری تنها برای کسی شایسته است که سه خصلت در او باشد: تقوایی که وی را از نافرمانیهای خداوند باز دارد، بردباری که به وسیله آن خشم خود را کنترل کند و فرمانروایی نیکو بر کسانی که تحت فرمانروایی او هستند تا آن جا که به سان پدر مهربان برای آنان باشد»^(۲).

همچنین، از امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام روانه شدن او به سوی شام برای پیکار با معاویه، روایت شده است: «... ملت نیکوکار به وسیله پیشوای دادگر رهایی می یابد. هان بدانید،

ملت بدکار به وسیله پیشوای بدکار به هلاکت می رسد...»^(۳)

از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «هرگاه عالم را دوستدار دنیا دیدید، بر دین خود وی را متهم کنید، زیرا که هر کس چیزی را دوست بدارد، از همان محبوب خود

پاسداری می کند»^(۴).

این روایت اگر چه درباره عالم فقیه وارد شده است، لیکن می توان شرط عدالت در فرمانروا [= حاکم اسلامی] را از آن بهره جست، به این دلیل که گفتیم، ولایت در

ص: ۳۹۴

۱- هود/ ۱۱۲.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۸؛ بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۲۵۰، ح ۱.

۳- الارشاد، ج ۱، ص ۲۶۰؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۳۸۷، ح ۳۶.

۴- الکافی، ج ۱، ص ۴۶، ح ۴؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۹۷، ح ۱۲؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۰۷، ح ۷.

حکومت، تنها برای فقیه و عالم به احکام شریعت است. و مقصود از «فقیه» و «عالم» در این جا، عنوان کسی است که شایستگی برای حکومت دارد.

امام سجاد علیه السلام بر راههای اثبات و ضرورت وجود درجه بالای عدالت در حاکم، سخت تأکید می کند و این کار را از طریق زیر نظر گرفتن تمامی ابعاد رفتار و کردار او انجام می دهد تا از عدالت، تقوا و پایداری وی در جاژه شریعت اطمینان یابد و لذا می فرماید:

«... چنانچه او را [= فرمانروا را] دریافتید که از مال حرام پرهیز می کند، پس اندکی درنگ کنید و این رفتار وی شما را فریب ندهد. چرا که خواسته های مردم گوناگونند و لذا

چه بسیارند افرادی که از مال حرام، هر چند زیاد باشد، خودداری می کنند، ولی خود را بر انجام کار بسیار زشت [دیگر] و می دارند و از این طریق مرتکب حرام می شوند. هرگاه دریافتید که و از این کار زشت نیز خودداری می کند، درنگ کنید و این شما را فریب ندهد، تا این که بنگرید، استواری خرد او چقدر است، زیرا بسیارند افرادی که همه این کارهای زشت را رها می سازند و به خرد استوار رجوع نمی کنند و لذا آنچه را با نابخردی

خود خراب می کنند بیش از آن چیزی است که با خرد خود به اصلاح آن می پردازند.

اگر خرد او را استوار یافتید، باز هم درنگ کنید و این نیز فریبتان ندهد! تا این که بنگرید، آیا وی با هوس خویش علیه خرد خود همراهی می کند یا با خرد خویش علیه هوس خود؟ و نیز محبت او به ریاستهای ناروا یا تمایل نداشتن او به این ریاستها چگونه

است؟ چه، در میان مردم کسی هست که دنیا و آخرت را از دست می دهد. دنیا را برای دنیا رها می کند و می بیند که لذت ریاست ناروا از لذت اموال و نعمت های مباح و روا

بیشتر است. بنابراین، همه آن ها را رها می کند و به جستجوی ریاست می پردازد، تا آن جا که وقتی به وی می گویند: از خدا پروا کن، قدرت و ریاست به گناه وادارش می کند و

در این صورت، آتش دوزخ او را بسنده خواهد بود و چه بد بستری است! او کور کورانه عمل می کند و نخستین باطل، وی را به دورترین نقطه زیان می افکند و پس از آن که درصدد چیزی برمی آید که توان آن را ندارد، خداوند او را مهلت می دهد که بیشتر ستم کند، چرا که وی حلال خدا را حرام و حرام او را حلال می سازد و چون به ریاستی دست یابد که موجب بدبختی او شده، از این که دین خویش را از دست داده است، هیچ باکی ندارد. اینان همان کسانی هستند که خداوند آنان را مورد خشم قرار داده، لعنتشان کرده و

عذابی خوار کننده برایشان مهیا نموده است.

لیک انسان، انسان کامل و انسان خوب کسی است که هوس خویش را پیرو فرمان خدا قرار دهد و نیروهایش را در راه خشنودی خداوند هزینه کند. خواری در راه حق را از عزت در راه باطل به عزت همیشگی نزدیک تر بیند و بداند که سختیهای اندکی را که

تحمل می کند، وی را به نعمت های همیشگی در خانه ای می کشاند که هرگز نعمت هایش تمام نشود و بسیاری از شادمانیهایی که وی در پیروی از هوس خویش بدان می رسد، او را به سوی عذابی خواهد برد که هرگز قطع نشود و پایان نپذیرد. این گونه انسانی، انسان کامل و نیکوست.

پس به او چنگ در زیند و به سنت وی اقتدا کنید و به پروردگارتان توسل جوید که هیچ دعایی را ردّ و هیچ خواسته ای را ناامید نمی کند.»(۱)

امت اسلامی در زمینه تشخیص ویژگیهای پیش گفته برای فرمانروا نقش سترگی دارند و این کار را از این طریق انجام دهند که تشخیص آن را به خبرگان، متخصصان و افراد شایسته ای واگذار کنند که آنان را برای این وظیفه انتخاب می کنند.

۳ - لیاقت و آگاهی سیاسی

فرمانروای اسلامی باید نسبت به اوضاع اجتماعی حاکم، شرایط سیاسی، اولویتهای مصالح و منافع، ناسازگاری این منافع با یکدیگر و ردّ و بدل کردن آن ها، آگاهی لازم را

داشته باشد و نیز بتواند امور مهم و اهم را از مهم تشخیص دهد و امور مردم را به گونه ای اداره کند که مصالح و منافع آنان را تأمین و تبهکاریها و زیانهای احتمالی را دفع کند.

این شرط را می توان از لا به لای آیات کریمه ای فهمید که پیامبران را به برخورداری از رشد و خرد و حکمت توصیف می کند و همچنین شرط شیفته بودن به مصالح مسلمانان و اوضاع حیاتی آنان و نیز رایزنی با آنان در امور اجتماعی ایشان را از سخنان خداوند به دست می آوریم. خداوند می فرماید:

«لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِأَنَّكُمْ لَمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»(۲)؛ «به طور قطع برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در

ص: ۳۹۶

۱- الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰.

۲- توبه / ۱۲۸.

رنج بیفتید، به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنین دلسوز مهربان است».

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَصَّبْنَاكَ...» (۱)؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند...».

از جمله روایاتی که بر اثبات شرط «لیاقت» در حکومت دلالت می کند، روایتی است از امام ابو جعفر علیه السلام که فرمود: «امامت، تنها برای کسی صلاحیت دارد که دارای سه خصلت باشد [و از آن جمله] نیکو حکومت کردن بر کسانی که حکومت او را پذیرفته اند...» (۲) چرا که خداوند از این لیاقت و آگاهی به نیکو حکومت کردن تعبیر کرده است.

نیز از امام علی علیه السلام روایت شده است: «ای مردم، سزاوارترین مردم به این امر [= حکومت] نیرومندترین آنها بر آن است...» (۳).

مقصود از «امر» در این جا خلافت و حکومت است و مقصود از «نیرومندترین» کسی است که در آگاهی و لیاقت مورد نیاز برای اداره مردم بر طبق شریعت و تأمین مصالح و دفع زیان از آنان از همه برتر باشد.

همچنین است، روایاتی که در شرط «اعلمیت» وارد شده اند.

در صحیح عیص بن قاسم از امام صادق علیه السلام روایت شده است: «...به خویشتن خویش بنگرید. سوگند به خدا، کسی که گله گوسفندی دارد و در این گله چوپانی. چنانچه مردی را بیابد که از این چوپان به گوسفندان او داناتر باشد، این چوپان را بیرون

می راند و آن مرد را که از این چوپان به گوسفندان او داناتر است می آورد...» (۴)

نظیر این روایت است سخن امیرمؤمنان علیه السلام: «دومین شرط امام آن است که به حلال و حرام خدا و انواع احکام و امر و نهی او از مردم داناتر باشد... بنابراین، مردم به او نیاز

ص: ۳۹۷

۱- آل عمران / ۱۵۹.

۲- الکافی، ج ۱، ص ۴۰۷، ح ۸؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۵، ح ۱۰.

۳- نهج البلاغه، ص ۳۲۹، خ ۱۷۳.

۴- الکافی، ج ۸، ص ۲۶۴، ح ۳۸۱؛ بحار الانوار، ج ۵۲، ص ۳۰۱، ح ۶۷.

داشته باشند و او از آنان بی نیاز باشد»^(۱).

از ظاهر این دو روایت و امثال آن ها بر می آید که اعلیت در این جا معنایی فراگیر دارد که افزون بر آگاهی به احکام شریعت، آگاهی و مهارت در چگونگی اداره امور مردم و جامعه را نیز دربر می گیرد. همچنین، می توانیم این شرط را از روایاتی به دست آوریم

که در شرط «عقل» و نقش آن در حکومت و حاکم وارد شده است، نظیر روایت امام سجاد علیه السلام که پیشتر بیان شد که آن حضرت فرمود: «... درنگ کنید و این رفتار او شما را فریب ندهد تا این که بنگرید استواری خرد او چقدر است، زیرا بسیاری افرادی که همه این کارهای زشت را رها می سازند و به خرد استوار رجوع نمی کنند و لذا آنچه را با نابخردی خود خراب می کنند بیش از آن چیزی است که با خرد خود به اصلاح آن می پردازند...»^(۲)، چه، عقل یا خرد در این جا و در بسیاری از روایات به اندیشه نیک و اداره امور جامعه نفسیر می شود،^(۳) نه عقل محض که در برابر دیوانگی به کار می رود، چرا که وجود این عقل در این موقعیت بدیهی است و نیاز به گفتن ندارد.

نیز همانند سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله: «چنانچه خوبی وضعیت مردی به شما رسید، به خوبی خرد او بنگرید که او در برابر خرد خویش پاداش داده می شود»^(۴).

از ابوجعفر علیه السلام نقل شده است: «خداوند در روز رستاخیز از بندگان خود به اندازه خردی که به آنان داده است، خرده گیری می کند»^(۵).

ابوعبدالله علیه السلام فرمود: «خرد راهنمای مؤمن است»^(۶).

ابوالحسن، امام رضا علیه السلام فرمود: «دینداری که خرد ندارد، مورد توجه قرار نگیرد»^(۷).

ص: ۳۹۸

۱- بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۱۶۵، ح ۳۲. به نقل از تفسیر نعمانی.

۲- الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۲۰.

۳- ر.ک: میزان الحکمه، ماده «عقل» تا به متونی که نشانگر این مطلب است بیشتر آشنا شوید از قبیل: لا عقل کالتدبیر؛ هیچ خردی همانند اندیشیدن نیست.

۴- المحاسن، ج ۱، ص ۳۰۹، ج ۶۱۲؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۹۳، ح ۱۴؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۲/۹.

۵- المحاسن، ج ۱، ص ۳۰۹، ح ۶۱۴؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۳؛ الکافی، ج ۱، ص ۱۱، ح ۷. در حدیثی دیگر از امام علی علیه السلام نقل شده است: «خداوند تبارک و تعالی از مردم به اندازه خردی که به آنان داده است، حساب می کشد»؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۰۶، ح ۲، به نقل از معانی الاخبار.

۶- الکافی، ج ۱، ص ۲۷، ح ۳۲.

از دیدگاه قرآن شرط است که فرمانروا از لحاظ ویژگیهای اجتماعی نیز شخصیت کاملی باشد نظیر این که در جامعه منفور نباشد. همچنین شرط است که مرد، آزاد و حلال زاده باشد و نیز در ویژگیهای روحی و روانی خود کامل باشد. به عنوان نمونه، شجاع، شکیب و با مردم خوش برخورد باشد. از این رو، قرآن کریم از اخلاق پیامبر صلی الله علیه و آله ستایش کرده و فرموده است:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^(۱)؛ «و راستی که تو را خوبی والاست».

دهها آیه و روایت وجود دارد که بر حقیقت یاد شده تأکید می کند، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله را با اوصاف پسندیده توصیف و صفات نکوهیده همچون جادوگری و بزدلی را از او نفی می کند و نیز بیان می دارد که اخلاق، رفتار و ویژگیهای رهبر در فرمانبری مردم از وی اثر فزاینده ای دارد، امری که به موفقیت او در انجام وظیفه، اداره جامعه انسانی و تحقق یافتن وحدت مطلوب این جامعه منجر خواهد شد. آیه ای که از همه بیشتر این حقیقت را ثابت می کند، این سخن خداوند است:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَصَّبْنَاكُم بِالْحِجَابِ وَأَنتَ كَاتِبٌ مُّجِيبٌ»^(۲)؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر شد] شدی و اگر تند و سخت دل بودی قطعا از پیرامون تو پراکنده می شدند...».

۵ - مشورت

از ویژگیهای ارزنده ای که باید فرمانروا از آن برخوردار باشد، آن است که در کارهایش با دیگران به مشورت بپردازد، چه در تشخیص موضوعات و شرایط سیاسی و کاویدن آن و چه در تصمیم گیریهای سیاسی و اجتماعی. آیات قرآن بر موضوع رایزنی با مردم تصریح کرده است:

«...وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ»^(۳)؛ «...و در کارها با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل

ص: ۳۹۹

۱- قلم/۴.

۲- آل عمران/ ۱۵۹.

۳- آل عمران/ ۱۵۹.

کن، زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست دارد».

نیز این سخن خداوند :

«... وَ أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ...» (۱)؛ «... و کارشان در میانشان مشورت است...». از سیاق این آیه استفاده می شود که از ویژگیهای مؤمنان آن است که امورشان از طریق مشورت و رایزنی اداره شود.

رکن سوم: نقش امت در حکومت

نقش امت در حکومت را می توان در امور زیر خلاصه کرد:

اول: انتخاب و تشخیص رهبری اسلامی و فرمانروای اسلامی در دوران غیبت. در دوران نبوت و امامت آشکار، تعیین فرمانروای اسلامی از سوی خداوند انجام می شود، چه، در دوران غیبت، رهبری اسلامی همان «مرجع تقلید» است که با عنوان و ویژگیهای

کلی از سوی خداوند تعیین می شود. امامان اهل بیت علیهم السلام این رهبری را معرفی کرده اند. لیکن کاری که امت انجام می دهند آن است که این رهبری را تشخیص می دهند و آن ویژگیهای کلی را بر فرد و مصداق خارجی آن تطبیق می کنند. (۲)

دوم: انتخاب اداره مدنی برای جامعه اسلامی. چرا که در حرکت اجتماعی دو بعد به چشم می خورد:

الف - یک بُعد به تطبیق احکام اسلامی بر حرکت امت و جامعه و رسیدن آن به درجه کمال مربوط می شود و این کار از طریق غنی کردن این بعد با قوانین و مقرراتی صورت می گیرد که ولی امر - چنان که پیشتر بیان کردیم - آن را انجام می دهد.

ب - بعد دیگر به اداره امور دنیوی ویژه ای مربوط می شود که با امور زندگی مردم پیوند دارد و در این امور، حق انتخاب با خود مردم است و آن ها همان عرصه های مجاز بودن به معنای فراگیر آن است که موارد: «استحباب، کراهت و مباح» را در بر می گیرد. این عرصه برای خود انسان رها شده، تا آنچه را که در خور اوست، برگزیند.

ص: ۴۰۰

۱- شوری/۳۸.

۲- نقش امت را در این باره، در کتاب خود به نام «الحکم الاسلامی بین النظریة والتطبیق»، ص ۱۷۲، بررسی کرده ایم.

گاه این مجاز بودن به ساماندهی اجتماعی نیاز دارد، تا از ناسازی خواسته‌ها با یکدیگر جلوگیری کند یا منافع و خواسته‌های همه را برآورده سازد و در این جا اداره این

ساماندهی به خود مردم واگذار می‌شود تا خواسته‌ها و مصالح خود را تأمین کنند و تجربه‌های شخصی خود را به کار گیرند.

از آن جا که مدیریت برای هر فردی امکان پذیر نیست، می‌توان گروهی را انتخاب کرد تا این مدیریت و ساماندهی را - در صورتی که گروهی باشد - انجام دهند. از این گروه

در اصطلاحات قانونی، به هیئت دولت، یا شورای شهر تعبیر می‌کنند. البته، این نامگذاری به نحوه مدیریت و مسؤولیتها بستگی دارد. پیشتر، هنگامی که درباره صلاحیت ولی امر [= فرمانروای اسلامی] در بعد قانونگذاری سخن می‌گفتیم، به نقش ساماندهی و مدیریت اشاره کردیم.

مشروعیت این مدیریت، یا با تأیید کلی و امضای ولی امر مسلمانان تحقق پیدا می‌کند و یا از طریق انتخاب اکثریت، زیرا این انتخاب موجب می‌شود که رأی و دیدگاه مسلمانان جامه عمل بپوشد و در این صورت، رعایت اتحاد مسلمانان واجب است و نباید از این اتحاد خارج شد. همان گونه که نصوص معتبر بر این موضوع دلالت دارد و از

آن جمله سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در خطبه حجه الوداع است: «... سه چیز است که قلب انسان مسلمان از آن خالی نیست: اخلاص عمل برای خدا، اندرز به رهبران مسلمانان و پیوستن به اتحاد آنان...».

سوم: ارائه مشورت به رهبری اسلامی. این مشورت هم برای رهبری اسلامی مصلحت است و هم برای امت. و در این جا تفاوتی نمی‌کند که به منظور شناخت واقع، نیاز به این مشورت باشد، همان گونه که این وضعیت در رهبری غیر معصوم وجود دارد و این رهبری به مشورت نیاز دارد، یا این که برای شناخت واقع نیازی به این مشورت نباشد، چنان که در رهبری معصوم، این گونه است، زیرا این رهبری از واقع آگاهی دارد.

این مصلحت مشترک از جانب رهبری در این تجسم می‌یابد که مشورت سبب استحکام و استواری رابطه موجود میان رهبری و مردم میشود. همان گونه که قرآن کریم به این موضوع اشاره می‌کند:

«فَمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَصْنَفُوا مِنْ حَوْلِكَ فَاصْفُ عَنْهُمْ

وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ» (۱)؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سخت دل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند. پس، از آنان درگذر و برایشان آموزش بخواه و در کنار[ها] با آنان مشورت کن و چون تصمیم گرفتی بر خدا توکل کن، زیرا خداوند توکل کنندگان را دوست می دارد». بنابراین، پیامبر صلی الله علیه و آله اگر چه به مشورت نیاز ندارد، زیرا موضع درست را می شناسد، لیکن مشورت در استواری رابطه و پیوند روانی و معنوی میان امت و رهبری، اثری سترگ دارد.

همچنین، مصلحت مشورت از سوی امت در این تجسم می یابد که تربیت آنان به گونه ای باشد که مسؤولیت را بپذیرند، در مسائل خود شرکت کنند، به واقع نزدیک شوند و برای شناخت حقیقت و موضع درست بکوشند.

در صورتی که رهبری معصوم نباشد، مشورت با امت، نقش حقیقی در رسیدن به حقیقت و موضع درست دارد و لذا نصوص دینی یعنی قرآن کریم در این آیه: «...و کارشان مشورت در میانشان است...» (۲) و نیز نصوص رسیده از پیامبر صلی الله علیه و آله بر اهمیت نقش مشورت و رایزنی در زندگی فردی و اجتماعی انسان تأکید کرده است. این موضوع را در کتاب خود به نام: «الحکم الاسلامی بین النظریه والتطبیق» بررسی کرده ایم. همچنین در بحث «نظام روابط اجتماعی» با خواست خداوند بدان اشاره خواهیم کرد.

چهارم: نظارت توده مردم بر درستکاری و به خوبی اجرا شدن اقدامهای رهبری یا اداره منتخب. این نظارت دو بعد دارد:

۱ - نظارت بر این که آیا رهبر یا اداره مورد انتخاب، ویژگیهای مطلوب خود نظیر دانش، تقوا و مدیریت خوب را حفظ کرده است یا خیر؟ و نیز رفتار رهبری تا چه اندازه با این ویژگیها هماهنگی دارد؟

۲ - نظارت امت بر حسن اجرای احکام کلی و روشن شرعی و هماهنگی رهبری با این احکام و نیز هماهنگی او با آنچه مردم می خواهند و تحقق بخشیدن خواسته ها و منافع آنان در دوران مدیریت. دلایل فراوانی بر این نقش ویژه امت رسیده است که بیشتر

در ضمن روایات امر به معروف و نهی از منکر بدان اشاره کردیم. نیز امام حسین علیه السلام

ص: ۴۰۲

۱- آل عمران/ ۱۵۹.

۲- شوری/ ۳۸.

از جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است: «... هر که فرمانروای ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می شمارد، پیمان او را می شکند، با سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله می ستیزد و

در حق بندگان خدا مرتکب گناه می شود و ستم می کند، پس علیه او کاری انجام ندهد و سخنی نگوید، بر خداوند سزاوار است که وی را به سرنوشت همان ستمگر گرفتار سازد» (۱).

امت می توانند این نظارت را به طور مستقیم انجام دهند، یا از طریق نهادهای قانونگذاری و یا توسط نهادهای مردمی نظیر مطبوعات و گروهها و امثال آن ها که به مردم این آزادی را می دهد، دیدگاهها و نقطه نظرهای خود را بیان کنند.

پنجم: متعهد بودن به خیرخواهی، یاری دادن، پشتیبانی، اخلاص در کار و اطاعت رهبری:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام تر است».

همچنین، روایاتی که درباره واجب بودن بیعت و شناخت امام وارد شده است: «کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است» (۳). «کسی که بمیرد و بیعتی نکرده باشد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است» (۴) یا روایاتی که درباره اندرز و خیرخواهی برای رهبران مسلمانان وارد شده است نظیر روایت پیش گفته و معتبر که در خطبه حجه الوداع پیامبر صلی الله علیه و آله آمده است: «سه چیز است که دل انسان مسلمان از آن ها دریغ نمی ورزد: خالصانه کار کردن برای خدا، اندرز دادن به پیشوایان

ص: ۴۰۳

۱- مقتل الحسین علیه السلام ص ۱۸۴، به نقل از تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴، باختلافی اندک.

۲- نساء/۵۹.

۳- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، باب وجوب معرفه الامام.

۴- التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۶.

جستار دوم: نقش حکومت اسلامی در جامعه انسانی

انسان محور فرایند تغییر

چنان که در جستارهای پیشین گفتیم، اسلام به درونمایه عقلی، علمی، معنوی و اخلاقی انسان در فرایند تغییر در جامعه، اهمیتی ویژه می دهد، به گونه ای که او را در این فرایند، محور می داند و تمامی اوضاع دیگر اجتماعی از این جنبه اثر می پذیرد. چرا که

فرایند تغییر از انسان آغاز می شود.

البته، برخلاف نظریه مارکسیستی که نقش اساسی در فرایند تغییر را به ابزار تولید و پیشرفت آن می دهد و یا نظریات دیگری که نقش بنیادین در تغییر و دگرگونی اجتماعی را به طبیعت می دهد، به گونه ای که انسان از طریق زندگی که طبیعت بر شخصیت او تحمیل می کند، خصوصیات شخصی خود را به دست می آورد. همان گونه که «داروین» بر همین نظریه است.

در نظریه نازیسم، نژاد نقش اصلی و ویژه را در تغییر و تحول اجتماعی بازی می کند. یا در نظریه «فروید» گزینه جنسی نقش بنیادین را در تحولات اجتماعی ایفا می کند یا دیگر گرایش نظیر گزینه مالکیت یا قدرت.

نظریه اسلامی تمامی این نظریه ها را که عامل اثرگذار در تغییر اجتماعی را تنها به یک عامل منحصر می کند، مردود می داند.

درست است که برخی از این عوامل در تحول و تغییر، تأثیر مثبت یا منفی دارد. لیکن نقش آن فرعی و در ارتباط با محور بنیادین یعنی درونمایه معنوی و اخلاقی انسان است و به اندازه اثری که عوامل یاد شده بر درونمایه انسان می گذارد، جامعه از آن اثر می پذیرد و لذا اثر این عوامل بر درونمایه انسان و رابطه او قطعی و سرنوشت ساز نخواهد بود.

این نقش بنیادینی که قرآن کریم به انسان می دهد، با چهار نقطه مرکزی در اندیشه اسلامی پیرامون انسان هماهنگی دارد:

ص: ۴۰۴

۱ - انسان بر تمامی آفریدگان برتری دارد، زیرا که خداوند روح خود را در او دمیده و اراده، اختیار، عقل و توان تکامل یافتن در حرکت به سوی خدا را به وی بخشیده است.

۲ - محتوای درونی یا بعد معنوی و روانی، مهمترین عنصر در سرنوشت و زندگی

ابدی انسان است که زندگی دنیا در برابر آن بازی و سرگرمی به شمار می رود:

«اعلموا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيْجُ فَتَرِيَهُ مُضِيًّا فَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِّنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (۱)؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخرفروشی به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آن ها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن به شگفتی اندازد. سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن گاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیاپرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست».

«وَ مَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهْوٌ وَ لَعِبٌ وَ إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ» (۲)؛ «این زندگی دنیا جز سرگرمی و بازیچه نیست و زندگی حقیقی همانا سرای آخرت است. ای کاش می دانستند».

۳ - خدای سبحان زمین و آنچه را در آن است برای انسان آفرید تا از آن بهره گیرد و آسمانها و زمین را برای او آفرید تا وی را بیازماید و اراده اش را امتحان کند که آیا راه حق و درست را بر می گزیند یا راه باطل و گمراهی را و در طی این آزمایش است که انسان تکامل پیدا می کند. مجموعه آیات تسخیر و آزمایش در قرآن کریم، این موضوع را ثابت می کند.

۴ - انسان جانشین خدا در زمین است و زمانی شایستگی این مقام را پیدا کرد که خداوند نام ها را به وی آموخت و توان و شایستگی فرایند جانشینی را به وی داد و به همین سبب، او می تواند با فرمان خداوند، زمین را زیر سیطره خود درآورد و همچنین باید در زمین به اقدامهایی دست یازد که مسؤولیت جانشینی آن را ایجاب می کند.

ص: ۴۰۵

۱- حدید / ۲۰.

۲- عنکبوت/ ۶۴.

اول، تغییر پایه یا تغییر حکومت؟

در صورتی که پایه فرایند تغییر [اجتماعی]، انسان باشد، این پرسش مطرح می شود که فرایند تغییر انسانی از کجا آغاز می شود؟ از فرد یا جامعه؟ حکومت در این فرایند چه

نقشی دارد؟

از لایه لای نظریه اسلامی بر می آید که فرایند تغییر از افراد آغاز می شود و هدف والای این فرایند، همان فرد است. این مطلب را می توان از طریق رجوع به عملکرد پیامبران به ویژه عملکرد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در انجام این فرایند به دست آورد. چرا که آنان از افراد آغاز می کردند و به تدریج پیش می رفتند تا این که فرایند تغییر تمامت جامعه انسانی و حکومتی را که به اداره امور جامعه می پردازد، در بر می گرفت. پیامبران هرگز

برای تغییر تمامی جامعه، در آغاز، برای به دست گرفتن حکومت برنامه ریزی نمی کردند. آنچه این حقیقت را تأیید می کند آن است که انسان در جهان واپسین در برابر

اعمال خود مسؤولیت دارد و چنانچه در برابر دیگران مسؤولیت داشته باشد، این مسؤولیت او در حدود تکالیفی است که به سبب هدایت و ارشاد دیگران برعهده او نهاده شده است و حتی رسول و پیامبر نیز تنها در حد ابلاغ و رساندن پیام الهی مسؤولیت دارد

[نه بیشتر].

«قُلْ أَعْبُدُوا اللَّهَ رَبًّا وَهُوَ رَبُّ كُلِّ شَيْءٍ وَلَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ إِلَّا عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ

أُخْرَى ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ مَرْجِعُكُمْ فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ» (۱)؛ «بگو: آیا جز خدا پروردگاری بجویم؟ با این که او پروردگار هر چیزی است و هیچ کس جز بر زیان خود [گناهی] انجام نمی دهد. و هیچ باربرداری بار [گناه] دیگری را بر نمی دارد، آن گاه بازگشت شما به سوی پروردگارتان خواهد بود، پس شما را به آنچه اختلاف می کردید آگاه خواهد کرد».

لیکن در این جا این پرسش باقی می ماند: آیا در این صورت، تشکیل حکومت، تنها بیانگر حالت بازتاب سطح بالایی از تغییر افراد است؟ بدین معنا که تغییر و دگرگونی افراد در جامعه، هنگامی که به مرحله بالایی می رسد، به صورت تغییر حکومت در

جامعه بازتاب پیدا می کند، یا این که از دیدگاه اسلامی، حکومت در روند تغییر نقشی

ص: ۴۰۶

ژرف تر و مهم تر دارد؟

نقش حکومت اثر گذاری است نه اثر پذیری

اسلام در برابر حکومت دو نوع اندیشه را مطرح می کند:

نخست: رابطه طبیعی و سالم میان حکومت و امت. در این نوع رابطه، حکومت، تنها بیانگر حالت بازتاب وضعیت اجتماعی نیست. همان گونه که نظریه دموکراسی یا سوسیالیستی نیز چنین است، زیرا حکومت در دموکراسی، بیانگر حالت بازتاب خواسته اکثریت مردم است که از اصل «آزادی فردی» سرچشمه می گیرد و در سوسیالیسم، بیانگر حالت بازتاب منافع و خواست طبقه کارگر و نیز بیانگر تحول و پیشرفت ابزار تولید می باشد.

اما از دیدگاه اسلامی - همان گونه که تجربه اجتماعی و تاریخی و نیز نصوص اسلامی یعنی قرآن کریم و سنت نبوی بر آن تأکید می کند - حکومت در اثرگذاری بر پایگاه اجتماعی و توجیه آن، نقشی ارزنده و فعال دارد و به زودی این موضوع را ملاحظه خواهیم کرد.

به علاوه، نمی توان حالت انسانی را از حکومت جدا کرد، چرا که حکومت، با قطع نظر از موقعیت دینی آن، نیز به نحوی بیانگر محصول طبیعی و تکوینی حالت انسانی است. لیک در عین حال، بر این حالت انسانی اثر می گذارد و به همین دلیل، قرآن کریم، اهمیت ویژه ای به حکومت داده است و این اهمیت را می توان از طریق نقاط زیر مشاهده کرد:

۱ - قرآن کریم می گوید: حکومت منحرف که به وسیله رهبران گمراه و ستمگران خودخواه تشکیل می شود، عامل به وجود آمدن پدیده انحراف در میان بسیاری از انسان های مستضعفی بوده است، زیرا اینان زبردستان این مستکبران بودند و از اقدامهای سرکوبگرانه آنان می ترسیدند.

این اقدامها هر چند اراده انسان و توان او در رویارویی [با ستمگران] را از میان

نمی برد و وظیفه دینی و انسانی شخص را در پایداری کردن ساقط نمی کند، لیکن نقش بزرگی در وجود یا ادامه انحراف و پذیرفتن آن دارد.

«...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ الَّذِينَ

اسْتَضَعُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ * قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتَضَعُوا

أَنْحَيْنُ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعِيدٍ إِذْ حَيَاءُكُمْ يَلْبَسُهُمْ مُجْرِمِينَ» (۱)؛ «...و ای کاش بیدادگران را هنگامی که در پیشگاه پروردگارشان بازداشت شده اند می دیدی [که چگونه] برخی از آنان با برخی گفت و گو می کنند؛ کسانی که زیر دست بودند به کسانی که برتری داشتند، می گویند: اگر شما نبودید قطعاً ما مؤمن بودیم. کسانی که برتری داشتند، به کسانی که زیر دست بودند، می گویند: مگر ما بودیم که شما را از هدایت - پس از آن که به سوی شما آمد - باز داشتیم؟ [نه] بلکه خودتان گناهکار بودید».

«وَبَرُّوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعْفُؤُا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ اَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ ؕ قَالُوا لَوْ هَدَيْنَا اللّٰهُ لَهَدَيْنَاكُمْ سِوَا عَلَيْنَا اَجْرًا عَنَّا اَمْ صَبْرًا مَا لَنَا مِنْ مَّحِيصٍ» (۲)؛ «و همگی در برابر خدا ظاهر می شوند. پس ناتوانان به گردن کشان می گویند: ما پیروان شما بودیم. آیا چیزی از عذاب خدا را از ما دور می کنید؟ می گویند: اگر خدا ما را هدایت کرده بود، قطعاً شما را هدایت می کردیم، چه بیتابی کنیم، چه صبر نماییم برای

ما یکسان است. ما را راه گریزی نیست».

۲- قرآن کریم در هدایت و اصلاح، یا در گمراهی و انحراف و فساد، نقش اساسی را به رهبری و حکومت می دهد. همان گونه که پیامبران به سبب این که نقش واقعی در تاریخ دارند، پیشوایان هدایت و اصلاح را عینیت می بخشند و برای تحقق یافتن حق و عدالت کار می کنند. اما جنایتکاران، مستکبران، ستمگران و شیاطین، سردمداران فساد

و انحراف و گمراهی هستند.

از این رو، می بینیم که قرآن کریم به این حقیقت اشاره می کند که خدای سبحان در

روز رستاخیز، مردم را با پیشوایانشان فرا خواهد خواند، زیرا آنان نمایندگان این مردم هستند. نه صرفاً از این جهت که این پیشوایان، وضعیت آن مردم را بازتاب می بخشند بلکه به این سبب که آنان راهبران این مردم بودند و رهنمودشان می کردند.

«وَجَعَلْنَاهُمْ اٰیٰتًا يَّهْدُوْنَ بِاٰمِرِنَا وَ اَوْحَيْنَا اِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَ اَقَامَ الصَّلٰوةَ وَ اٰتٰءَ الزَّكٰوةَ

ص: ۴۰۸

۱- سبأ/ ۳۱ - ۳۲.

۲- ابراهیم/ ۲۱.

وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (۱)؛ «و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت می کردند و به ایشان انجام دادن کارهای نیک و برپاداشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنان پرستنده ما بودند».

«وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنصِرُونَ» (۲)؛ «و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند گردانیدیم و روز رستاخیز یاری نخواهند شد».

۳- قرآن کریم می گوید: هرگاه اراده الهی به ویران کردن کشور یا شهری از این زمین تعلق گیرد، این ویرانی توسط حکومت گمراه و تبهکاریهای او انجام می شود.

«وَ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَدُوا فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا الْقَوْلُ فَدَمَّرْنَاَهَا تَدْمِيرًا» (۳)؛ «و چون بخواهیم شهری را هلاک کنیم، خوشگذرانانش را و می داریم تا در آن به انحراف [و فساد] پردازند و در نتیجه، عذاب بر آن [شهر] لازم گردد. پس آن را

[یکسره] زیر و زبر کنیم».

مسئولیت حکومت در برابر تکامل انسانی

دوم: رابطه قانونگذاری. این رابطه، همان رابطه میان حکومت و حالت انسانی است که با نوع اول رابطه، همخوانی دارد و از نقاط اصلی پیش گفته سرچشمه می گیرد. چرا که

اسلام پس از آن که در قانونگذاری خود برای حکومت، حقیقت یاد شده را شرط دانست - به این دلیل که قانون باید با حقایق هستی و تاریخی و فطرت انسانی همخوانی داشته باشد - مسئولیت و وظیفه نظارت، تربیت، پرورش و تکامل امت را به فرمانروای

اسلامی داد، تا آنان را به سوی اهداف والا و کمالات الهی سوق دهد.

از این رو، حکومت اسلامی باید راه و هدفش تحقق بخشیدن تکامل اسلامی و آرمانها و ارزشهای الهی در چهارچوب شریعت اسلامی باشد و فرمانروایی که حکومت را در دست می گیرد، همان «انسان صالح» است که با آسمان ارتباط دارد، یعنی پیامبران،

الهیون و دانشمندان. تکلیف این فرمانروا برای رسیدن به هدف خود، آن است که رابطه و پیوند ژرف با امت داشته باشد.

ص: ۴۰۹

٢- قصص / ٤١.

٣- اسراء / ١٦.

بدین ترتیب، نقش حکومت، متحول ساختن فرایند تغییر فردی است، تا با این تغییر به مرحله ای جدید برسد، یعنی به مرحله تغییر اجتماعی و نگهداری آن از پس رفت. همچنین، حکومت حلقه پیوست و ابزار ارتباط میان زمین و آسمان است یعنی میان انسان و خدا و به همین دلیل است که مسأله فرمانبرداری از فرمانروای اسلامی بیش از آن که با مسائل دیگر در رفتار انسان ارتباط داشته باشد، با ایمان ارتباط دارد.

تجربه و نقش حکومت در تغییر اجتماعی

نقش حکومت در تغییر اجتماعی را تجربه تاریخی در حرکت همگانی بشری و همچنین در حرکت پیامبر صلی الله علیه و آله تأیید می کند. چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله تنها پس از زمانی توانست رسالت خویش را در جزیره عربی و سپس در نقاط مختلف جهان انتشار دهد که حکومت اسلامی تشکیل داد و برای شکستن بندها و زنجیرهایی که رژیمهای خودکامه بر دست و پای بشریت بسته بود، مبارزه کرد.

از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله توانست اسلام را منتشر کند و در طی ده سال پایه های آن را در تمامت جزیره العرب استوار سازد و این، پس از زمانی بود که آن حضرت حکومت اسلامی تشکیل داد. در حالی که می بینیم، اسلام در طول سیزده سال یعنی از آغاز بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله تا هجرت در میان مجموعه مسلمانان محصور می ماند [و گسترش نمی یابد] به رغم این که پیامبر صلی الله علیه و آله برای مستحکم ساختن پایه های اسلام در مکه مکرمه، تلاشهای سترگی انجام داده بود.

همچنین، اگر به عملکرد پیامبران و ستمگرانی که دشمنان ایشان بودند نگاه کنیم،

نقش حکومت در محکم کردن پایه های ایمان و اسلام در تاریخ را به خوبی ملاحظه می کنیم، چه، نقش حکومت در گسترش اسلام و ایمان آوردن مردم به آن را در طول تاریخ می بینیم و لذا آیین یهودیت و مسیحیت، تنها زمانی به صورت گسترده در جهان پراکنده شد که زمام حکومت را در دست گرفت.

سبب این گسترش آن بود که اگر چه اسلام همواره با سرشت انسانی سازگار است، لیکن ستمگران و مستکبران به انسان ها اجازه نمی دهند که بدان ایمان بیاورند و به همین

دلیل، برپایی حکومت اسلامی و در هم شکستن موانع ستمگری و خودکامگی و

استکبار و از میان بردن زورگویان و بتها، موجب می شود که اسلام در زمین گسترش یابد و جلو اثرگذاری هوس بر انسان ها را بگیرد.

پیامد دادن نقش سترگ به حکومت

عواملی را که موجب شد، اسلام این نقش سترگ و ارزنده را در زندگی انسانی به حکومت دهد، می توان در نقاط زیر خلاصه کرد:

۱ - حکومت، مرکز اصلی در زندگی اجتماعی به شمار می رود که توان رهنمونی و ترسیم مسیر حرکت بشری را در اختیار دارد. چرا که چنانچه این حکومت، دادگر و شایسته باشد، بشریت را از گمراهی نگه می دارد و چنانچه ستمگر و تبهکار باشد، به گمراهی بشریت می افزاید و یا او را گمراه می کند و این، معنای سخن امام علی علیه السلام است که می فرماید: «.. ملتی نیکوکار به وسیله پیشوای دادگر رهایی می یابد. هان بدانید، ملت

بدکار به وسیله پیشوای بدکار به هلاکت می رسد».(۱) امام صادق علیه السلام فرمود: «انسان ها جز به وسیله پیشوا اصلاح نمی شوند و زمین هم جز از این طریق اصلاح نمی گردد».(۲)

۲ - برحسب آنچه ما می دانیم، انسان تنها موجودی است که بر سایر موجودات این برتری را دارد که می تواند با اراده و اختیار خویش متحول شود و به کمال برسد. چرا که

به سوی کمال مطلق یعنی خداوند روی می آورد و این کار را از طریق پذیرش اخلاق خدای سبحان انجام می دهد. نیز انسان، تنها موجودی است که می تواند خود را از بندهای ماده و بردگی آن آزاد سازد و در مسیر خودش به سوی خدا به پله های کمال معنوی و روانی بالا- رود. این انسان، تنها زمانی می تواند این مسیر پیشرفت را بپیماید که بندها و زنجیرهایی را که رژیمهای طاغوتی به دست و پای بشریت بسته است، بگسلد و حکومت شایسته برپا کند؛ حکومتی که به انسان اجازه دهد، با آزادی و احترام، آن گونه که خدا می خواهد، حرکت کند و اگر چنین حکومتی بر پا نکند، به زودی به بیم و هراس و فشارهای روحی و روانی مخالف دچار خواهد شد که حکومتهای ستمگر از خود برجای می نهد. از این جا، به برتری «ولایت» بر سایر ارکان اسلامی پی می بریم که در آن

ص: ۴۱۱

۱- الارشاد، ج ۱، ص ۲۶۰؛ بحار الانوار، ج ۳۲، ص ۳۸۷، ح ۳۶۰.

۲- علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۳۲، ح ۹؛ بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۲۲، ح ۲۳.

حدیث معتبر [و معروف] آمده است.

از زراره، از امام باقر علیه السلام نقل شده است: «اسلام بر پنج چیز بنیاد شده است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت. زراره گفت: کدام یک برتر است؟ امام علیه السلام فرمود: ولایت

برترین آن هاست، زیرا که کلید آن ها می باشد و فرمانروا است که [مردم را] به آن ها رهنمونی می کند.» (۱)

۳ - حکومت از دیدگاه اسلام، با توجه به شرایطی که این دین در نظر گرفته است می تواند الگوی شایسته ای باشد برای این که بشریت به پیش رود و آن را برترین نمونه و

برترین الگو برای خود قرار دهد. چرا که فرمانروا در اسلام، با توجه به ویژگیهایی که برای او در نظر گرفته شده نظیر عصمت یا عدالت در درجه والا، می تواند با رفتار و عملکردش که تجلی بخش اخلاق الهی است، انسانی باشد که راه درست را برای دیگران می گشاید و حتی راه راست حرکت بشری را در برابر مردم مجسم سازد و این، بعد دیگری است از رمز و راز شرط عصمت در پیامبران و امامان علیهما السلام با شرط عدالت بالا در ولی فقیه و نیز به همین دلیل است که شناخت فرمانروا [= امام] از ضروریات دین شمرده شده است، زیرا اوست که این نوع هدایت را عینیت می بخشد.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است: «هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است» (۲) امام امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه ای به عثمان بن حنیف که کارگزارش در بصره بود، چنین می گوید: «... آگاه باش، هر پیروی را پیشوایی است که از او پیروی می کند و از نور دانشش روشنی می گیرد. آگاه باش، پیشوای شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده و از خوراک خود به دو قرص نان رضایت داده است. آگاه باش، شما توانایی چنین کاری را ندارید. اما با پرهیزگاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی،

مرا یاری دهید...» (۳)

از امام رضا علیه السلام نقل شده است: «... امامت زمام دین، رشته مسلمانان، صلاح دنیا و عزت مؤمنان است. در حقیقت، امامت ریشه بالنده اسلام و شاخه بلند آن است.

ص: ۴۱۲

۱- محاسن البرقی، ج ۱، ص ۴۴۶، ح ۱۰۳۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۵.

۲- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، باب وجوب معرفه الامام.

۳- نهج البلاغه، نامه ۴۵.

توسط امام است که نماز، زکات، روزه، حج و جهاد کامل می شود...» (۱).

جستار سوم: ویژگیهای حکومت اسلامی

اشاره

حکومت اسلامی، ویژگیها و خصوصیات بسیار و ارزنده ای دارد و در این بحث کوتاه به چهار ویژگی اشاره می کنیم:

۱ - آرمانها و ارزشهای والا

اشاره

آرمانها و ارزشها عالیترین هدف حکومت الهی و اسلامی را تشکیل می دهد - چنان که در گذشته به این موضوع اشاره کردیم - از این رو، حکومت اسلامی افزون بر بعد عقیدتی آن که بر ایمان به خدا و پرستش او متمرکز است، حکومت «آرمانها و ارزشها» است. چرا که حکومت اسلامی در حرکت خود، تنها به ساماندهی، ایجاد امنیت و آرامش، برآوردن نیازهای مادی انسان و جامعه نظیر خوردن، آشامیدن، مسکن، پوشاک، کار، روابط زناشویی در چهارچوب نظام خانواده، ایجاد فرصتهای آموزشی، تأمین

بهداشت و ایجاد هماهنگی میان افراد و گروهها در فعالیت و کار، بسنده نمی کند بلکه از این امور فراتر رفته، به تحقق بخشیدن چیزی می پردازد که نمودار «هدف» قرآنی است و منظور ما از این هدف، تکامل یافتن و نزدیک شدن به آرمان برتر یعنی خداوند بلند مرتبه

است و این امر، تنها از طریق ارزشها، آرمانها و حقایق انسانی تحقق می یابد که خاستگاههای اخلاقی و اهداف تکاملی این انسان را تجسم می بخشد. یا از طریق چیزی تحقق می یابد که قرآن کریم از آن به نام «حکمت» یاد کرده است و بدین سبب، آموزش حکمت از وظایف پیامبران است، همان گونه که آموزش کتاب و شریعت از وظایف آنان می باشد. تحقق بخشیدن ارزشها و آرمانها هدفی است که حکومت اسلامی برای عملی کردن آن با ابزار گوناگون شرعی سخت می کوشد و در صورتی که این ارزشها رعایت نشود، حکومت اسلامی نخواهد بود، هر چند این حکومت دستاوردهای مادی داشته باشد و هر چند که قدرت و نیرو و امکانات به دست آورد و یا مردم از آن پشتیبانی کنند.

البته، منظور از این سخن، کوچک شمردن دستاوردهای مادی حکومت نیست بلکه

ص: ۴۱۳

منظور آن است که این دستاوردها در چهارچوب آرمانها و ارزشهای دینی باشد. همان گونه که این آرمانها و ارزشها - در عین حال - پایه و راه رسیدن به این دستاوردهای

مادی را نیز تشکیل می دهد.

بیشتر هنگامی که دومین عنصر از عناصر وحدت اسلامی را بررسی کردیم، از طریق برخی از جزئیات، درباره آرمانها و ارزشهای یاد شده سخن گفتیم و می توان آن جزئیات را در زمینه حکومت نیز به کار زد و اینک به برخی از آن ها در این زمینه اشاره می کنیم:

الف - یگانه پرستی در حکومت

ایمان به خدای یگانه ای که پرستش بی چون و چرا از آن اوست، ایجاب می کند که در زمینه حکومت، باید حق حکومت، قانونگذاری و فرمانبری آفریدگان، تنها سزاوار خداوند باشد و باید انواع حکومت و سلطه خدانمایان دیگر را مردود دانست و نیز تمامی حقوق دیگر در قانونگذاری و فرمانبری ادامه همین حق است و این نخستین جزء دین و حتی شالوده سایر اجزای دین است. خداوند در این باره می فرماید:

«يَا صَاحِبِي السَّجْنِ ءَأَرْبَابٌ مُتَفَرِّقُونَ خَيْرٌ أَمْ اللَّهُ ۗ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ * مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِهِ

إِلَّا أَسْمَاءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ إِنْ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ ۗ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا

إِلَّا- إِيَّاهُ ذَلِكِ الدِّينَ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ»^(۱)؛ «ای دو رفیق زندانیم، آیا خدایان پراکنده بهترند یا خدای یگانه مقتدر؟ به جای او جز نام هایی [چند] را نمی پرستید که شما و پدرانتان آن ها را نامگذاری کرده اید و خدا دلیلی بر [حقانیت] آن ها نازل نکرده است. فرمان جز برای خدا نیست. دستور داده که جز او را نپرستید. این است دین درست، ولی بیشتر مردم نمی دانند».

با این ایمان و پرستش خدا، اراده انسان در فعالیتهايش در اندرون جامعه از تمامی پرستشهای دیگر آزاد می شود و در برابر آن ها در آزادی دینی و حقیقی به سر می برد.

ب - تلاش برای تحقق یافتن کمالات الهی

از این رو، جامعه ای که حکومت الهی در آن فرمان می راند، باید به راه راست متعهد

ص: ۴۱۴

باشد، راهی که در آن انسان و جامعه به سوی کمال مطلق و آرمان برتر یعنی خداوند حرکت می کند و بدین سبب، برای تحقق یافتن کمالات الهی نظیر عدالت، دانش، قدرت، نیرومندی، مهربانی، بخشش، دهش، نیکی و احسان می کوشد، به گونه ای که در کنار تکامل مادی، تکامل معنوی نیز هدف بنیادین حکومت است. خداوند فرموده است:

«الَّذِينَ إِِنْ مَكَانَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَحَقُّوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِأَصْلِحِ الْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ»^(۱)؛ «همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دهیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و به کارهای پسندیده و از کارهای ناپسند باز

می دارند و فرجام همه کارها از آن خداست».

از این آیه کریمه استفاده می شود که حکومت از نگاه اسلام، چیزی جز ابزاری برای تحقق بخشیدن اهداف دینی در تکامل انسان نیست و حکومت هدفی مستقل نمی باشد. از آن جا که درونمایه حقیقی رسالت الهی، اخلاق و کمالات الهی است، چنان که آیه یادظ

شده بدان اشاره می کند و همان گونه که حدیث معروف از رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: «همانا برای این برانگیخته شدم که اخلاق نیکو را به پایان برسانم»^(۲) پس حکومت اسلامی هم ناگزیر است که برای تحقق یافتن این کمالات تلاش کند.

ج - ارزش قایل شدن برای دنیا به اندازه خودش

همچنین، حکومت الهی نسبت به زندگی دنیوی اندیشه خالصی دارد و آن این است که این زندگی با همه خوشیها، زیورها، شهوت ها، خواسته ها و امکاناتی که دارد، نمودار

وجود و حرکت انسان نیست و تنها مقدمه ای است برای جهان دیگری که تکامل حقیقی و مطلوب در آن تحقق پیدا می کند. وظیفه حکومت آن است که این اندیشه و این برداشت را در نظر انسان مجسم سازد، به گونه ای که احساس کند، این دنیا موقت و محدود است و او جانشین خداوند در آن است و وظیفه دارد که آن را آباد و حق و عدالت را برپا کند و به گونه ای به امور دنیا پردازد که فرایند جانشینی آن را ایجاب می کند، نه این که انسان به برده ای بی اختیار این دنیا بدل شود که هرگونه می خواهد بر رفتار و کردار این

ص: ۴۱۵

۱- حج / ۴۱.

۲- مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۱، بحار الانوار، ج ۱۶، ص ۲۱۰.

برده حکومت می کند و او در زندگی، جز همین افق تنگ دنیا را نمی بیند. خداوند فرموده

است:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهْوٌ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهْبِجُ فَتَرِيهُ مُضِيغًا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا وَ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَ مَغْفِرَةٌ مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوَانٌ وَ مَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ» (۱)؛ «بدانید که زندگی دنیا، در حقیقت، بازی و سرگرمی و آرایش و فخر فروشی شما به یکدیگر و فزون جویی در اموال و فرزندان است. [مثل آن ها] چون مثل بارانی است که کشاورزان را رُستنی آن [باران] به شگفتی اندازد، سپس [آن کشت] خشک شود و آن را زرد بینی، آن گاه خاشاک شود. و در آخرت [دنیا پرستان را] عذابی سخت است و [مؤمنان را] از جانب خدا آمرزش و خشنودی است و زندگی دنیا جز کالای فریبنده نیست».

د - اراده آزاد انسانی

حکومت الهی می کوشد، اراده انسان را در عرصه فعالیت‌های اجتماعی خود، به صورت اراده ای آزاد درآورد که به تقوای الهی، نظام عمومی و قوانین اسلامی پای بند باشد و این حکومت چنین عمل می کند:

اولاً: در راستای گسستن زنجیرهای درونی انسان همچون سرکشی شهوت ها، خواسته ها، تمایلها و هوسهایی که در اندرون انسان قرار دارد. قرآن کریم از این سرکشی

به «هوس» تعبیر می کند. حکومت، این کار را از طریق پرورش و پاکیزه سازی انجام می دهد که با رهنمونی، ارشاد و اندرز نیکو بدان می پردازد و همچنین از طریق امر به معروف و نهی از منکر و جلوگیری از پدیده ها و عواملی که موجب می شود انسان از پی این شهوت ها و غریزه های نفسانی برود.

ثانیا: در راستای در هم شکستن زنجیرهای برونی نظیر وحشت و هراسی کار کند که ستمگران و فرمانروایان بیدادگر، یا افراد و گروههای فسادگر در زمین بر مردم تحمیل می کنند. از این رو، حکومت الهی به گسستن این زنجیرها و در هم شکستن این بتها می پردازد. تشریح جنگ، پیکار و واجب شدن جهاد اصغر بر مردم و نیز تشریح حدود

ص: ۴۱۶

سخت شرعی از قبیل اعدام، قطع عضو و تبعید به همین دلیل بوده است.

حکومت الهی در این عملکرد، می کوشد که اراده انسان را آزاد بار آورد [به گونه ای که] جز از خدا، شریعت، عقل، مصالح و اهداف پاک پیروی نکند، اهدافی که او را به کمال می رساند و در نتیجه، آنچه را که در آن صلاح او و صلاح جامعه او و کرامت و عزت او در دنیا و آخرت است، بر می گزیند. خداوند فرموده است:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ

وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِمَا صَ لَّمَعُرُوفٍ وَيَنْهِيهِمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱)؛ «همانان که از این فرستاده، پیامبر درس

نخوانده که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند پیروی می کنند [همان پیامبری که] آنان را به کار پسندیده فرمان می دهد و از کار ناپسند باز می دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می گرداند و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است، بر می دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند».

«أَذِّنْ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَانْتِهَامٍ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ - عَلَى نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ مُو لَوْلَا دَفَعُ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا لَهَدَمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَ مَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَ لَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۲)؛ «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است، چرا

که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. همان کسانی که

بناحق از خانه هایشان بیرون رانده شدند. [آن ها گناهی نداشتند] جز این که می گفتند:

پروردگار ما خداست و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی کرد، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و مساجدی که نام خدا در آن ها بسیار برده می شود، سخت ویران می شد و به طور قطع خداوند به کسی که [دین] او را یاری می کند، یاری می دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست ناپذیر است».

ص: ۴۱۷

۱- اعراف/ ۱۵۷.

۲- حج/ ۳۹ - ۴۰.

«لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا

* مَلْعُونِينَ أَيْنَ مَا تُقْبَلُوا أَخَذُوا وَقَتَلُوا تَقْتِيلًا * سِنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (۱) «اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه از [کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نپایند. از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره کسانی که بیشتر بوده اند

[همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت».

«أَمَّا جَزَاؤُا الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ - وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا

أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۲)؛ «سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می‌جنگند و در زمین به فساد می‌کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و

پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این، رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت».

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا بِاصْلِحُوا لِعَدْلِ وَأَقْسَطُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ» (۳)؛ «و اگر دو طائفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طائفه ای] که تعدی می‌کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت، میان آن‌ها را دادگراانه سازش دهید و عدالت

کنید که خدا دادگران را دوست می‌دارد».

ه - دانش و خرد

حکومت اسلامی برای محکم سازی دانش و خرد در حرکت و پیشرفت انسان می‌کوشد، زیرا دین اسلام بر این دو عامل ارزنده برای درک حقیقت و به دست آوردن آن و رهنمونی رفتار و تکامل راه تأکید کرده است. خداوند می‌فرماید:

ص: ۴۱۸

۱- احزاب / ۶۰ - ۶۲.

۲- مائده / ۳۳.

۳- حجرات / ۹.

«...هَيْلٌ يَسْتَتِيهِ الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۱)؛ «... آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند».

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (۲)؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد».

«...يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» (۳)؛ «...خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند گرداند...».

از این رو، اسلام یکی از شرایط فرمانروای اسلامی را این قرار داده است که دانشمند، متدین و آگاه به شرایط اجتماعی باشد و بتواند موضوعات احکام شرعی را تشخیص دهد و این مطلب را بیشتر دانستیم.

اسلام، آموزش قرآن و حکمت را از اهداف حکومت قرار داده و جستن دانش را بر هر مسلمانی واجب کرده است. همان گونه که در حدیث شریف آمده است: «جستجوی دانش بر هر مسلمانی واجب است» (۴).

اسلام بنیادهای آموزشی ایجاد کرده است نظیر مساجد، نماز جمعه، حوزه علمیه تا در دین و دانش پژوهش کنند. خداوند فرموده است:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۵)؛ «شایسته نیست مؤمنان همگی [برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند

و] و در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را - وقتی به سوی آنان باز گشتند بیم دهند - باشد که آنان [از کیفر الهی] بترسند؟».

شناخت خدا و رسول او؛ و امام یعنی ولی امر مسلمانان از شرایط پذیرفته شدن

ص: ۴۱۹

۱- زمر/۹.

۲- اسراء/۳۶.

۳- مجادله /۱۱.

۴- مشکاه الانوار، ص ۲۳۶، ح ۶۷۵؛ عوالی اللثالی، ج ۴، ص ۷۰، ح ۳۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۷، ص ۲۹۴، ح ۱۷؛ الکافی، ج ۱، ص ۳۰، ح ۱؛ کنز الفوائد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۷۷، ح ۵۴؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۵۷، کتاب العلم.

اعمالی است که انسان آن‌ها را انجام می‌دهد. در روایت صحیح از زرارہ نقل شده که امام

ابوجعفر باقر علیه السلام فرمود: «اگر کسی شبهایش نماز گزارد و روزهایش را روزه بگیرد و تمامی دارایی اش را صدقه دهد و تمامی روزگارش را حج کند و ولایت ولی خدا را

نشناسد که او را دوست بدارد و تمامی کارهایش با رهنمونی او باشد، نه حق پاداش بر خداوند دارد و نه اهل ایمان محسوب می‌شود...»^(۱)

نخستین اقدامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در زمینه ساماندهی و آگاهی بخشی امت انجام داد، اعزام مبلغان و فراخوانندگان به خدا بود که جانشان را در راه نشر دانش و تحصیل

آن در معرض خطر جدی قرار می‌دادند.

و - عهد و پیمان

همچنین حکومت برحسب محتوای اجتماعی و انسانی که دارد، نوعی عهد و پیمان میان امت و فرمانروا و میان زمامدار و ملت است. قرارداد بیعت بیانگر همین پیمان بوده

و مکتب اسلام آن را امری لازم دانسته است که با ایمان و عقیده پیوند دارد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که بمیرد و امام زمانش را نشناسد در دوران جاهلیت از دنیا رفته است»^(۲) یا می‌فرماید: «کسی که بمیرد و برعهده او بیعتی نباشد، در دوران جاهلیت از دنیا رفته است»^(۳).

ز - عدل و داد

یکی از آرمانها و ارزشها در حکومت اسلامی، برپایی حق و عدالت میان مردم است. از این رو، اجرای عدالت، یکی از مهمترین اهداف و وظایف حکومت است که مسؤولیت آن بر دوش او نهاده شده است. نیز از وظایف حکومت است که تمام انواع ظلم و ستم در همه زمینه‌ها را از میان برادرد، خواه در زمینه ستم انسان بر انسان دیگر یا ستم او بر طبیعت و محیط پیرامونش و یا ستم او بر

ص: ۴۲۰

۱- برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۴۴۳، ح ۱۰۳۴؛ الکافی، ج ۲، ص ۱۸، ح ۵.

۲- بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۷۶، باب وجوب معرفه الامام.

۳- التاج الجامع للاصول، ج ۳، ص ۴۶.

خویشتن وی و حتی ستم او بر خداوند، از طریق شرک ورزیدن به او را که بزرگترین ستمهاست از میان ببرد. خداوند فرمود:

«...يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِإِصْلَاحِ اللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»^(۱)؛ «...ای پسرک من، به خدا شرک میاور که به راستی شرک ستمی بزرگ است».

همچنین، در عین ستیز با ستم، می کوشد که عدالت و نیکوکاری را در میان مردم رایج سازد و کارهای پسندیده، صلح و دوستی، رعایت حرمتها و کرامتهای انسانی و ایجاد تعادل در روابط اجتماعی و انسانی و طبیعت را میان آنان گسترش دهد تا به کمالات الهی

برسد.

در این جا، مجموعه بزرگی از آیات کریمه وجود دارند که این ارزش و اصل اجتماعی را بررسی کرده است.^(۲) در بحث پیشین، دانستیم که درونمایه حقیقی شریعت، حق و عدالت است.

ح - روح فداکاری

برای این که حکومت الهی بتواند این ارزشها و آرمانها را در جامعه انسانی تحقق بخشد، افزون بر تقویت اراده توسط شکیب ورزی و پایداری، در جهت بالا بردن روح فداکاری و شهادت طلبی در افراد جامعه انسانی کار می کند، زیرا بدون آن، انگیزه حرکتهای اجتماعی، هوسهای شخصی یا گروهی و یا مصالح و منافع ویژه این فرد یا آن فرد و یا این گروه یا آن گروه خواهد بود.

قرآن کریم این موضوع را به گونه ای مطرح کرده است که پای بندی انسان به این فداکاریها را تضمین می کند. چراکه حقیقت نقش زندگی دنیوی و اخروی در زندگی انسان و رابطه میان این دو زندگی را توضیح می دهد و همچنین، بیان می کند که خداوند در عوض این فداکاریها، رنجها، محنتها و بذل و دهشهایی که انسان می کند، پاداش می دهد یا این که انسان این سختیها را در دنیا تحمل می کند، تا در آخرت پاداش گیرد.

ص: ۴۲۱

۱- لقمان/۱۳.

۲- به عنوان نمونه، ر.ک: بقره/۲۱۳؛ حدید/۲۵؛ مائده/۴۲؛ نحل/۹۰؛ نساء/۵۸؛ یونس/۴۷؛ نساء/۱۱۴، شورای/۴۱ - ۴۲.

زیرا که خداوند به زودی در رستاخیز چند برابر به انسان پاداش خواهد داد، یا هم در دنیا

و هم در آخرت به وی پاداش خواهد داد.

در قرآن کریم از اصل «فداکاری» به اصل «جهاد در راه خدا» تعبیر شده است که هم جهاد اکبر را در بر می گیرد و هم جهاد اصغر را، زیرا که جهاد، تنها به معنای پیکار در راه خدا نیست بلکه پیکار یکی از اجزای جهاد است. شکیب ورزیدن در آزارها، بخشیدن در راه خدا و تحمّل کردن دشواریها همگی از مصادیق جهاد است که انسان در راه خدا بدان دست می زند، خواه این جهاد مالی باشد یا بدنی و خواه معنوی باشد یا روحی. خداوند فرموده است:

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاصْصَبْتُمْ وَأَبِيعْتُمْ بِالَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ * التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِلُونَ السَّائِغُونَ الرَّكَعُونَ السَّاجِدُونَ الْأَمْرُونَ بِمَاص لَمَعْرُوفٍ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ» (۱)؛ «در حقیقت، خدا از مؤمنان، جان و مالشان را به [بهای] این که بهشت برای آنان باشد خریده است؛ همان کسانی که در راه خدا می جنگند می کشند و کشته می شوند. این به عنوان وعده حقی در تورات و انجیل و قرآن برعهده اوست. و چه کسی از خدا به عهد خویش وفادارتر است؟ پس به این معامله ای که با او کرده اید شادمان باشید و این همان کامیابی بزرگ است. [آن مؤمنان] همان توبه کنندگان،

پرستندگان، سپاسگزاران، روزه داران، رکوع کنندگان، سجده کنندگان، وادارندگان به کارهای پسندیده، باز دارندگان از کارهای ناپسند و پاسداران مقررات خداوند و مؤمنان را بشارت ده».

«مَنْ جَاءَ بِأَصْحَابِهِ لِحَسَنِهِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا...» (۲)؛ «هر کس کار نیکی بیاورد، ده برابر آن [پاداش] خواهد داشت...».

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أُنْبِتَتْ سَبْعَ سَابِلٍ فِي كُلِّ سُبُلَةٍ

مِائَةٌ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۳)؛ «مثل [صدقات] کسانی که اموال

ص: ۴۲۲

۱- توبه/۱۱۱ - ۱۱۲.

۲- انعام/۱۶۰.

۳- بقره/۲۶۱.

خود را در راه خدا انفاق می کنند همانند دانه ای است که هفت خوشه برویاند که در هر خوشه ای صد دانه باشد و خداوند برای هر کس که بخوهد [آن را] چند برابر می کند و خداوند گشایشگر داناست».

«مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُمْ مِنَ الْأَعْرَابِ أَنْ يَتَخَلَّفُوا عَنْ رَسُولِ اللَّهِ وَلَا يَرْغَبُوا بِأَنْفُسِهِمْ عَنْ نَفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لَا يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلَا نَصَبٌ وَلَا مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَطَّوْنُ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عِدُوِّ نِيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ * وَلَا يُنْفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً وَلَا يَقْطَعُونَ وَادِيًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ (۱) «مردم مدینه و بادیه نشینان پیرامونشان را نرسد که از [فرمان] پیامبر خدا سر باز زنند و جان خود را عزیزتر از جان او بدانند، چرا که هیچ تشنگی و رنج و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی رسد و در هیچ مکانی که کافران را به خشم می آورد قدم نمی گذارند و از دشمنی غنیمتی به دست نمی آورند، مگر این که به سبب آن، عمل صالحی برای آنان [در کارنامه شان] نوشته می شود، زیرا خدا پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند. و هیچ مال کوچک و بزرگی را انفاق نمی کنند و هیچ وادیی ای را نمی پیمایند مگر این که به حساب آنان نوشته می شود، تا خداوند آنان را به بهتر از آنچه می کردند پاداش دهد».

روشن است که این آرمانها و ارزشها با یکدیگر تداخل دارند و برخی از آن ها برخی را کامل می کنند. همچنین، صدها آیه قرآنی هستند که می توان آرمانها و ارزشهای گوناگون را از لا به لای آن ها استنباط کرد، ارزشهایی که قرآن کریم آن ها را هدف جامعه

انسانی و حکومت الهی قرار داده است.

۲ - آیین الهی

اشاره

قرآن کریم و دین اسلام، این آرمانها و هدفها را به صورت مفاهیم کلی محض رها

نکرده که پیرو اجتهادها و تفسیرهای گوناگون باشد، یا انسان در راه رسیدن به آن ها سرگردان بماند، بلکه مجموعه ای از احکام و قوانین جزئی را تشریح کرده است که چهارچوب حکومت و شیوه التزام بدان را تشکیل می دهد و خاستگاه این قوانین، همان

ص: ۴۲۳

آرمانها و ارزشهای پیش گفته است و حکومت می کوشد که در مسیر تکامل، به این ارزشها دست یابد. این مجموعه احکام و قوانین، همان چیزی است که ما عنوان «آیین الهی» را برای آن به کار می بریم. بدین ترتیب، شریعت و احکام شرعی، ویژگی و صفت پایدار حکومت الهی و بعدی دیگر از چهارچوب کلی آن به شمار می رود.

اهمیت این موضوع که حکومت الهی باید بر احکام شریعت الهی استوار باشد، از این اندیشه نشأت می گیرد که احکام شرعی، یک سری دستورات انضباطی و آمرانه محض نیست، بلکه احکامی است که کاملاً با حق و عدالت همخوانی دارد، یعنی با مصالح و مفاسد واقعی که زندگی انسان و مسیر تکامل او با این مصالح و مفاسد پیوند دارد و از طریق آن ها تعادل رفتاری انسان پاسداری می شود. از این رو، آنچه را شریعت

فرمان داده یا مباح اعلان کرده از قبیل فرمان به عبادت، عدالت، نیکی کردن، پاکی، تقوا

و... با مصالح حقیقی و واقعی انسان در زندگی دنیوی و اخروی او پیوند دارد و آنچه را

نهی کرده، نظیر ستمگری، تجاوز، زنا، دزدی، دروغگویی و امثال آن، با مفاسد واقعی موجود در این امور ارتباط دارد که به واپس گرایی حرکت انسان در زندگی دنیوی یا اخروی و یا هر دو منجر می شود.

نیاز به آیین الهی

در این جا که می خواهیم درباره «آیین الهی» سخن بگوییم، باید به یک نکته مهم اشاره کنیم و آن این است که این آیین الهی به موازات تکامل اندیشه و جامعه انسانی، مراحل از تکامل دینی را پشت سر نهاد، تا سرانجام به مرحله آخرین آیین الهی [یعنی اسلام] رسید، آیینی که از سوی خداوند بر پایه انعطاف پذیری وضع شد و به گونه ای که توان برجای ماندن، دوام و حلّ اختلافات را داشته باشد. چرا که اسلام، شریعتی است انعطاف پذیر و آسان که در بعد پایدار خود، نیازهای پایدار در زندگی و حرکت انسان را

مورد توجه قرار می دهد و این نیازهای پایدار، با تغییر شرایط و اختلاف جوامع و زمانها تغییر نمی کند نظیر خوردن، آشامیدن، عبادت، روابط زناشویی و دیگر روابط انسانی.... شریعت اسلام برای این نیازمندیها، احکامی ثابت و تغییرناپذیر وضع کرده است.

همچنین، این شریعت، در بعدی دیگر، مسائل تغییرپذیر در زندگی انسان را مورد

بررسی قرار داده است، مسائلی که نشانگر جنبه تحول و دگرگونی در شیوه های زندگی او، یا در ابزار معیشت و زندگی، یا شرایط این زندگی از قبیل توانمندی و ناتوانی و یا

برخورداری و نیازمندی است. آن گاه، شریعت اسلام برای این نیازمندیها و مسائل تغییرپذیر، راه حلهایی وضع کرده و این کار را در ضمن قواعد کلی و احکام و قوانینی انجام داده که فرمانروای اسلامی در ضمن این متغیرها آن ها را صادر می کند.

وانگهی تشخیص میان نیازها و مسائل «پایدار» و «ناپایدار» و در ورای آن، تشخیص مصالح و مفسد «پایدار» و «ناپایدار»، تنها از سوی خداوند امکانپذیر است، چرا که هدف شریعت، نزدیک شدن به آرمان برتر [= خداوند] و متصف شدن انسان به صفات الهی است و این نزدیک شدن به کمال الهی، غیب مطلق است که هیچ انسانی نمی تواند با تمامی ابعاد، حواس و تجارب خویش آن را درک کند و بشناسد بلکه ناگزیر خداوند او را بدان رهنمونی کند، زیرا که تنها خدا یا کسی که خدا دانش غیب را به او داده، از غیب آگاهی دارد.

همچنین، برخی از این مصالح و مفسد با آینده دور انسان در دنیا یا با آینده دورتر او در آخرت پیوند دارد. در این صورت، بر فرض این که بپذیریم، دانش و شناخت و تجربه انسان، وی را قادر می سازد که از گذشته و حال خود آگاهی یابد، لیکن انسان هرگز قادر

نخواهد بود که از آینده دنیوی خویش که بعدی دیگر در غیب است، آگاهی پیدا کند، تا چه رسد به این که از آینده اخروی خویش که غیب مطلق است، آگاهی یابد.

به علاوه، انسان از طریق تجربه قادر نیست که بر گذشته و حال خود، به اندازه ای تسلط و آگاهی پیدا کند که بتواند مصالح و مفسد واقعی را مشخص سازد و این تشخیص او به گونه ای باشد که جای تردید و خطا یا جانبداری در آن نباشد. چرا که میان تجربه

علمی و تجربه اجتماعی تفاوت وجود دارد و گواه آن هم واقعیت و وجدان است، زیرا که

اگر تجربه های انسانی در گذشته را که دور از ادیان الهی بودند مطالعه و بررسی کنیم، در خواهیم یافت که این تجربه ها در رسیدن به حقیقت یا پذیرش آن، همواره به سر در گمی دچار می شده اند.

افزون بر آنچه گفته آمد، آخرین شریعت الهی [= اسلام] عناصری در خود دارد که بقا و دوام آن را تضمین می کند و از نابودی مطلق یا تحریف مطلق دورش می سازد و این

عناصر عبارتند از وجود قرآن کریم و سنت صحیح نبوی و نیز وجود اهل بیت علیهم السلام که نقش پاسداری از درونمایه قرآنی و سنت نبوی به آنان واگذار شده است. و همچنین وجود بنیادهای اسلامی و شعائر دینی و دیگر عناصری که در نگهداری شریعت، حفظ یکپارچگی امت و حلّ اختلاف سهم دارند.

بدین ترتیب، پی می بریم که نمی توان نظر گاهها، هوسها و منافع فردی را بر مسیر انسان و حکومت حاکم ساخت، خواه این هوسها و منافع از آن فرمانروا باشد یا از آن گروه فرمانبر و این گروه اکثریت باشد یا اقلیت، هیچ تفاوتی وجود ندارد.

آری، مردم می توانند، چیزی را برگزینند که با شرایط و منافع آنان در بعد ناپایدار زندگی همخوانی داشته باشد، همان بعدی که خداوند امر آن را به فرمانروای صالح یا به مردم واگذاشته است و این بعد، بخش گسترده ای می باشد که به انتخاب همگانی و تجربه انسانی بستگی دارد، زیرا با شرایط و شیوه های متغیر و ناپایدار پیوند دارد. البته

انتخاب همه این شیوه ها باید در چهارچوب احکام پایدار الهی صورت گیرد.

تأکید قرآن بر شریعت

قرآن کریم به لزوم شریعت در حکومت ارزش فراوان قایل شده و درستی حکومت و توانمندی آن بر تحقق بخشیدن اهدافش را به شکل ویژه شریعت مرتبط دانسته است و بدون شریعت، سرنوشت حکومت، تبهکاری و ویرانی خواهد بود، چه، قرآن کریم، در برابر انسان دو راه قرار داده است:

۱ - راه حکومت الهی و شرعی که نماینگر حق، هدایت و عدالت است.

۲ - راه هوس که نمایانگر باطل، گمراهی، ستمگری و فساد در زمین است. خداوند

چنین می فرماید:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاصْحُكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِإِذْنِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (۱)؛ «ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه [و جانشین] گردانیدیم، پس
میان مردم به حق داوری کن و زنهار از هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت، کسانی که از

ص: ۴۲۶

راه خدا به در می روند، به [سزای] آن که روز حساب را فراموش کرده اند عذابی سخت خواهند داشت».

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» (۱)؛ «و اگر حق از هوسهای آن ها پیروی می کرد، قطعا آسمانها و زمین و هر که در آن هاست تباه می شد. بلکه یادنامه شان را به آنان داده ایم، ولی آن ها از [پیروی] یادنامه خود رویگردانند».

«وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بَصِيراً لِحَقِّ مَصِيحٍ دَقَّا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا عَلَيْهِ فَاصْحِكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَيْكُمْ فَاصْبِرُوا الصَّابِرِينَ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ * وَأَنْ أَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَارْتَبِطُوا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاصْحِكُمْ أَنْتُمْ أَعْلَمُ أَنْتُمْ يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ» (۲)؛ «و ما این کتاب [= قرآن] را به حق به سوی تو فرو فرستادیم، در حالی که تصدیق کننده کتابهای پیشین و حاکم بر آن هاست. پس میان آنان بر وفق آنچه خدا نازل کرده، حکم کن و از هواهایشان [با دور شدن] از حقی که به سوی تو آمده، پیروی مکن. برای هر یک از شما [امتها] شریعت و راه روشنی قرار داده ایم و اگر خدا می خواست شما را یک امت قرار می داد، ولی [خواست] تا شما را در آنچه به شما داده است بیازماید. پس در کارهای نیک بر یکدیگر سبقت گیرید. بازگشت

همه شما به سوی خداست. آن گاه درباره آنچه در آن اختلاف می کردید آگاهتان خواهد کرد. و میان آنان به موجب آنچه خدا نازل کرده، داوری کن و از هواهایشان پیروی مکن و

از آنان بر حذر باش، مبادا تو را در بخشی از آنچه خدا بر تو نازل کرده به فتنه در اندازند.

پس اگر پشت کردند، بدان که خدا می خواهد آنان را فقط به [سزای] پاره ای از گناهانشان برساند و در حقیقت، بسیاری از مردم نافرمانند».

۳- اهداف و مسؤولیتها

اشاره

سومین خصوصیت حکومت اسلامی، اهدافی است که حکومت باید برای تحقق

ص: ۴۲۷

۱- مؤنون/ ۷۱.

۲- مائده/ ۴۸ - ۴۹.

یافتن آن‌ها بکوشد و نیز وظایف و مسؤولیتهایی است که باید آن‌ها را اجرا کند و به کار

زند. این اهداف و مسؤولیتهای نمایانگر نقاط هدایت و توجیه حکومت و نشانه‌های رویکرد آن است.

ما در جستارهای پیش گفته، به این اهداف و مسؤولیتهای اشاره کردیم، لیکن به صورتی پراکنده و در این جا می‌کوشیم آن‌ها را در چند نکته خلاصه کنیم و به طور کوتاه بیان

نماییم.

از آیات قرآنی به دست می‌آید که مسؤولیتهای فرمانروای الهی همان مسؤولیتهایی است که پیامبران و فرستادگان الهی بر دوش داشتند و قرآن کریم به آنها اشاره کرده است. خداوند می‌فرماید:

«رَبَّنَا وَابْعِثْ فِيهِمْ رَسُولًا - مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ» (۱)؛
«پروردگارا، در میان آنان فرستاده‌ای از خودشان برانگیز، تا آیات تو را بر آنان بخواند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد و پاکیزه‌شان کند، زیرا که تو خود شکست‌ناپذیر حکیمی».

«هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا - مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» (۲)؛ «اوست آن کس که در میان بی‌سوادان

فرستاده‌ای از خودشان برانگیخت، تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعاً پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند».

۱ - رساندن پیام الهی

حکومت اسلامی مسؤولیتهای زیر را برعهده دارد:

فراخوانی به سوی خدا، زمینه‌سازی [پذیرش پیام الهی] برای بندگان خدا، رساندن جزئیات باور الهی و رهنمونی ربّانی [به انسان‌ها]، اقامه حجت بر مردم، برداشتن موانع روانی پذیرش دین از طریق حکمت و اندرز نیکو و یا به کار گرفتن نیرو برای درهم شکستن و از میان برداشتن موانعی که ستمگران و مستکبران آن‌ها را ایجاد می‌کنند، یا نافرمانان و منکران می‌سازند.

ص: ۴۲۸

۱- بقره ۱۲۹.

۲- جمعه ۲.

مجموعه بزرگی از آیات قرآنی به این موضوع اشاره می کند و این مجموعه افزون بر آیه سوره جمعه و امثال آن است که به سوی خدا فرا می خواند و ما پیشتر آن را بیان کردیم. خداوند فرموده است:

«أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِإِصْحَامِهِ وَالْمَوْعِظَةَ الْحَسَنَةَ وَجَادِلْهُمْ بِإِصْحَامِ لَتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِإِصْحَامِ لِمُهْتَدِينَ» (۱)؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده دانایتر و او به حال راه یافتگان [نیز] دانایتر است».

مجموعه آیات بلاغ:

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ - وَكَفَىٰ بِإِصْحَامِ لِهٖ حَسِيْبًا» (۲)؛ «همان کسانی که پیامهای خدا را ابلاغ می کنند و از او می ترسند و از هیچ کس جز خدا

بیم ندارند. و خدا برای حسابرسی کفایت می کند».

همچنین، مجموعه آیات امر به معروف و نهی از منکر، آیات برداشتن قید و بندها [=الاعلال والاصر] و دیگر آیاتی که پیشتر بیان شد.

۲- پرورش و پاکسازی

همان گونه که حکومت اسلامی مسؤلیت پرورش و پاکسازی مردم، آماده کردن عوامل اثرگذار و زمینه سازی برای این پرورش و نگهداری آنان از عوامل زیانبخش و فاسد کننده جانها و روانهایشان را بر دوش دارد، در برابر نگهداری آنان از بیماریهای

بزرگ روانی و تسلیم شدن به این بیماریها نیز مسؤل است.

اسلام برای این فرایند روحی و روانی، شیوه پایداری را آماده کرده و این شیوه را از طریق شعائر اسلامی نظیر نماز، زکات، حج و روزه یا از طریق مبارزه با نفس به کار برده

است. لیکن افزون بر آن، بر حکومت اسلامی لازم است که شیوه های متحرک و پویایی را وضع کند که با شرایط جدید یا عوامل منفی نوپیدا پیوند داشته باشد.

ص: ۴۲۹

۱- نحل/۱۲۵.

۲- احزاب/۳۹.

آیه سوره جمعه و آیات همانند آن بر این هدف و وظیفه حکومت دلالت دارد. همچنین، قرآن کریم این هدف و وظیفه را، هدف برخی عبارتهای مهم قرار داده است نظیر نماز که انسان را از کارهای زشت و ناپسند باز می‌دارد:

«أَتْلُ مَا أُوْحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ

وَلَذِكْرِ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ»^(۱)؛ آنچه از کتاب به سوی تو وحی شده است بخوان و نماز را بر پا بدار که نماز از کار زشت و ناپسند باز می‌دارد و قطعاً یاد خدا بالاتر است و خدا می‌داند چه می‌کنید».

همانند زکات:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صِلَاةَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»^(۲)؛ «از اموال آنان صدقه بگیر تا به وسیله آن پاک و پاکیزه شان سازی و

برای شان دعا کن، زیرا دعای تو برای آنان آرامشی است و خدا شنوای داناست».

همانند مقتدای شایسته و اخلاق نیکو:

«...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^(۳)؛ «...خدا فقط

می‌خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند». و موارد دیگر از این قبیل.

۳ - آموزش مردم

فرمانروای اسلامی مسئولیت دارد که شریعت الهی و سنتها و قوانین حاکم بر حرکات اجتماعی را و همچنین اخلاق الهی را به مردم آموزش دهد. افزون بر آن، باید علمی را که در آماده سازی نیرو، پیشرفت جامعه انسانی و نگهداری این جامعه از زیان و تبهکاری و ویرانی مادی و معنوی سهم دارد نیز آموزش دهد.

ص: ۴۳۰

۱- عنکبوت/۴۵.

۲- توبه/۱۰۳.

۳- احزاب/۳۳.

اشاره

نیز فرمانروای الهی مسؤولیت دارد که حق و عدل و دادگری را در میان مردم برپا کند و این کار از طریق تطبیق احکام شرعیه ای انجام دهد که خداوند این احکام را برای برپایی

حق و عدالت در میان مردم وضع کرده است. چرا که در گذشته بیان کردیم که اصل «حق و عدالت» اساس حکومت شرعی را تشکیل می دهد. حکومت اسلامی در آخرین دین، مسؤولیت اجرای این اصل را بر دوش دارد، چه، حکومت یک نهاد الهی است که از آن خواسته شده، وسیله و ضامن اجرای شریعت باشد و به شریعت و عمل به قوانین آن پای بندی نشان دهد، چه قوانین ثابت و چه قوانین متغیر که وابسته به ضوابط و شرایطی خاص است. نیز حکومت باید به اهداف دین و اصول و ارزشهای آن پای بند باشد. چرا

که اگر چنین نباشد، هوسها و خواسته ها توجیه گر مسیر جامعه انسانی خواهد بود و یا این مسیر، به خطاها و سرگردانیها دچار خواهد شد که این وضعیت، به ستمگری و فساد عمدی یا غیر عمدی منجر می شود.

پیشتر بیان کردیم که عدالت و ستم در روابط اجتماعی، رابطه انسان با طبیعت و جهان هستی، رابطه انسان با خدا و رابطه انسان با انسان زمینه فراوانی دارد. در تمامی این

رابطه ها، انسان در صورتی می تواند به این رابطه ها متعهد بماند که حکومت، اسلامی و

الهی باشد. خداوند فرموده است:

«يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاصْحُكُمْ بَيْنَ النَّاسِ بِإِذْنِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (۱)؛ «ای داوود، ما تو را در زمین خلیفه گردانیدیم. پس میان مردم به حق داوری کن و زنده از

هوس پیروی مکن که تو را از راه خدا به در کند. در حقیقت، کسانی که از راه خدا به در

می روند، به [سزای] آن که روز حساب را فراموش کرده اند، عذابی سخت خواهد داشت.».

«إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِإِذْنِ اللَّهِ لِيُحْكَمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَىكَ اللَّهُ...» (۲)؛ «ما این کتاب را به حق بر تو نازل کردیم، تا میان مردم به [موجب] آنچه خدا به تو آموخته داوری کنی...».

«إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يُحْكَمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا

١- ص ٢٦.

٢- نساء/١٠٥.

وَالرَّبَّائِيُونَ وَالْأَخْيَارُ بِمَا اسْتِخْفَظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ...»^(۱)؛ «ما تورات را که در آن رهنمود و روشنایی بود نازل کردیم. پیامبرانی که تسلیم [فرمان خدا] بودند، به موجب آن برای یهود داوری می کردند و همچنین، الهیون و دانشمندان به سبب آنچه از کتاب خدا به آنان سپرده شده و بر آن گواه بودند...».

مصداقهای اجرای شریعت

اجرای احکام شرعی را افزون بر احکام شرعی ثابت، در ابعاد و مصداقهای زیر می توان دید:

نخست: تشخیص حدود و نشانه های رفتار انسانی در زمینه بخش ناپایدار زندگی مردم، به گونه ای که با احکام کلی شرعی پایدار و قواعد کلی که خداوند آن ها را به سان

چهارچوبی برای این رفتار وضع کرده است، همخوانی داشته باشد. از این جا، تشریح قوانین و تعیین فرمانها و آموزشها به طور کلی از وظایف مهم فرمانروای اسلامی به شمار

می رود و به همین دلیل است که فرمانبری از ولی امر با فرمانبری از خدای سبحان توأم شده است.

خداوند می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِإِصْحَابِ اللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا»^(۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید. پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر او عرضه بدارید. این بهتر و نیک فرجام تر است».

به دلیل این که پیامبر و همچنین ولی امر پس از او، همچون حاکم و فرمانروا می باشد، مسئولیت وضع قوانین مربوط به رفتار انسان در زمینه های بخش پویا و ناپایدار زندگی او

را بر دوش دارد و در این صورت، در این بخش ناپایدار، اطاعت از پیامبر و ولی امر واجب است، همان گونه که در بخش پایدار شریعت و قوانین، اطاعت از خداوند واجب

ص: ۴۳۲

۱- مائده/۴۴.

۲- نساء/۵۹.

۲ - تشخیص موضوعات احکام شرعی اولیه، یا ثانویه ای که شریعت آن ها را به عنوان راه حل شرعی برای حالت‌های استثنایی وضع کرده است نظیر حالت‌های: ناگزیر شدن به خوردن مردار، یا زیان همگانی و یا به خرج افتادن همگانی نیز تشخیص وجود توانایی بر پیکار که این توانایی از شرایط و جوب پیکار است و مواردی از این قبیل که

حاکم مسؤولیت دارد، این حالت‌ها، یا تحقق یافتن این شرایط و موضوعات را مشخص کند.

۳ - موارد تراحم اهم و مهم، هنگامی که واجبات با یکدیگر تراحم پیدا می کنند و شخص توان انجام همه آن ها را ندارد. یا محرمات با یکدیگر تراحم پیدا می کنند و شخص قادر نیست که همه آن ها را ترک کند. در این صورت، فرمانروا [= حاکم اسلامی] مسؤولیت دارد که اهم این واجبات و محرمات را مشخص کند و آن را در عرصه اجرا بر مهم مقدم بدارد. بدون وجود این مرجع سیاسی و مسؤول اجرا، جامعه بر اثر فراوانی خواسته ها و اختلاف دیدگاهها به هرج و مرج و نابسامانی دچار خواهد شد. از این رو، مسؤولیت در پیش گرفتن موضع قاطع به فرمانروا در حکومت الهی سپرده می شود. خداوند در این باره فرموده است:

«...فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ...» (۱)؛ «...پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، آن را به خدا و پیامبر او عرضه بدارید...».

این ویژگیها، وظایف و مسؤولیتها در حکومت نیز بر خصوصیات تأکید می کند که باید در شخص حاکم وجود داشته باشد و ما پیشتر آن ها را بیان کردیم. زیرا از دیدگاه اسلامی، حکومت به طور کلی در شخص حاکم متمرکز است و به همین دلیل، پی می بریم که حاکم و فرمانروای اسلامی باید از لحاظ دانش، آگاهی و خصوصیات روحی و روانی و اخلاقی از همه مردم برتر باشد و در بالاترین درجه عدالت یا عصمت و نیز در

عالی ترین سطح تجربه و مهارت قرار داشته باشد و باید از ابراز رایزنی و رسیدن به حقیقت برخوردار باشد.

۱- نساء/۵۹. مراد از «نزاع» در این آیه، نزاع افراد بر سر حقوق شخصی آنان نیست بلکه نزاع درباره جامعه و اداره شؤون اجتماعی آن و اختلاف نظر در مورد این اداره است.

اشاره

قرآن کریم به تعیین پایه‌هایی که وحدت در اسلام بر آن‌ها استوار است و ایجاد بنیاد مادر که به این وظیفه می‌پردازد، بسنده نکرده است بلکه در کنار آن، شیوه‌ها و ابزاری را وضع کرده که برای تحقق بخشیدن این وحدت می‌توان آن‌ها را دنبال کرد.

در این زمینه باید به پاره‌ای از پایه‌ها و ارکانی اشاره کنیم که در فصل اول درباره آن‌ها سخن گفتیم. این پایه‌ها در بُعدی دیگر، ابزاری را تشکیل می‌دهد که آن‌ها نیز وحدت اسلامی را تحقق می‌بخشند. لیک این ابزارها، ابزارهای پیش‌گیری است که در جلوگیری از رخ نمودن اختلاف و درگیری می‌تواند نقش داشته باشد. به عنوان نمونه، باور به یگانگی خدا، تنها پرستش او، دانش، آرمان، آیین، امت یکپارچه و رهبری یگانه، همگی ابزارهایی هستند برای تحقق بخشیدن وحدت اجتماعی.

اما شیوه و ابزاری که در این فصل می‌خواهیم بدان اشاره کنیم، ابزار، قواعد، مقررات و شیوه‌های کاربردی است که اسلام پس از نمودار شدن اختلافات در جامعه انسانی، آن‌ها را برای حل این اختلافات، چه در سطح فردی و چه در سطح اجتماعی وضع کرده است.

پیشتر دانستیم که مردم [در آغاز] یک امت بودند. سپس بر اثر چیرگی هوس و

ناسازی مصالح و منافع و خواسته‌های فردی، میان آنان اختلاف پیدا شد. آن‌گاه مرحله

دیگری آمد که اجتهادها و دیدگاههای نادرست در تفسیر دین موجب پیدایش ناسازگاری در میان مردم شد.

در تمامی این مراحل، عامل اصلی به هم ریختن یگانگی مردم و کاشتن بذر اختلاف در میان آنان، هوس و سرکشی بوده است.

اسلام برای تحقق یافتن یگانگی در میان فرزندان جامعه اسلامی، شیوه مکتبی و تکامل یافته ای را وضع کرده است که بر مجموعه ای از پایه ها و روشها در حلّ این حالتها تکیه دارد.

پایه های تحقق بخشیدن وحدت

پایه های وحدت [جامعه اسلامی] را می توان به امور زیر خلاصه کرد:

۱ - مخاطب قرار دادن فطرت و احساسات انسانی که در انسان وجود دارد. به این دلیل که فطرت عامل بنیادینی است که حرکت و فعالیت های انسان را در همه حالتها یکپارچه می سازد و در بحث مرحله وحدت فطری از این موضوع آگاه شدیم. از این رو، قرآن کریم و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در سخنانی که در این زمینه به کار برده، موضوع فطرت را به صورتی گسترده مورد توجه قرار داده است.

۲ - مخاطب قرار دادن خرد انسانی. به این دلیل که خرد، نیروی ذاتی است که خداوند آن را در نهاد انسان به ودیعت نهاده تا بر هوس سلطه یابد و حق را از باطل و نیز

مصالح حقیقی و همیشگی انسان را از مصالح لحظه ای و فناپذیر او جدا سازد.

۳ - تلاش برای شناخت واقع و حق و نیز برملا ساختن حقیقت در هنگامی که اشتباه، ابهام و اختلاف درباره آن پیش آید. چرا که واقع و حق یک چیز است و تعدّد ندارد.

۴ - خوش گمانی نسبت به دیگران در روابط اجتماعی.

۵ - بسیج کردن و برانگیختن احساس مسؤولیت مشترک در زندگی اجتماعی و روح رعایت منافع و زیانهای گروهی در برابر تمایل انسان به احساسات خودخواهی، گوشه نشینی، تک روی و بی باکی.

۶ - نیکی به دیگران و فداکردن امور کوچک و شخصی را برای مصلحت یکپارچگی

و نیرومندی جامعه، به دست آوردن سود بزرگ در ایجاد روابط نیرومند اجتماعی و

گشودن در بازگشت به راه حق و صلاح و همدستی.

۷- به کار گرفتن نیرو در هنگام نیاز و این در مواردی است که حالت‌هایی همچون انکار حق، سرپیچی از حق، پافشاری بر سرکشی و ستمگری و تهدید منافع همگانی جامعه و امت پیش آید.

روشن است که این اصول و پایه‌ها از حقایق و عواملی سرچشمه می‌گیرد که بر وحدت و اختلاف اثر می‌گذارد و نیز از اصول و ارزش‌های اخلاقی به شمار می‌رود که خداوند خواسته است، انسان از طریق آن به کمال برسد و اهداف او را در این زندگی تحقق بخشد.

ابزار تحقق یافتن وحدت

اشاره

ابزارهای وحدت اجتماعی که می‌توان به برخی از آن‌ها به تفصیل اشاره کرد^(۱)، از این قرار است:

نخست: دعوت با حکمت و اندرز نیکو

شیوه دعوت به سوی خدا و راه او با حکمت و اندرز نیکو، پیشاپیش ابزارهایی قرار دارد که شیوه اسلامی در تحقق بخشیدن وحدت، آن را به کار گرفته است. چرا که این ابزار بر پایه مخاطب قرار دادن فطرت انسانی و احساسات پاک انسان، چیره شدن خرد و منطق و اخلاق بر هوس و مسلط شدن مصلحت حقیقی و همیشگی و همگانی - که در مصالح جامعه و انسان در زندگی آینده و اخروی او تجسم می‌یابد - بر مصلحت آنی و فردی. خداوند می‌فرماید:

«أذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِإِصْحَامِهِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِإِصْحَامِ لَتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِإِصْحَامِ لِمُهْتَدِينَ»^(۲)؛ «با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به [شیوه ای] که نیکوتر است مجادله نمای. در حقیقت، پروردگار تو به [حال] کسی که از راه او منحرف شده، داناتر و او به [حال] راه یافتگان

ص: ۴۳۶

۱- برای بیان این ابزارها، آنچه را که در کتاب خود به نام «الوحده الاسلامیه...» یاد کرده ایم، خلاصه نموده ایم.

۲- نحل/ ۱۲۵.

[نیز] داناتر است».

«وَقُلْ لِعِبَادِي يَقُولُوا الَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ الشَّيْطَانَ يَنْزِعُ بَيْنَهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلْإِنْسَانِ

عَدُوًّا مُّبِينًا» (۱)؛ «و به بند گانم بگو: آنچه را که بهتر است بگویند که شیطان میانشان را به هم می زند، زیرا شیطان همواره برای انسان دشمنی آشکار است».

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ» (۲)؛ «و نیکی با بدی یکسان نیست. [بدی را] به آنچه خود بهتر است دفع کن. آن گاه کسی که میان تو و میان او دشمنی است، گویی دوستی یکدل می گردد».

دعوت چنانچه با حکمت و اندرز نیکو نباشد یا با شدت و خشونت باشد، مردم خشمگین و روی گردان می شوند، یا گناه را مایه عزت می دانند و به تعصب خودخواهی گرفتار می گردند و لذا به حق گوش فرا نمی دهند و راستی را نمی شناسند و از پیرامون دعوت کننده به حق پراکنده می شوند. چنان که قرآن کریم وقتی با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن می گوید، به این موضوع اشاره می کند:

«فَمَا رَحِمَهُ مِنَ اللَّهِ لَئِن تَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَأَصَّبْنَاكَ بِرِجَالِكُمْ فَتَبَوَّأْتَ فِي الْبُقْعَاتِ وَأَجْنَحْنَاكَ فَتَمُوتُ فِيهَا كَمَوْتِهِمْ وَأَنْصَبْنَاكَ فِي الْبُقْعَاتِ وَأَنْصَبْنَاكَ فِي الْبُقْعَاتِ وَأَنْصَبْنَاكَ فِي الْبُقْعَاتِ...» (۳)؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی و اگر تندخو و سختدل بودی قطعاً از پیرامون تو پراکنده می شدند...».

قرآن کریم در بیان جزئیات این حکمت و اندرز نیکو، نشانه های فراوانی را بر رسیده که به کاوش گسترده ای نیاز دارد. برخی از این جزئیات عبارتند از: سخن نیکو، شکیب و ورزیدن بر آزارها، روی بر تافتن از نابخردان، حفظ رابطه و پیوند خویشاوندی، رعایت

سطح مخاطبان، داد و بیداد نکردن، رساندن به گوشها و سرزنش منکران حق.

اگر سیره پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام او را در جوامع آنان جستجو کنیم، در رفتار آنان جز دعوت باحکمت، اندرز نیکو، نرمخویی، مدارا و اخلاق والا نمی بینیم (۴) و رفتارشان

ص: ۴۳۷

۱- اسراء/ ۵۳

۲- فصلت/ ۳۴

۳- آل عمران/ ۱۵۹

۴- از نمونه های زیبای رفتار اهل بیت علیهم السلام روایتی است که شیخ مفید درباره حادثه ای نقل کرده که برای امام کاظم علیه السلام رخ داد: مردی از فرزندان عمر بن خطاب در مدینه، امام موسی کاظم علیه السلام را آزار می داد و هرگاه وی را

می دید، ناسزایش می گفت و به علی علیه السلام دشنام می داد. پس برخی از اطرافیان آن امام، روزی به او گفتند: بگذار این گناهکار را بکشیم. امام علیه السلام آنان را به سختی از این کار منع کرد و به ایشان اجازه نداد و پرسید: یادگار خطاب کجاست؟ به او گفتند: وی در یکی از نواحی مدینه کشاورزی می کند. آن حضرت سوار شده به آن محل رفت و وی را در کشتزارش دید. پس با الاغ خود به کشتزار او در آمد. عمری فریاد زد: کشت ما را لگدمال مکن. آن امام علیه السلام با الاغ خویش از روی کشت حرکت می کرد تا به آن مرد رسید و از مرکب پیاده شد و در کنار او نشست و با چهره گشاده و لبخند به وی فرمود: برای این کشت خود چقدر هزینه کردی؟ عمری گفت: صد دینار. امام فرمود: چه مقدار امیدواری از این کشت به دست آوری؟ گفت: من غیب نمی دانم. فرمود: منظورم این بود که چه مقدار محصول امیدواری دستگیرت شود؟ گفت: امیدوارم دویست دینار عاید و نصیبم گردد. پس ابوالحسن علیه السلام کیسه ای را بیرون آورد که سیصد دینار داشت و به او مرحمت کرد و فرمود: این کیسه حاصلی است که باید از این زراعت به دست آوری و خداوند هم آنچه را از کشت خود امیدواری عنایت خواهد کرد. عمری شرمنده شد و ز جا برخاست و سر آن حضرت را بوسید و از او خواست که از کرده زشت وی درگذرد. پس امام ابوالحسن علیه السلام لبخندی زد و تشریف برد. راوی گوید: چون عمری حضرت ابوالحسن علیه السلام را در مسجد دید، گفت: «خدا می داند که رسالتش را در چه جایی قرار دهد». گوید: یاران آن حضرت به سوی عمری شتافتند و گفتند: چه شده که از او ستایش می کنی؟ با آن که به او ناسزا می گفتی؟ عمری گفت: آنچه را شنیدید گفتم، همین بود و برای آن حضرت دعا می کرد. پس یاران حضرت برای آگاه شدن از حقیقت، با وی به جدال پرداختند. چون ابوالحسن علیه السلام منزل خویش بازگشت، به آن ها که آهنگ قتل عمری را کرده بودند، فرمود: آیا آنچه را شما می خواستید، انجام دهید بهتر بود یا آنچه را که من نسبت به او انجام دادم بهتر است؟ زیرا من کار او را به اندازه ای که دانستید اصلاح کردم و شرّ او را هم از خود دور ساختم. (ارشاد، ج ۲، ص ۲۳۳؛ اعلام الوری، ج ۲، ص ۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۰۲، ح ۷).

در این باره، می تواند الگو باشد.

دوم: سازش و کوششهای پسندیده

شیوه سازش و کوششهای پسندیده ای که ممکن است خردمندان، حکیمان و

اخلاصمندان در راه تحقق یافتن همدلی و هماهنگی میان طرفهای اختلاف انجام دهند، از ابزارهای ارزنده ای است که اسلام برای حل اختلاف و ایجاد وحدت بر آن تأکید کرده است. چه، این کوششها می خواهد بر خرد تکیه کند، احساسات خشم و هوس را فرو نشانند و برای کنترل این احساسات از فشارهای ادبی، اخلاقی و روانی بهره گیرد و حقیقت و مصلحت طرفین نزاع را بشناسد.

قرآن کریم در چندین مورد بر این شیوه تأکید کرده و به عملی ساختن آن در سطوح

ص: ۴۳۸

مختلف فرا خوانده است:

الف - در سطح اختلافات فردی و خانوادگی. خداوند می فرماید:

«وَأَنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَاصْبِرُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلَاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا خَبِيرًا» (۱)؛ «و اگر از جدایی میان آن دو بیم دارید، پس داوری از خانواده آن [شوهر] و داوری از خانواده آن [زن] تعیین کنید. اگر سر سازگاری دارند، خدا میان آن دو سازگاری خواهد داد». آری خدا دانای آگاه است».

ب - در سطح اختلافات گروهی و این زمانی است که اختلاف میان قبایل، طوایف و گروههای درون یک جامعه مؤمن رخ دهد. خداوند فرمود:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا... * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۲)؛ «و اگر دو طایفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید. در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند. پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید».

ج - یا در سطح اختلافات و درگیری میان گروه مؤمن و دشمنان او.

چنان که خداوند فرموده است:

«وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاصْبِرْ لَهَا وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۳)؛ «و اگر به صلح گراییدند، تو [نیز] بدان گرای و بر خدا توکل نما که او شنوای داناست».

سوم: نقش یقین در حل رویدادها

در گذشته دانستیم که یکی از عوامل درگیری و جدایی، اظهار نظرهای دروغین و تکیه کردن بر شبهات و گمانهای بد است. از این رو، می بینیم که قرآن کریم این عامل پراکندگی و اختلاف را از راههای زیر برطرف می کند:

۱ - در شناخت حقایق باید بر آگاهی و گواه تکیه کرد و نباید بر گمانه زنیها و احتمالات و شبهه ها اعتماد نمود. چرا که قرآن کریم قاعده ای بنیان نهاده است که می گوید: «گمان به درد اثبات حق نمی خورد». خداوند فرموده است:

ص: ۴۳۹

۱- نساء/۳۵.

۲- حجرات/۹ - ۱۰.

۳- انفال/۶۱.

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ حِرَاءَكُمْ فَاسِقٌ بَنِيًّا فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصَادُوا بِحُجُوعِ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (۱)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک و ارسبی کنید. مبادا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده اید پشیمان شوید».

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبِ

بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ بَرَّءٌ لِّمَنِ كُنْتُمْ كُفْرًا» (۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید از بسیاری از گمانها پرهیزید که پاره ای از گمانها گناه است و جاسوسی مکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکنند؛ آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. پس از خدا بترسید که خدا توبه پذیر مهربان است».

«...إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا...» (۳)؛ «...گمان به هیچ وجه [آدمی را] از حقیقت بی نیاز نمی گرداند...».

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا» (۴)؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد».

«...فَشَلُّوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ * بَاصِ لُبِّيَّاتٍ وَ الزُّبُرِ...» (۵)؛ «...پس اگر نمی دانید از پژوهندگان کتابهای آسمانی جويا شوید. [زیرا آنان را] با دلایل آشکار و نوشته ها [فرستادیم]...».

«وَمِنْهُمْ أُمِّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ» (۶)؛ «و [بعضی] از آنان بی سوادانی هستند که کتاب [خدا] را جز خیالات خامی نمی دانند و فقط گمان می برند».

۲ - در نهاد قضایی و از میان برداشتن خصومتها و درگیریها، دلایل اثبات باید متکی بر حس باشند و این دلایل عبارتند از: شهادت یا دلایلی که منجر به یقین شود و یا سوگندهای سخت در صورتی که راهی به سوی آگاهی و یقین وجود نداشته باشد. از

ص: ۴۴۰

۱- حجرات ۶/.

۲- حجرات ۱۲/.

۳- یونس ۳۶/.

۴- اسراء ۳۶/.

۵- نحل ۴۳ - ۴۴/.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است: «همانا در میان شما از طریق گواهیها و سوگندها قضاوت می کنم».(۱)

۳- مستندسازی توسط نوشتار و گواهی در پاره ای از ماجراهای مهم نظیر ماجراهایی که سبب اختلاف و درگیری می شود همانند ماجراها و مسائل مالی، وصیتها، یا طلاق. لذا قرآن کریم دستور داده که این ماجراها باید ثبت گردد و گواه بر آن گرفته شود تا از این گونه درگیریها و اختلافات جلوگیری و در حل آن ها بر آگاهی و یقین تکیه شود.

آیه ۲۸۲ از سوره بقره در همین زمینه آمده است که بر نوشتن «دین» و گواه گرفتن بر آن تأکید می کند. تأیید و دلیل این فرمان در چند جای قرآن آمده است:

«...وَلَا تَسْمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ آجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ

وَأَذْنَىٰ إِلَّا تَرْتَابُوا...»(۲)؛ «... و از نوشتن دین خود، چه کوچک و چه بزرگ، ملول مشوید.

این روش در نزد خدا عادلانه تر است و شهادت را استوار دارنده تر و شک و تردید را زایل کننده تر...».

«وَابْتَلُوا الْيَتَامَىٰ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَاص دَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ

وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِاص لَمَعْرُوفٍ

فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَىٰ بِاص لِلَّهِ حَسِيبًا»(۳)؛ «و یتیمان را بیازماید تا وقتی به [سن] زناشویی برسند. پس اگر در ایشان رشد [فکری] یافتید، اموالشان را به آنان رد کنید و آن را [از بیم آن که مبادا] بزرگ شوند، به اسراف و شتاب مخورید و آن کسی که توانگر است باید [از گرفتن اجرت سرپرستی] خودداری ورزد و هر کس تهی دست است باید مطابق عرف [از آن] بخورد. پس هر گاه اموالشان را به آن ها رد کردید، برایشان گواه بگیرید. خداوند حسابرسی را کافی است».

«فَإِذَا بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ فَارِقُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَأَشْهِدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِنْكُمْ وَ

ص: ۴۴۱

۱- از امام صادق علیه السلام روایت شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «همانا در میان شما از طریق گواهیها و سوگندها قضاوت می کنم. بعضی از شما در دلیل خود از بعضی زیرک تر است. پس هر که چیزی از مال برادرش را برای او بریده باشم، پاره ای از آتش را برای او بریده ام». الکافی، ج ۷، ص ۴۱۷، ح ۱.

۲- بقره/۲۸۲.

۳- نساء/۶.

أَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ...» (۱)؛ «پس چون عده آنان به سر رسید [یا] به شایستگی نگاهشان

دارید، یا به شایستگی از آنان جدا شوید و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید و گواهی را برای خدا به پا دارید...».

«يَأْتِيهَا الَّذِينَ آمَنُوا شَهَادَةً بَيْنَكُمْ إِذَا حَضَرَ أَحَدُكُمْ الْمَوْتُ حِينَ الْوَصِيَّةِ اثْنَانِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ أَوْ أَحْرَانٍ مِنْ غَيْرِكُمْ...» (۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، هنگامی که یکی از شما را [نشانه های] مرگ رسید، باید از میان خود دو عادل را در موقع وصیت، به شهادت میان خود فرا خوانید. یا دو تن از غیر [همکیشان] خود را...».

«ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِاصْ لَشَّهَادَةِ عَلٰى وَجْهِهَا أَوْ يَخَافُوا أَنْ تُرَدَّ أَيْمَانٌ بَعْدَ أَيْمَانِهِمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ -

وَاسْمَعُوا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ» (۳)؛ «این [روش] برای این که شهادت را به صورت درست ادا کنند، یا بترسند که بعد از سوگند خوردنشان، سوگندهایی [به وارثان میت] برگردانده شود [به صواب] نزدیکتر است و از خدا پروا دارید و [این پندها را] بشنوید و

خدا گروه فاسقان را هدایت نمی کند».

۴ - هشدار دادن و زشت شمردن شایعاتی که جامعه را با اختلاف و پراکندگی و ناتوانی تهدید می کند و بر پایه بدگمانیها و خبرهای ناموثق استوار است، به گونه ای که

قرآن کریم، این شایعات را از لحاظ گناه در سطح دروغ بستن و تهمت زدن قرار داده و مجازاتی باز دارنده از قبیل حدود و تعزیرات برای آن وضع کرده است. البته، تفاوت نمی کند که این شایعات، شخص معینی را هدف قرار دهد یا وضعیت اجتماعی را.

یکی از نمونه های این شایعات، حدیث افک است که برخی از افراد در این حدیث، به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله تهمت زدند. خداوند فرموده است:

«إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِاصْ لِفِكِّ عَضِبَهُ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ * لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُّبِينٌ» (۴)؛ «در حقیقت، کسانی که آن بهتان [داستان افک] را [در میان] آوردند، دسته ای از شما بودند. آن [تهمت] را شری برای خود تصور مکنید بلکه برای شما در آن مصلحتی [بوده] است. برای هر مردی از

ص: ۴۴۲

۱- طلاق/۲.

۲- مائده/۱۰۶.

۳- مائده/۱۰۸.

آنان [که در این کار دست داشته] همان گناهی است که مرتکب شده است و آن کس از ایشان که قسمت عمده ای از آن را به گردن گرفته است عذابی سخت خواهد داشت. چرا هنگامی که آن بهتان را شنیدید، مردان و زنان مؤمن گمان نیک به خود نبردند و نگفتند:

این بهتانی آشکار است».

«إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالْإِسْئَاتِ وَ تَقُولُونَ بِإِفْوَاهِكُمْ مِمَّا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَ تَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَ هُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ * وَ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ * يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

* وَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ وَ اللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ * إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱)؛ «آن گاه که آن [بهتان] را از زبان یکدیگر

می گرفتید و با زبانهای خود چیزی را که بدان علم نداشتید، می گفتید و می پنداشتید که کار سهل و ساده است با این که آن نزد خدا بس بزرگ بود. و [گر نه] چرا وقتی که آن را شنیدید نگفتید: برای ما سزاوار نیست که در این [موضوع] سخن گوئیم [خداوندا] تو منزهی، این بهتانی بزرگ است. خدا اندر زتان می دهد که هیچ گاه دیگر مثل آن را - اگر

مؤمنید - تکرار نکنید. و خدا برای شما آیات [خود] را بیان می کند و خدا دانای سنجیده کار است. کسانی که دوست دارند که زشتکاری در میان آنان که ایمان آورده اند شیوع پیدا

کند، برای آنان در دنیا و آخرت عذابی پر درد خواهد بود و خدا می داند و شما نمی دانید».

«إِنَّ الَّذِينَ يَزْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ الْغَافِلَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ لَعُنُوا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۲)؛ «بی گمان، کسانی که به زنان پاکدامن بی خبر [از همه جا] و با ایمان

نسبت زنا می دهند، در دنیا و آخرت لعنت شده اند و برای آنها عذابی سخت خواهد بود».

نمونه ای دیگر [از شایعه پراکنیها] درباره اوضاع سیاسی و اجتماعی همگانی است که قرآن کریم در برابر افرادی که شایعه پراکنی می کنند، موضع سخت اتخاذ می کند و این پس از زانی است که در آغاز، آنان را از لحاظ سرشت و خلقت مشخص می کند. خداوند می فرماید:

ص: ۴۴۳

۱- نور/ ۱۵ - ۱۹.

۲- نور/ ۲۳.

«لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا

* مَلْعُونِينَ أَيْنَ مَا تُقْبَلُوا أَخَذُوا وَقْتُلُوا تَقْتِيلًا * سُنَّهَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا» (۱)؛ «اگر منافقان و کسانی که در دل‌هایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه، از [کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می‌کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نیایند. از رحمت خدا دور گردیده و هر کجا یافته شوند گرفته و سخت کشته خواهند شد. درباره کسانی که پیشتر بوده‌اند [همین] سنت خدا [جاری بوده] است و در سنت خدا هرگز تغییری نخواهی یافت».

این آیات، موضوعات متعدّد عقیدتی، سیاسی، اجتماعی و شخصی را مورد بررسی قرار داده است و این شیوه بررسی از اهمیت بزرگی برخوردار است که در زمینه‌های گوناگون وحدت و اختلاف جامعه بازتاب پیدا می‌کند.

چهارم: تعامل بر اساس ظاهر اسلام

از ابزاری که دین اسلام برای حلّ درگیری و اختلاف به کار گرفته است، تعامل [با یکدیگر] بر اساس ظاهر اسلام و خوش گمانی است. از آن جمله، تعامل بر اساس ظاهر اسلام است، در جایی که در مورد سلامت دین و عقیده [افراد]، شک و تردید پیش آید. از این رو، مسلمانان بر اساس همین ظاهر، از لحاظ حقوق و وظایف اجتماعی با یکدیگر همسانند اگر چه از لحاظ سطح دینی با یکدیگر متفاوت باشند و همین امر، درهای چندگانگی و اختلاف را می‌بندد و اجازه نمی‌دهد که مسلمانان به وسیله دین یکدیگر را متهم کنند یا در برخوردها تبعیض قایل شوند.

از این رو، اسلام تفتیش عقاید و نیتها را که سبب درگیریهای خونین و خطرناک می‌شود ممنوع اعلام کرده است، درگیریهای که بر اثر اختلافات مذهبی و عقیدتی رخ می‌دهد و این اختلافات هم به دیدگاههای دینی و اختلاف در برداشت و تفسیر مسائل دینی باز می‌گردد. خداوند فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا ضَرَبْتُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَتَبَيَّنُوا وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ أَلْقَى إِلَيْكُمُ السَّلَامَ لَسِيْتَ مُؤْمِنًا تَبْتَغُونَ عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...» (۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون در راه

ص: ۴۴۴

۱- احزاب/ ۶۰ - ۶۲.

۲- نساء/ ۹۴.

خدا سفر می کنید [خوب] رسیدگی کنید و به کسی که نزد شما [اظهار] اسلام می کند، مگویید: تو مؤمن نیستی. [تا بدین بهانه] متاع زندگی دنیا را بجویید...».

این آیه در حادثه ای نازل شد که به اسامه بن زید ارتباط داشت. علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده است:

«این آیه زمانی نازل شد که رسول خدا صلی الله علیه و آله از غزوه خیبر بازگشت و اسامه بن زید را

با گروهی سوارگان به یکی از دهکده های یهود در ناحیه فدک گسیل داشت تا آن را به اسلام فرا خواند. یکی از یهودیان به نام مرداس بن نهیک فدکی در یکی از دهکده ها وقتی متوجه شد که گروه سوارگان رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است، خانواده و دارایی خود را فراهم آورد و به سمت بیابان رفت و می گفت: اشهد أن لا إله إلا الله و أن محمدا رسول

الله. اسامه بن زید به این مرد گذر کرد. پس با نیزه او را زد و کشت. چون به نزد رسول

خدا صلی الله علیه و آله بازگشت، این ماجرا را به آن حضرت خبر داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود: تو مردی را کشتی که به یگانگی خدا و رسالت من گواهی داده است. اسامه گفت:

ای رسول خدا، او به خاطر این که از کشته شدن در امان بماند، آن را بر زبان جاری کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تو، نه پرده دل او را شکافتی، نه آنچه را بر زبان جاری کرد پذیرفتن و نه از آنچه در دل او بود آگاهی داشتی...» (۱).

همچنین، حادثه دیگری راجع به فرمانده نظامی، خالد بن ولید نقل شده است که به مراتب [از حادثه اسامه] روشتر و سرزنش کننده تر است و این هنگامی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله خالد را به سوی گروهی فرستاد، تا آنان را به اسلام دعوت کند. از محمد بن مسلم از ابوجعفر امام باقر علیه السلام روایت شده است:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله خالد بن ولید را به سوی قبیله ای اعزام کرد که به نام بنی مصطلق یاد می شد و این قبیله، شاخه ای از بنی خزیمه بود و در دوران جاهلیت میان آنان و قبیله بنی

مخزوم دشمنی بود. بنی مصطلق از رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمانبری داشتند و از آن حضرت برای رفتارشان با آنان نامه ای گرفتند.

چون خالد بر آنان وارد شد، به بانگ زننده خویش دستور داد که بانگ نماز سر دهد. پس او نماز گزارد و آنان هم نماز گزارند. آن گاه به سوارگان فرمان داد که بر آنان یورش

ص: ۴۴۵

برند و آن‌ها را کشت و زخمی کرد. پس آنان نامه خود را جستند و آن را یافتند و به نزد

پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند و رفتار خالد را به آن حضرت باز گفتند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله روی به سمت قبله کرد و گفت: «خداوندا، من از آنچه خالد بن ولید کرده است بیزارم». در برخی

از روایات آمده است که حضرت سه بار این سخن را تکرار کرد.

راوی گوید: پس خالد با مقداری طلا و کالا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد. آن حضرت به علی علیه السلام فرمود: ای علی، بنی مصطلق را بیاور و رضایت آنان را به خاطر آنچه خالد بن ولید انجام داده، جلب کن. سپس قدمهای مبارک را بلند کرد و فرمود: ای علی، داوری مردم دوران جاهلیت را زیر قدمهایت قرار بده.

علی علیه السلام به سوی بنی مصطلق آمد و چون به آنان رسید، براساس فرمان خداوند در حق آنان داوری کرد و چون به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بازگشت، آن حضرت فرمود: ای علی، از آنچه کردی به من خبر ده. علی علیه السلام گفت: ای رسول خدا، اقدام کردم و برای هر خونی دیه، برای هر جنینی بهترین غلام یا کنیز و برای هر مالی، مال پرداختم و مقداری نزد

اضافه باقی ماند. پس آن را به عنوان بهای ظرف آب سگهایشان و طناب چوپانهایشان پرداختم. باز هم مقداری اضافه آمد. پس آن را برای هراس زنان و ناله کودکانشان پرداختیم. باز هم مقداری اضافی باقی ماند و آن را برای آنچه می دانستند و آنچه نمی دانستند به آنان دادم و مقداری اضافی باقی ماند. پس آن را هم به آنان بخشیدم ای

رسول خدا، تا ایشان از تو خشنود گردند. پس پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به آنان بخشیدی تا از من خشنود گردند. خداوند از تو خشنود باد، ای علی. تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسایی، جز این که پس از من، پیامبری نیست». (۱)

ص: ۴۴۶

۱- علل الشرائع، ج ۲، ص ۱۸۵، ح ۳۵؛ سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۷۰؛ سیره ابن کثیر، ج ۳، ص ۵۹۱؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۳۴۱. همانند این رفتار و عمل از این فرماندهی نظامی که با مسأله گسترش اسلام و دعوت به آن از منظر جاهلیت برخورد می کرد، بارها تکرار شد. در این برخوردها، تفاوت میان دیدگاه اسلامی و دیدگاههای عقیدتی و سیاسی کهنه و نو کاملاً آشکار می شود. چه، هدف دیدگاههای غیراسلامی گسترش و حکومت است، اگر چه از طریق اعمال خشونت و تهدید باشد. داستان معروف تاریخی دیگر از این فرماندهی نظامی، داستان کشته شدن صحابی جلیل القدر مالک بن نویره به دست اوست که وی را به خاطر چشم طمع به همسرش کشت و در همان شب با او همبستر شد و این عمل به قدری زشت بود که احساس دشمنی خلیفه دوم عمر بن خطاب را برانگیخت و او آن را محکوم کرد و خالد را به اجرای حدّ تهدید نمود. ر.ک: ابن شاذان، الفضائل، ص ۷۵؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۳۴۳، ح ۱۶۳؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۵۰۲؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۶۱۹، ح ۱۴۰۹۱.

از این جا - به طور قطع - روشن می شود که اساس تعامل با مردم، ظاهر اسلام آنان

است و روایتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسیده است نیز تأیید دیگری است بر این موضوع. آن حضرت فرمود: «هر که بگوید: لا إله إلا الله محمد رسول الله، خون و مال او مورد

احترام است»^(۱).

اهمیت این ابزار را در پاسداری از یکپارچگی جامعه در دو بعد می توان به دست آورد:

نخست: بعد حقوق و تکالیف. چرا که پیشتر دانستیم که معیار پذیرش این بعد، ابراز اسلام آوردن و بر زبان جاری کردن شهادتین است که انسان با گفتن شهادتین مسلمان می شود و بر حسب اصطلاح سیاسی امروز، حقوق شهروندی به وی تعلق می گیرد.

این امر بدان معناست که مسلمانان یک طبقه را تشکیل می دهند و از لحاظ حقوق و تکالیف، بعضی بر بعضی دیگر، بر اثر درجات ایمان و تقوا، برتری ندارند. هر چند که بدین سبب، از لحاظ احترام، منزلت و فضیلت در پیشگاه خداوند متفاوتند. بنابراین، کسی که داناتر و با تقواتر است استحقاق مالی بیشتر از دیگری را ندارد و یا

برخی از تکالیفی که در برابر جامعه خود دارد از دوش او برداشته نمی شود، بلکه در این

جهت، وی همانند دیگران است.

آری، آن که با تقواتر است، پاداش او نزد خدا بیشتر و درجات او بالاتر است: «...گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست...»^(۲).

بدین ترتیب، مشکل اختلاف و تبعیض طبقاتی و اجتماعی برطرف می شود.

دوم: این بعد مربوط به عقیده است. امت اسلامی همچون سایر امتهای پیشین، دارای مذاهب متعدّد فقهی است و همچنین، از لحاظ برداشت عقیدتی نیز به اختلاف حقیقی و واقعی دچار می باشد. این اختلافها و تکثر گرایبی عواملی دارد که برخی از آن ها عبارتند از: کثرت اظهار نظرها، اختلاف برداشت از منابع شناخت یا راههای رسیدن به این

ص: ۴۴۷

۱- ر.ک: صحیح مسلم، ج ۱، ص ۵۱؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۲۴۴.

۲- حجرات/۱۳.

از آن جا که وضعیت کثرت گرایی و اختلاف، یک وضعیت واقعی و حقیقی است، همواره یکی از عوامل درگیری و کشمکش بوده و هست. از این رو، آیین اسلام با تأکید بر وحدت مسلمانان و تعامل آنان با یکدیگر براساس ظاهر اسلامی، درصدد از میان بردن این عامل اختلاف و درگیری بر آمده است.

برخی از مسلمانان منافق، از رسول خدا صلی الله علیه و آله به خاطر این نوع تعامل انتقاد می کردند و خرده می گرفتند و این، هنگامی بود که آن حضرت پاره ای از اعمال مسلمانان را، که نشانگر نفاق و گمراهی آنان بود نادیده می گرفت و لذا آنان، وی را به ساده لوحی و ناآگاهی متهم می کردند. خداوند فرمود:

«وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةٌ لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۱)؛ «و از ایشان کسانی هستند که پیامبر را آزار می دهند و می گویند: او زود باور است. بگو: گوش

خوبی برای شماست، به خدا ایمان دارد و [سخن] مؤمنان را باور می کند و برای کسانی از شما که ایمان آورده اند رحمتی است و کسانی که پیامبر خدا را آزار می رسانند، عذابی

پر درد [در پیش] خواهند داشت».

همچنین، اسلام از جاسوسی کردن و غیبت نمودن نهی کرده است تا ظاهر اسلامی حفظ شود و آنچه در ورای این ظاهر نهفته از قبیل کار یا باور زشت برملا نگردد. خداوند

فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ

بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ بَرَّءٌ لِّلَّذِينَ هُمْ يُعْذِرُونَ» (۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از بسیاری از گمانها پرهیزید که پاره ای از گمانها گناه است و جاسوسی نکنید و بعضی از شما غیبت بعضی نکند. آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده اش را بخورد؟ از آن کراهت دارید. [پس] از خدا بترسید که خدا توبه پذیر مهربان است».

همه آنچه [درباره حفظ ظاهر] گفته شد، در صورتی است که این امور پنهان به کارها و

فعالیت‌های تخریبی که جامعه اسلامی را تهدید کند، بدل نشود.

با این شیوه، پیامبر صلی الله علیه و آله با فرزندان جامعه اسلامی برخورد می کرد. در حالی که بسیاری از منافقان، بیمار دلان و افراد ضعیف النفس یا اعراب و صحرائشینان در میان آنان بودند. لیکن هنگامی که فعالیت ویرانگر و ستیزجویانه این منافقان اوج گرفت و اندیشه هایشان روشن و آشکار گردید، قرآن کریم با در پیش گرفتن اقداماتی در برابر آنان

نسبت به این فعالیتها هشدار داد. خداوند فرموده است:

«لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا» (۱)؛ «اگر منافقان و کسانی که در دلهایشان مرضی هست و شایعه افکنان در مدینه [از کارشان] باز نایستند، تو را سخت بر آنان مسلط می کنیم تا جز [مدتی] اندک در همسایگی تو نیایند».

می بینیم که اسلام در برابر تفتیش عقاید و تکفیر مسلمانان، تنها به این دلیل که در عقیده یا تحلیل تاریخی و یا موضع سیاسی با آنان اختلاف دارد، موضعی تند فرا پیش گرفته است و لذا در آن قاعده مشهور که برخی احادیث بدان اشاره کرده، آمده است: «هر که مسلمانی را تکفیر کند، در حقیقت، کافر شده است» (۲).

البته، در این جا باید توجه داشت که تأکید بر احترام گذاشتن به عقاید همه مردم و برحسب ظاهر، مسلمان دانستن آنان، بدین معنا نیست که هر عقیده و مذهبی در جامعه اسلامی، عقیده ای درست است، بلکه باید با عقاید فاسد و بدعتها و گمراهیها جنگید. لیک به محض اختلاف نظر، نمی توان کسی را به خروج از دین متهم کرد. اگر چه به چالش کشیدن دیدگاهها و بدعتها و گمراهیها کاری است درست.

همچنین، احترام به عقاید دیگران، به معنای ممنوع بودن بحثهای علمی و اجتهاد نیست، هر چند به نتایجی منجر شود که بر خلاف عقاید دیگران است. نهایت این که این

ص: ۴۴۹

۱- احزاب/۶۰.

۲- در حدیث از ابا عبدالله علیه السلام نقل شده است: «از حق مؤمن بر مؤمن آن است که وی را در دل خویش دوست بدارد و هر گاه به وی بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن ها را تکفیر کرده است. الکافی، ج ۲، ص ۱۷۱، ح ۷. در حدیثی آمده است: «هر که به برادرش بگوید: کافر. یکی از آن دو کافر شده است. سنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۰۸، ح ۲۰۹۰۲».

بحثها و اختلافهای علمی باید در چهارچوب احترام متقابل میان مسلمانان و نیز در چهارچوب قواعد و اصولی باشد که شریعت آن‌ها را در دایره نگهداری از خون، آبرو و دارایی مسلمان و دیگر شئون مختلف او پذیرفته است.

بدین سبب، شریعت اسلام با وضع شیوه «تعامل بر حسب ظاهر» راه حل واقعی و موفق برای مشکلی آماده کرده است که از دشوارترین مشکلات جوامع بشری به شمار می‌رود و این مشکل، همان تبعیض طبقاتی و کشمکشهای فرقه‌ای، مذهبی و عقیدتی است که یکپارچگی و همبستگی جامعه را از میان می‌برد و نیز اسلام با این شیوه تعامل،

یکی از مهمترین ابزار استحکام قدرت و وحدت جامعه را فراهم ساخته است.

پنجم: عفو و گذشت

شیوه عفو و گذشت به سان ابزاری است برای حفظ وحدت و ایجاد آن در مسائل اختلافی که رنگ و بوی فردی یا محدود داشته باشد. چرا که عفو و گذشت، همان گونه که یک حالت اخلاقی و صفت تکاملی برای انسانی است که عفو می‌کند و در می‌گذرد، همچنین یکی از شیوه‌های نگهداری همبستگی و روابط نیرومند اجتماعی و نیز برگرداندن امور به وضع طبیعی آن از لحاظ هماهنگی و همبستگی است.

این اصل و روش از اصل توبه و آمرزش الهی نشأت می‌گیرد که خداوند به بنده خود فرصت می‌دهد، به حق و راه درست و هدایت و صلاح باز گردد و به همین سبب، به توبه فرمان داده است.

اسلام اگر چه در کنار این شیوه، ابزار دیگری نیز برای از میان بردن این نوع اختلاف وضع کرده است و این ابزار، مجازات باز دارنده در جرایم اجتماعی فردی است نظیر حدود، تعزیرات یا قصاص و معامله به مثل در مسائل شخصی یا اجتماعی. لیکن در عین حال، می‌بینیم که اسلام در این مجازات‌ها استثنایی قایل شده است و این استثنا همان اصل

عفو و گذشت است که در مسائل شخصی به دست صاحب حق است و در برخی مسائل

اجتماعی به دست حاکم اسلامی. اسلام در مسائل خصوصی از مردم خواسته است که به این اصل استثنایی عمل کنند. خداوند فرموده است:

«وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ * وَ لَمَنْ

اُنْتَصِرَ بِعَيْدِ ظُلْمِهِ فَأَوْلَيْكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ * اِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ * وَ لَمَنْ صَبَرَ وَ غَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ (۱)؛ «و جزای بدی مانند آن، بدی است. پس هر که درگذرد و نیکوکاری کند، پاداش او بر [عهد] خداست. به راستی او ستمگران را دوست نمی‌دارد. و هر که پس از ستم‌دیدن خود، یاری جوید [و انتقام] گیرد، راه [نکوهشی] برایشان نیست. راه [نکوهش] تنها بر کسانی است که به مردم ستم می‌کنند و در زمین بناحق سر بر می‌دارند. آنان عذابی دردناک خواهند داشت. و هر که صبر کند و درگذرد، مسلماً این از اراده قوی [در] کارهاست».

«و لا- يَأْتِلْ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَ السَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى وَ الْمَسَاكِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِيَعْفُوا وَ لِيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۲)؛ «و سرمایه داران و فراخ دولتان شما نباید از دادن [مال] به خویشاوندان و تهیدستان و مهاجران راه خدا دریغ ورزند و باید عفو کنند و گذشت نمایند، مگر دوست ندارید که خدا بر شما ببخشد؟ و خدا آمرزنده مهربان است».

این آیات بیان می‌کند که اصل «مقابله به مثل» اصلی ثابت است، لیکن عفو و بخشش، امری است که خدا آن را دوست می‌دارد و صاحب آن را پاداش می‌دهد و کسی را که عفو و گذشت می‌کند، می‌آمرزد تا پاداشی باشد برای عفو و گذشت او از بدی دیگران در حق او.

همچنین خداوند درباره زن رها شده ای که شوهرش با وی آمیزش نکرده، خداوند فرموده است:

«وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ إِلَّا أَنْ يَعْفُونَ أَوْ يَعْفُوا الَّذِي بِيَدِهِ عَقْدَةُ الزَّكَاحِ وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَ لَا تَنْسُوا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ إِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» (۳)؛ «و اگر پیش از آن که با آنان نزدیکی کنید، طلاقشان گفتید، در حالی که برای آنان مهری معین کرده‌اید، پس نصف آنچه را تعیین نموده‌اید [به آنان بدهید] مگر این که آنان خود ببخشند، یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست ببخشد و

ص: ۴۵۱

۱- شوری/ ۴۰- ۴۳.

۲- نور/ ۲۲.

۳- بقره/ ۲۳۷.

گذشت کردن شما به تقوا نزدیکتر است و در میان یکدیگر بزرگواری را فراموش نکنید، زیرا خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست». این آیه بیان کرده است که حق زن طلاق داده شده پیش از نزدیکی، نیمی از مهر است. جز این که خدا دوست می دارد آن زن یا کسی که پیوند نکاح به دست اوست ببخشد و این گذشت را از نشانه های حالت پرهیزکاری قرار داده است.

حتی بر خود شریعت است که در برخی از حالت های ویژه، جنایتکاران را مورد عفو و گذشت قرار دهد، با این که در حالت های معمولی باید مجازات گردند. چنان که در مورد محارب و مفسد فی الارض نیز ماجرا از همین قرار است. زیرا که اگر چه شریعت دستور داده است که درباره او حد جاری شود، لیکن هرگاه وی پیش از دسترسی ولی امر بر او توبه کند، مورد عفو و گذشت قرار می گیرد.

ششم: امر به معروف و نهی از منکر

امر به معروف و نهی از منکر از مهمترین ابزارهایی است که اسلام در تحقق بخشیدن یکپارچگی جامعه انسانی در چهارچوب کارهای پسندیده و ایجاد صلح در میان مردم بر آن تکیه کرده است، کارهای پسندیده ای که وحدت جامعه را حفظ می کند، در حالی که کارهای زشت، شرارت و تبهکاری آن را پاره پاره و جدا می سازد.

اندیشه این تکلیف، از احساس مسئولیت مشترک در میان فرزندان جامعه در برابر مردم و مصالح اجتماعی آنان بر می خیزد. این مسئولیت مشترک، پایه های روش اسلامی در ایجاد وحدت به شمار می رود. به همین دلیل است که بر نقش امر به معروف و نهی از

منکر در زندگی اسلامی سخت تأکید شده است، چه در قرآن کریم و چه در سنت شریف.

قرآن کریم مسلمانان را فراخوانده است، تا امتی باشند که دیگران را به نیکی و کارهای پسندیده دعوت می کنند. خداوند فرموده است:

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالصَّالِحِ وَالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱)؛ «و باید از میان شما گروهی [مردم را] به نیکی دعوت کنند و به کار

ص: ۴۵۲

شایسته و دارند و از زشتی باز دارند و آنان همان رستگارانند».

هنگامی که قرآن خواست برتری امت اسلامی را بر سایر امتهای توجیه کند، آنان را چنین توصیف کرد که امر به معروف و نهی از منکر می کنند. خداوند فرمود:

«كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالصَّالِحِ وَالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ...» (۱)؛ «شما بهترین امتی هستید که برای مردم پدیدار شده اید به معروف امر و از منکر نهی می کنید...».

هنگامی که قرآن کریم درباره حکومت و قدرت بخشیدن به مردم سخن گفته، امر به معروف و نهی از منکر را یکی از اهداف بنیادین این حکومت و قدرت قرار داده است:

«الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالصَّالِحِ وَالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَ لِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (۲)؛ «همان کسانی که چون در زمین به آنان توانایی دادیم، نماز برپا می دارند و زکات می دهند و امر به معروف و نهی از منکر می کنند و فرجام همه کارها از آن خداست».

وقتی قرآن درباره گروه با ایمان و همبستگی، هماهنگی، دوستی و مهربانی آنان با یکدیگر سخن گفته، آنان را چنین توصیف کرده است که گروهی هستند که امر به معروف و نهی از منکر می کنند. خداوند می فرماید:

«وَالْمُؤْمِنُونَ

وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالصَّالِحِ وَالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ

وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ - وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (۳)؛ «و مردان و زنان با ایمان دوستان یکدیگرند که به کارهای پسندیده و امر می دارند و از کارهای ناپسند باز می دارند و نماز را برپا می کنند و زکات می دهند و از خدا و

پیامبرش فرمان می برند. آنانند که خدا به زودی مشمول رحمتشان قرار خواهد داد که خدا توانا و حکیم است».

هنگامی که درباره پیروان پیامبر درس نخوانده سخن گفته است که پیامبران پیشین دو مژده داده اند و این که او حکومت حق، عدالت، آزادی و آرامش برپا می کند، این پیامبر را چنین توصیف می کند: او امر به معروف و نهی از منکر می کند، زیرا این امر است که همه

١- آل عمران / ١١٠.

٢- حج / ٤١.

٣- توبه / ٧١.

امور یاد شده را تحقق می بخشد. خداوند فرموده است:

«الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ

وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِمَا صَ لَمَعْرُوفٍ وَيَنْهِيهِمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ

الَّذِي أُنْزِلَ مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (۱)؛ «همانان که از این فرستاده، پیامبر درس نخوانده که [نام] او را نزد خود، در تورات و انجیل نوشته می یابند پیروی می کنند [همان پیامبری که] آنان را به کارهای پسندیده فرمان می دهد و از کارهای ناپسند باز می دارد و برای آنان چیزهای پاکیزه را حلال و چیزهای ناپاک را برایشان حرام می گرداند و از [دوش] آنان قید و بندهایی را که برایشان بوده است بر می دارد. پس کسانی که به او ایمان آوردند و بزرگش داشتند و یاریش کردند و نوری را که با او نازل شده است پیروی کردند، آنان همان رستگارانند.»

در حدیث آمده است که به وسیله امر به معروف، فرایض برپا می شود، راهها امن می گردد و عدالت و آسایش در جامعه انسانی تحقق می یابد. از جابر، از امام ابو جعفر علیه السلام روایت شده است:

«... امر به معروف و نهی از منکر، راه پیامبران، شیوه صالحان و فریضه ای بزرگ است که به وسیله آن، فرایض [= تکالیف الهی] برپا می شود، راهها امن می گردد، درآمدها حلال می شود، اموالی که از راه ستم به یغما رفته به صاحبان خود باز گردانده می شود،

زمین آباد می شود، از دشمنان عادلانه انتقام گرفته می شود و کارها سامان می یابد. پس با دلهایتان انکار کنید و با زبانهایتان سخن گوید و به شدت با آنان برخورد کنید و در راه خدا از سرزنش سرزنش کنندگان نهراسید» (۲).

هفتم: همکاری در نیکوکاری و تقوا

همکاری در نیکوکاری و تقوا وسیله دیگری است برای تحقق یافتن آرمان بزرگ وحدت در جامعه. چرا که این همکاری، هدف مسؤلیت مشترک در امر به معروف و نهی از منکر است. همان گونه که نیکوکاری و تقوا از اموری است که جامعه را یکپارچه و

ص: ۴۵۴

۱- اعراف / ۱۵۷.

۲- الکافی، ج ۵، ص ۵۵، ح ۱.

صفوف آن را فشرده می سازد و عوامل فساد و اختلاف و درگیری را از میان می برد یا عناصر ناسازی و دور شدن اراده ها، خواسته ها و تمایلها از یکدیگر را نابود می کند و

برعوامل هوس، خشم و بی ارادگی چیره می شود.

نیکوکاری و تقوا به رغم این که زیباست و سرشت انسان بدان تمایل دارد، لیکن کاری است سنگین و دشوار. چرا که با مبارزه با نفس، دهش و بخشش و تحمل رنجها همواره است و به همین دلیل به همکاری و شرکت در مسؤولیت و عمل نیاز دارد.

قرآن کریم به همکاری در نیکوکاری تشویق کرده و خداوند فرموده است:

«...وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ - إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (۱)؛ «...و در نیکوکاری و پرهیزکاری با یکدیگر همکاری کنید و در گناه و تعدی دستیار هم نشوید و از خدا پروا کنید که خدا سخت کیفر است».

«إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَاصَوْا بِاصْحَابِ لُحِقِّ وَتَوَاصَوْا بِاصْحَابِ لُصْبِرِ» (۲)؛ «مگر کسانی

که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده و همدیگر را به حق سفارش و به شکیبایی توصیه کرده اند».

«تُمْ كَذَّابًا مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَتَوَاصَوْا بِاصْحَابِ لُصْبِرِ وَتَوَاصَوْا بِاصْحَابِ لَمْرَحْمَةٍ» (۳)؛ «علاوه بر این، از زمره کسانی باشد که گرویده و یکدیگر را به شکیبایی و مهربانی سفارش کرده اند».

نیز در سیاق بالا- بردن روح مسؤولیت مشترک، روایاتی رسیده که به توجه کردن به امور مسلمانان تشویق می کند نظیر این سخن پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله: «کسی که صبح کند و به امور مسلمانان توجه نکند، از آنان نیست...» (۴) نیز آن حضرت در تشویق به یاری کردن مسلمانان فرمود: «...کسی که بشنود، شخصی از مسلمانان یاری می طلبد و به وی پاسخ ندهد، مسلمان نیست» (۵).

این مطلب بدان سبب است که حدیث شریف همه مسلمانان را یک بدن فرض می کند، همان گونه که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: «مؤمنان در نیکی، مهربانی و دلسوزی به یکدیگر همچون بدن [واحد] است که هرگاه یک عضو از درد بنالد، سایر اعضا با

ص: ۴۵۵

۱- مائده / ۲.

۲- عصر / ۳.

۳- بلد / ۱۷.

۴- الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴/۱.

۵- الکافی، ج ۲، ص ۱۶۴، ح ۵.

بیداری و درد او را همراهی می کند» (۱). بدین ترتیب، ممکن است آن وحدت الهی تحقق یابد.

هشتم: ایستادن در برابر تجاوز

ستمگری و تجاوز یکی از عوامل مهم اختلاف و چند دستگی بوده است. به ویژه اگر این ستمگری، از طریق وضع سیاسی فرهنگی همگانی امت و عملی شدن طولانی آن در جامعه، به یک وضعیت اجتماعی همگانی بدل شود و یا از طریق وجود یک نهاد نیرومند که بر پایه ستمگری استوار است نظیر فرمانروای ستمگر یا ارتش و یا

دستگاههای امنیتی. این ستمگری معمولاً به پاره پاره شدن امت یا نمودار شدن اختلافها و درگیریهای خونین در میان فرزندان این امت می انجامد و این چیزی است که بشریت در تاریخ خود با آن آشنایی دارد و شاهد آن، جنگها، نبردها و کشتارهایی است که تاکنون

به وقوع پیوسته و نیز انواع ستمهای دیگر.

یا این ستمگری به نمودار شدن طبقه مستضعف، استثمار شده و توسری خور می انجامد همان گونه که این موضوع را پیشتر در بحث عوامل اختلاف فرعون و ظهور طبقات اجتماعی، شرح کردیم.

همچنین، تجاوز و ستمگری ممکن است در محدوده مشخصی از فرزندان امت و در چهارچوب حکومت حق و عدالت رخ دهد و این هنگامی است که یکی از افراد امت بر حقوق دیگران، یا اموال آنان و یا حقوق تمامت جامعه تجاوز کند. لیکن به صورت فردی، نه گروهی. چنان که در موارد قتل، دزدی، غصب، راه زنی و دیگر پدیده های ستمگری شاهد این تجاوز هستیم.

این نوع تجاوزگری، عامل دیگری است برای اختلاف، درگیری، پراکندگی و چند دستگی، به ویژه چنانچه رنگی اجتماعی و همگانی به خود بگیرد. اسلام این دو نوع تجاوز و ستمگری را با به کار گرفتن نیروی ضد آن ها یا با جهاد و یا مجازاتهای باز دارنده

دیگر برطرف کرده است.

ص: ۴۵۶

۱- کتاب المؤمن، ص ۳۹، ح ۹۲؛ بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۷۴، ح ۱۹؛ صحیح مسلم، ج ۸، ص ۲۰؛ مسند احمد، ج ۴، ص ۲۷۰.

اسلام به کار گرفتن نیرو را یکی از ابزار حلّ اختلاف و تحقق وحدت دانسته است. البته، در صورتی که ابزارهای دیگر سودمند نیفتد و براساس قاعده: «آخرین درمان، داغ کردن است».

اسلام میان این دو حالت از ستمگری تفاوت قایل شده است، یعنی حالتی که ستم بر همه جامعه باشد و حالتی که ستم، بر افراد یا گروه خاص محدود گردد. از این رو، ابزار برطرف کردن ستم بر جامعه، پیکار است و ابزار برطرف کردن ستم بر افراد، مجازاتی چون قصاص، حدود و تعزیرات می باشد.

قرآن کریم مجموعه ای از مصادیق ستم همگانی بر جامعه را بیان کرده که پیکار و جنگیدن را توجیه می کند:

الف - هرگاه مسلمانان به خاطر گرویدن به خدا در معرض ستم سخت قرار گیرند نظیر بیرون کردن از شهرهایشان یا کشته شدن و سرکوب گردیدن که در این موارد، خداوند به آنان اجازه داده است که از خود دفاع کنند و دست به پیکار بزنند.

ب - جایگاههای عبادت و دعا و نماز در معرض تجاوز و تخریب قرار گیرند یا به مسلمانان اجازه ندهند که آیینهای اسلامی خود را به جای آورند. خداوند فرموده است :

«أَذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظَلَمُوا وَإِنَّ اللَّهَ - عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ * الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ ۗ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ - النَّاسِ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفُتِنَتِ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدٌ يُذَكَّرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ۗ وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ ۗ إِنَّ اللَّهَ - لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ» (۱)؛ «به کسانی که جنگ بر آنان تحمیل شده، رخصت [جهاد] داده شده است. چرا که مورد ظلم قرار گرفته اند و البته، خدا بر پیروزی آنان سخت تواناست. همان کسانی که

بناحق از خانه هایشان رانده شدند. [آن ها گناهی نداشتند] جز این که می گفتند: پروردگار ما خداست و اگر خدا بعضی از مردم را با بعضی دیگر دفع نمی کرد، صومعه ها و کلیساها و کنیسه ها و مساجدی که نام خدا در آن ها بسیار برده می شود، سخت ویران می شد و قطعاً خدا به کسی که [دین] او را یاری می کند، یاری می دهد، چرا که خدا سخت نیرومند شکست ناپذیر است».

ج - معامله به مثل یعنی این که کشتار در برابر کشتار، هتک حرمتها و مقدسات در

ص: ۴۵۷

برابر هتک حرمتها و مقدسات. خداوند فرموده است:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ»^(۱)؛ «و در راه خدا با کسانی که با شما می جنگند، بجنگید؛ و از اندازه نگذرید، زیرا خداوند تجاوز کاران را دوست نمی دارد.

«الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِأَصْحَابِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتِ قِصَاصٌ فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاصْغَبُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ - وَعَلِّمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ»^(۲)؛ «این ماه حرام در برابر آن ماه

حرام است و [هتک] حرمتها قصاص دارد. پس هر کس بر شما تعدی کرد، بر او تعدی کنید و از خدا پروا بدارید و بدانید که خدا با تقوا پیشگان است.»

د - پذیرفتن رنج و شکنجه و محاصره، به خاطر ایجاد فتنه و منحرف کردن مسلمانان از دین و باورشان. خداوند می فرماید:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ فِيهِ كَبِيرٌ وَصِدْدٌ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسِيءُ بِجِدِّ الْحَرَامِ وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَزُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتِطَاعُوا...»^(۳)؛ «در باره کارزار در ماه حرام می پرسند. بگو: کارزار در آن گناهی بزرگ و [باز داشتن از] راه خدا و کفر ورزیدن به او و بازداشتن از مسجدالحرام و بیرون راندن اهل آن از آن جا، نزد خدا [گناهی] بزرگتر؛ و فتنه [= شرک] از کشتار بزرگتر است و آنان پیوسته با شما می جنگند تا - اگر بتوانند - شما را از دینتان

برگردانند...».

ه - دفاع از مسلمانان مستضعف که توان دفاع از خود و حرمتهايشان را ندارند. خداوند فرموده است:

«وَمَا لَكُمْ لَا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَلْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا»^(۴)؛ «و چرا شما در راه خدا و [در راه نجات] مردان و زنان و کودکان مستضعف نمی جنگید؟ همانان که می گویند: پروردگارا، ما را از این شهری که مردمش ستم پیشه اند بیرون ببر؛ و از جانب خود برای ما سرپرستی قرار ده و از نزد خویش

ص: ۴۵۸

۱- بقره ۱۹۰/.

۲- بقره ۱۹۴/.

۳- بقره ۲۱۷/.

۴- نساء/۷۵.

و - دفاع پیشگیرانه از جان و این هنگامی است که مسلمانان می بینند که دشمنان در انتظار فرصت نشسته اند و برای یورش بر آنان و کارزار آماده می شوند و دلایل و شواهد،

حکایت از این آمادگی دارند. در این صورت، آنان می توانند برای احتیاط و جلوگیری از

تجاوز، به دشمن حمله کنند. خداوند می فرماید:

«الَّذِينَ تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ يَدْعُوكُمْ أُولَٰئِكَ مَرْءَةٌ أَن تُخْشَوُوهَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» (۱)؛ «چرا با گروهی که سوگندهای خود را شکستند و بر آن شدند که فرستاده [خدا] را بیرون کنند و آنان بودند که برای نخستین بار [جنگ را] با شما آغاز کردند، نمی جنگید؟ آیا از آنان می ترسید؟ با این که اگر مؤمنید، خدا سزاوارتر است که از او ترسید».

اسلام و قرآن کریم تأکید کرده است که چنانچه دلایل یاد شده وجود نداشته باشد، انگیزه ای برای جنگ وجود ندارد، بلکه باید در صلح و آرامش زندگی کرد. خداوند فرموده است:

«إِلَّا الَّذِينَ يَصِلُونَ إِلَىٰ قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ أَوْ جَاءُوكُمْ حَصِرَتْ صُدُورُهُمْ أَن يُقَاتِلُوكُمْ أَوْ يُقَاتِلُوا قَوْمَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَسَلَّطَهُمْ عَلَيْكُمْ فَلَقَاتِلُوكُمْ فَإِنِ اعْتَزَلُوكُمْ فَلَمَّ يُقَاتِلُوكُمْ وَالْقَوَا إِلَيْكُمُ السَّلَامُ فَمَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا * سَيَتَجِدُونَ آخِرِينَ يَرِيدُونَ أَن يُؤْمِنُوا وَيَأْمُنُوا قَوْمَهُمْ كُلٌّ مَّا رَدُّوا إِلَىٰ الْفِتْنَةِ أُرْكَسُوا فِيهَا فَإِن لَّمْ يَعْزِلُوا لَمَّ يَعْزِلُوا إِلَيْكُمُ السَّلَامُ وَيُكْفُوا إِلَيْهِمْ فَخُذُوهُمْ وَأَقْتُلُوهُمْ حَيْثُ ثَقِفْتُمُوهُمْ وَأُولَٰئِكُمْ جَعَلْنَا لَكُمْ عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا مُّبِينًا» (۲)؛ «مگر کسانی که با گروهی که میان شما و میان آنان پیمانی است، پیوند داشته باشند، یا

نزد شما بیایند، در حالی که سینه آنان از جنگیدن با شما یا جنگیدن با قوم خود، به تنگ

آمده باشد. و اگر خدا می خواست، قطعاً آنان را بر شما چیره می کرد و حتماً با شما می جنگیدند. پس اگر از شما کناره گیری کردند و با شما نجنگیدند و با شما طرح صلح افکندند، خدا برای شما راهی [برای تجاوز] بر آنان قرار نداده است. به زودی گروهی دیگر را خواهید یافت که می خواهند از شما آسوده خاطر و از قوم خود [نیز] ایمن باشند. هر بار که به فتنه باز گردانده شوند، سر در آن فرو می برند. پس اگر از شما

ص: ۴۵۹

کناره گیری نکردند و به شما پیشنهاد صلح نکردند و از شما دست برداشتند، هر کجا آنان را یافتید، به اسارت بگیرید و بکشیدشان. آنانند که ما برای شما علیه ایشان تسلطی

آشکارا قرار داده ایم».

اما اختلافات و درگیریها در سطح خود امت با ایمان، در آغاز از طریق گذشت، یا سازش و کوششهای خدا پسندانه، برطرف می شود و در صورتی که یکی از طرفین اختلاف بر شعله ور ساختن آتش درگیری و ادامه آن پای فشارد، باید موضوع را از طریق قوانین و ضوابط عدالت بررسی کرد و در برابر ستمگر و در کنار ستم دیده و جلو متجاوز را گرفت. بنابراین، چنانچه متجاوز پا را از حق و عدالت فراتر نهد، باید با او جنگید تا به حق باز گردد و بدان متعهد شود و در این جهت تفاوتی نمی کند که تجاوز از یک گروه مسلمان بر گروه مسلمان دیگر باشد یا بر حاکم اسلامی و یا از حاکم اسلامی بر امت.

قرآن کریم این موقعیت را به صورت روشن بیان کرده است:

«وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَاصِلًا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَاصِلًا بَيْنَهُمَا بِإِصْحَابٍ مُعْتَدِلِينَ وَأَقْبِسُوا لِلَّهِ - يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ * إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَاصِلًا بَيْنَهُمَا بَيْنَ أَخْوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ - لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (۱)؛ «و اگر دو طائفه از مؤمنان با هم بجنگند، میان آن دو را اصلاح دهید و اگر [باز] یکی از آن دو بر دیگری تعدی کرد، با آن [طائفه ای] که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد. پس اگر بازگشت میان آن ها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست می دارد. در حقیقت، مؤمنان با هم برادرند، پس میان برادرانتان را سازش دهید و از خدا پروا بدارید، امید که مورد رحمت قرار گیرید».

امّا در سطح ستمگریهای محدود فردی، اسلام برای حلّ اختلاف، مجازاتی را وضع کرده است نظیر قصاص، حدود و تعزیرات. این ستمگریها عبارتند از موارد زیر:

۱ - کشتن. خداوند فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلِ...» (۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، درباره کشتگان، بر شما [حق] قصاص مقرر شده...».

۲ - دزدی. خداوند فرموده است:

ص: ۴۶۰

۱- حجرات/ ۹ - ۱۰.

۲- بقره / ۱۷۸.

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاصْطَبَعُوا أَيْدِيَهُمَا...» (۱)؛ «و مرد و زن دزد را به [سزای] آنچه کرده اند دستشان را ببرید...».

۳ - زنا. خداوند فرموده است:

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاصْطَبَعُوا كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ...» (۲)؛ «به هر زن زناکار و مرد زناکاری صد تازیانه بزنید...».

۴ - راهزنی و جنگیدن با خدا و آن نوعی کوشش است برای ایجاد فساد در زمین. خداوند فرموده است:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا

أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذَلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيَا وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ» (۳)؛ «سزای کسانی که با خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند، جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند یا دست و پایشان در خلاف جهت یکدیگر بریده شود یا از آن سرزمین تبعید گردند. این رسوایی آنان در دنیاست و در آخرت عذابی بزرگ خواهند داشت.».

۵ - خوردن مال به باطل نظیر ربا خواری. خداوند فرموده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ - وَذَرُوا مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ * فَإِن لَّمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتِغُوا فَلَکُمْ رُءُوسُ أَمْوَالِكُمْ لَا تُظْلَمُونَ وَلَا تَظْلَمُونَ» (۴)؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا پروا کنید و اگر مؤمنید، آنچه از ربا باقی مانده

است واگذارید. و اگر چنین نکردید، بدانید به جنگ با خدا و فرستاده وی برخاسته اید و اگر توبه کنید، سرمایه های شما از خودتان است. نه ستم می کنید و نه ستم می بینید.» و

جرائم از این قبیل.

این جرائم، اگر چه ظاهر فردی و شخصی دارد، لیکن جرایمی است که امتیت

اقتصادی یا اجتماعی یا مالی و یا زیر ساختهای جامعه نظیر خانواده را تهدید می کند.

قانونگذار مقدس در کنار مجازات در این چنین موارد، عفو و گذشت را وضع کرده است که پیشتر بیان کردیم و کار آن را در بعد شخصی به صاحب حق و در بعد اجتماعی

ص: ۴۶۱

۳- مائده / ۳۳.

۴- بقره / ۲۷۸ - ۲۷۹.

به فرمانروای اسلامی واگذار کرده است. البته، در یک چهارچوب مشخص که هدف از آن، نگهداری یکپارچگی جامعه از یکسو و پیشرفت آن از سوی دیگر است.

با بیان این جزئیات درباره ابزارها و روشها، شیوه ای که اسلام برای تحقق وحدت وضع کرده است، روشن می شود، شیوه ای که از پایه های معنوی، عقلی، روانی و اجتماعی مختلف سرچشمه می گیرد و شیوه ای که از میان ادیان الهی، دین اسلام به وسیله آن تکامل یافته است.

ص: ۴۶۲

اسلام با لطف خداوند و با عملی کردن این روش، توانست در زمینه تحقق بخشیدن «وحدت» دستاوردها و آثار بزرگی در وضعیت جامعه انسانی داشته باشد. اگر چه پدیده اختلاف به عنوان یک سنت تاریخی همچنان در جامعه اسلامی باقی مانده است، لیکن آخرین دین الهی این جامعه را در مسیری قرار داده که هدف نهایی ادیان الهی را عینیت می بخشد.

به این دستاوردهای بزرگ، زمانی به روشنی پی می بریم که اوضاع عقیدتی، روانی، فکری و اجتماعی جامعه جاهلی پیش از اسلام و نیز وحدتی را که پس از اسلام تحقق یافت در نظر بگیریم. در این جا، می کوشیم اول: به نشانه های جامعه جاهلی پیش از اسلام اشاره کنیم و ثانيا: دستاوردها و آثاری را که رسالت اسلامی تحقق بخشید، بیان نماییم.

اول: اوضاع اجتماعی دوران جاهلی

الف - روابط جامعه جاهلی و پایه های آن - به طور کلی - دارای ویژگیهایی چون ناتوانی، چندگانگی و از هم گسیختگی بود. چرا که چهارچوب کلی جامعه را قبیله و

گروه یا پادشاه و فرمانروا و یا سرزمین و خاک و منافع فردی تشکیل می داد و لذا می بینی

که آنان بر سر اندک چیزی با یکدیگر درگیر می شد، چه در سطح جزیره عربی که این موضوع در آن جا بسیار روشن به نظر می رسد، زیرا وقتی قرآن کریم درباره امت عربی آن روز سخن می گوید، آنان را چنین توصیف می کند:

«...وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا...» (۱)؛ «و نعمت خدا را بر خود یاد کنید: آنگاه که دشمنان [یکدیگر] بودید، پس میان دل‌های شما الفت انداخت تا به لطف او برادران هم شدید...».

«وَأَذْكُرُوا إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ مُسْتَضْعَفُونَ فِي الْأَرْضِ تَخَافُونَ أَنْ يَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ

وَآيَدُكُمْ بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (۲)؛ «و به یاد آورید هنگامی را که شما در زمین مستضعف بودید. می ترسیدید مردم شما را بریباند. پس [خدا] به شما پناه داد و شما را به یاری خود نیرومند گردانید و از چیزهای پاک به شما روزی داد، باشد که سپاسگراری کنید».

یا در سطح امتهای دیگر نظیر روم و ایران و حبشه [= اتیوپی] و مردم نوبیا و دیگران. چرا که وقایع پیروزی اسلام و شکست آن کشورها - با وجود برخورداری از ارتشها، ثروتها و نیروهای انسانی و علمی - بهترین دلیل بر اثبات این حقیقت است.

ب - باور بت پرستی تفرقه افکن و برهم زننده یکپارچگی که بر جوامع و اندیشه های حاکم بود. این باور، با پرستش بتها آغاز می شد - چنان که این وضعیت در جزیره العرب حکم فرما بود - که بیانگر نهایت سقوط در چند دستگی و پراکندگی در پرستش است و به پرستش آتش یا انسان نظیر دانشمندان و راهبان پایان می یافت. خداوند فرموده است:

«اتَّخَذُوا

أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَالْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا

إِلَهًا وَاحِدًا لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (۳)؛ «اینان دانشمندان و راهبان خود و مسیح پسر مریم را به جای خدا به الوهیت گرفتند، با آن که مأمور نبودند جز این که خدای یگانه

را پرستند که هیچ معبودی جز او نیست. منزّه است او از آنچه [با وی] شریک می گردانند».

ج - چیره شدن خرافات، اوهام، پندارها، جادو و شعبده بر اندیشه های مردم. امری

ص: ۴۶۴

۱- آل عمران/۱۰۳.

۲- انفال/۲۶.

۳- توبه/۳۱.

که انسان را از حقیقت، حق، واقع، عدالت و منطق سخت دور کرده بود، چه در سطح علوم طبیعی و چه در سطح علوم انسانی مربوط به شناخت جهان هستی، زندگی و روابط و احساسات انسانی.

د - مسلط شدن هوس، شهوت ها، خواسته ها و غرایز بر رفتار و حرکت انسان و لذا کارهای ناپسند و زشت تا آن جا شیوع پیدا کرد که از نشانه های روشن زندگی انسانی شد و حرمتها تا آن جا شکسته شد که به قانون در جامعه انسانی بدل گردید و طبقه اجتماعی و اقتصادی و قدرت در روابط جامعه انسانی حاکم شد. قرآن کریم این وضعیت را چنین توصیف می کند :

«...وَكُنْتُمْ عَلَىٰ شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا...» (۱)؛ «... و بر کنار پرتگاه آتش بودید که شما را از آن رها کرد...».

«زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَبَإِ» (۲)؛ «دوستی خواستنیهای گوناگون از زنان و پسران و اموال فراوان از زر و سیم و اسبهای نشاندار و دامها و کشتزار[ها] برای مردم آراسته شده، [لیکن] این جمله، مایه تمتع زندگی دنیاست و [حال آن که] فرجام نیکو نزد خداست».

بدین سبب، انسان ارزشهای روحی، معنوی و تکاملی را از دست داد و تنها به زندگی روزمره خود پرداخت و بر این باور بود که تکامل او، تنها همین مادی و غریزی است و بس. مفاهیم معنوی فروکش کرد و ارزشهای اخلاقی از دید او سقوط کرد.

ه - نبودن قانون و نظام فراگیر برای جامعه، مگر به اندازه ای که نیرو و قدرت فرمانروا

آن را تحمیل می کرد و این فرمانروا هم یا رئیس قبیله بود یا رئیس گروه و یا پادشاه. بنابراین، زور و همچنین، عادات و رسوم بازمانده از پدران، همان قانون بود. همان گونه

که امت و مردم بر اثر سلطه قدرت و فرمانروا و رئیس، هیچ نقشی در زندگی سیاسی و اجتماعی نداشتند.

ص: ۴۶۵

۱- آل عمران / ۱۰۳.

۲- آل عمران / ۱۴.

اشاره

نزول قرآن کریم و آمدن آخرین دین، به پیشرفت، تحوّل و دگرگونی بزرگ در جامعه انسانی آن زمان منجر شد، زیرا توانست مشکلات اصلی و مهم جامعه انسانی را برطرف کند و وحدت انسانی و عناصر بنیادین آن را به وجود آورد.

روابط اجتماعی

۱ - اسلام در زمینه روابط اجتماعی، هم در سطح نظری و هم در سطح عملی، تحولی بزرگ به وجود آورد.

در سطح نظری، روابط انسانی را در چهارچوبی واحد وضع کرد که همه طبقات بشری را در بر گیرد و این چهارچوب، همان ریشه انسانی واحد است [= همه انسان ها از یک ریشه اند] خداوند در این زمینه فرموده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ...»؛ «ای مردم، ما شما را از مرد و زنی آفریدیم...». اسلام تمامی ویژگیهای دیگر نظیر ملیت، قبیله و امثال آن را به مسائل فرعی

و ثانوی بدل کرد که دارای هدفی انسانی است و آن این است که انسان ها یکدیگر را بشناسند، با یکدیگر تفاهم کنند و وضعیت انسانی را سامان بخشند. خداوند فرموده است:

«... وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا...»؛ «... و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید...». آخرین دین الهی، همه امتیازات و معیارها

را لغو و بر معیارهای حقیقی برتری و احترام در میان مردم تأکید کرد و این معیارها عبارتند از: اصول زیر:

۱ - تقوا، خداوند فرموده است: «...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ»^(۱)؛ «... در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. بی تردید، خداوند دانای آگاه است.»

۲ - ایمان و دانش، خداوند فرموده است: «...فَاصْبِرُوا نَحْنُ صَابِرُونَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...»^(۲)؛ «...خدا [رتبه] کسانی از شما را که ایمان آورده و کسانی

ص: ۴۶۶

۱- حجرات/۱۳.

۲- مجادله/۱۱.

را که دانشمندان [برحسب] درجات بلند گرداند...».

۳ - جهاد در راه خدا و بر پا نمودن جامعه صالح، خداوند فرموده است:

«...وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (۱)؛ «...خدا مجاهدان را بر خانه نشینان به پاداشی بزرگ برتری بخشیده است.».

اسلام دیگر معیارهای برتری بشری نظیر قدرت، ثروت، زیادی فرزندان و پیروان، نژاد، زیبایی، مقام و دیگر امور عارضی را لغو کرده است.

اما در سطح عملی، این تحول را می توان در تصمیماتی دید که اسلام آن ها را اتخاذ کرد و پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آن ها را در رفتار، سیره و شیوه شخصی و اجتماعی خود به کار گرفت:

نخست: روابط اجتماعی و شخصی. چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله افرادی را به

خویشاوندی [درجه یک] برگرفت که جامعه جاهلی آنان را درجه دو یا سه می دانستند نظیر زید بن حارثه که برده ای بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد و سپس وی را وابسته خود قرار داد و حتی او را به درجه فرزندی بالا برد و او را پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواندند، تا این که قرآن کریم نازل شد و این گونه نسبت اجتماعی را به کلی لغو کرد.

با این که رسول خدا صلی الله علیه و آله سلمان فارسی را در رابطه اجتماعی خویش به درجه ای بالا برد که وی از اهل بیت علیهم السلام دانست و فرمود: «سلمان از ما خاندان است» (۲).

همچنین، بلال حبشی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مؤذن ویژه خود قرار داد و همانند صهیب رومی و دیگران.

دوم: روابط زناشویی. چرا که اسلام مؤمن را کفو مؤمن دانسته است. رسول خدا صلی الله علیه و آله زینب دختر جحش را که دختر عمویش بود به همسری وابسته خویش زید بن حارثه

ص: ۴۶۷

۱- نساء/ ۹۵.

۲- مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۲۷؛ بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۱۸۹؛ تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۳۵؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۳۱۶، ح ۳۳۳۳۶. مسلمانان زمانی درباره سلمان به جدال پرداختند که با ابتکار وی خندق را کردند و این خندق آنان را از یک یورش قطعی که مشرکان می خواستند انجام دهند نجات داد. از این رو، هر گروهی از مسلمانان ادعا می کرد که سلمان از ماست، تا این که رسول خدا صلی الله علیه و آله جدال و درگیری آنان را با این سخن خود [= سلمان از ما خاندان است] پایان داد. این داستان، نشان دهنده بالا رفتن مقام سلمان در تمامت جامعه اسلامی نیز هست.

در آورد و کوشید که جویر با ذلفا ازدواج کند، در حالی که وی دختر یکی از سران قبایل

عربی بود. ابو حمزه ثمالی روایت کرده است: «نزد امام ابو جعفر علیه السلام بودم. ناگاه مردی اجازه ورود خواست. پس امام علیه السلام به وی اجازه داد. آن مرد وارد شد و به آن حضرت سلام کرد و امام ابو جعفر علیه السلام به وی خوش آمد گفت و او را نزدیک خود نشانید و از حال او پرسید. آن مرد گفت: فدایت گردم. من از دوست شما، فلان ابن ابی رافع، دخترش فلاخن را خواستگاری کردم. ولی او مرا نپذیرفت و از من روی برتافت و تحقیرم کرد، زیرا من زشت، نادار و غریب هستم. از این برخوردار، آن چنان احساس حقارت و خواری کردم که دلم شکست و آرزوی مرگ نمودم. پس ابو جعفر علیه السلام فرمود: برو که تو فرستاده من به سوی او هستی و به وی بگو: محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام می گوید: دختر فلاخن را به همسری وابسته ام، منجیح بن رباح در آور و او را رد مکن.

ابو حمزه گوید: آن مرد بر اثر پیام ابو جعفر علیه السلام از شادمانی بر جست و شتابان به راه افتاد. چون آن مرد ناپدید شد، ابو جعفر علیه السلام فرمود: مردی از مردمان یمامه به نام جویر به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و به اسلام پناه آورد. پس به اسلام گروید و درست گروید. او مردی بود کوتاه قامت، زشت، نیازمند و بی چیز. او از سیاه پوستان زشت منظر بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله وی را به سبب غربت و برهنگی اش در آغوش گرفت و خوراک او را یک صاع خرما با صاع اول (منظور از صاع اول، صاعی است که مخصوص پیامبر بوده، که در حدود یک مُید از صاع رایج بیشتر بوده است) مقرر کرد. دو جامه به او بخشید و به وی دستور داد که در مسجد بماند و شبها در آن بخوابد. پس وی بدین ترتیب تا آن جا که خدا خواست درنگ کرد تا این که شمار افراد غریب و نیازمندی که به اسلام می گرویدند در مدینه بسیار شد و مسجد گنجایش آنان را نداشت. از این رو، خداوند به پیامبرش وحی کرد که مسجدت را پاکیزه کن و کسانی را که شبانه در آن می خوابند بیرون نما و فرمان بده که هر کس دری در مسجد تو دارد ببندد، مگر در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام. کسی که جُنُب است از آن عبور نکند و غریبی در آن نخوابد. راوی گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان داد همه درهای آنان بسته شود، جز در خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام، که همچنان آن را باز گذاشت.

راوی گوید: آن گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمان صادر کرد که برای مسلمانان سایبانی بسازند. پس آن را درست کردند و این سایبان همان «صَفّه» است. آن گاه حضرت دستور داد که افراد غریب و مساکین، شب و روزشان را در آن بگذرانند. پس آنان در آن سکنی گزیدند و گرد هم آمدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله با نیکی کردن و دادن خرما، جو و کشمش در صورتی که موجود بود از آنان مواظبت می کرد. مسلمانان هم از آنان مواظبت می کردند و از روی دلسوزی پیامبر صلی الله علیه و آله بر آنان دلسوزی می کردند و صدقه های خود را به آن ها می دادند. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله با مهربانی و دلسوزی به جویر نگاه کرد و فرمود: ای جویر، کاش با زنی ازدواج می کردی و به وسیله او پاکدامنی خود را حفظ می نمودی و آن زن در کارهای دنیا و آخرت تو را یاری می کرد. جویر گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم به فدایت باد. چه کسی به من میل می کند؟ سوگند به خدا، مرا نه حسبی باشد، نه نسبی، نه

دارایی و نه زیبایی. پس کدامین زن به من میل می کند؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای جویر، خداوند به وسیله اسلام هر که را که در جاهلیت ارجمند بود حقیر کرد و هر که در جاهلیت حقیر بود، به وسیله اسلام ارجمندش ساخت و هر که در جاهلیت خوار بود، به وسیله اسلام عزیزش گردانید و به وسیله اسلام خودخواهی جاهلیت و مباحات به قبایل و برتری نسبا را از میان برد.

بنابراین، امروز همه مردم: سیاه، سفید، قرشی، عربی و غیر عربی همگی از آدمند و خداوند آدم را از گل آفرید. در حقیقت، محبوبترین مردم نزد خداوند در روز رستاخیز، فرمانبردارترین آنان از او؛ و با تقواترین ایشان است. ای جویر، امروز هیچ یک از مسلمانان بر تو برتری ندارد، مگر آن کس که از تو با تقواتر و فرمانبرتر از خدا باشد. سپس فرمود: ای جویر، به نزد زیاد بن لبید برو که وی از سران بنی بیاضه است و آنان قبیله ای از انصارند و به وی بگو: من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله به نزد تو هستم و آن حضرت می فرماید: دختری ذلفا را به همسری جویر در آور. راوی گوید: پس جویر با پیامبر از رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی زیاد بن لبید روانه شد. زیاد در منزلش بود و گروهی از خویشاوندانش نزد وی حضور داشتند.

پس جویر اجازه خواست و به وی اجازه دادند. پس جویر وارد شد و بر او سلام کرد، سپس گفت: ای زیاد بن لبید، من فرستاده رسول خدا صلی الله علیه و آله هستم که از روی نیازی که دارم به نزد تو آمدم. آیا آن را آشکارا بیان کنم یا مخفیانه با تو گویم؟ زیاد گفت: آشکارا بگو که مایه عزت و افتخار من است، پس جویر گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید: دختری ذلفا را به همسری جویر در آور. زیاد گفت: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به سبب این کار نزد من فرستاده است؟ جویر گفت: بله، من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نمی بندم. زیاد گفت: ما دختران خود را جز به هم کفو خود از قبیله انصار تزویج نمی کنیم. ای جویر، برگرد، تا من با رسول خدا صلی الله علیه و آله دیدار کنم و عذر من را به وی باز گویم. پس جویر باز گشت، در حالی که می گفت: سوگند به خدا، نه قرآن بدین رفتار نازل شده و نه نبوت محمد صلی الله علیه و آله بدان نمودار گشته است. ذلفا دختر زیاد که پشت پرده بود، سخن او را شنید و لذا کسی را به دنبال پدرش فرستاد تا به نزد او آید. زیاد به نزد او آمد. پس ذلفا به او گفت: چه سخنی بود که من از تو شنیدم و با جویر گفتگو می کردی؟ زیاد گفت: رسول خدا، جویر را نزد من فرستاده و فرموده است: دختری ذلفا را به همسری جویر در آور.

پس ذلفا گفت: سوگند به خدا، جویر بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ نمی بندد. هم اینک فرستاده ای را روانه کن تا جویر را باز گرداند. زیاد فرستاده ای را روانه کرد و به جویر رسید [و او را باز گردانید]. زیاد گفت: خوش آمدی. آرام باش تا من به سویت باز گردم. سپس زیاد به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: پدر و مادرم به فدایت. جویر با پیام تو، به نزد من آمد و گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله می گوید: دختری ذلفا را به همسری جویر در آور. من با پیشنهاد وی موافقت نکردم و بر آن شدم که نزد تو بیایم. ما دختران خود را جز به کسانی که از انصار که هم کفو ما هستند نمی دهیم. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای زیاد، جویر مردی با ایمان است و مرد با ایمان کفو زن با ایمان و مرد مسلمان کفو زن مسلمان است. ای زیاد، دختری را به همسری او در آور و از وی روی بر مگردان. گوید: زیاد به منزلش بازگشت و به نزد

دخترش آمد و آنچه را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود، به وی باز گفت. پس دخترش گفت: اگر تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله مخالفت کنی، کافر شدی و لذا دخترش را به همسری جویر در آورد. آن گاه زیاد بیرون آمد و دست جویر را گرفت و او را به نزد قومش برد و بر طبق سنت خدا و رسولش، دخترش را به عقد او در آورد و مهر او را تضمین کرد. راوی می گوید: زیاد برای او جهیزیه مهیا کرد. سپس از پی جویر فرستادند و به او گفتند: آیا منزلی داری که آن دختر را با به نزد آوریم. جویر گفت: سوگند به خدا من منزلی ندارم. گوید: آنان آن دختر را آماده و برایش منزلی مهیا کردند و در این منزل، فرش و اثاثیه ای تدارک دیدند و به جویر دو جامعه بخشیدند و ذلفا را به خانه اش بردند و جویر در تاریکی شب بر او وارد شد و چون آن دختر را دید و به خانه و اثاث خانه نگریست و بویی خوش به مشام او رسید، برخاست و به گوشه خانه خزید و به تلاوت قرآن و رکوع و سجود پرداخت و همچنان ادامه داد تا این که سپیده دم دید. چون بانگ اذان بشنید [برای نماز] بیرون آمد و همسر او نیز برای نماز بیرون آمد و وضو گرفت و نماز صبح را به جای آورد. از ذلفا پرسیدند: آیا جویر با تو آمیزش کرد؟ او گفت: جویر همچنان سرگرم تلاوت قرآن و رکوع و سجود بود تا این که بانگ اذان را شنید و بیرون رفت. چون شب دوم فرا رسید، باز هم وی همان کار شب قبل را انجام داد. این رفتار وی را از زیاد پنهان کردند. چون روز سوم فرا رسید، باز هم همان عمل را تکرار کرد. پس این موضوع را به پدر ذلفا خبر دادند. او به نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد. تو دستور دادی که دخترم را به همسری جویر در آورم. سوگند به خدا که او کفو زنان ما نبود. لیکن فرمانبرداری از تو بر من واجب کرد که به او دختر دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله پرسید: پس چه چیزی شما را از او روی گردان کرده است؟ گفت: ما برای او خانه و اثاث خانه مهیا کردیم و دخترم را به آن خانه بردم و جویر در تاریکی شب بر او وارد شد. پس نه با وی سخنی گفت، نه به او نگاه کرد و نه بدو نزدیک شد بلکه برخاست به گوشه خانه رفت و همچنان سرگرم تلاوت قرآن و رکوع و سجود شد، تا این که بانگ اذان را شنید و بیرون آمد. سپس در شب دوم و شب سوم نیز همین کار را کرد و به آن دختر نزدیک نشد و با وی سخن نگفت، تا این که من به نزد تو آمدم [ای پیامبر خدا] پس در کار ما بنگر. زیاد [به خانه اش] بازگشت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کسی را از پی جویر فرستاد و به او گفت: آیا با زنان نزدیکی نمی کنی؟ جویر گفت: مگر من مردانگی ندارم؟ بله، ای رسول خدا، من به زنان خیلی شهوت دارم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خلاف آنچه را که تو خودت را بدان توصیف می کنی به من خبر دادند. به من گفتند: آنان برای تو خانه، فرش و اثاثیه ای تهیه کرده و دختری زیبا روی و خوشبویی را نزد تو آورده اند و تو در تاریکی شب به نزد او رفتی، نه به او نگاه کردی، نه سخن گفتی و نزدیک شدی. بنابراین، چه اندوهی به تو رسیده است؟ جویر گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من به خانه وسیعی در آمدم و فرش، اثاثیه و دختر زیبا و خوشبویی را دیدم و به یاد وضعیتی که داشتم افتادم. به یاد غربت، نیازمندی، حقارت و همنشینی ام با غریبان و تهی دستان. و چون خداوند اینها را به من عنایت کرده، خواستم خدا را برای این عطایش سپاسگزارم و با سپاسگزاری به او نزدیک شوم و لذا به گوشه خانه رفتم و سرگرم نماز و تلاوت قرآن و رکوع و سجود شدم، تا این که بانگ اذان را شنیدم و بیرون آمدم و چون بامداد فرا رسید، بر آن شدم که آن روز را روزه بگیرم و این کار را سه شبانه روز انجام دادم و این در برابر آنچه خدا به من عطا کرده، ناچیز است. لیکن با خواست خداوند، امشب او و آنان را راضی خواهم کرد.

بنابراین، رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی را به نزد زیاد فرستاد و آنچه را که جویر گفته بود به آگاهی او رسانید. پس آنان شادمان شدند. راوی گوید: جویر به آنچه گفته بود، برای آن زن وفا کرد. بعدها رسول خدا برای غزوه ای بیرون آمد و

جویر نیز به همراه او بود. پس وی به شهادت رسید، خدای رحمتش کناد. پس از جویر در میان انصار، بیوه ای که [خواستگاران] بیشتر از ذلفاً برایش پول خرج کنند، وجود نداشت. الکافی، ج ۵، ص ۳۳۹،

ص: ۴۷۰

همچنین، اسلام تشویق کرد که با کنیزان ازدواج کنید و پیامبر صلی الله علیه و آله خود این کار را کرد، زیرا که با کنیزش «ماریه قبطی» و برخی از زنان اسیر همچون صفیه دختر حئی بن اخطب نضری یهودی ازدواج نمود. (۱) ص ۴۱۹، ح ۱۳؛ اعلام الوری، ج ۱، ص ۲۷۵.

این سیره، الگویی شد که صالحان بدان اقتدا می کردند و از آن جمله، امامان اهل بیت علیهم السلام. حتی برخی از روایات می گویند: خلیفه اموی کوشید چنین رفتاری را بر امام زین العابدین علیه السلام خرده بگیرد و امام علیه السلام پاسخی که درباره این موضوع به او داد، بسیار قاطع و سرنوشت ساز بود. (۲)

سوم: شعایر اسلامی و شیوه به جای آوردن آن، نظیر نمازهای جماعت و جمعه و نیز مساجدی که مسلمانان در آن ها در یک صف قرار می گیرند، اگر چه از لحاظ نژادی و سطح اجتماعی و اقتصادی با یکدیگر تفاوت دارند. یا همانند حج بیت الله الحرام که

ص: ۴۷۱

۱- ر.ک: الخصال، ج ۲،

۲- زراره از یکی از آن دو امام [= امام باقر و امام صادق علیهما السلام] روایت کرده است: «علی بن الحسین علیه السلام با کنیز امّ ولد عمویش حسن علیه السلام ازدواج کرد و مادرش را به ازدواج غلامش درآورد. چون این خبر به عبدالملک بن مروان رسید، به آن حضرت نوشت: ای علی بن الحسین، گویی از جایگاه خود در میان قومت و از منزلت خود در میان مردم بی خبری. زیرا که با کنیزی ازدواج کرده و مادرت را به همسری غلامت در آورده ای. پس علی بن الحسین علیه السلام به او نوشت: من نامه تو را فهمیدم، ولی ما به رسول خدا صلی الله علیه و آله اقتدا می کنیم چرا که او زینب دختر عمویش را به همسری زید، غلام خود درآورد و خود با کنیز صفیه دخت حئی بن اخطب ازدواج کرد. حسین بن سعید کوفی، کتاب الزهد، ص ۶۰ و ۱۵۹؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۹، ح ۳۰. (شایان ذکر است، مراد از مادر امام سجاد، کنیز امّ ولد پدرش امام حسین علیه السلام است، که در کودکی، امام را پرورش داده و بزرگ کرده است، زیرا شهربانو، مادر امام سجاد به هنگام زایمان، از دنیا رفته است - م.)

تمامی مردم در این آیین در لباس و انجام وظیفه و حرکت با یکدیگر همسانند، حتی اسلام نخبگان مردم را که از قریش بودند نهی کرد که در کوچ کردن از مشعرالحرام، شیوه

خاصی را برای خود قایل شوند، کاری که در دوران جاهلیت می کردند. خداوند فرمود:

«ثُمَّ أَفِيضُوا مِنْ حَيْثُ أَفَاضَ النَّاسُ وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ - إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (۱)؛ «پس از همان

جا که [انبوه] مردم روانه می شوند، شما نیز روانه شوید و از خداوند آمرزش خواهید که خدا آمرزنده مهربان است».

این شعایر اسلامی، نقش و اثر بزرگی در ساختار امت یکپارچه داشته است، هم در شکل و صورت آن، هم در استحکام بخشیدن ارتباط و همبستگی میان فرزندان آن و هم در نابود کردن موانع روانی و طبقاتی در میان افراد آن. به علاوه، شعایر اسلامی پیش گفته، آثار روحی، معنوی و آمادگی فراوانی دارد که توانسته آن ها را تحقق بخشد.

چهارم: برابری در دهشها و احترام متقابل و برخورد میان گروهها و طبقات اجتماعی بدون هرگونه تبعیض. امام علی علیه السلام در دوران حکومت خود و امامان اهل بیت علیهم السلام به طور دقیق و ژرف بر این برابری تأکید کردند. اگر چه امویان کوشش فراوان کردند که آن را

تحریف کنند و عباسیان نیز به بیراهه رفتند و کوشیدند که تحت شعار پیش کسوت بودن در اسلام و خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعیض طبقاتی و نژادی به وجود آورند.

پنجم: دادن مقامها و پستهای رهبری سیاسی و نظامی. از باب نمونه، این پستها به برخی از موالیان شایسته واگذار می شد، چنان که در نبرد «موتة» انجام شد، زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله فرماندهی سپاه را به غلامش زید بن حارثه واگذار کرد، با وجود این که پسر عمویش جعفر بن ابی طالب در میان آنان بود و از بزرگان و برگزیدگان صحابه و پیش

کسوتان به اسلام به شمار می رفت. همچنین، فرماندهی سپاه را چند روز پیش از رحلت خویش به اسامه بن زید واگذار کرد و به بزرگان صحابه دستور داد که به او بیوندند. این

سپاه به نام سپاه اسامه بن زید شهرت یافت.

این اقدامات در به هم پیوستن دلهای مسلمانان و ایجاد وحدت حقیقی در میان امت نقش سترگی داشته است.

امویان و برخی پیشینیان آنان کوشیدند که این اقدامات [برابری و برادری] را به بیراهه

بکشند و معیارهایی را انتخاب کنند که توسط آن برخی از مسلمانان در دهشها و موقعیتها

بر دیگران برتری پیدا کنند، یا حتی در ازدواج و روابط اجتماعی. از این رو، شامیان را بر عراقیان و قریش را بر دیگران در دهشها برتری می دادند و همچنین مُضریان را بر دیگر قبایل.

آنان در مسائل ازدواج و امثال آن به عادات و رسوم دوران جاهلی چنگ در می زدند. لیکن جایگاه اصیل و پایدار اهل بیت علیهم السلام در استواری و زنده کردن رسالت اسلامی در این زمینه و بر جای ماندن سیره شریف محمدی، نقش بزرگی داشته است. برخی از روایات از آثار بدی یاد کرده که پیشینیان اموی در این زمینه بر جای نهاده است و آن این

که برخی از قبایل عرب به نزد امام علی علیه السلام آمدند و با این شیوه زشت اموی بر او اعتراض کردند و گفتند: «این موالی سرخ گونه که پیرامونت را گرفته، میان ما و تو فاصله

انداخته اند»^(۱) پیشتر موضع خلیفه اموی را دانستیم که کوشید، امام زین العابدین علیه السلام را به سبب مسأله ازدواج و زاده شدن از یک کنیز تحقیر کند.^(۲)

یگانگی خدا و پرستش او

۲- در زمینه پرستش، جامعه ای که به پرستش هزاران خدا نماهایی فرا می خواند که آن ها را به جای خدا برای خود به خدایی گرفته بود و همین خدا نماها سبب از هم

گسیختگی و اختلاف و ناتوانی آن شده بود، به جامعه ای تحول پیدا کرد که خدای یگانه و پاک را می پرستید و با پرستش خدای یگانه توانست جهش بزرگی انجام دهد که از لحاظ یگانگی پرستی و پاکی و صفای اعتقادی از جوامع اهل کتاب هم فراتر رفت و یگانگی پرستی [= توحید] شعار جامعه و وضعیت روحی، روانی و اجتماعی شد که در جای جای رفتار جامعه حرکت می کرد و معیار سنجش امور این جامعه قرار گرفت و جامعه هر نوع شرک به خدای را، چه در زمینه عبادت، چه در زمینه طاعت یا رفتار و عمل رد کرد.

این موضوع را در برخی از مصادیق تردید و درنگ مسلمانان در پاره ای از انواع

ص: ۴۷۳

۱- ر.ک: الغارات، ج ۲، ص ۴۹۸؛ بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۵۲۳؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۹، ص ۱۲۴. مقصود افراد غیر عرب هستند که سرخ گونه بودند. برخلاف عرب که سیاه چرده اند.

۲- کتاب الزهد، ص ۶۰، ح ۱۵۹؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۱۳۹، ح ۳۰.

عبادت به روشنی می توان ملاحظه کرد نظیر سعی میان صفا و مروه که برخی از مسلمانان ایجاد شبهه کردند که این کار یکی از انواع پرستش سنگهاست، تا این که آیه نازل شد:

«إِنَّ الصَّفَا وَالْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْجَبَّةَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ» (۱)؛ «در حقیقت، صفا و مروه از شعایر خداست [که یادآور اوست] پس هر که خانه [خدا] را حج کند، یا عمره گزارد، بر او گناهی نیست که میان آن دو سعی به جای آورد و هر که افزون بر فریضه کار نیکی کند، خدا حق شناس و داناست».

یا در تأکید اسلام و پای بندی مسلمانان به این که حلال بودن گوشت در همه حالتها باید از طریق یاد خدا در هنگام سر بریدن باشد [می توان یکتا پرستی را دید] خداوند می فرماید:

«وَلَا تَسْأَلُوا مِمَّا لَمْ يَذْكَرْ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ لَفِسْقٌ وَإِنَّ الشَّيْطَانَ لِيُؤْخِذَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ» (۲)؛ «از ذبحی که نام خدا بر آن یاد نشده است مخورید که خود نافرمانی است و شیاطین با دوستان خود القا می کنند که با شما مجادله کنند؛ اگر از ایشان پیروی کنید، از مشرکانید».

یا در تأکید قرآن کریم بر اطاعت خدای یگانه و نه اطاعت مردمان و این که اطاعت از

پیامبر و اولی الامر همان اطاعت خداست. خدا گفته است:

«مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ - وَمَنْ تَوَلَّىٰ فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا» (۳)؛ «هر کس از

پیامبر فرمان برد، در حقیقت خدا را فرمان برده و هر کس رویگردان شود، ما تو را برایشان نگهبان نفرستاده ایم».

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ إِلَّا لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللَّهِ...» (۴)؛ «و ما هیچ پیامبری را نفرستادیم مگر آن که به توفیق الهی از او اطاعت کنند...».

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ...» (۵)؛ «ای کسانی که

ص: ۴۷۴

۱- بقره / ۱۵۸.

۲- انعام / ۱۲۱.

۳- نساء / ۸۰.

۴- نساء / ۶۴.

۵- نساء / ۵۹.

ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید...».

یا در تأکید قرآن کریم بر این که سخن پیامبر صلی الله علیه و آله همان سخن خداست و سخن او از هوس او نیست. خداوند می فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۱)؛ «و از سر هوس سخن نمی گوید این سخن به جز وحیی که وحی می شود نیست.»

«...وَمَا آتَيْكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا...» (۲)؛ «...و آنچه را فرستاده [او] به شما داد، آن را بگیریید و از آنچه شما را بازداشت، باز ایستید...». مسلمانان در چندین

مورد با کمال باریک بینی این پرسش را مطرح می کردند که آیا حکم و اقدام رسول خدا صلی الله علیه و آله همان حکم الهی است؟ آن حضرت پاسخ می داد: حکم پیامبر صلی الله علیه و آله همان حکم الهی است.

همچنین، یکتاپرستی را می توان در تأکید به این موضوع دید که نیت عمل باید برای خدا باشد و شرک و ریاکاری در آن نباشد و خداوند بر اساس نیت حسابرسی می کند و نیز هر انفاقی در حقیقت، وام دادن برای خدا و دهشی برای ذات پاک اوست.

همچنین، تمامی آنچه در این جهان اتفاق می افتد، همانا با فرمان خداوند و تقدیر و

حکم اوست و تمامی آنچه در این جهان وجود دارد، خدا را تسبیح می گوید و او را می پرستد و تمامی اینها در منظومه ای پهناور و فراگیر و دقیق قرار دارند که با خدای یگانه پیوند دارند. اگر چه عوامل و پیامدهای پدیده های هستی و اجتماعی گوناگون است.

یگانگی ساختار عبادت و شمار آن و شیوه انجام این عبادت، از طریق ارکان و شعایر اسلامی نظیر نماز، دعا، زکات، صدقه، حج، زیارت، احرام، روزه، اعتکاف و نیز توقیفی بودن عبادت، مشخص کردن بنیادهایی که این عبادت در آن انجام می شود همانند «مسجد» و شرح و بیان ویژگیهای عبادت و خصوصیات دیگر همچون ستیز با تمامی ابعاد ستمگری و همچنین، پایداری در برابر سلطه شهوت ها و غرایز، نقش بزرگی در استواری ارکان توحید عبادی، نگهداری آن و نیز در ساختار و یکپارچگی امت داشته است.

اثر بزرگی که اسلام بر جامعه آن روز گذارد، در حقیقت، عمق برنامه و نقشه ای را

ص: ۴۷۵

نمایان می سازد که این دین، آن را برای پیشرفت جامعه و انتقال آن از وضعیت پراکندگی،

از هم گسیختگی و چسبیدن به ماده، به وضعیت چشم دوختن به آسمان و رفتن به سوی خدای یگانه و صفات جمالی و کمالات الهی وضع کرده است و این کار را از طریق شکستن زنجیرهایی انجام می دهد که حرکت جامعه را مقید می کند و نیز از طریق آزاد کردن او از انواع پرستشهای باطل درونی و برونی و سوق دادن او به بندگی خدای یگانه و قادر مطلق.

شناخت و حقیقت

۳ - همچنین، اسلام کوشیده است که انسان را به علم و حقایق آن رهنمونی کند و در این باره بر عقل، شواهد، دلایل و اسناد - به عنوان راه درست رسیدن به حقیقت - تکیه نموده و همه انواع خیالبافیها، خرافات، گمانه زنیها، تردیدها و دیگر حالت‌هایی را که به انسان دست می دهد، رد کرده است.

بدین ترتیب، اسلام نگرش به جهان هستی و زندگی را با نگرش به وقایع و رویدادهای اندرون جامعه انسانی، یکپارچه کرده و این کار را از طریق یکی کردن راه که

همان عقل باشد، انجام داده است. زیرا خداوند به این دلیل عقل را در وجود انسان آفریده که او را به سوی «حقیقت یگانه» یعنی خداوند و آفریدگانش هدایت کند و نیز به «راه روشن» که توسط آن می توان به حقایق پی برد و این راه روشن، «دانش» است. همه اینها در صورتی است که عقل تحت تأثیر عوامل اثرگذار بیرونی قرار نگیرد و بر انسان است که بکوشد عقل خویش را درست و به دور از هر گونه عامل اثرگذار به کار گیرد و در این صورت است که - طبق وعده خدا - به حقیقت خواهد رسید. خداوند فرموده است:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» (۱)؛ «و کسانی که در راه ما کوشیده اند، به یقین، راههای خود را بر آنان می نمایم و در حقیقت، خدا با نیکوکاران

است».

از این جا، خداوند میان ایمان از یکسو و میان عقل و علم از سوی دیگر، رابطه

ص: ۴۷۶

برقرار کرده است. خداوند می فرماید:

«...إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ...» (۱)؛ «...از بندگان خدا، تنها دانایانند که از او می ترسند...». زیرا این دانشمندانند که از طریق عقل و علم به حقیقت الهی می رسند که

ایمان بخش بزرگی از آن به شمار می رود و لذا احساس ترس می کنند.

همچنین، قرآن کریم انسان را رهنمونی کرده است که در صورت ندانستن حقیقت، برای شناختن حقایق به دانشمندان رجوع کند. خداوند فرمود:

«...فَسَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۲)؛ «... اگر نمی دانید، از دانشمندان پرسید».

این رابطه میان شناخت و علم به جهان هستی و ایمان به خدا چیزی است که قرآن کریم بر آن تأکید می کند:

«سُنُّرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَ فِي أَنفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ...» (۳)؛ «به زودی نشانه های خود را در افقها [ی گوناگون] و در دلهايشان بدیشان خواهیم نمود تا برايشان

روشن گردد که او خود حق است...». چرا که دستاورد طبیعی افزایش آگاهی و شناخت به آفاق و جهان و زندگی، رسیدن به حق یعنی خداوند است.

از این رو می بینیم:

اولاً: قرآن کریم تأکید و تشویق فراوان کرده است که انسان در آفرینش آسمانها و زمین و نشانه های گوناگون خداوند، غور و اندیشه کند و عقل و دانش را در رسیدن به حقایق به

کار گیرد.

همه این تأکیدها و تشویقها برای این است که انسان را از سلطه اوهام و خرافات و تخیل و شک آزاد سازد و او را وادارد که در حرکت خویش در اندرون جامعه راه دانش و خرد را بییامد و تردیدی نیست که عقل و دانش که انسان را به «حقیقت یگانه» هدایت می کند، یکی از عوامل یکپارچگی اجتماعی خواهد بود. اما اوهام و خرافات به دلیل این

که راههای گوناگون و متعدد را تجسم می بخشد، پیامدهای ناهمگون خواهد داشت و تردیدی نیست که جامعه را به سوی پراکنندگی و اختلاف می کشاند.

ثانیا: اسلام، اعمالی را که بر پندار، خیال، بدگمانی، تردید و گمراهی متکی باشد،

١- فاطر/٢٨.

٢- نحل/٤٣.

٣- فصلت/٥٣.

حرام کرده است نظیر جادو، شعبده، تقلب، بدعت و گمراهسازی‌ها و همچنین، ترتیب اثر دادن بر گمان را نیز حرام دانسته است. خداوند در این زمینه می‌فرماید:

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصِيرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (۱)؛ «و چیزی را که بدان علم نداری دنبال مکن، زیرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد».

همچنین عمل بر اساس گمان، از دیدگاه اسلام، گناه است. خداوند فرموده است:

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ...» (۲)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، از بسیاری از گمانها بپرهیزید که پاره‌ای از گمانها گناه است...».

«يَأَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا

فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ» (۳)؛ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر فاسقی برایتان خبری آورد، نیک واری کنید، مبدا به نادانی گروهی را آسیب برسانید و [بعد] از آنچه کرده‌اید پشیمان شوید».

اسلام مشتاق است در مواردی که به اختلاف منجر می‌شود همچون وام، وصیت، طلاق و امثال آن، محکم کاری و سند سازی شود.

بدین ترتیب، اسلام از طریق به کار گرفتن عقل، دانش، گواهان و اسناد در زندگی انسانی توانست موفقیت‌ستری به دست آورد و جهش بزرگی را در جامعه اسلامی و انسانی تحقق بخشد.

ثالثاً: اسلام به دانش، در جامعه ایمانی و اسلامی، جایگاهی والا و درجه‌ای بلند داده است. خداوند می‌فرماید:

«...هَيْلٌ يَشِيْتُوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ» (۴)؛ «...آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟ تنها خردمندانند که پند پذیرند».

«...يَرْفَعِ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ...» (۵)؛ «...خدا [رتبه] کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند [بر حسب] درجات بلند

ص: ۴۷۸

۱- اسراء/۳۶.

۲- حجرات/۱۲.

۳- حجرات/۶.

۴- زمر/۹.

گرداند...».

چهارم: ایجاد مؤسسه علمی به منظور آموختن علوم دینی و بدین سبب، علوم دینی از حرفه و شغلی که تنها دانشمندان و راهبان و طبقه ویژه لاهوتی آن را انجام می داد، به واجب کفایی و دینی همگانی تحول پیدا کرد که همه افراد و طوایف امت آن را انجام می دهند و مسئولیت این کار [از لحاظ ارزش] در کنار مسئولیت جهاد در راه خدا قرار گرفت و همسنگ آن شد. خداوند در این باره فرموده است:

«وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» (۱)؛ «و شایسته نیست مؤمنان همگی پیچ

[برای جهاد] کوچ کنند. پس چرا از هر فرقه ای از آنان، دسته ای کوچ نمی کنند تا [دسته ای بمانند و] در دین آگاهی پیدا کنند و قوم خود را، وقتی به سوی آنان باز گشتند، بیم دهند. باشد که آنان از [کیفر الهی] بترسند».

بدین سبب [یعنی با کوچ کردن گروهی از مؤمنان و آموختن علوم دین] خط حوزه های علمیه به وجود آمد و جستجوی علم در تمامی کشورهای اسلامی، به ویژه در کشورهای تازه مسلمان گسترش یافت و حتی برخی از این کشورها از لحاظ علمی از کشورهای عربی پیشی گرفت.

برای این مؤسسه علمی فقهی در طول تاریخ، آثار و دستاوردهای بزرگی در تحقق یکپارچگی و ایجاد عوامل آن بوده است که جز خدا، کسی آن ها را نمی داند و شرح و بیان این دستاوردها زمان درازی می برد و برخی از آن ها عبارتند از: پاسداری از قرآن و شرح، تفسیر، توضیح و استنباط احکام از آن، نگهبانی از سنت نبوی و تاریخ اسلامی، مشخص کردن موضع واحد برای رویارویی با بدعتها، ستیزه جوییها و مشکلات جدیدی که مسلمانان و بشریت با آن ها رو به رو می شوند و نیز فعالیت در جنبش اصلاحی در میان مردم و احیای دین و مکتب و باز گرداندن آن به زندگی اجتماعی، پس از زمانی که فرمانروایان و حکمرانان در دورانهای مختلف، آن را نابود کرده بودند.

همچنین، اهل بیت علیهم السلام در نگهداری حوزه علمیه و استوار ساختن ارکان و گسترش دامنه آن، نقش ویژه ای داشتند. به ویژه اقدامهایی که امام باقر و امام صادق علیهما السلام در این

ص: ۴۷۹

زمینه انجام دادند، امری که هیچ دانشمندی با انصاف، چه از مسلمانان و چه از دیگران که این موضوع را پژوهش و کاوش کرده است، آن را انکار نمی کند. چرا که امام صادق علیه السلام در نیمه اول قرن دوم، به تنهایی چهار هزار شاگرد از پیروان مذاهب مختلف و کشورهای اسلامی داشته است.^(۱)

پنجم: خیزش علمی مسلمانان، چه در زمینه علوم انسانی و چه در زمینه علوم طبیعی، اثر سترگی بر تکیه کردن بر علم و شناخت به سان راه شناخت حقیقت داشته است. نه تنها در جهان اسلام بلکه در تمامت جهان، چه شرق و چه غرب و این، چیزی است که پژوهشگران در همه دورانها و حتی در دوران کنونی که غرب می کوشد از طریق دانش و قدرت بر همه جهان سلطه یابد، بدان اعتراف دارند.

ارزشها و روح معنوی

۴- در زمینه سیطره شهوت ها بر رفتار انسان باید گفت: اسلام - که مسأله اشباع نیازهای غریزی را که خداوند به منظور اهداف تکاملی در زندگی دنیوی و اخروی آن ها را در وجود انسان به ودیعت نهاده - توانسته است راه حلّ عملی درخور، برای مشکل سیطره این شهوت ها و غرایز بر سلوک انسان مسلمان و جامعه اسلامی بیابد و این کار را

از طریق طرح «معادله جهان واپسین» انجام داده است، به این معنا که خداوند در برابر تمامی فداکاریها و رنجهای انسان در راه خدا و پیروزی او بر شهوت ها و خواسته های نامشروع، به وی بهشت جاویدان را در جهان واپسین، عوض می دهد و حتی گاهی در همین دنیا نیز به وی پاداش عنایت می کند.

به همین دلیل [که خداوند در جهان واپسین به انسان عوض می دهد] جامعه جاهلی که غرق در شهوت ها بود، به جامعه ای تحول پیدا کرد که فرزندانش بر سر کار نیکو با

ص: ۴۸۰

۱- به این شمار از شاگرد و دانشجو از طریق رجوع به کتابهای رجالی که نام راویان حدیث از امام صادق علیه السلام را بیان کرده، می توان پی برد نظیر کتاب رجال شیخ طوسی. نجاشی در رجال خود - و دیگران - در شرح حال: «حسن بن علی بن زیاد و شا» گفته است: «من در این مسجد مسجد کوفه نُ صد شیخ را دیدم که هر کدام می گفت: جعفر بن محمد برایم حدیث کرد. (رجال نجاشی، ص ۴۰، ش ۸۰). از این جا می توان فهمید که آن حضرت، تنها در کوفه این شمار بزرگ از شاگردان را داشته که حسن بن علی و شا آنان را درک کرده است، تا چه رسد به راویانی که پیش از وی بوده اند.

یکدیگر رقابت می کردند و به سوی آموزش خدای سبحان از یکدیگر پیشی می گرفتند و به سبب ساختن جامعه صالح، رساندن پیام الهی و هموار کردن راه در را بر پرستش خدای یگانه، رنجها می بردند و دهش و بخشش در سطح دارایی، خاندان، فرزند، جان و شهید شدن در راه خدا از نشانه های برجسته ای شد که انسان مسلمان و جامعه اسلامی را از دیگران ممتاز می ساخت و به همین سبب، اسلام توانست به سرعت و گستردگی

کشورهای پیرامون جزیره عربی را فتح کند، تا این کشورها به پرستش خداوند روی آورند و نیز توانست دو قدرت بزرگ آن زمان [= ایران و روم] را با بهره گیری از روح بلند معنوی و ارزشها و آرمانهای الهی کامل از میان بردارد.

بدون این [تحول و روح معنوی] نمی توانیم برای این فتح بزرگی که اسلام به دست آورد، توجیه عاقلانه ای پیدا کنیم، چه در جزیره عربی و چه در سایر کشورها همچون ایران، روم، نبطیه و اتیوپی. چنانچه این روح معنوی، آن گونه که خدای خواست،^(۱) ادامه می یافت، به یقین اسلام همه شرق و غرب را فرا می گرفت و مسلمانان و همه انسان ها در

میان نعمت ها غرق می شدند و وحدت حقیقی و انسانی، همان گونه که قرآن کریم وعده داده است، تحقق پیدا می کرد.

لیکن وقتی این روح معنوی - بنا به دلایلی که شرح آن به زمان دراز نیاز دارد - فرو کش کرد و هدف بزرگ مسلمانان، آسایش و زیورهای دنیوی شد، فتح و قدرت نیز فروکش کرد و به واپس گرایید و مسلمانان طعمه گوارا برای کفر و بت پرستی و جاهلیت نو گردید.

اما این روح بلند معنوی، تأثیر خود را به کلی از دست نداد بلکه در میان امت، جریان اسلامی و اصیلی را به وجود آورد که وجود این امت را حفظ و از رسالت و ارزشهایش دفاع می کرد. این جریان را در آغاز، رسول خدا صلی الله علیه و آله بنیان نهاد و مراقبت کرد و پس از او، امامان اهل بیت علیهم السلام و عالمان صالح.

فداکاریهای امامان پاک اهل بیت علیهم السلام و پیشاپیش آن ها فداکاری بی مانند امام

حسین علیه السلام و خانواده و یاران او، به یاری وجدان امت آمد و به آنان آگاهی و سرزندگی در این زمینه بخشید. چه، انقلابیان در طول تاریخ، درسها و اندرزها از آن حضرت گرفتند و

می گیرند و همین امر، امتیازی به امت اسلامی داده که نظیر آن در دیگر ادیان آسمانی

ص: ۴۸۱

۱- این قسمت از جستار را در کتاب خود به نام: «الامامه» بررسی کرده ایم.

وجود ندارد و نیز آن حرکتی معنوی و اثرگذار در طول تاریخ به آنان داد که این حرکت تا

ظهور مهدی اهل بیت علیهم السلام باقی خواهد ماند.

نظام و قانون

اشاره

۵- در زمینه ساماندهی جامعه و صیانت قانونی آن، شریعت اسلامی و انعطاف پذیری آن و دو بعد «پایدار» و «ناپایدار» و ساختار واقعی آن برای عملی شدن قانون، نقش بزرگی در متحول شدن جامعه جاهلی عربی و کشورهای فتح شده توسط اسلام و سپس جامعه انسانی به جامعه نظم و قانون داشته است.

برای هیچ منصفی یا دانشمند و تحصیل کرده ای امکان ندارد که تأثیر داخلی و جهانی تمدن اسلامی در این زمینه را انکار کند. چرا که هر چند دیگر در میان امتهای نظیر یونانیان

و رومیان و برخی کشورهای عربی، قانون و اصول آن وجود داشته است، لیک باید در این زمینه، دو چیز را مورد توجه قرار دهیم:

۱- پژوهشهای تاریخ و باستانی نشان می دهد که اصول این قوانین نیز الهی بوده است.

۲- این قوانین کهنه شده و اصول آن در عمل از میان رفته بود و اثر گذاری اش در جوامع مدنی نابود شده یا به شدت پایین آمده و به عادات و رسوم اجتماعی یا به تصمیمات فرمانروا، پادشاهان کسروی و قیصری، سران قبایل و یا رهبران کلیسا و مقامات دینی بدل شده بود. اگر چه اسناد باستانی و اثر گذاریهای اجتماعی اش باقی بود.

اینک وجود ویژگیهای قانونی زیر را از نظر می گذرانیم:

۱- قانون و قانونگذاری یکی از ضرورتهای جوامع انسانی است.

۲- بعد پایدار که در قانون اساسی و متممهای آن عینیت می یابد و بعد ناپایدار که به مجالس قانونگذاری و کشوری مربوط می شود.

۳- تشخیص منبع واحد برای قانون، نظام و قانونگذاری، یا خداوند است، یا ملت و یا هر دو.

۴- تشخیص مکانیزم قانونگذاری توسط «قوه مقننه» و جداسازی برخی از مسؤولیتهای سه گانه [=قوای سه گانه] از برخی دیگر.

این ویژگیها در تاریخ واقعی و عملی خود، به اسلام و اثرگذاریهای آن در جوامع انسانی وابسته است. اگر چه جوامع انسانی در شیوه پیاده کردن این ویژگیها و جزئیات، با

اسلام اختلاف نظر دارد.^(۱)

در هر حال، مکتب اسلام توانست کار بزرگی در سطح جامعه انسانی در جزیره عربی و جهان پیرامون آن و نیز تحول عظیمی در سطح جهانی در زمینه استحکام بخشیدن پایه های نظام و قانون، ایجاد کند و به طور روشن مشخص سازد که منبع قانونگذاری خداوند است. همچنین، اسلام در این قانونگذاری میان بعد پایدار و ناپایدار تفاوت قایل

شد و اختیار بعد ناپایدار قانونگذاری با ره دست ولی امر و امت سپرد. البته، در چهارچوب قانون پایدار. همچنین، اسلام مکانیزم قانونگذاری، حدود و ضوابط آن را توضیح داد.

در این زمینه، خوب است به دو عامل مهم که نقش بنیادین در نگهداری نظام دارند اشاره کنیم:

حکومت اسلامی و حفظ نظام

نخست: اسلام، بنیاد مادر را که به اجرای قانون می پردازد، برپا کرد و این بنیاد همان حکومت اسلامی است که بنیانگذاری آن در دوران صاحب رسالت انجام شد. او نقش خویش را در ساختن این بنیاد و بیان نشانه ها و استواری پایه های آن، ایفا کرد و این

حکومت، از آن تاریخ تا امروز پا برجا مانده، هر چند که به مشکلاتی سخت و جدی دچار گردیده است.

از جمله این مشکلات، تعیین جانشین برای پیامبر صلی الله علیه و آله پس از رحلت آن حضرت بود و این که آیا تعیین جانشین [= خلیفه] با ورود نصّ از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله به فرمان خداوند

است یا با انتخاب امت؟

ص: ۴۸۳

۱- این موضوع به پژوهش تاریخ، اجتماعی و قانونی نیاز دارد. لیکن دور از واقعیت تاریخی نیست. همان گونه که این مطلب برای هر اندیشمندی منصف - در صورتی که اوضاع ملتهای دوران اسلامی و اثرگذاریهای حرکت رسالت اسلامی از لحاظ اجتماعی و قانونی بر این ملتها را مقایسه کند - آشکار می شود.

نیز از جمله این مشکلات، اختلاف در شیوه این انتخاب بود که خلیفه را انتخاب و

سپس بر مردم تحمیل می کردند، چنان که در خلیفه اول چنین شد. یا خلیفه براساس وصیت تعیین می شد و مردم در باره آن سکوت اختیار می کردند که در باره خلیفه دوم اتفاق افتاد. یا واگذار کردن موضوع به مجموعه ای خاص که وضعیت در خلیفه سوم همین گونه بود و یا انتخاب شدن خلیفه توسط عموم مردم. چنان که درباره امام علی علیه السلام چنین شد و اعمال دیدگاههای بسیار در این زمینه.

از جمله این مشکلات، همان مشکل دشواری بود که به انفجار قیام حسین علیه السلام منجر شد. چرا که امویان کوشیدند، خلافت و حکومت اسلامی را به حکومت قیصری بدل سازند.

نیز از جمله مشکلاتی که دامنگیر حکومت اسلامی شد، انحراف دستگاه حاکم از اجرای شریعت به صورت آشکار و گسترده و وجود نشانه های ستمگری و گناه در این زمینه است.

از جمله این مشکلات، تهدیدهایی بود که حکومت از سوی نیروهای داخلی که به صورت شورش یا مصلحت آمیز به حرکت در می آمدند یا از سوی نیروهای خارجی متجاوز، با آن رو به رو می شد همانند موج یورش مغول، یا نبرد صلیبی و یا یورش نظامی

غرب به کشورهای اسلامی و مسلط شدن بر آن ها و از میان برداشتن خلافت اسلامی.

یکی دیگر از مشکلات، تجزیه شدن دولت و کشور اسلامی و بدل شدن آن به کشورهای متعدّد بود. یا دیگر رویدادها و ماجراهای تلخی که حکومت اسلامی آن ها را پشت سر نهاد. لیکن همه این حوادث نتوانست نقش این حکومت را از لحاظ عملی از میان برد و لذا می بینیم:

اولاً: اندیشه ضرورت تشکیل حکومت اسلامی در میان طبقات امت اسلامی به منظور پاسداری از رسالت اسلامی و مرکز قدرت دین و نظام اسلامی همچنان محفوظ است.

ثانیاً: اندیشه به کار زدن شریعت اسلامی و نظام اسلامی با همان ویژگیهای پیشین که بدان اشاره کردیم، همچنان در میان مجموعه های امت اسلامی محفوظ مانده است و همین امر، در بقای اثرگذاری این عنصر در یکپارچگی مسلمانان اثر سترگی داشته است.

ثالثاً: پاسداری از ساختار برپایی شعایر اسلامی و آثار آن در یکپارچگی امت اسلامی

از این رو، می بینیم که حکومت اسلامی تا امروز زنده مانده است. اگر چه در پاره ای از مناطق نظیر جزیره عربی و ایران در چهارچوب اصول کلی خود، پابرجا مانده است، حتی پس از زمانی که جهان اسلام در معرض یورشها قرار گرفت که بزرگترین و خطرناک ترین آن ها یورش نظامی غرب در آغاز قرن بیستم میلادی بود.

همچنین، تشکیل حکومت اسلامی به عنوان یک آرزوی زنده و نیرومند امت اسلامی و هدفی استوار در زندگی سیاسی آنان باقی ماند و همین امر، به آنان امکان می دهد که بار دیگر برای بازگشت اسلام به زندگی سیاسی و اجتماعی بکوشند.

نظارت امت و حفظ نظام

دوم: اسلام توانست در میان طبقات امت اسلامی، روح نظارت بر اجرای نظام، از طریق جناح اسلامی - محمدی اصیل، ایجاد کند که این جناح نقش امر به معروف و نهی از منکر و ستیز با انحراف و ستمگری را انجام می دهد. رهبری این جناح را اهل بیت علیهم السلام و عالمان صالح از مسلمانان برعهده داشته اند. عملکرد امام علی علیه السلام و نهضت امام

حسین علیه السلام و آثار و پیامدهای آن یکی از نشانه های روشن در ایفای نقش امر به معروف و نهی از منکر بود و این، اصلی است که امام حسین علیه السلام در وصیتنامه خود به برادرش محمد بن حنفیه، آن را بیان کرد:

«...من از روی گستاخی، خودخواهی و ستمگری بیرون نیامدم بلکه درصدد اصلاح امت جدّم برآمدم. می خواستم امر به معروف و نهی از منکر کنم و سیره جدّم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام را در پیش گیرم...»^(۱)

اهمیت قیام امام حسین علیه السلام از چند منبع پاک سرچشمه می گیرد:

۱ - رهبر این قیام، سبط پیامبر اعظم و پنجمین تن از اصحاب کسا^(۲) است. و نیز از

ص: ۴۸۵

۱- ر.ک: بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹؛ العوالم، ص ۱۷۹؛ مقتل الحسین، ص ۱۳۹.

۲- اشاره است به حدیث کسای معروف که طبرسی آن را در تفسیر این سخن خدا «أَنَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» «همانا خداوند می خواهد پلیدی را از شما خاندان بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند» از ام سلمه نقل کرده است که گفت: «فاطمه علیهاالسلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد در حالی که نوعی حلوا با خود داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: شوهر و دو فرزندت را فرا خوان. فاطمه علیهاالسلام آنان را آورد و آنان از آن غذا تناول کردند. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله کسای خیری خود را بر روی آنان انداخت و گفت: «خداوندا، اینان اهل بیت من و عترت منند. پس پلیدی را از آنان بزداي و پاک و پاکیزه شان گردان. پس من گفتم: ای رسول خدا، من هم با آنان

هستم. فرمود: تو بر نیکی هستی». مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۵۵۹.

خاندانی هست که مسلمانان اجماع دارند، قرآن کریم درباره آنان نازل شده است و خداوند پلیدی را از آنان زدوده و پاک و پاکیزه شان گردانیده است و خداوند درباره آنان

فرموده است:

«...إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^(۱)

۲- قیام امام حسین علیه السلام نخستین جنبش و اقدام در تاریخ اسلامی بوده که دیگر جنبشها و قیامها بدان اقتدا کردند. چرا که برخی از صحابه و بزرگان تابعان عملاً در فرا

پیش گرفتن موضع درست در برابر پدیده یزیدی، دچار تردید شدند.^(۲)

۳- حجم فداکاری امام حسین علیه السلام و شیوه انجام دادن این فداکاری و به شهادت رسیدن آن حضرت و نیز وحشیگری که امویان در هتک حرمت شخصی و معنوی و حرمت خاندان و یاران او به کار گرفت، آنقدر بزرگ بود که در درجه بسیار بالا و روشنی

موجب تشخیص حق از باطل شد.

۴- امام حسین علیه السلام این حرکت را از روایت و درایت خود نسبت به حکم شرعی و موضع اسلامی در برابر این پدیده در امت، بر گرفت، چرا که در دیداری که با سپاه یزید

ابن معاویه در عراق داشت و در میان آنان به ایراد سخن پرداخت، برای همه مسلمانان چنین روایت کرد:

«ای مردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس فرمانروای ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال می داند، پیمان او را می شکنند، با سنت رسول خدا مخالفت می ورزد و در حق

بندگان خدا مرتکب گناه و ستم می شود، پس نه با کرداری به مخالفت وی برخیزد و نه با

ص: ۴۸۶

۱- احزاب / ۳۳.

۲- درباره این موضوع به طور دقیق در کتاب خود به نام: «ثوره الحسین» سخن گفته ایم.

گفتاری، بر خداوند سزاوار است که او را نیز به سرنوشت همان ستمگر دچار سازد»^(۱).

این جناح نظارتگر در میان امت، در نگهداری واقعی شریعت، قانون، ارزشها، آرمانها، مفاهیم اخلاقی و مصالح اسلامی که شریعت و قانون اسلامی بدان تکیه دارد، نقشی سترگ داشته است.

این جریان توانست تا حدودی وحدت اسلامی را حفظ کند، زیرا که از آگاهی اسلامی برخوردار بود و به نگهداری وحدت امت اسلامی و حفظ مصالح آنان، توجهی ویژه داشت.

وجود این جریان از ارزنده ترین ویژگیهای شریعت اسلامی به شمار می رود که اثرگذاری ژرف داشته است.

ص: ۴۸۷

۱- مقتل الحسین علیه السلام، ص ۱۸۴ - ۱۸۵، به نقل از تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۰۴.

- ۱ - قرآن کریم.
- ۲ - شیخ طوسی، التبیان، بیروت، دار احیاء التراث.
- ۳ - قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، بیروت، دار السور، چاپ اول، سال ۱۴۱۱ ه. ق.
- ۴ - عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر العیاشی، قم، انتشارات بعثت، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ ه. ق.
- ۵ - فیض کاشانی، التفسیر الصافی، تهران، کتابخانه صدر، چاپ سوم، سال ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۶ - حویزی، شیخ عبد علی، نور الثقلین، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ چهارم، سال ۱۴۱۲ ه. ق.
- ۷ - طبرسی، ابوعلی فضل بن الحسن، مجمع البیان.
- ۸ - علامه طباطبائی، المیزان، قم، انتشارات اسماعیلیان، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۲ ه. ق.
- ۹ - فخر رازی، التفسیر الکبیر، بیروت، دارالکتب العلمیه، سال ۱۴۱۱ ه. ق.
- ۱۰ - محمد رشید رضا، المنار، بیروت، دار احیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۴۲۳ ه. ق.
- ۱۱ - نهج البلاغه، قم، دار اسوه، سال ۱۴۱۵ ه. ق.
- ۱۲ - ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، دار احیاء التراث العربی، چاپ دوم، سال ۱۳۸۷ ه. ق.
- ۱۳ - ثقه الاسلام، کلینی، الکافی، بیروت، دار الاضواء، سال ۱۴۰۵ ه. ق.
- ۱۴ - شیخ صدوق، التوحید، قم، جامعه مدرسین، چاپ ششم، سال ۱۴۱۶ ه. ق.
- ۱۵ - شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، قم، جامعه مدرسین، چاپ سوم.
- ۱۶ - شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، قم، انتشارات طوس، چاپ سوم، سال ۱۳۶۳ ه. ق.
- ۱۷ - شیخ صدوق، الامالی، قم، بعثت، چاپ اول، سال ۱۴۱۷ ه. ق.

- ١٨ - شيخ صدوق، الخصال، قم، جامعه مدرسين، چاپ چهارم، سال ١٤١٤ هـ.ق.
- ١٩ - شيخ صدوق، علل الشرائع، قم، دارالحججه للثقافه، چاپ اول، سال ١٤١٥ هـ.ق.
- ٢٠ - شيخ مفيد، الامالى، قم، جامعه مدرسين، چاپ سوم، سال ١٤١٥ هـ.ق.
- ٢١ - شيخ مفيد، الارشاد، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، سال ١٤١٣ هـ.ق.
- ٢٢ - علامه مجلسى، بحار الانوار، بيروت، دار احياء التراث، چاپ سوم، سال ١٤٠٣ هـ.ق.
- ٢٣ - صفار قمى، محمد حسن، بصائر الدرجات، قم، كتابخانه مرعشى نجفى، سال ١٤١٤ هـ.ق.
- ٢٤ - حرانى، ابن شعبه، تحف العقول، قم، جامعه مدرسين، چاپ چهارم، سال ١٤١٦ هـ.ق.
- ٢٥ - برقى، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، قم، مجمع جهانى اهل بيت(ع)، چاپ اول، سال ١٤١٣ هـ.ق.
- ٢٦ - احسائى، ابن ابى جمهور، عوالى اللئالى، قم، انتشارات سيدالشهداء(ع)، چاپ اول، سال ١٤٠٥ هـ.ق.
- ٢٧ - طبرسى، فضل بن الحسن، اعلام الورى، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول، سال ١٤١٧ هـ.ق.
- ٢٨ - آمدى تميمى، غررالحكم، بيروت، انتشارات اعلمى، سال ١٤١٧ هـ.ق.
- ٢٩ - شيخ حرّ عاملى، وسائل الشيعه، قم، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ دوم، سال ١٤١٤ هـ.ق.
- ٣٠ - نورى، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البيت(ع)، چاپ اول.
- ٣١ - خزار قمى رازى، ابوالقاسم، كفايه الاثر، قم، انتشارات بيدار، سال ١٤٠١ هـ.ق.
- ٣٢ - فيروز آبادى، فضائل الخمسه فى الصحاح الستة، انتشارت اعلمى، چاپ چهارم، سال ١٤٠٢ هـ.ق.
- ٣٣ - حاكم نيشابورى، مستدرک الصحيحين، بيروت، چاپ دارالمعرفه.
- ٣٤ - منصور ناصف، التاج الجامع للاصول، دار احياء التراث العربى، سال ١٤٠٦ هـ.ق.
- ٣٥ - ابو عيسى محمد بن عيسى بن سوره، سنن الترمذى، قاهره، دارالحديث.
- ٣٦ - هيثمى، نورالدين على بن ابى بكر، مجمع الزوائد.

۳۷ - شافعی، ابوالحسین علی بن الحسین، تاریخ ابن عساکر.

۳۸ - متقی ہندی، علاء الدین علی، کنز العمال.

۳۹ - ثقفی، ابن الہلال، الغارات.

۴۰ - احمد بن حنبل، المسند، بیروت، دار صادر.

۴۱ - قشیری، ابوالحسین بن مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم.

۴۲ - عسقلانی، احمد بن علی بن حجر، فتح الباری.

۴۳ - بیہقی، ابوبکر احمد بن الحسین، السنن الکبری.

۴۴ - ابن ہشام، السیرہ النبویہ، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۶ھ. ق.

۴۵ - المقرم، عبدالرزاق، مقتل الحسین (ع).

۴۶ - طبری، محمد بن جریر، تاریخ الطبری.

۴۷ - حکیم، سید محمد باقر، الحکم الاسلامی، قم، المنار، چاپ اول، سال ۱۴۱۲ھ. ق.

۴۸ - حکیم، سید محمد باقر، دوراہل البیت (ع) فی بناء الجماعہ الصالحہ، قم، مجمع جہانی

اہل بیت (ع) چاپ اول.

۴۹ - حکیم، سید محمد باقر، الاخوہ الایمانیہ.

۵۰ - کراچکی طرابلسی، ابن الفتح، کنز الفوائد، دارالذخائر، چاپ اول، سال ۱۴۱۰ھ. ق.

۵۱ - حکیم، سید محمد باقر، الوحده الاسلامیہ.

۵۲ - ابن شاذان، ابوالحسن قمی، الفضائل.

۵۳ - طبرسی، ابوالفضل علی، مشکاھ الانوار، قم، دارالحدیث، چاپ اول، سال ۱۴۱۸ھ. ق.

۵۴ - حکیم، سید محمد باقر، علوم القرآن، قم، مجمع الفکر الاسلامی، چاپ سوم.

۵۵ - صدر، شہید سید محمد باقر، المدرسہ القرآنیہ، ہمایش امام صدر، چاپ اول.

- ۵۶ - صدر، شهيد سيد محمد باقر، الاسلام يقود الحياه، همایش امام صدر، چاپ اول.
- ۵۷ - صدر، شهيد سيد محمد باقر، اقتصادنا، دارالتعارف، چاپ بيستم، سال ۱۴۰۸ ه.ق.
- ۵۸ - نجاشی، ابوالعباس، رجال النجاشی، قم، جامعه مدرسین، چاپ پنجم، سال ۱۴۱۶ ه.ق.
- ۵۹ - حکيم، سيد محمد باقر، ثوره الحسين(ع).

٦٠ - راغب اصفهانی، مفردات الراغب.

٦١ - شهید صدر، دروس فی علم الاصول، مجمع فکر اسلامی، سال ١٤١٢ هـ.ق.

٦٢ - ابو منصور طبرسی، الاحتجاج، بیروت، انتشارات اعلمی؛ چاپ مؤسسه آل البيت (ع) سال ١٤٠١ هـ.ق.

٦٣ - اهوازی، حسین بن سعید، کتاب المؤمن، مدرسه امام هادی (ع)، چاپ اول.

٦٤ - اهوازی، حسین بن سعید، کتاب الزهد.

ص: ٤٩٢

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه

اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

